

ترجمه کتاب اسرار عبادات و حقیقت نماز اثر قاضی سعید قمی رحمت الله علیه

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۵

فهرست مطالب

عنوان صفحه

سخن مترجم ۹

جایگاه علمی و سیره عملی قاضی ۱۰

پیش‌گفتار ۲۱

مقدمه ۲۴

کتاب رازهای نماز ۳۰

حدیث سید بن طاوس ۳۲

نشانه‌های آزادگی ۳۵

مقام رکوع ۳۶

مقام سجود ۳۷

فصل در افزوده‌های نماز ۳۸

آگاه‌سازی ۴۱

فصل در طهارت ۴۲

فصل در طهور ۴۵

فصل در تخلی ۴۶

فصل در وضوء ۴۹

فصل دیگر در وضو ۵۵

تتمه ۵۸

فصل در اوقات نماز ۵۹

وقت نماز ظهر ۶۱

وقت نماز عصر ۶۲

وقت نماز مغرب ۶۳

وقت عشا و صبح ۶۴

فصل دیگر در وقت ۶۵

فصل، در قبله ۶۶

فصل در پوشاندن عورت ۶۸

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۶

فصل در لباس ۷۰

فصل در طهارت لباس ۷۱

فصل در خروج از منزل ۷۲

فصل داخل شدن به مسجد ۷۳

فصل در مکان ۷۵

فصل در توجه ۷۶

فصل در قیام ۷۷

فصل در نیت ۷۸

فصل در افتتاح نماز ۸۰

فصل در جامه ۸۲

- فصل در عبادت ۸۲
- فصل در اخلاص ۸۴
- فصل در اقتداء ۸۶
- فصل در تکبیرات افتتاحیه ۸۹
- فصل، تکبیره الاحرام ۹۰
- فصل در بالا بردن دستها ۹۰
- فصل در دعاهای تکبیرات ۹۲
- فصل در دعای توجیه ۹۳
- فصل در قرائت ۹۵
- فصل در دخول به نماز ۹۷
- فصل دیگر در ورود به نماز ۹۹
- فصل در استعاذه ۹۹
- فصل در بسمله ۱۰۲
- فصل در قرائت ۱۰۵
- فصل دیگر در این رابطه ۱۰۸
- فصل دیگر در سوره حمد ۱۱۶
- فصل دیگر در این باره ۱۲۷
- سوره فاتحه الكتاب: ۱۳۷
- بازگشت به اصل سخن ۱۵۷
- تتمیم و تکمیل ۱۶۰

فصل در رکوع ۱۶۴

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۷

فصل در آداب رکوع ۱۶۷

بیان اجمالی ۱۶۸

فصل در بالا بردن سر از رکوع ۱۷۱

فصل در نماز معراج ۱۷۲

فصل در سجود ۱۷۳

فصل در آداب سجود ۱۷۵

فصل در سر برداشتن از سجود ۱۷۸

فصل در نماز معراج ۱۷۹

فصل در خیر ۱۸۰

فصل در طمأنینه ۱۸۰

فصل در تشهد ۱۸۱

فصل دیگر ۱۸۲

فصل در تسلیم ۱۸۵

فصل در تکبیرهای پایانی نماز ۱۹۲

کتاب رازهای زکات ۱۹۵

تذییل ۲۰۴

خلاصه سخن ۲۰۶

تذنیب ۲۰۸

تنبیه و بیان ۲۱۱

کتاب رازهای روزه ۲۲۱

مقدمه ۲۲۱

بیان ۲۲۴

کتاب رازهای حج ۲۳۷

پرتوی از نور ۲۴۹

تفصیل سخن ۲۵۱

خلاصه سخن ۲۵۲

تفصیل کلام ۲۵۹

فصل در بیان علت کوچیدن به حج ۲۶۲

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۸

شرح حدیث ۲۶۸

فصل، در احرام و لیبیک ۲۶۹

چند فایده ۲۷۴

تفصیل سخن ۲۸۰

راه سوم ۲۹۷

کتاب رازهای جهاد ۳۰۱

جهاد باطن ۳۰۳

بیان ۳۰۵

شرح ۳۰۷

یادآوری ۳۱۶

کتاب رازهای امر به معروف و نهی از منکر ۳۲۶

بیان ۳۲۸

دنباله سخن ۳۳۳

[رساله‌ی رازهای نماز از مرحوم قاضی سعید] ۳۳۵

پیش‌گفتار ۳۳۶

در بیان رازهای اوضاع نماز ۳۳۷

درجه سوم در سجود ۳۴۴

نتیجه سخن ۳۴۵

روشن‌گری ۳۴۷

دنباله سخن ۳۴۷

آشکارسازی ۳۴۸

دانشی ربّانی ۳۴۹

پژوهشی عرفانی ۳۵۲

پاک‌سازی ۳۵۳

پژوهشی ایمانی ۳۵۴

نوری عرشی ۳۵۴

رازی زلال و پاک ۳۵۵

نمایه‌ها ۳۵۹

[شرح حال قاضی سعید]

الف) مولای فاضل، حکیم عارف، ادیب کامل، متشرع ربّانی، محقق صمدانی، محمد بن محمد ملقب به مفید مشهور به قاضی سعید در دهم (۱۰) ذی قعدة ۱۰۴۹ هـ ق در قم دیده به جهان گشود و بنا بر پاره‌ای پژوهش‌ها تا سال ۱۱۰۷ به زندگی همچنان ادامه داده است.

قاضی سعید دوران کودکی و نوجوانی را نزد پدرش به دانش‌های مقدماتی و طبّ سپری کرد و از او دانش اندوخت. سپس به اصفهان مهاجرت کرد و در طول عمر همچنان بین قم و اصفهان در رفت و برگشت بود، او در هجرت نخست از جمله پزشکان شاه عباس دوم قرار گرفت چنان‌که برادر حکیم، پزشک و دانشمند او به نام میرزا محمد حسین نیز از پزشکان و مفسران بود و تفسیری فارسی بر قرآن کریم نوشت.

قاضی سعید در این زمان نزد مولی رجبعلی تبریزی دانش حکمت آموخت و معتقد به اصالة الماهیه گردید و پس از گذشت سال‌ها از جانب سلطان متصدی قضاوت شهر قم شد.

در سال ۱۰۷۷ ق سلطان سلیمان صفوی به تخت سلطنت جلوس نمود و بر قاضی خشم گرفت و فرمان داد او را در قلعه الموت زندانی کنند، ولی سلامت نفس و روان قاضی سبب شد او را بیخشاید. وی سپس در شهر قم اقامت گزید و مشغول به

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۰

عبادت، تدریس و تألیف گردید، این برنامه تا سال ۱۰۸۹ ق همچنان ادامه یافت.

قاضی سعید به سال ۱۰۸۹ ق باز به اصفهان رفت و تا سال ۱۱۰۲ ق در آن‌جا اقامت داشت.

آن‌گاه دگر بار به قم برگشت و از جانب شاه سلیمان منصب قضاوت و شیخ‌الاسلامی قم را متصدی گشت و تا سال ۱۱۰۷ زندگی او تاریخمند است و پس از آن از او خبری در دست نیست ولی مقبره او در شهر قم مشهور است، خداوند او را رحمت کند و پاداش خیر عنایت فرماید، او خود سروده است:

جان ستانند از تو در مردن، نه جانان غم

مخور

گر به جانان زنده‌ای از رفتن جان غم مخور

ب) قاضی سعید در ابعاد دانش‌ها- چنان که اشاره شد- طبیب، ادیب، شاعر، فارسی‌سرا، فقیه، حکیم، عارف و دارای دانشی ژرف در شناخت اخبار بود، او در شرح و تأویل احادیث مشکل دستی توانا داشت. وی نخست نزد پدر دانش پزشکی و طب آموخت و وقتی به اصفهان رفت نزد مولی رجبعلی تبریزی (م ۱۰۸۰ ق) حکمت آموخت، حکیم تبریزی از بزرگان و مقربان دستگاه صفوی نیز به‌شمار می‌رفت، و آن به‌گونه‌ای بود که شاه صفوی و وزراء و بزرگان دربار گهگاه به زیارتش می‌شتافتند.

قاضی سعید دانش دین و علوم حقیقی را نزد مولی محمد محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ ق) آموخت، آن‌گاه از سنّ سی سالگی تا پایان عمر به شرح و تأویل احادیث پرداخت و میراث بزرگ و گرانسنگی از خود به یادگار گذاشت، گستردگی اطلاعات، قوت فهم، رتبه علمی، استقلال رأی و دانش فراوان او از بررسی و نقل و نقد گفته‌های بسیاری از دانشمندان آشکار می‌باشد از جمله فیثاغورث، افلاطون،

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۱

ارسطو، فارابی، اخوان الصفا، ابن سینا، غزالی، فخر رازی، شیخ اشراق، خواجه نصیر الدین طوسی، محی الدین عربی، میرداماد، صدر الدین شیرازی، صاحب کشاف، صاحب مجمع البیان، شیخ بهائی، مجلسی و ... که قاضی پس از نقل سخنان آنان گاهی نظر و رأی خود را اظهار داشته است.

ج) قاضی در بعد عملی، سالکی متشرّع، و گرایشی به تصوّف و عرفان داشت، وی که روح القدس و تأییدات غیبی شامل حال او شده بود، از حال خود می‌گوید که: او از فیوضات و الهامات خداوند در فهم اسرار پنهان و دقایق کشفی گنجینه شده در آیات و احادیث بهره‌مند بوده و خود را وابسته به پیروی اهل بیت علیهم السّلام می‌دانسته، چنان که در علم و عمل بدین معنا تصریح کرده است.

قاضی سعید شدیداً در توحید و حبّ اهل بیت فرورفته و اقتباس از مشکات نورانی آنان و حرکت بر سنّت و سیر و سلوک، تأویل و تشریح مشکلات کلامشان شیوه علمی او بوده است، بنابراین آن‌چه درباره او گفته شده که در میل به تصوّف افراط کرده مورد تأمل است، زیرا او- چنان که از آثار و تألیفاتش پیداست- به حبل و ریسمان نبی و وصیّ علیهما السّلام چنگ زده و به آسمان ملکوتی باب علم امیر مؤمنان علی علیه السّلام پناه گرفته و به آراء و هواهای شیطانی دست نیاویخته و سعید و شریف بودن خود را در نسبت داشتن به پیامبر و آل او علیهم السّلام دانسته است.

شایان توجه این که قاضی با این که نزد سلاطین زمان خود بزرگ بوده و از جانب آنان منصوب به قضاوت و داوری شده بود در آثار او کمترین مدح سلاطین دیده نشده و یا بسیار اندک است و گویا از همه زیبایی‌ها و مظاهر سلطنت و ارباب قدرت چشم پوشیده، چنان که خود سروده است:

شیشه نه چرخ را بر طاق نسیان چیده‌ام
این چنین آئین کنند آزادمردان خانه را

[استادان قاضی]

(د) استادان: چنان که اشاره شد استادان قاضی عبارت‌اند از: مولی رجبعلی تبریزی در حکمت الهی، و مولی فیض کاشانی در علوم دینی، حقیقی و برهانی آن سان که

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۲

خود قاضی بر این استاد تصریح دارد، بنابراین فیاض لاهیچی را استاد او نمی‌دانند و تولد قاضی به وفات فیاض نزدیک است بدیهی است قاضی متولد ۱۰۴۹ ق، و فیاض را متوفی به سال ۱۰۵۱ ق دانسته‌اند.

[تالیفات و تصنیفات قاضی]

(ه) تألیف و تصنیف: اکثر تألیفات و تصنیفات قاضی انسجام یافته از آیات، روایات، آراء حکیمان و متکلمان، کلمات مفسران، محدثان، ادواق عرفا، محققان، اهل سلوک، اشعار فارسی و عربی، و عنایت ویژه او به فهم و تأویل می‌باشد.

تألیف قاضی آن چه در دست است و به رقم آمده عبارت‌اند از:

۱- اسرار الصنایع فی فلسفه بعض العلوم.

۲- کلید بهشت، در حکمت.

۳- الأربعین، فی شرح الأحادیث المشکله.

۴- شرح توحید الصدوق رحمه الله.

۵- الأربعینیات لکشف أنوار القدسیات، این اثر مشتمل بر یازده رساله است.

اول: رساله حقیقه الصلاة، أو مقاله التوحید. [رساله ترجمه شده در آخر کتاب].

دوم: رساله اشاره و بشاره، فی حقیقه اختلاف الواقع فی القرآئات السبع.

سوم: رساله الفوائد الرضویه، فی شرح سؤال رأس الجالوت من الإمام، علی بن موسی الرضا علیه السلام «ما الكفر و الإیمان» و جوابه علیه السلام.

چهارم: رساله مرقاه الأسرار، فی بیان ربط الحادث بالقديم و حدوث العالم.

پنجم: رساله النفحات الإلهیة و الخواطر الإلهامیة.

ششم: رساله الأنوار القدسیة فی تحقیق الهیولی و الصورة و النفس.

هفتم: رساله المقصد الاسنی فی تحقیق ماهیة الحركة و وجودها.

هشتم: رساله الحدیقه الوردیة فی السوانح المعراجیة.

نهم: رساله البرهان القاطع و النور الساطع، در ترجمه و برگردان رساله استادش مولی رجبعلی تبریزی از فارسی به عربی.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۳

دهم: رساله الطلائع و البوارق فی تحقیق «أن لكل حقیقه من الحقایق الإمكانیة صورة و أن أحسنها الصورة الإنسانیة».

یازدهم: رساله شرح حدیث الغمامة فی اعجاز أمير المؤمنین.

۶- اسرار العبادات و حقیقه الصلاة، کتاب ترجمه شده حاضر.

۷- تعلیقات علی اثولوجیا، به تصحیح استاد جلال الدین آشتیانی رحمه الله.

۸- روح الصلاة، تفصیل رساله حقیقه الصلاة.

۹- حاشیه بر شرح اشارات، این کتاب در دست نیست.^۱

^۱ (۱). اسرار العبادات و حقیقه الصلاة، مقدمه سید محمد باقر سبزواری، ص ۲۶ و بعد ۱۳۳۹ ش، شرح توحید صدوق، تصحیح و تعلیق دکتر نجفعلی حبیبی، ج ۱، ص ۱ تا ۱۲، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۴۱۵ ق/ ۱۳۷۳ ش، در سرتاسر ترجمه اسرار العبادات از این شرح نیز استفاده شد.

(و) شیوه ترجمه: چون قلم شریف قاضی سعید در این کتاب گران سنگ از پیچیدگی خاص برخوردار است، و گویا بیشتر از نوشته‌های ابن عربی تأثیر پذیرفته است در برگردان لازم می‌نمود برخی کلمات در متن افزوده شود تا ترجمه روان گردد، نیز لازم بود در برخی موارد زیرنویسی شود تا محتوای متن گویاتر گردد، و در برخی موارد زیرنویسی‌های جناب آقای سید محمد باقر سبزواری نیز افزوده شد و در همه حال تلاش بر این بود که این تألیف نه‌چندان طولانی باشد و نه از کوتاهی، اخلال به فهم متن وارد سازد. با همه تلاشی که صورت گرفت و نیز آن چه این ناچیز در توان داشت به کار بست (بلکه تا فارسی‌زبانان از آن بهره‌مند شوند) با این وجود گمان نکنم ترجمه، تحقیق و پاورقی خالی از اشکال باشد لذا از خوانندگان و صاحب‌نظران محترم امید بخشش و اصلاح دارم.

نیز از مدیر محترم انتشارات آیت اشراق جناب آقای سید تاج الدینی در امر احیای این اثر گرانسنگ تقدیر و تشکر می‌شود.

(۱). اسرار العبادات و حقیقه الصلاة، مقدمه سید محمد باقر سبزواری، ص کو: ۲۶ و بعد ۱۳۳۹ ش، شرح توحید صدوق، تصحیح و تعلیق دکتر نجفقلی حبیبی، ج ۱، ص ۱ تا ۱۲، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۴۱۵ ق / ۱۳۷۳ ش، در سرتاسر ترجمه اسرار العبادات از این شرح نیز استفاده شد.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۴

[عبادت و بندگی]

الف) عبادت و بندگی چیست؟

امام صادق علیه السلام تراز بندگی را در سه امر دانسته است. این سه امر حقیقت بندگی را در ابعاد مختلف با عباراتی کوتاه روشن می‌کند.

اول: عبد در مالی که خداوند به او عطا فرمود خودش را مالک نبیند، زیرا بنده و عبد مالک چیزی نیست، بلکه مال را از آن خدا بداند و هر جا که امر فرموده مصرف نماید.

دوم: خود را صاحب تدبیر نداند، یعنی خداوند را مدبر کائنات و رب الارباب سامان بخش عالم وجود به حساب آورد، اراده و خواسته‌اش را در طول اراده و خواسته خدا گذارد و در چهارچوب توحید افعالی گام بردارد.

سوم: تمام اشتغال او به دستورات خداوند باشد، و از نواهی او احتراز جوید، بنابراین وقتی خود را در آن چه خدا به او بخشیده مالک ندید انفاق در راه خدا بر او آسان می‌شود، و وقتی تدبیر خود را به مدبر کل تفویض نمود،

سختی‌ها و مصیبت‌های دنیا بر او آسان می‌شود، و هنگامی که دستورات خدا را انجام داد و از نواهی او احتراز جست و نفس خود را بازداشت دیگر برای او وقتی برای جدال و مباحثات باقی نمی‌ماند.^۲

ب) هدف عبادت:

بهترین و زیباترین ویژگی‌های عقل از نظر امام صادق علیه السلام گرایش به عبادت است، «أفضل طبایع العقل العبادة»^۳ بنابراین عبادتی که از انسان خردمند به منصفه بروز می‌رسد نه از ترس است و نه از طمع، بلکه عاقل حقیقی دوستدار تشکر از

(۱). بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵؛ مؤسسه الوفاء بیروت، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م.

(۲). همان، ج ۱، ص ۱۳۱.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۵

صاحب نعمت است. و این که خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: **وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ**^۴ اشاره به یک قانون طبیعی عقلانی دارد و در مقام بیان تکلیف و سخت‌گیری و در تنگنا قرار دادن نمی‌باشد. امام صادق علیه السلام نیز با اشاره به همین معنا می‌فرماید: «خلقهم لیأمرهم بالعبادة»^۵

آنان را آفرید تا فرمان به عبادت دهد»، این امر و فرمان در واقع بازگشت به ارشاد طبیعت عقل دارد و آیه مبارکه نیز گویای مقام بلند بندگی است، خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: «ای بندگان راستگویم در دنیا از نعمت عبادت بهره‌مند باشید تا در آخرت نیز از آن بهره‌گیرید»^۶. یعنی عبادت و بندگی یکی از نعمت‌های خداوند است و کسی خردمندتر است که از این نعمت بیش‌تر بهره‌برداری کند، بلکه آن که از این سفره بانعمت بیش‌تر بهره‌مند باشد در متون روایی به عنوان عاشق، و افضل الناس معرفی شده است به حدیث زیر توجه کنید:

امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده است که:

«أفضل الناس من عشق العبادة فعانقها و أحبها بقلبه و باشرها بجسده»^۷ بافضیلت‌ترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد، آن را در آغوش گیرد، به قلب دوستش دارد و با بدن آن را لمس کند». لذا امام علی بن

^۲ (۱). بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵؛ مؤسسه الوفاء بیروت، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م.

^۳ (۲). همان، ج ۱، ص ۱۳۱.

^۴ (۱). خازن‌یاص: ۵۶.

^۵ (۲). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۲، نشر مکتبه اسلامیة، تهران ۱۳۹۸.

^۶ (۳). همان، ج ۱، ص ۶۵.

^۷ (۴). همان، ج ۱، ص ۶۵.

ابیطالب علیه السلام در هر شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌گذارد و نزدیکترین مردم به او در این امر حضرت سجاد علیه السلام است، چنان که حضرت رضا علیه السلام نیز هر شبانه‌روز هزار رکعت به جای می‌آورد^۸ باین همه حضرت کاظم علیه السلام می‌فرمود: هیچ بنده‌ای نمی‌تواند حق عبادت او را به‌جای آورد.^۹

(۱). ذاریات: ۵۶.

(۲). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۶۲، نشر مکتبه اسلامیة، تهران ۱۳۹۸.

(۳). همان، ج ۱، ص ۶۵.

(۴). همان، ج ۱، ص ۶۵.

(۵). همان، ص ۶۲، ۶۷.

(۶). همان‌جا، ص ۷۱.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۶

امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «ولی من خداوند را از روی حبّ و عشق عبادت می‌کنم، نه از روی طمع که عبادت تجّار است و نه از روی ترس که عبادت بندگان و مزدوران است) که عبادت احرار و گرمی مردمان است، این‌گونه عبادت داخل «امن» وارد در این آیه می‌باشد: **وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ**^{۱۰} هرکس نیکی به میدان آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت، و آنان از هراس آن روز ایمن می‌باشند، و نیز داخل این آیه می‌باشد «بگو اگر خداوند را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خداوند شما را دوست دارد و گناهانتان را ببخشد»^{۱۱} بنابراین کسی که خدای عز و جل را دوست دارد خداوند هم او را دوست خواهد داشت و کسی را که خداوند دوستش دارد قطعاً در «امان» است.^{۱۲}

ج) نقش اخلاص در عبادت:

اخلاص رازی ملکوتی است که هرگاه عمل به آن نقش گیرد مورد پذیرش خداوند قرار می‌گیرد و **صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً**^{۱۳} زمینه این نگارگری، رنگ‌آمیزی و صبغۀ الهی به دست عبد است. که عبد وقتی

^۸ (۵). همان، ص ۶۲، ۶۷.

^۹ (۶). همان‌جا، ص ۷۱.

^{۱۰} (۱). نحل: ۸۹.

^{۱۱} (۲). آل عمران: ۳۱.

^{۱۲} (۳). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۶.

^{۱۳} ج. بقره: ۱۲۸.

عمل را رنگ اخلاص زد خداوند آن را زیبا و زیباتر می‌سازد و جلا می‌دهد. خذیفه یمانی گوید از رسول خدا درباره اخلاص پرسیدم، پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: همین پرسش را از جبرئیل نمودم، جبرئیل گفت: من هم از خداوند متعال پرسیدم، حق تعالی فرمود: «الإخلاص سرّ من سرّی أودّعه فی قلب من أحبته»^{۱۴} اخلاص رازی از نهان و درون من است که آن را در قلب آن کس که دوستش دارم به سپرده می‌گذارم، بنابراین، رازی است ملکوتی که هیچ کس جز آن که خداوند دوستش دارد بدان دست نمی‌یازد و خداوند هیچ کس را

(۱). نحل: ۸۹.

(۲). آل عمران: ۳۱.

(۳). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۶.

چ. بقره: ۱۳۸.

(۴). جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۷۷۲.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۷

دوست نمی‌دارد جز آن که با نوافل و مستحبات عبادی و غیرعبادی به او نزدیک گردد.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید امیر المؤمنین علیه السلام به کرات فرمود: خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش خالص خدا باشد و آن چه دید قلبش را مشغول نسازد و آن چه گوشش شنید او را از یاد خدا فراموش ندارد و در آن چه به غیر او بخشید سینه‌اش تنگ نشود و محزون و سوگمند نگردد.^{۱۵}

از همه مهمتر آن که بر اخلاص پایداری ورزد و در اثناء کار، شیطان عمل او را نریاید و دچار ریاکاری نسازد، از این رو امام صادق علیه السلام فرمود: «الإبقاء علی العمل حتّی یخلص أشدّ من العمل، و العمل الخالص الذی لا ترید أن یحمدک علیه أحد إلاّ الله عزّ و جلّ»^{۱۶} با نیت خالص کار را به پایان رساندن سخت‌تر از خود عمل است و عمل خالص آن است که نخواهی کسی جز خداوند تو را ستایش و تمجید کند».

(د) عبادت با قلب سلیم:

بهترین و شیرین سخن درباره عبادت با قلب سلیم تفسیر امام صادق علیه السلام از آیه:

^{۱۴} (۴). جامع احادیث الشیعه، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۷۷۲.

^{۱۵} (۱). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۳.

^{۱۶} (۳). همان.

إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ^{۱۷} می‌باشد، وی فرمود: «سلیم کسی است که پروردگارش را ملاقات کند و در قلب او هیچ‌کس جز خدا راه نداشته باشد، و هر قلبی که در آن شک یا شرک باشد ساقط است و آن‌چه از زهد در دنیا اراده شده و معنایی که بر زهد در نظر گرفته شده آن است که دل‌ها برای آخرت فارغ باشد، بنابراین چنان‌چه دلی غیر خدا در او راه یافته و آن را مشغول ساخته باشد نه صاحبش زاهد است و نه دارای قلب سلیم، و کرداری که از قلب غیرسالم صادر شود بیمار است»^{۱۸}.

(۱). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۳.

(۲). همان.

(۳). شعراء: ۸۹.

(۴). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۴.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۸

ه) ارزش عبادت:

ارزش عبادت به اندازه دانش و معرفت است، بنابراین عبادت عالمانه و براساس معرفت گرچه اندک باشد بسی والاتر و بهتر از عمل جاهلانه و عابدانه است. از این‌رو امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: فخر و ارزشی بر قریشی و عربی نیست جز به تواضع، و کرامت و بزرگداشتی جز به تقوا و پارسایی نیست، و کردار و عمل جز به نیت نمی‌باشد «و لا عبادة إلا بتفقه»^{۱۹} و عبادتی ارزشمند است که بر پایه بینش شگرف صورت پذیرد و هراندازه عمق دانش کمتر باشد ارزش عبادت کمتر است، بنابراین علم است که عبادت را سگه می‌دهد.

و) حکمت عبادت:

عالم هستی بر پایه حکمت استوار است و خداوند حکیم همه کار، صنعت، دستور و نهی او حکیمانه است، قرآن که دستور عمل و حکمت سروده خداوند است نیز حکیم «و القرآن الحکیم» است، بنابراین عبادات و تکالیف او نیز بر این نکته اساسی استوار است.

حضرت زهرا علیها السلام نیز که دست در خزانه حکمت خداوندی دارد، فلسفه و حکمت عبادات را این‌گونه بیان فرموده است: «خداوند متعال ایمان را واجب کرد تا شرک زدوده شود، نماز را واجب نمود تا تکبر و

^{۱۷} (۳). شعراء: ۸۹.

^{۱۸} (۴). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۴.

^{۱۹} (۱). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۲ و ص ۱۴.

خودپرستی برداشته شود (نماز پالایشگر از کبر است) زکات را واجب ساخت تا رزق مردم به فراخی آید (امر مسکینان سامان یابد و برکت در مال زکات‌دهنده فراوان گردد) روزه را واجب نمود تا امر اخلاص در عمل تثبیت شود (چون روزه یک عبادت پنهانی است و اخلاص

(۱). وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۲ و ص ۱۴.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۹

در آن بهتر واقع می‌شود) حج را واجب نمود تا پایه‌های دین سخت محکم شود (تظاهرات اسلامی در حج دشمن‌شکن است) جهاد را فرض نمود تا به اسلام عزت بخشد، و فلسفه وجوب امر به معروف مصلحت عمومی مسلمانان است.^{۲۰}

(ز) گستره عبادات:

در اسلام گستره عبادات به گستره نیت است گرچه عملی عبادی نباشد و کرداری نیاز به نیت قربت نداشته باشد، از این رو به فرمایش امام علیه السلام خداوند بندگی بندگان را به انواع عبادات می‌پذیرد و شماره‌ای بر آن‌ها قرار نداده است و چنان‌چه در برخی احادیث مثلاً گفته شده عبادت هفتاد جزء است و افضل آن‌ها طلب روزی حلال است از باب مثال است لذا در احادیث فراوانی مواردی از عبادات شمرده شده که در توان همه‌کس قرار می‌گیرد (البته شرایطی نیز دارد) از جمله عبادات:

«النظر إلى الامام عبادة؛ نگاه به چهره امام عبادت است.»

«ذكر على عليه السلام عبادة؛ ذکر و یاد و خاطره علی علیه السلام عبادت است.»

«الجلوس في المسجد لانتظار الصلاة عبادة؛ در مسجد نشستن به انتظار جماعت عبادت است.»

«النظر إلى وجه العالم عبادة؛ نگاه به چهره عالم عبادت است.»

«النظر إلى الكعبة عبادة؛ نگاه به کعبه عبادت است.»

«النظر في المصحف من غير قراءة عبادة؛ به قرآن نگاه کردن بدون خواندن عبادت است.»

«النظر إلى الوالدین برأفة عبادة؛ نگاه به چهره پدر و مادر از روی مهربانی عبادت است.»

«نومکم فیہ عبادة؛ خواب در ماه مبارک رمضان عبادت است».

«النظر إلى آل محمد صلى الله عليه و اله عبادة؛ نظر به آل محمد صلى الله عليه و اله عبادت است».

(۱). همان.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۰

«ما من عبادة أفضل من عقد بطن و فرج؛ هیچ عبادتی افضل از نگهداری شکم و شرمگاه نیست».

«الماشى بمكة فى عبادة الله؛ رهپوی راه مکه در عبادت خداوند است».

«سهر العلة التى تصيب المؤمن عبادة سنة؛ شب بیداری مؤمن در اثر بیماری عبادت یکساله است».

«حمى ليلة تعدل عبادة سنة؛ تب یک شب برابر یک سال عبادت است».

«يوم الجمعة يوم عبادة فتعبدوا الله؛ روز جمعه، روز عبادت، پس خدا را بندگی کنید».

«يوم الغدير يوم عبادة و صلاة؛ روز غدیر، روز عبادت و نماز است»^{۲۱} در نتیجه عبد مؤمن در اثر کوشایی در عبادت می تواند به قله باشکوه یقین برسد، **وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ**^{۲۲}؛ «پروردگارت را پرستش کن تا به مرحله یقین برسی». در این هنگام است که دوزخ و دوزخیان و بهشت و بهشتیان را می توانی مشاهده کنی و بنا به سروده مولوی:

کیف اصبحت ای رفیق باوفا

گفت پیغمبر صباحی زید را

کو نشان از باغ ایمان گر شگفت

گفت عبدا مؤمنا (موقنا) باز اوش گفت

در خور فهم و عقول این دیار

گفت از این ره کو، ره آوردی بیار

من بینم عرش را با عرشیان

گفت خلقان چون به بیند آسمان

فاش می بینم عیان از مرد و زن

جمله را چون روز رستاخیز من

^{۲۱} (۱). ر. ل. المعجم لألفاظ الحديث، مادة عبادة.

^{۲۲} (۲). حجر: ۹۹.

قم مقدس، تابستان ۱۳۸۶ علی زمانی

(۱). ر. ک. المعجم لألفاظ الحدیث، ماده عبادت.

(۲). حجر: ۹۹.

(۳). مثنوی، ج ۱، ص ۹۱، پرسیدن مصطفی صلی الله علیه و اله، مرزید را به اهتمام عبد الرزاق مشتاقی، کتاب فروشی فردوسی اصفهان، ۱۳۲۰ ه، در تمام این کتاب نگارنده از این نسخه استفاده کرد.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۱

پیش‌گفتار

حمد و ستایش ویژه خداوندی است که بر بندگانش بدون این که دیده شود تجلی نمود، و خود را بدون این که تجلی نماید به آنان نمود، حتی کسی که زبانها نمی‌توانند کمالش را محدود سازند فرمود: «ما رأیت شیئا إلّا و رأیت الله قبله»^{۲۴}؛ چیزی را ندیدم جز این که خداوند را پیش از آن دیدم»، منزّه است کسی که لا إله إلّا هو کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ^{۲۵}؛ «جز او خدایی نیست، جز ذات او همه چیز نابود شونده است».

ستایش خداوندی را که هر چیزی بر راز وحدت او دلالت می‌کند، پس در هر چیزی برای خداوند یک گواه موجود است که بر یگانه بودن او شهادت می‌دهد، و هر فروغ، پرتو و سایه‌ای به نور عظمت او دلالت و هدایت دارد. بنابراین از جوامع کلم، همه کلمات تامّات و جمیع آنهاست وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا^{۲۶}؛ «و زمین را به نور پروردگارش روشن کرد»، أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا^{۲۷}؛ «آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است. و اگر می‌خواست آن را ساکن قرار می‌داد».

(۱). شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۳، ص ۸۳.

^{۲۳} (۳). مثنوی، ج ۱، ص ۹۱، پرسیدن مصطفی صلی الله علیه و اله، مرزید را به اهتمام عبد الرزاق مشتاقی، کتاب فروشی فردوسی اصفهان، ۱۳۲۰ ه، در

تمام این کتاب نگارنده از این نسخه استفاده کرد.

^{۲۴} (۱). شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۳، ص ۸۳.^{۲۵} (۲). قصص: ۸۸.^{۲۶} (۳). زمر: ۶۸.^{۲۷} (۴). فرقان: ۴۵.

(۲). قصص: ۸۸.

(۳). زمر: ۶۸.

(۴). فرقان: ۴۵.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۲

بزرگوار و خجسته است کسی که هرگاه بر او دومی فرض کنی همان اول است، دوم بردار نیست، چیزی او را برابری و ماندی نمی‌کند.

بارخدایا درود فرست بر پشتاز انوار به سوی تو و جلودار خوبان، کسی که از نور او لوح و قلم اعلیٰ آفریده شد و به خاطر او عرش و کرسی و آسمان‌های بلندپایه بنا گردیده یعنی محمد صلی الله علیه و اله همان کسی که بر جنّ و انس مبعوث گردید، کسی که نعمت او در همه کتاب‌های آسمانی با همه زبانها به وصف آمد، صاحب لوی حمد و مقام محمود در روز قیامت، آن کس که شفاعت عموم امت‌های ویژه و تصدی حوض کوثر که در قیامت بدان راه می‌یابند از ویژگیهای اوست.

بارخدایا درود فرست بر علی علیه السلام نیم‌پاره نور محمد صلی الله علیه و اله و استوارگرداننده امور او و برادر وی کسی که شخص او همان شخص محمد صلی الله علیه و اله است، داماد او که جان او جان محمد صلی الله علیه و اله می‌باشد.

بارخدایا درود فرست بر اولاد محمد و علی علیهما السلام که به منزله شهود تفصیلی و بخش شده وجود آن دو هستند.

سپس خداوندا درود فرست بر همه فرستادگان و اوصیای آنان، و بر پیامبران، اولیاء، صدیقان و راستگویان، و شهیدان، و سپس درود فرست بر آزمایش خوب‌دادگان از شیعیان آنان تا وقتی که زمین و آسمان پابرجاست و انوار الهی از حجاب‌های بالا نورافشانی می‌کنند.

اما بعد، این نوشته گوشه‌ای و اندکی است در بیان رازهای فرایض واجب- بعد از مسأله مهمّ ولایت- یعنی نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، بدین معنا که خداوند فرایض نامبرده را بعد از آن که ولایت را واجب گردانید واجب ساخت، بنابراین فرایض یادشده وقتی به حدّ کمال می‌رسند که ولایت ثابت باشد، و منظور از ولایت همان «محبت اولی الامر» است، کسانی که خداوند

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۳

اطاعت و پیروی از آنان را واجب گردانید.^{۲۸}

و نیز محبت «اولی القربی» است، آنان که دوستی‌شان را واجب شمرد و به عنوان پاداش و مزد رسالت قرار داد^{۲۹} آری چیزی بزرگتر از این مقام وجود ندارد.

این که واجبات یادشده پیرو ولایت شمرده شد شاید اشاره به این باشد که خداوند فرایض را از هیچ کس نمی‌پذیرد مگر این که مقرون به ولایت باشد، آن‌سان که از اخبار فراوان^{۳۰} - بلکه از اخبار یقین‌آور - استفاده می‌شود، و چه بسا از ضروریات مذهب امامیه باشد.

ما در این کتاب به اختصار از رازهای این واجبات و اشارات و اوضاع آنها به سخن خواهیم پرداخت تا نمونه باشد برای بقیه احکام آنها. سخن ما در مقدمه در اصول خواهد بود آنگاه برای شما طیّ فصولی سخن خواهیم نوشت.

(۱). اشاره است به آیه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** (نساء: ۵۹)؛ «از خداوند و پیامبر و صاحب‌اختیاران پیروی کنید».

(۲). اشاره است به آیه **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** (شوری: ۲۳)؛ «بگو: در برابر رسالت پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان».

(۳). اشاره است به روایات فراوانی که در منابع شیعه و سنی آمده است، اصول کافی در این باره پانزده حدیث نقل کرده و در بسیاری از آنها ولایت را با عباراتی رساتر بیان داشته است از جمله: ... عن أبي جعفر عليه السلام قال: بني الإسلام على خمس، على الصلاة و الزكاة، و الصوم و الحجّ و الولاية، و لم يناد بشيء كما نودي بالولاية، و در برخی احادیث روشن‌تر و صریح‌تر این‌گونه بیان شده: «و لم يناد بشيء ما نودي بالولاية يوم الغدير»؛ یعنی اسلام بر پنج پایه بنا شده است، بر نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، و بر هیچ چیز آن‌گونه که بر ولایت آواز داده شده، آواز داده نشده است. جالب این که واژه ندا یعنی آواز بلند، شش‌دانگ، بلندگو، فریاد، (اصول کافی: ج ۲، ص ۱۸، باب دعائم الإسلام، نشر آخوندی، تهران ۱۳۸۸ ق).

^{۲۸} (۱). اشاره است به آیه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** (نساء: ۵۹)؛ «از خداوند و پیامبر و صاحب‌اختیاران پیروی کنید».

^{۲۹} (۲). اشاره است به آیه **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** (شوری: ۲۳)؛ «بگو: در برابر رسالت پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان».

^{۳۰} (۳). اشاره است به روایات فراوانی که در منابع شیعه و سنی آمده است، اصول کافی در این باره پانزده حدیث نقل کرده و در بسیاری از آنها ولایت را با عباراتی رساتر بیان داشته است از جمله: ... عن أبي جعفر عليه السلام قال: بني الإسلام على خمس، على الصلاة و الزكاة، و الصوم و الحجّ و الولاية، و لم يناد بشيء كما نودي بالولاية، و در برخی احادیث روشن‌تر و صریح‌تر این‌گونه بیان شده: «و لم يناد بشيء ما نودي بالولاية يوم الغدير»؛ یعنی اسلام بر پنج پایه بنا شده است، بر نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، و بر هیچ چیز آن‌گونه که بر ولایت آواز داده شده، آواز داده نشده است. جالب این که واژه ندا یعنی آواز بلند، شش‌دانگ، بلندگو، فریاد، (اصول کافی: ج ۲، ص ۱۸، باب دعائم الإسلام، نشر آخوندی، تهران ۱۳۸۸ ق).

چون کشف این رازها (رازهای عبادات) در شرحی که ما بر «توحید صدوق» در تفسیر حدیث عبد العظیم حسنی^{۳۱} به نگارش آوردیم، و در آنجا بعد از مسأله ولایت فرایض پنج‌گانه نامبرده مشهور یعنی نماز و مانند آن قرار گرفته، و نیز امر به معروف به آنها افزوده شده است، از این رو همه آنها هفت عدد به شمار آمده است،

(۱). حضرت عبد العظیم حسنی علیه السّلام اعتقادات خود را بر امام هادی علیه السّلام عرضه داشت که خلاصه آن چنین است: وی گفت اعتقاد دارم خداوند متعال واحد است، جسم و عرض و جوهر و صورت نیست او مالک و ربّ همه چیز است و همه چیز را آفریده و پدید آورده است، من بر این باورم که محمد صلی الله علیه و اله عبد و فرستاده خداوند است و بعد از او تا قیامت پیامبری نخواهد آمد و می‌گوییم:

امام و خلیفه و ولیّ امر بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و بعد از او امام حسن، امام حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی علیهم السّلام و بعد از آنان شما مولای من هستید ...

معتقدم که معراج حق است، سؤال قبر، بهشت و دوزخ، صراط و میزان همه بر حق‌اند. روز قیامت خواهد آمد (بدون شک) و خداوند در قبر آرمیدگان را مبعوث خواهد فرمود.

من بر این باورم که واجبات، بعد از ولایت عبارت‌اند از نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، در این وقت حضرت امام هادی علیه السّلام فرمود: «یا أبا القاسم هذه و الله دین الله الذی ارتضاه لعباده فأثبت علیه، ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و الآخرة؛ ای ابو القاسم به خدا سوگند این همان دین

^{۳۱} (۱). حضرت عبد العظیم حسنی علیه السّلام اعتقادات خود را بر امام هادی علیه السّلام عرضه داشت که خلاصه آن چنین است: وی گفت اعتقاد دارم خداوند متعال واحد است، جسم و عرض و جوهر و صورت نیست او مالک و ربّ همه چیز است و همه چیز را آفریده و پدید آورده است، من بر این باورم که محمد صلی الله علیه و اله عبد و فرستاده خداوند است و بعد از او تا قیامت پیامبری نخواهد آمد و می‌گوییم: امام و خلیفه و ولیّ امر بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و بعد از او امام حسن، امام حسین، علی بن موسی، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی علیهم السّلام و بعد از آنان شما مولای من هستید ... معتقدم که معراج حق است، سؤال قبر، بهشت و دوزخ، صراط و میزان همه بر حق‌اند. روز قیامت خواهد آمد (بدون شک) و خداوند در قبر آرمیدگان را مبعوث خواهد فرمود.

من بر این باورم که واجبات، بعد از ولایت عبارت‌اند از نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، در این وقت حضرت امام هادی علیه السّلام فرمود: «یا أبا القاسم هذه و الله دین الله الذی ارتضاه لعباده فأثبت علیه، ثبتک الله بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و الآخرة؛ ای ابو القاسم به خدا سوگند این همان دین خداست که مورد رضایت و خرسندی او بر بندگانش می‌باشد، بر آن ثابت قدم باش، خداوند تو را در دنیا و آخرت به قول ثابت پایدار دارد» (م). (ر. ل.:

شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۰۹، ج ۲۶، به تصحیح و تعلیق دکتر نجفقلی حبیبی، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۱ ش).

خداست که مورد رضایت و خرسندی او بر بندگانش می‌باشد، بر آن ثابت‌قدم باش، خداوند تو را در دنیا و آخرت به قول ثابت پایدار دارد» (م). (ر. ک):

شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۳۶، به تصحیح و تعلیق دکتر نجفعلی حبیبی، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۱ ش).

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۵

اما راز این که آنها هفت عددند عبارت است از:

۱- عدد هفت اشرف گروه اعداد است.

۲- گذر از هر پل از پل‌های هفتگانه «صراط» در روز قیامت به این است که یکی از واجبات یادشده آورده شده باشد.

۳- عبد با اعمال و کردار و با روح و روان خود یک‌به‌یک آسمان‌ها را بالا می‌رود تا هفت آسمان، البته اگر هریک از واجبات را آن‌گونه که هستند قربۀ الی الله انجام دهد.

۴- عبد با عمل به هریک از فروع هفتگانه یک در از درهای هفتگانه دوزخ را می‌بندد و یک در از درهای بهشت را می‌گشاید، زیرا در حقیقت بهشت نسبت به دوزخ درون و باطن است، مثلاً سطح یک چیز (مثل در و دیواری که قرآن مثل زده است) به اعتبار درون و ملکوت، بهشت است، و به اعتبار برون و آثار عالم ملک دوزخ به شمار می‌رود، چنان که خداوند فرمود: **فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ**^{۳۳}؛ «آن‌گاه میان آنان دیواری زده می‌شود که آن را دروازه‌ای است: باطن و درونش رحمت و بیرونش روی به عذاب دارد»، و از امیر المؤمنین علیه السلام در پاسخ کشیش نجران هنگامی که از او درباره قول خدای سبحان در آیه **وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ**^{۳۳}؛ «بهشتی که عرض آن آسمان‌ها و زمین است»، سؤال کرد، روایت شده که فرمود: «وقتی روز آمد شب کجاست؟ و وقتی شب آمد روز کجاست؟»^{۳۴}، خوب دقت کن.

اما وجه ترتیب فروع یادشده بدین سبب است که در خبر^{۳۵} آمده است: اسلام

(۱). حدید: ۱۳.

^{۳۳} (۱). حدید: ۱۳.

^{۳۳} (۲). آل عمران: ۱۳۳.

^{۳۴} (۳). الفضائل، ابن شاذان، ص ۱۵۰.

^{۳۵} (۴). ر. ل. اصول کافی، کتاب ایمان و عقیقه، باب دعائم الاسلام صص ۲۴-۱۸. صحیح مسلم، کتاب ایمان، باب بیان ارکان اسلام ص ۷۲، اما در آنجا ولایت ذکر نشده است، تفسیر فراه کوفی ص ۲۲، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۷۶، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۸۱ ش.

(۲). آل عمران: ۱۳۳.

(۳). الفضائل، ابن شاذان، ص ۱۵۰.

(۴). ر. ک. اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، باب دعائم الاسلام صص ۲۴-۱۸. صحیح مسلم، کتاب ایمان، باب بیان ارکان اسلام ص ۷۲، اما در آنجا ولایت ذکر نشده است، تفسیر فرات کوفی ص ۳۲، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۷۶، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۳۸۱ ش.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۶

بر پنج پایه و اساس بنا شده است:

اول توحید: توحید یعنی نخستین پایه و قاعده اسلام یگانه دانستن خداوند است. و نبوت و ولایت از اجزاء و شرایط آن به شمار می‌آید، یعنی نبوت و ولایت در توحید اندراج و اندکاک یافته آن‌سان که معلول در علت و پیوند داشتن مشروط با شرط، بنابراین نبوت و ولایت وابسته به توحیداند آن‌گونه که مظهر به ظاهر گره خورده است، از این‌رو ولایت جانشین توحید است در اول بودن، بدین بیان که اصل اول از اصول دین توحید است و به موازات آن (در اول بودن) در فروع تولی و تبری است، چنان‌که در خبر فوق بدان اشاره شده است.

دوم نماز: نماز در مرتبه دوم و در پی توحید، نبوت و ولایت قرار دارد، چنان‌که خداوند در احادیث قدسی فرمود: «قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِی»^{۳۶} نماز را میان خودم و بندهام تقسیم نمودم»، بنابراین نمازگزار (مصلی) به اعتبار این تقسیم در رتبه دوم قرار گرفته و همچنین نماز در مرتبه دوم واقع شده است.

دلیل دیگر این‌که صلاة از مصلی اشتقاق یافته است و مصلی در گروه مسابقه‌دهندگان (و در اصطلاح مسابقات اسب‌دوانی و تیراندازی) اسب دوم را گویند، اما اسب اول را «سابق» یعنی پیشتاز خوانند، از این‌رو نماز در فروع بعد از مرتبه ولایت و حقیقتاً در رتبه دوم قرار گرفته است.

سوم زکات: زکات در پی نماز آمده است. زیرا زکات تطهیر اموال است از این‌رو با نماز مناسبت دارد، چرا که نماز هم مشروط به تطهیر است، بنابراین نماز بین دو تطهیر واقع شده است، یکی تطهیر قبل از نماز و دیگری تطهیر بعد از نماز که زکات است.

چهارم روزه: روزه دنبال زکات آمده است، چون انجام روزه با زکات فطره همراه است، و زکات فطره تطهیر بندگان خداست، از این‌رو مناسب است روزه بعد از

^{۳۶} (۱). سنن ابن ماجه، کتاب الادب، باب ثواب قرآن، حدیث ۳۷۸۴، ص ۱۲۴۲؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۷؛ صحیح مسلم، ج ۱، کتاب الصلاة، حدیث ۳۸، ص ۳۷۵؛ سنن نسائی، ج ۲، ص ۱۳۵؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۷۷.

(۱). سنن ابن ماجه، كتاب الادب، باب ثواب قرآن، حديث ۳۷۸۴، ص ۱۲۴۳؛ تفسير مجمع البيان، ج ۱، ص ۸۷؛ صحيح مسلم، ج ۱، كتاب الصلاة، حديث ۳۸، ص ۳۷۵؛ سنن نسائي ج ۲، ص ۱۳۵؛ شرح توحيد صدوق، ج ۱، ص ۵۷۷.

اسرار عبادات و حقيقت نماز، ص: ۲۷

زکاتی قرار گیرد که تطهیر اموال است، نیز لازمه روزه- چنان که پیداست- تطهیر باطن و صفا و جلابخشی درون است.

پنجم حج: حج در مرتبه پنجم از پایه‌های اسلام واقع شده است، وجوب حج تکلیفی است که به مال و جان مکلف تعلق گرفته است، مکلف باید از مال و جان سرمایه‌گذاری نماید.

ششم جهاد: وقتی بنده خدا واجباتی که بر عهده خود اوست انجام داد واجب است واجباتی را که نسبت به غیر بر عهده اوست، نیز انجام دهد، و آن واجب عبارت است از خواندن و دعوت دیگران به این نعمت بزرگ، یعنی دعوت به اسلام و تسلیم ساختن دیگران به خداوند متعال، و این دعوت همان جهاد است.

هفتم امر به معروف: وقتی دیگران به دعوت او داخل اسلام شدند و این طوق خیر را بر گردن نهادند امر به معروف عبد متحقق شده است. این است وجه عدد هفت و ترتیب فروع یادشده بر آن.

در کتاب «محاسن» تألیف «برقی» به اسنادش به زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمده که اسلام بر این پنج پایه بنا شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره گوید پرسیدم کدام افضل‌اند؟ امام فرمود: نماز، همانا رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: نماز ستون دین شماسست. زراره گوید: پرسیدم بعد از نماز کدام افضل است؟

فرمود: زکات زیرا خداوند متعال زکات را به نماز مقرون ساخته و به نماز قبل از زکات آغاز نموده است.

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: زکات گناهان را از بین می‌برد. گفتم: بعد از زکات کدام در پی آن در فضیلت قرار دارد؟ فرمود: حج، زیرا خداوند می‌فرماید:

وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ^{۳۷}؛ و برای خدا، حج آن خانه بر عهده مردم است، البته بر کسی که بتواند

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۸

به سوی آن راه یابد، و هر که کفر ورزد یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است».

پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: یک حج مقبول بهتر است از بیست نماز مستحبی، و کسی که یک هفته طواف بیت الله نماید و به نیکی رکعات نمازهای آن را به انجام برساند گناهان او بخشیده می‌شود، و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در برکات و معارف در روز عرفه و مزدلفه را متذکر شد، سپس پرسیدم: بعد از حج و در پیرو آن کدام افضل است؟ فرمود: روزه، عرض کردم چرا روزه در آخر همه واقع شده است؟ فرمود: پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود:

روزه سپر آتش دوزخ است. سپس فرمود: برخی اشیاء به گونه‌ای می‌باشند که هرگاه از دستت برود توبه‌ای در آن نیست جز بازگشت به آن و انجام آن، همانا نماز، زکات، حج و ولایت چیزهایی نیستند که چیزی جای آن‌ها را بگیرد، جز آن که خودشان را اداء کنی، اما روزه وقتی از دستت فوت شود یا تقصیر کردی و یا مسافرت نمودی جای آن را می‌تواند روزهایی - غیر از ایام از دست رفته - بگیرد و به عنوان ادا واقع شود، و می‌توانی گناه آن را با صدقه جبران کنی و قضایی هم بر تو نیست. اما آن چهار چیز (نماز، زکات، حج و ولایت) چیزی جای آن‌ها جز خودشان قرار نمی‌گیرد، سپس امام فرمود: اوج امر اسلام، و قلّه آن و کلید آن و نیز باب اشیاء و خشنودی خدای رحمان در اطاعت و پیروی امام است (البته نخست معرفت امام واجب است) چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا^{۳۸}؛ هر کس از پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده، و هر کس روی گردان شود ما تو را بر ایشان نگهبان نفرستاده‌ایم».

امام سپس افزود: آگاه باش چنانچه مردی تمام شب به نماز ایستد و روزهایش را روزه بدارد و همه اموالش را صدقه دهد و در تمام عمر حج نماید و حق ولایت ولیّ الله را نشناسد تا در پی او رود و همه کردار و اعمالش به راهنمایی او باشد. حق

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۹

هیچ ثواب و پاداشی بر خداوند ندارد، مگر کسی که از اهل ایمان باشد^{۳۹}.

^{۳۸} (۱). نساء: ۸۰.

^{۳۹} (۱). محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۸۶؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۷۸.

می‌گوییم: از این خبر و سایر اخباری که در بیان اصول و فروع وارد شده- با وجود اختلاف ترتیبی که در آنها وجود دارد- با وجود اختلاف ترتیبی که در آنها وجود دارد- این مطلب بر فرد آگاه روشن می‌شود که در هریک از اخبار حجت و دلیلی به چشم می‌خورد که برخی از اصول و فروع یادشده بر بعضی دیگر مقدم است، گرچه گاهی برخی از آنها در ضمن اصول و گاهی در شمار فروع آمده‌اند.

سخن مزبور بر هر جستجوگر در احادیث و روایات پیدا و روشن است، اما نزد امامیه هیچ شکی نیست که امامت از اصول بلکه در توحید داخل است، بنابراین توحید اصل اصول به‌شمار می‌رود.

اما این که امام باقر علیه السلام فرمود: اوج و قلّه اسلام و کلید آن و نیز باب اشیاء و خشنودی خداوند رحمان در اطاعت و فرمانبرداری از امام است، منظور او از امام همان معنای عام آن است که شامل پیامبر صلی الله علیه و اله نیز می‌گردد. چنان که مقصود او از رسول نیز معنایی است که شامل امام نیز می‌شود، و گرنه نمی‌توان از آیه **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ** شاهد و گواه آورد.

بنابراین از اینجا روشن می‌شود که نور پیامبر و امام یکی است، و راز عدم ثواب عبادتگر با فرض عدم شناخت امام این است که حقایق عبادت‌های یادشده عبارت است از رازها و اسرار امامت و روش رفتاری و نوری او به جانب خداوند. چنان که در خبر آمده مولای ما حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من نماز مؤمنان و روزه آنانم، و سخنان و مطالب دیگر.

اینک وقت آغاز نگارش اسرار عبادت‌های یادشده است که ذیل عناوین کتب رازها خواهد آمد:

(۱). محاسن برقی، ج ۱، ص ۲۸۶؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۷۸.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۰

کتاب رازهای نماز

[نماز در لغت و اصطلاح]

صلوة (- نماز) در لغت به معنی رحمت و دعاست، بنابراین:

(۱) هرگاه به خدا نسبت داده شود به معنی رحمت است.

(۲) و هرگاه به فرشتگان منسوب گردد به معنی رحمت و استغفار آنان بر مؤمنان است. بنابراین هر دو معنا در این آیه جمع شده است:

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ^{٤٠}؛ «خداوند برای شما رحمت می‌فرستد و فرشتگان برای شما تقاضای رحمت و استغفار دارند.»

و نیز فرمود:

وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا^{٤١}؛ «فرشتگان برای مؤمنان طلب آمرزش می‌نمایند.»

(۳) و هرگاه به مؤمنان نسبت داده شود به معنی رحمت، دعا و افعال مخصوصی است که از ناحیه شارع مقدس واجب شده است.

(۴) و هرگاه به ماسوی الله اضافه شود و منسوب گردد، یعنی به جمیع مخلوقات از قبیل فرشتگان، انسان، حیوان، نبات، معدن و ... به معنی همان چیزی است که به فراخور حالشان بر ایشان معین و واجب شده است. چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِغُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ/

(۱). احزاب: ۴۳.

(۲). غافر: ۷.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۱

وَتَسْبِغُهُ^{٤٢}؛ «آیا ندانسته‌ای که هرکه و هرچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می‌گویند، و پرنده‌گان نیز درحالی که در آسمان پر گشوده‌اند تسبیح او می‌گویند؟ همه ستایش و نیایش خود را می‌دانند و خدا به آنچه می‌کنند داناست.»

تسبیح عام در واژگان عرب به معنی نماز و تسبیح خاص آمده است.

باری بدان که صلوة (- نماز و چیزهایی دیگر چنان که اشاره خواهد شد) یا از «تصلیه» است تصلیه در یک اصطلاح به معنی راست کردن چوب تر به آتش است، بنابراین معنا شاید نمازگزار در قصد و توجهش به خدا و در راه و حرکت صعودی خود به رسیدن به خورشید حقیقت معنوی، و حرارتی که در این مسیر برای او پیدا

^{٤٠} (۱). احزاب: ۴۳.

^{٤١} (۲). غافر: ۷.

^{٤٢} (۱). نور: ۴۱.

می‌شود چه بسا میل، کژی و انحراف به باطل پیدا کند که همه برخاسته از ماسوی الله‌اند، یعنی ماسوی الله مایه کژی و میل و انحراف از مسیر حق و حقیقت می‌باشد.

و یا تصلیه به معنی امور سلبی و افعال منفی و ناشایست است که گریبان‌گیر عبد شده است گرچه تصلیه به این معنا نادر است.

به هر روی تصلیه به معنی خاموش کردن حرارت و آتش است، چنان‌که در خبر آمده پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «قوموا إلى نيرانكم التي أوقدتموها على ظهوركم فأطفئوها بصلاتكم»^{۴۳}؛ بپا خیزید و با نمازتان آتش‌هایی که بر پشت خود برافروخته‌اید را خاموش کنید، بدین معنا که آتش‌هایی که توسط حرکت‌های دل و قلبتان به سمت غیرخدا برافروختید و مرتکب گناهانی شدید که مستوجب آتش‌اند، چون تصور کردید که ماسوی الله صاحب سود و زیان است، و از او خیر و شر به دست می‌آید، و خیال کردید که ماسوی الله چوب کج وجودتان را راست می‌کند و ابزار سنجش شما را درست می‌نماید.

(۱). نور: ۴۱.

(۲). من لا يحضره الفقيه، ج ۱، باب فضل الصلاة ص ۱۳۳؛ المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۹۹؛ شرح توحيد صدوق، ج ۱، ص ۵۸۲.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۲

اما این‌که در حدیث نبوی صلی الله علیه و اله سخن از پشت به میان آمد (آتشی که بر پشت خود افروختید) بدین خاطر است که پشت، جایگاه ماسوی الله است گرچه: **فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ**^{۴۴}؛ «به هر سو رو کنید آنجا روی به خداست».

حاصل این‌که: آتشی که از پشت سر خود برافروختید، آتشی که بر دل و درون شما چیره است را با آب یقین و درخواست باران رحمت به اقامه نماز خاشعان باید خاموش سازید وانگهی اگر خواستید در راه راست باشید باید پشت کج‌تان را راست سازید، و پشت انسان راست نمی‌شود مگر به راست و درست انجام دادن ارکان نماز بنابراین باید نماز را آن‌سان که حق و حقیقت آن است برپا دارید.

و یا این‌که نماز (صلوة) از مصلی اشتقاق یافته است، مصلی نفر دوم از گروه مسابقه در اسب‌دوانی و کسی است که به مقدار اندکی از نفر اول - به عنوان پیشتاز - فاصله دارد، بنابراین نماز پایه دوم از پایه‌های اسلام به شمار می‌رود، چنان‌که در خبر آمده اسلام بر پنج پایه استوار گردیده است: گواهی بر یگانگی و یکتایی خداوند (لا إله

^{۴۳} (۲). من لا يحضره الفقيه، ج ۱، باب فضل الصلاة ص ۱۳۳؛ المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۹۹؛ شرح توحيد صدوق، ج ۱، ص ۵۸۲.

^{۴۴} (۱). بقره: ۱۱۵.

إِلَّا اللَّهَ)، نماز، زکات، روزه و حج، نیز بدین خاطر که نمازگزار در حدیث یادشده (قَسَمَتِ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَبْدِ) در رتبه دوم واقع شده است.

حدیث سید بن طاوس - «لِلصَّلَاةِ أَرْبَعَةٌ أَلْفٌ حَدٌّ لَسْتُ تُؤَاخِذُ بِهَا»

در کتاب فلاح السائل^{۴۵}، تألیف سید بن طاوس - تربتش پاک باد - حدیثی این گونه آمده است که رزام غلام خالد بن عبد الله - که از اشقیاء بود - از امام جعفر بن محمد صادق علیهما السلام و در حضور منصور دوانیقی دومین پادشاه عباسی درباره نماز و حد و مرز و شروط آن سؤال کرد.

(۱). بقره: ۱۱۵.

(۲). گفتنی است نسخه‌های فلاح السائل سید با آنچه مرحوم قاضی از او نقل کرده تفاوت دارد و احیاناً از قلم‌فتادگی نیز به چشم می‌خورد ولی مترجم طبق نوشته مرحوم قاضی ترجمه نمود.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۳

امام صادق علیه السلام فرمود:

«لِلصَّلَاةِ أَرْبَعَةٌ أَلْفٌ حَدٌّ لَسْتُ تُؤَاخِذُ بِهَا» فقال: «أخبرني بما لا يحلُّ تركه و لا تتمُّ الصَّلَاةُ إِلَّا به» فقال عليه السلام: «لا تتمُّ الصَّلَاةُ إِلَّا لذي طهر ساين و تمام بالغ غير نازع و لا زائغ، عرف فوقف و أخبث، فهو واقف بين اليأس و الطمع، كأنَّ الوعد له صنع، و الوعيد به وقع، بذل عرضه و تمثّل غرضه، و بذل في الله المهجّة، و تنكّب إليه المحجّة، غير مرتعم بارتغام يقطع علائق الاهتمام بغير من له قصد و إليه و فد و منه استرفد، فإذا أتى بذلك كانت هي الصَّلَاةُ الَّتِي «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ».

فالتفت المنصور إلى أبي عبد الله عليه السلام فقال: يا أبا عبد الله لا نزال من بحرک نغترف و إليك نزدلف تبصّر من العمى و تجلو بنورک الطّحياء فنحن نعوم في سبحات قدسک و طامی بحرک ...» نماز چهار هزار حدّ، مرز و شرط دارد که تو حتی حق یکی از آنها را نمی‌توانی ادا کنی، پرسید: کدامین حد و شرط است که نمی‌توان آن را ترک کرد و جز به کدام یک از آنها نماز کامل و تمام نمی‌شود؟ فرمود: نماز تمام نمی‌باشد جز به «طهر ساين» یعنی طهارت و وضوی شاداب، وضویی که در آن تقریباً ۱/۴ لیتر آب مصرف شود (- یک مدّ) و گفته شده که وضوی شاداب آن است که هریک از اعضای وضو دوبار شسته شود، و یا اعضای وضو همه سیراب شوند، و یا وضویی است که اعضا به راه و روش اهل بیت علیهم السلام شسته و مسح شوند البته این وضوی ظاهری است، اما وضوی باطنی و معنوی به زودی در بحث اسرار طهارت خواهد آمد.

^{۴۵} (۲). گفتنی است نسخه‌های فلاح السائل سید با آنچه مرحوم قاضی از او نقل کرده تفاوت دارد و احیاناً از قلم‌فتادگی نیز به چشم می‌خورد ولی مترجم طبق نوشته مرحوم قاضی ترجمه نمود.

ظاهر امر این است که «طهر سایغ» در اینجا به معنی بیزاری از مطلق شرک و از مخالفان پیشوایان اهل حقیقت است، همان طور که جمله «و تمام بالغ» نیز بر آن اشعار دارد.

«تمام بالغ» در ظاهر عبارت است از بلوغ و کمال رشد، و در واقع عبارت است از قول به امامت امام علی و اولاد او علیهم السلام. نیز داخل شدن در گروه دوستان آنان و تمام و کمال دوستی آنان اشاره است به سخن خداوند متعال در آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ /

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۴

دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي^{۴۶}؛ «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را برای شما تمام گردانیدم». اما این که امامت و ولایت ابلاغ شد اشاره است به آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ^{۴۷}؛ «ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای».

ابلاغ حقیقی به تمامیت اصول دین است، ولایت و امامت بدون شک از اصول دین به شمار می‌رود.

«غیر نازغ و لا زائغ» (به زاء و غین در هر دو) یعنی نمازی شایسته است و دارای شرایط می‌باشد که در آن نصب عداوت و دشمنی اهل بیت وحی و حکمت وجود نداشته و در آن گرایش از پیشوایان راستین به غاصبان و مقاماتشان نشده باشد.

خلاصه این که چون پیشوایان ما در واقع از ناحیه حقتعالی آمده و به حق آمده و برای اهداف حق آمده‌اند. و چنین ویژگیها را دارا هستند پس هر که با آنان دشمنی ورزد و یا به غیر آنان گراید دشمن حق شمرده شده و از راه حق و حقیقت منحرف گردیده است.

«عرف فأُخبت و ثبت» یعنی نماز صحیح نیست، مگر از کسی که حق را بشناسد و به حق و حقیقت دعوت کند و در برابر خداوند و مولای جنّ و انس واقعا فروتن باشد و به جان و دل گوش دادن و پیروی حقیقی نمودن تسلیم باشد. وانگهی بر این عقیده معرفتی چونان کوه استوار، سخت و ثابت قدم باشد، در نتیجه کسی که صاحب معرفت باشد و به این مقام برسد فروتنی و خضوع همراه اوست و پیوسته در راه راست گام استوار است. شایان ذکر است که پنج مورد یادشده فی الجمله از مقدمات نماز است، زیرا قبل از نماز چند امر لازم است.

(۱). مائده: ۳.

^{۴۶} (۱). مائده: ۳.

^{۴۷} (۲). مائده: ۶۷.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۵

اول: این که بداند به جانب چه کسی روی می‌نماید.

دوم: وسیله او در این روی نمود چه کسی است؟ وسیله در واقع همان امام و پیشوایی است که در حقیقت عبارت است از «نماز اهل معرفت».

سوم: در این راه ثابت قدم باشد تا «قیام» او در نماز نشانه از ثبات قدم او باشد.

اما این که امام علیه السلام فرمود:

«و هو واقف بین الیأس و الطمع، كأنّ الوعد له صنع و الوعد به وقع» مختصر اشاره‌ای است به رازهای «قیام» در نماز، زیرا قیام و استقامت حقیقی آن است که اولاً: میل و گرایش به اضداد اخلاقی نداشته باشد، و این جایگاه مؤمنان کامل است زیرا ترس و امیدشان برابر و مساوی است. و ثانیاً: این که از دوستان خدا و آزادگان باشد که این خود مقام «حریت» و آزادمردی است و از اعلا درجات پویندگان در سیر و سلوک به شمار می‌رود.

نشانه‌های آزادگی

نشانه اول: از نشانه‌های مقام حریت در این آیه مبارکه است: **لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ**^{۴۸}؛ «تا بر آنچه از دست شما رفته‌اند اندوهگین نشوید و به سبب آنچه به شما داده است شادمانی نکنید».

نشانه دوم: در این آیه کریمه به چشم می‌خورد: **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ**^{۴۹}؛ «آگاه باشید، که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند».

استقامت در این دو مقام (بیم و اندوه) عبارت است از تهی شدن از هردو و برهنه شدن از آنها به گونه‌ای که از یافتن چیزی از قبیل نعمت، مدح، و هر چیزی شادی‌آفرین، شادمان و خرسند نباشد، و برای فقدان و از دست دادن چیزی که به

(۱). حدید: ۲۳.

(۲). یونس: ۶۲.

^{۴۸} (۱). حدید: ۲۳.

^{۴۹} (۲). یونس: ۶۲.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۶

دست آمده یا خواهد آمد اندوهگین نگردد، خلاصه این که حال او نسبت به همه امور مساوی و برابر و چشم او تنها به منبع نور- الهی یعنی نور النور- باشد.

نشانه سوم: برخاسته و معلول از دو نشانه اول است یعنی نبود بیم و اندوه و ناامیدی و شادمانی سبب وقوع مژده و نوید به بهشت و هشدار به عذاب دوزخ است. یعنی جان خود را به خدای سبحان اختصاص داده و از ثواب و عقاب چشم پوشیده گویا از این سرا بیرون رفته و به درجه عالی معنوی ارتقاء یافته است زیرا کسی که منتظر باشد سرانجام با یکی از امور یادشده ملازم و همراه است.

مقام رکوع

فرمایش امام: «بذل عرضه و تمثّل غرضه، و بذل فی الله المهبجّه و تنکّب إلیه المحجّه» بیان مقام رکوع است.

عرض (به عین و ضاد) عبارت است از سرمایه، یعنی نمازگزار در حال رکوع تمام سرمایه خود را بخشیده است.

غرض (به غین و ضاد) به معنی هدف است، یعنی نمازگزار در حال نماز جان خود را چونان تابلوی منصوب در میدان نشانه و هدف تیر قرار داده آن سان که عبد جنایتکار نزد مولای خود عذرخواهی می کند و چونان رکوع گردن خود را از لاک بیرون می کشد و گویا می گوید: بنده توام گرچه گردنم را بزنی. نیز احتمال دارد که غرض به معنی مقصود، غایت و فرجام باشد، یعنی با عمل نماز مقصود خود را در برابر چشمان قرار داده و گویا در برابر آن کرنش و فروتنی می نماید.

«و تنکّب إلیه المحجّه» یعنی از هر جهت به راه خدا گرایش داشته و از آن منحرف نگردد و به پیشگاه خداوند سر تعظیم خم کرده خاضع باشد.

حاصل سخن در این مقام آن که شایسته است نمازگزار در حال رکوع خانه دلش را چونان کمان از تیرهای خیالات شیطانی، هوا و هوسهای نفسانی فارغ و تهی

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۷

نماید و خودش را- مانند تابلوی هدف- مستقیم دارد، باشد که تیرهای نظر لطف و رحمت خداوند از ناحیه مقصود حقیقی به او اصابت نماید، و در این خم شدن (حالت رکوع) به خداوند علیّ اعلا گراید و اظهار ذلت و ناداری نماید.

مقام سجود

مقام سجود و تشهد در حدیث شریف بدین گونه است «غیر مرتغم بارتغام، یقطع علائق الاهتمام بغیر من له قصد، و الیه وفد، و منه استرفد» جمله فعلیه یعنی «یقطع علائق الاهتمام» صفت «ارتغام» قرار گرفته است. ارتغام بینی به خاک مالیدن، بنابراین معنای این فقره حدیث این گونه است: سجده‌ای نمی‌کند که بینی او به خاک سائیده شود- بینی به خاک سائیدنی که قطع همه اهتمام‌ها نماید، و همه همّت و کوشش خود را یک اهتمام قرار دهد- جز برای کسی (خدایی) که به سوی او قصد کرده، و برای او سجده نموده است. یعنی بعد از آن که در رکوع خواری و ذلت خود را آشکار ساخت، آن را در سجود به اتمام رساند و بینی به خاک که مظهر ذلت است بساید، نحوه به خاک ساییدن بینی باید به گونه‌ای باشد که همه اهتمام خود را- به سوی مقصود اصلی و مطلوب حقیقی- یکی و یکسره نماید، و چنین امری با فناء از خودگذشتگی، و از هر چیز دیگر گذشتن تحقق می‌یابد.

سپس وقتی سر از سجود برداشت و برای تشهد نشست در حقیقت به جانب خداوند ذو الجلال و الاکرام کوچ کرده، و کسی که به سوی خدا سفر کند در واقع خواهان صله و پاداش است، کمترین پاداش بنده مهمان خدا بودن است، پس کسی که برای خدا باشد خدا برای اوست.

بر این اساس معنایی که هم‌اینک ذکر کردیم و آنچه را ذکر نکردیم که از شماره بیرون است همان «نمازی» است که از فحشاء و منکر بازمی‌دارد، فحشاء یعنی غیر خدا دیدن و به غیر او نظر داشتن، و منکر یعنی خود را چیزی دیدن و پنداشتن

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۸

چنان که تفصیل سخن خواهد آمد.

منصور دوانیقی در این وقت رو به امام صادق علیه السلام نمود و عرض کرد:

یا ابا عبد الله، پیوسته ما از دریای دانش تو مشت آب برمی‌گیریم، سیراب می‌شویم و به شما نزدیک می‌گردیم، ما را از کوری و گمراهی بی‌نا گردان، و با فروغ خویش تاریکی را روشن فرما، بلکه بتوانیم در دریای پر از معارف و مقدس شما شنا نماییم.^{۵۰}

فصل در افزوده‌های نماز

گفته شده حکمت در زیاده‌های نمازهای دو رکعتی و رسیدن به سه و چهار رکعت این است که اصل نماز اقتضای دو رکعتی بودن دارد آن هم به خاطر تقسیمی که بر سر نماز بین ربّ و عبد واقع شد، بنابراین کمترین نماز دو رکعت است، زیرا از دیدگاه فنون ریاضی دو (۲) در بین زوج‌های عددی رتبه اول را داراست یعنی (۲) دو، زوج اول، چهار (۴) زوج دوم و ... است، از این رو دو رکعت نماز، مانند نماز صبح، بجای آوردن ربّ را از عبد

^{۵۰} (۱). شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۸۳.

اما اگر به رکعت اول و دوم نگاه شود، از جایی که رکعت اول احاطه و گستره همه جانبه به رکعت دوم دارد ولی رکعت دوم از پاره‌ای وجوه دربرگیرنده است (نه از همه جوانب) نمازهای چهار رکعتی پیدا شد مانند نماز ظهر، عصر و عشاء. اما این

دارد: **أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ** (شعرا: ۷)؛ «مگر در زمین ننگریسته‌اند که چه قدر در آن از هرگونه جفت‌های زیبا رویانیده‌ایم»، نیز می‌فرماید: «و از آسمان آبی فرو فرستادیم و توسط آن **فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ** (لقمان: ۱۰) «در زمین هرگونه جفت زیبا رویانیدیم»، و برای انسان کنونی از نخستین روز خلقت مسأله زوجیت وجود داشته است یا **أَدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كَلَا مِنْهَا رَعْدًا** (بقره: ۳۵)؛ «ای آدم خود و همسرت در این باغ سکونت گیرید و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید»، **فَكَلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا** (اعراف: ۱۹)؛ «از هر جا خواستید بخورید»، زوجیت در انواع برخاسته از یک حقیقت بودن آنهاست، چنان که قرآن می‌فرماید: زن و مرد از یک حقیقت آفریده شده‌اند و از این جهت فرقی ندارند **خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا** (نساء: ۱، اعراف: ۸۹)؛ «شما را از یک نفس و جفتش را نیز از او آفرید»، قرآن حکیم مسأله زوجیت، زواج و جفت بودن را به طور کلی و در یک ضابطه و قانون فراگیر به همه موجودات نسبت داده است: **وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ** (ذاریات: ۴۹)؛ «و از هر چیزی دو گونه (نر و ماده) آفریدیم، امید که شما عبرت گیرید» (م).

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۴۰

که چرا نمازهای یادشده چهار رکعتی‌اند برای این است که اینها در حد کمال و تمام‌اند و اوقاتشان نیز در عین کمال‌اند، چون هنگام ظهر و عصر نور به حد کمال می‌رسد و هنگام عشاء ظلمت امکانی نیز در حد کمال و تمام است.

اما اگر در نگاه نخست به غنا و استهلاک نماز دوم نسبت به اول نگریسته شود و دانسته شود که نماز دوم (عشاء) در همه مراتب وابسته به نماز اول (مغرب) و پاینده به اوست، در این هنگام یک رکعت دیگر کفایت می‌کند و آن یک رکعت عبارت از نماز «وتر» است. گرچه وتر اختصاص به عشاء دارد ولی وقت آن نزدیک است به طلوع نوری که از آثار واحد اول است.

این بود بیان حکمت‌های رکعات نماز از بیان دیگران، البته با افزوده‌هایی که بر من (قمی) روشن و ظاهر شد.

فصل [مقام و رتبه نمازها]

در آینده‌ای نزدیک خواهیم گفت که نماز مغرب مقام و مرتبه سیده ما فاطمه زهرا علیها السلام است، و این مقام اقتضای فرد بودن دارد، بدین سبب که:

اولاً: نتیجه‌بخشی به جز از فردیت نمی‌باشد، و عدد سه (۳) اول فردهاست، بنابراین شایسته است که افزوده در این نماز یک رکعت باشد.

ثانیاً: برای زن مرتبه غیب و زیر پوشش بودن است، از این رو بر این مرتبه جانب واحد اول تعالی که از دیدگان و خردها پنهان است، یعنی جنبه غیبی چیره می‌شود.

و چون نمازهای چهار رکعتی مقام و مرتبه پیامبر صلی الله علیه و اله ولی الله و سبطین (علی، حسن و حسین علیهم السلام) است و مردان جامع دو مقام غیب و شهادت‌اند، از این رو شایسته است که به نمازهای دو رکعتی، دو رکعت دیگر افزوده که جمعا چهار رکعت گردند.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۴۱

آگاه‌سازی «شرط اعتبار باطن»

سپس بدان که نمازهای واجب بر کسی واجب است که شرایطی از قبیل بلوغ، عقل و طهارت را دارا باشد، چنان که امام علیه السلام در این جمله بدان اشاره فرمود: «لا تتم إلا لذی طهر سابغ و تمام بالغ» تمام بالغ اشاره است به این نکته که عقل و بلوغ از شرایط سه‌گانه است، زیرا بلوغ کامل به وجود خرد است، و گرنه عبادت بدون عقل سودی نخواهد داشت.

اما اعتبار «باطن» در هر سه (طهارت، عقل و بلوغ) شرط است، بنابراین بالغ عاقل کسی است که در کمال علمی و جهاد باطنی به جایی رسد که بتواند امر و نهی خدا و هرچه خداوند در قلب او نهاده است را تعقل نماید، و بتواند میان واردات قلبی که از ناحیه خدا آمده^{۵۲} و میان آنچه از نفس و هواهای نفسانی اوست را جدا نماید، نیز بتواند فرق بگذارد بین دست‌آوردهایی که از ناحیه فرشتگان می‌رسد و بین سختی‌ها و بلاهایی که از ناحیه شیطان می‌آید.

بنابراین هرگاه در معرفت و تمیز و رشد به این مرتبه رسید و آنچه را خدا از او خواسته درک کرد، و این حدیث قدسی را شنید که خداوند فرمود: «و سعنی قلب عبدی المؤمن^{۵۳}: دل بنده مؤمن گنجایش مرا دارد»، در این هنگام واجب است دل

^{۵۲} (۱). اشاره است به این روایت «ان للشیطان لقة بابن آدم و للملك لقة...» سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۱۹، حدیث ۲۹۸۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۸۸.
^{۵۳} (۲). حدیث قدسی این‌گونه است: «لا یسعنی ارضی و لا سماوی و لکن یسعنی قلبی عبدی المؤمن؛ آسمان و زمین گنجایش مرا ندارد ولی قلب بنده مؤمن گنجایشم را داراست». عوالی اللالی، ج ۴، ص ۷.

س\i\ ُكُنْهَ پیغمبر که حق فرموده است Z من نكنجه هیچ در بالا و پسته Z در زمین و آسمان و عرض نیز Z من نكنجه این یقین دان ای عزیز Z در دل مؤمن بكنجه ای محبب Z گر مرا جوئی در آن دالما طلب Z (مثنوی، ج ۱، ص ۷۰، دل نهادن مرد محب (...)).

(۱). اشاره است به این روایت «ان للشیطان لمّة بآدم و للملک لمّة...» سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۱۹، حدیث ۲۹۸۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۸۸.

(۲). حدیث قدسی این گونه است: «لا یسعی أَرْضی و لا سَمایی و لکن یسعی قلب عبدی المؤمن؛ آسمان و زمینم گنجایش مرا ندارد ولی قلب بنده مؤمن گنجایشم را داراست». عوالی اللالی، ج ۴، ص ۷.

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| گفت پیغمبر که حق فرموده است | من ننگم هیچ در بالا و پست |
| در زمین و آسمان و عرش نیز | من ننگم این یقین دان ای عزیز |
| در دل مؤمن بگنجم ای عجب | گر مرا جویی در آن دلها طلب |

(مثنوی، ج ۱، ص ۷۰، دل نهادن مرد عرب ...).

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۴۲

خود را از هرچیزی که از مناجات پروردگار برون رفت دارد و بازمی‌دارد، پاک سازد.

نتیجه و خلاصه سخن این که عبد باید طهارت یادشده را در دل و هر عضو دیگر از اعضای باطنی خود که در برابر دل و اعضای ظاهری تا حدّی که مشروع است و می‌تواند، به کار بندد. اینک سخن را طی چند فصل پی می‌گیریم.

فصل در طهارت

واژه طهارت به معنی پاکی و نظافت است. پاکی به دو بخش برون و درون بخش می‌شود، طهارت درون عبارت است از طهارت نفس، یا عقل و یا سرّ، و طهارت برون عبارت است از پاکی حسّ یا اعضاء از جهت دخالت و نقش آن در ورود به عبادت، یعنی طهارتی که از روی قصد قربت باشد تا جواز ورود به عبادت را بیابد.

دیگر قسم از اقسام طهارت حسّ عبارت است از پاکی اعضاء بدن نه از روی قصد قربت، بلکه پاکی از حیث نجس نبودن آنها.

اما طهارت معنوی نفسانی که به دیگر سخن پاکی درون و ضمیر انسان می‌باشد عبارت است از این که **اولا:** نفس انسان از هر بداخلاقی و اوصاف ناپسند فارغ و خالی باشد. و **ثانیا:** به نیکی‌ها و ستوده‌ها آراسته و

زیباسازی شود، چنان که در خبر آمده است، خداوند کارهای بلندپایه و گرامی را دوست دارد و کارهای پست، زشت و پلشت را دشمن می‌دارد.

طهارت و پاکی عقل عبارت است از دوری از اندیشه‌های گمراه‌کننده، آلوده، شبهه‌ناک، چرکین و باطل.

طهارت سر، عبارت است از دوری از نگرستن به دست غیرخدا و نسبت دادن امور به ماسوی الله.

طهارت حسّی ظاهر، عبارت است از دوری از امور پلیدی که طبع انسان‌ها آن را

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۴۳

پلید می‌شمرد، و چشم و گوشها آن را ناپاک معرفی می‌نماید.

طهارت مطلق اعضاء، عبارت است از دوری از چیزهایی که شرع انور آنها را نجس می‌شمرد.

طهارت اعضاء که عبادات شرعی به وسیله آن تجویز می‌شود دارای سه نام است: وضو^{۵۴}، غسل و تیمم.

وضو، آگاه‌سازی مقامات معنوی را به عهده دارد و اشاره است به تجلیات روحانی، چنان که به زودی به برخی از آنها آگاه خواهی گشت.

غسل، برای آن است که شخص جنب چون یک لذت نفسانی برده و در آن لذت فانی و غرق شده به گونه‌ای که تمام بدن را فراگرفته، لذا در این لذت فانی شده به گونه‌ای که تصور می‌رود دارای یک نوع وجود استقلالی است، حال آن که چنین وجود مستقلی را دارا نیست، بنابراین باید غسل کند و لباس وجود را از ناحیه پروردگار بپوشد و بداند که از خود وجودی ندارد، غسل او باید با آب حیات، آب وجود و آب علم باشد، چراکه این لذت نفسانی نیز سبب شده که از جایگاه قرب الی الله و ولایت دور شود، زیرا انانیت داشته یعنی خودی نشان داده و کوس

(۱). طهارت شرط نماز است «لا صلاة إلا بطهور» و قصد قربت نیز شرط طهارت است و بدون نیت تقرب صحیح نمی‌باشد، چنان که دانشمندان اسلام در چهارده قرن قبل به راهنمایی شرع مقدس پی برده‌اند که بین پاکی قلب و پاکی بدن ارتباط برقرار است، و روان و تن از همدیگر متأثر می‌شوند.

^{۵۴} (۱). طهارت شرط نماز است «لا صلاة إلا بطهور» و قصد قربت نیز شرط طهارت است و بدون نیت تقرب صحیح نمی‌باشد، چنان که دانشمندان اسلام در چهارده قرن قبل به راهنمایی شرع مقدس پی برده‌اند که بین پاکی قلب و پاکی بدن ارتباط برقرار است، و روان و تن از همدیگر متأثر می‌شوند. دین اسلام مطابق علم و موافق عقل پیش رفته و دستورات و احکام آن یکی پس از دیگری مورد توجه دنیای علم قرار گرفته است، مثلاً حکم خاندان خردن ظروقی که سگ در آن آب دهان بریزد یا زبان بزند بیماری «داء الطلب» که پند نوع مسمومیت است به وجود می‌آورد و سگ را دیوانه می‌کند و هر که را آن سگ گاز گیرد بدن بیماری مبتلا می‌شود، لذا بهترین دارو برای دفع این بیماری خاندان خردن ظروقی است، و هیچ چیز دیگر چونان خاله سوزدایی نمی‌کند (برگرفته از سید محمد باقر سبزواری، پانویس: اسرار العبادات).

دین اسلام مطابق علم و موافق عقل پیش رفته و دستورات و احکام آن یکی پس از دیگری مورد توجه دنیای علم قرار گرفته است، مثلاً حکمت خاک مال کردن ظروفی که سگ در آن آب دهان بریزد یا زبان بزند بیماری «داء الکتب» که یک نوع مسمومیت است به وجود می‌آورد و سگ را دیوانه می‌کند و هر که را آن سگ گاز گیرد بدان بیماری مبتلا می‌شود، لذا بهترین دارو برای دفع این بیماری خاک مال کردن ظروف است، و هیچ چیز دیگر چونان خاک سم‌زدایی نمی‌کند (برگرفته از سید محمد باقر سبزواری، پانویس: اسرار العبادات).

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۴۴

استقلال زده است.

بنابراین جنابت به معنی دوری است از وطن عبودیت و ورودی است به حریم ربوبیت مولای حقیقی و قرقگاه او، حال آن که پانهادن در این قرقگاه و متصف شدن به آقایی و سروری حق او نبوده است، از این رو باید با غسل تمام بدن را پاک سازد و اعتراف به تقصیر و کوتاهی خود در مقام بندگی نماید.^{۵۵}

تیمم به عنوان طهارت بدین سبب است که چون برای عبد ادعایی عارض شده و اقتدار ظاهری خود را دیده است، از این رو از رحمت خاص بندگان بزرگوار محروم مانده و به دانشی که آب حیات دل در میراندن ادعایی که به فاصله و اندازه یک پرتاب تیر می‌باشد نرسیده است، و اگر به خاطر کمبودی که در فطرت اوست توان تحصیل علم لدنی را ندارد، و یا از ناحیه خود بیم دارد که در گرداب بی‌ایمانی و لابلای گری غرق شود بر او واجب است تقلید نماید و لازم است در اصل و خاستگاه خود بنگرد بلکه ذلت و ناچیزی او ثابت شود. آن گاه با نگرشی پاک در خود بنگرد تا آفریدگار خود را بشناسد.^{۵۶}

(۱). یکی از همروزگاران درباره علت وجوب غسل گوید: چون در حال جنابت همه اعضاء متشنج می‌شود و با انجام عمل جنسی انقلابی فراگیر در تمامی اعضاء و عضلات پدید می‌آید، و اضطرابی در حرکات قلبی و شریبین و عروق حاصل می‌گردد، و تموجاتی در خون و هیجاناتی در دماغ روی می‌دهد، و از آنجا که منی با اعضاء رنیه تن چون دماغ، قلب و کبد ارتباط خاصی دارد حرکات عمل جنسی تولید بوی بد می‌کند اما غسل رفع آنها می‌نماید تا شایستگی و لیاقت توجه به عالم قدسی پیدا کند از این جهت شارع مقدس غسل را واجب نموده تا ظاهر بدن نیز آرامش یابد و تسکینی حاصل شود.

^{۵۵} (۱). یکی از همروزگاران درباره علت وجوب غسل گوید: چون در حال جنابت همه اعضاء متشنج می‌شود و با انجام عمل جنسی انقلابی فراگیر در تمامی اعضاء و عضلات پدید می‌آید، و اضطرابی در حرکات قلبی و شریبین و عروق حاصل می‌گردد، و تموجاتی در خون و هیجاناتی در دماغ روی می‌دهد، و از آنجا که منی با اعضاء رنیه تن چون دماغ، قلب و کبد ارتباط خاصی دارد حرکات عمل جنسی تولید بوی بد می‌کند اما غسل رفع آنها می‌نماید تا شایستگی و لیاقت توجه به عالم قدسی پیدا کند از این جهت شارع مقدس غسل را واجب نموده تا ظاهر بدن نیز آرامش یابد و تسکینی حاصل شود. امروزه در طب ثابت شده که پلیدی منی و وجود حیوانات ذره‌بینی در آن بیش از دیگر موارد نجس و آلوده است از این رو شستن تمام بدن لازم است، چنان که در حدیث آمده است «لأن الجنابة من نفس الإنسان و هي تخرج من جميع جسده» ر. ک: نمل الشرايع، ج ۱، ص ۲۸۱. (برگرفته به اختصار از سید محمد باقر سبزواری، پانویس اسرار العبادات).

^{۵۶} (۲). قرآن حکیم فلسفه طهارت سه‌گانه را به عنوان مقدمه و یا شرط عبادت، تطهیر و پاک‌سازی انسان دانسته و تطهیر نوعاً جنبه باطنی آن نیز باید در نظر گرفته شود. بدین گونه که عبد در برابر خداوند اظهار فروتنی، خضوع و خشوع و دوری از پلیدی‌های ظاهری و باطنی نماید. این نکته هم در آیات وضو به چشم می‌خورد و هم در آیه تیمم «إِذَا مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَلِّمَ لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ أَعْلَانَكُمْ تَشْكُرُونَ» E) مانده: (۶) «با خاک تیمم کنید و از آن به صورت و دست‌هایتان بکشید، خدا نمی‌خواهد بر شما تنگ بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس او بخارید»، بنابراین به وسیله تیمم تطهیر حاصل می‌شود و عبد لیاقت دریافت ورود به نعمت عبادت را پیدا می‌کند، بدیهی است عبادت، راز و نیاز بهترین نعمت است. (۴)

شرابین و عروق حاصل می‌گردد، و تموّجاتی در خون و هیجاناتی در دماغ روی می‌دهد، و از آنجا که منی با اعضاء رئیسه تن چون دماغ، قلب و کبد ارتباط خاصی دارد حرکات عمل جنسی تولید بوی بد می‌کند اما غسل رفع آنها می‌نماید تا شایستگی و لیاقت توجه به عالم قدسی پیدا کند از این جهت شارع مقدس غسل را واجب نموده تا ظاهر بدن نیز آرامش یابد و تسکینی حاصل شود.

امروزه در طب ثابت شده که پلیدی منی و وجود حیوانات ذره‌بینی در آن بیش از دیگر موارد نجس و آلوده است از این رو شستن تمام بدن لازم است، چنان‌که در حدیث آمده است «لأنّ الجنابة من نفس الإنسان و هی تخرج من جمیع جسده» ر. ک: علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۸۱. (برگرفته به اختصار از سید محمد باقر سبزواری پانویس اسرار العبادات).

(۲). قرآن حکیم فلسفه طهارات سه‌گانه را به عنوان مقدمه و یا شرط عبادت، تطهیر و پاک‌سازی

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۴۵

فصل در طهور

طهور یا پاک‌کننده بر دو قسم است: یکی آب؛ آب راز حیات و مایه و ریشه جهان است که به هدف دیدن خدای زنده و پاینده آفریده شده است. خداوند متعال می‌فرماید: **وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا^{۵۷}**؛ «از آسمان آب پاکی فرود آوردیم تا به وسیله آن سرزمینی پژمرده را زنده کنیم». و فرمود: **وَيُنَزَّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَ يَذْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ^{۵۸}**؛ و از آسمان بارانی بر شما فروریزانید تا شما را با آن پاک گرداند و وسوسه شیطان را از شما بزداید».

دیگری خاک: خاک اصل و ریشه خاستگاه انسان است، چنان‌که خداوند به کرات در قرآن مجید فرمود: **مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ^{۵۹}**؛ «ما شما را از خاک آفریدیم».

همچنین فرمود: **فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ^{۶۰}**؛ «هنگامی که آبی نیافتید بر خاک تیمم کنید و صورت و دستهایتان را مسح نمایید».

طهارت به خاک بدین خاطر است که در ذات خود بیندیشی بلکه بشناسی چه کسی تو را پدید آورد و از چه آفرید، بلکه در برابر او فروتن شوی، تکبر و سرکشی را فروگذاری، زیرا خاک سمبل رامی و متانت است.

^{۵۷} (۱). فرهنگ: ۴۸، ۴۹.

^{۵۸} (۲). انفال: ۱۱.

^{۵۹} (۳). طه: ۵۵.

^{۶۰} (۴). نساء: ۴۳.

انسان دانسته و تطهیر نوعاً جنبه باطنی آن نیز باید در نظر گرفته شود. بدین گونه که عبد در برابر خداوند اظهار فروتنی، خضوع و خشوع و دوری از پلیدی‌های ظاهری و باطنی نماید، این نکته هم در آیات وضو به چشم می‌خورد و هم در آیه تیمم ما یُریدُ اللهُ ليجعلَ علیکم من حرجٍ و لکن یریدُ لیطهرکم و لیتیم نعمته علیکم لعلکم تشکرون (مائده: ۶)؛ «با خاک تیمم کنید و از آن به صورت و دستهایتان بکشید، خدا نمی‌خواهد بر شما تنگ بگیرد، لیکن می‌خواهد شما را پاک و نعمتش را بر شما تمام گرداند، باشد که سپاس او بدارید»، بنابراین به وسیله تیمم تطهیر حاصل می‌شود و عبد لیاقت دریافت ورود به نعمت عبادت را پیدا می‌کند، بدیهی است عبادت، راز و نیاز بهترین نعمت است. (م)

(۱). فرقان: ۴۸، ۴۹.

(۲). انفال: ۱۱.

(۳). طه: ۵۵.

(۴). نساء: ۴۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۴۶

وانگه بدان^{۶۱} که آب باران در غایت لطافت، صفا و بی‌آلایشی است. این آب دارای یک مزاج است یعنی چیزی از خارج به آن افزوده نشده است، از این رو در باطن، همان علم لدنی است که دارای یک مزه می‌باشد، زیرا همه پیامبران و دوستان الهی بر یک گفتارند گرچه مشرب‌ها و آبشخورهای آنان متفاوت است، بنابراین باید اعتماد تو در طهارت ظاهری و درونی با این آب باشد.

اما آب چشمه‌ها و چاهها مزه‌هاشان متفاوت است به تفاوت مکان و زمینی که از آنها خارج و با خاک آنها ممزوج شده است، پس این آب، همان دانشی است که از اندیشه‌های درست نشأت گرفته ولی احتمال تغییر و شائبه مزج و خلط- به حسب مزاج آن متفکر و اندیشه‌پرداز- در آن وجود دارد، چراکه بسا چنین اندیشمندی موادی و پیش‌فرضهایی را در نظر گرفته و بر پایه آنها برهان اقامه کرده است که احتمال تغییر و خلط در آن وجود دارد. بنابراین توجه کن که کدامین از دو آب به ذوق تو نزدیکتر و با مشرب تو مناسبتر است.

فصل در تخلی

خداوند چون بنده‌اش را در حال نماز به قرب و مناجات فرامی‌خواند، برای بنده شایسته است، هر شی چرکین و مایه آزاری که او را از پروردگارش دور می‌سازد از خود دور نماید و از آن جمله است پاک‌سازی درون و خالی

^{۶۱} (۱). از اینجا تا آخر فصل گرفته شده است به اختصار از فتوحه، ج ۱، ص ۳۳۲، ترجمه معنویان فصل؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۹۰.

نمودن خود از فضلات و مدفوعات خوراکی و نوشیدنی‌هایی که از پلیدی‌های شیطان شمرده می‌شود، زیرا بر چنین مدفوعی در مدینه فاضله انسانی سودی مترتب نیست، بلکه به عکس برانگیزاننده فتنه‌ها، بیماری‌ها، و خاستگاه دردها و بیماری‌های بدن است، بنابراین لازم است جای برون‌رفت آنها را بشوید تا اثری از آنها باقی نماند.

(۱). از اینجا تا آخر فصل گرفته شده است به اختصار از فتوحات، ج ۱، ص ۳۳۲، تحت عنوان فصل؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۹۰.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۴۷

این شست‌وشو یا با آب باید صورت گیرد، آبی که مایه حیات است، زیرا جای برون‌رفت مدفوع با مرده‌ای ملاقات کرده که بعید است روح در آن تصرف کند، و یا باید این طهارت به وسیله سنگ انجام گیرد، زیرا هرچه را بخواهند دور سازند با سنگ دور می‌سازند.

بنابراین با چنین طهارتی برای دیدن اسباب و مسببات توانمند می‌گردد چنان که فایده وضو نیز همین است، نیز این تطهیر ظاهری عنوان است بر تطهیر قلب از همه آلودگیها و بیزاری از پلیدی‌های خود و مردم. و در یک سنجش تقریبی باید گفت لازم است خانه دل از پلیدی‌ها خالی و پاک گردد تا سلطان قرب در آن فرود آید.

بدان که عورت^{۶۲} انسان (یعنی قبل و دبر او) هر دو جایگاه پوشش و نگهداری هستند آن‌گونه که محل دفع کثافت‌های درون شکم نیز می‌باشند. نیز هر دو «عورت» اند یعنی گرایش به چیزهایی دارند که مایه وسوسه نفس‌اند، بدین معنا که اموری وجود دارند که به اصول و فروع دین زیان وارد می‌کنند و نفس انسان به آنها گرایش دارد، بنابراین هرگاه عورت را از آلودگی‌های ظاهری به وسیله آب تمیز نمودی و یا به وسیله سنگ پاک و مطهر ساختی، از باطن نیز آنچه به درونت تعلق دارد، از قبیل افکار و اندیشه‌های پست و شبهه‌ناک و گمراه‌سازنده را به وسیله آب علم و دانش پاک ساز، زیرا علم به یگانگی خداوند و تصدیق پیامبران و پیروی از صاحبان امر - آن‌هم به شیوه برهان و علم حقیقی - را تصور کن، و وجه الله را در شبهات بشناس، و اگر از کسانی هستی که از این‌گونه دانش‌ها (دانش‌های برهانی و علوم حقیقی) را به کار می‌بندی راه برون‌رفت از هر تنگنا و تاریکی را آگاه شو، و اگر چنین راه‌هایی را نمی‌دانی باید همراه جماعت باشی و از پیشوایان علم و حکمت تقلید نمایی [زیرا حجر که به معنای سنگ آمده است به معنای جماعت نیز آمده

(۱). مرحوم مؤلف از اینجا تا آخر فصل را به اختصار از فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۳۳۳ برگرفته است، ر. ک: شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۹۱.

^{۶۲} (۱). مرحوم مؤلف از اینجا تا آخر فصل را به اختصار از فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۳۳۳ برگرفته است، ر. ک: شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۹۱.

است].

البته اگر سالک بتواند از سنگ‌های وتر از قبیل یک، سه، پنج و ... استفاده نموده و تطهیر بجا آورد بهتر است؛ زیرا خداوند متعال وتر [یعنی واحد، تک، یگانه] است و عدد وتر را دوست می‌دارد و می‌خواهد در هر حال و کاری مورد شهود بندگان پوینده و سالکان کوی او باشد، و چنانچه بتوانی بین علم و همراهی اجتماع را جمع نمایی نوری است فوق نور [نور علی نور].

خلاصه این که گویا انسان به دستگیری و کمک تقلید می‌تواند سنگ‌هایی جمع نماید تا گمراهی و آلودگی‌هایی که از ناحیه شیطان بر او وارد می‌شود را دفع نماید، چنان که در دعای استنجاء آمده است، «الحمد لله الذی طهرنی من الرجس النجس الخبیث الشیطان الرجیم؛ ستایش خداوندی را که مرا از پلیدی و آلودگی شیطان پلید، پلیدساز و مردود پاک و مطهر ساخت».

در کتاب مصباح الشریعة از حضرت صادق علیه السلام است که فرمود: مستراح را برای آن مستراح گفته‌اند که معده را از ثقل غذا و تفاله‌های گندیده آن خالی می‌کند و موجبات راحتی نفسانی را فراهم می‌سازد.

مؤمن در آن حال چشم عبرت‌بین را می‌گشاید و می‌بیند که سرانجام لذائد و خوشیهای دنیوی چنین است، در نتیجه اگر از آنها چشم‌پوشد و خود را به عالم دیگر و خطوط باقیه آن سرگرم سازد و چنانچه از کثافات و ثقل غذا پرهیز کند از آنها نیز پرهیزد ناراحتی در خود احساس نخواهد کرد، و درباره نفس‌گرمی و محترم خود فکر می‌کند که چگونه در حالی عزیز و در حالی زبون و ذلیل می‌گردد و می‌داند که قناعت و پرهیزگاری موجبات راحتی دنیا و آخرت را برای او فراهم می‌سازد؛ زیرا آسایش آدمی در آن وقتی است که دنیا را پست بیند و خود را سرگرم لذائد آن نسازد و نجاسات حرام و شبهه‌ناک را برطرف کند.

در نتیجه پس از آنکه دنیا و پستی آن را شناخت درب کبر و نخوت را به روی

خود ببندد و از گناهان حذر کند و درب فروتنی و پشیمانی را به روی خود بگشاید و پرده شرم و حیاء را از روی خود بالا نزند و در انجام اوامر و اجتناب از نواهی او کوتاهی نکند و از این راه کسب سعادت و نیکبختی نماید.

و برای نیل به منظور اصلی و وصول به امان خدا و راحتی فردای قیامت و چشیدن طعم خشنودی رضای خدا نفس خود را که همه‌گونه اسباب ناراحتی او را فراهم می‌سازد در زندان خوف، محبوس دارد؛ زیرا غرض اصلی

از توجه به امور روحانی و منکوب ساختن نفس اماره جلب رضایت و خشنودی حضرت حق متعال است و غیر از آن چندان موردنظر نمی‌باشد.^{۶۳}

فصل در وضوء

الف) بدان:^{۶۴} هیچ حکم شرعی ظاهری نیست مگر این که نسبتی با باطن دارد، ای برادر تو از آن کسانی باش که خدای را در ظاهر و باطن بندگی می‌کنند تا از بزرگواران و بلندپایگان باشی و از کسانی مباشی که خداوند را بدون عمل و تنها از روی حرف بندگی می‌کنند.^{۶۵}

ب) هرگاه در وضوء به استعمال آب دست یافتی بدان رتبهات نزد خداوند در جایگاهی است که خداوند تناول رحمت و لطفش را مباح کرده، و برای تو تحصیل

(۱). مصباح الشریعة، ترجمه محمد باقر ساعدی، باب نهم، ص ۳۳ و بعد.

(۲). مطالب این فصل به اختصار از فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۳۴۰ تا ۳۴۴ برگرفته و اقتباس شده است.

(۳). اشاره است به آیه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (حج: ۱۱)؛ از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال و بدون عمل می‌پرستند، پس اگر خیری به او برسد بدان اطمینان یابد و چون بلایی بدو رسد روی برتابد، چنین کسی در دنیا و آخرت زیان دیده است، این است همان زیان آشکار» (م).

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۵۰

علم و دانش حقیقی به شناخت و جایگاه احکامش را مشروع ساخته، و برای تو دری به جانب آسمان قرب و مناجاتش گشوده تا به وسیله آبی که از آسمان، به منظور تطهیر بندگان و خالص‌سازی آنان از هرآنچه سبب دوری از او و از همسایگی اوست، فرو فرستاده تا به آسمان قرب و مناجاتش داخل شوی، و نیز تو را به وسیله آبی که مایه حیات ابدان است برای طهارت ظاهری، و به وسیله دانشی که مایه حیات ارواح انسان می‌باشد، امکان بخشیده است.

^{۶۳} (۱). مصباح الشریعة، ترجمه محمد باقر ساعدی، باب نهم، ص ۳۳ و بعد.

^{۶۴} (۲). مطالب این فصل به اختصار از فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۳۴۰ تا ۳۴۴ برگرفته و اقتباس شده است.

^{۶۵} (۳). اشاره است به آیه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (حج: ۱۱)؛ از میان مردم کسی است که خدا را فقط بر یک حال و بدون عمل می‌پرستند، پس اگر خیری به او برسد بدان اطمینان یابد و چون بلایی بدو رسد روی برتابد، چنین کسی در دنیا و آخرت زیان دیده است، این است همان زیان آشکار» (م).

بنابراین نخستین شایستگی آن است که دستانت را قبلاً وارد ظرف نموده، شست‌وشو دهی تا بتوانی آن رحمت و این علم و دانش را به‌دست آوری، نیز شایسته است دستانت را از هر بدی و ستمی که در اطراف تو است پاک نمایی به ویژه از این که برای خود نیرو و توانی به عنوان خودبینی فرض نمایی، از این رو دست چپ را به عنوان این که برای گریز از نافرمانی‌ها هیچ نیرویی جز نیروی خداوند وجود ندارد شست‌وشو دهی، و دست راست را به عنوان این که برای فرمانبرداری‌ها هیچ توانی جز نیروی خداوند وجود ندارد شست‌وشو دهی.

نیز دو دست محل قبض و بسته بودن است، مانند حرص ورزیدن، خسیس بودن، محروم ساختن و ... بنابراین شایسته است آنها را به وسیله سخاوت، بخشش، مقدم داشتن دیگران، صلح بخشیدن و ... تطهیر نمایی.

نیز لازم است دستانت را از اموری که شرع انور آنها را واجب الترتیب دانسته تطهیر نمایی همچون غصب اموال مردم، دزدی و سرقت و ... و از اموری که ترک آنها را مستحب دانسته شست‌وشو دهی، مانند دنیا و زر و زیورهای فریبنده و دروغین آن.

وانگهی تمام شب خوابیدن تو، غفلت از مقام و مرتبه غیب به‌شمار می‌رود، آن‌گونه که خواب بیهوده روز، غفلت تو از مقام شهادت است، بنابراین با شستن دستها هریک از دو عالم غیب و شهادت به‌دست می‌آید و این هر دو خاستگاه

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۵۱

(غیب و شهادت) را توانی دید.

(ج) وقتی آب را در دهان به عنوان مضمضه وارد کردی با ذکرهای نیکو همراه ساز تا اذکار ناروا و قبیح از زبانت دور شود، مضمضه تو باید با تلاوت قرآن و یاد خدا و اصلاح ذات‌البین همراه باشد، بلکه زبان از شرک و کذب و دروغ و تهمت و هرآنچه شارع مقدس نهی فرموده از قبیل سخن و گفتار بی‌محتوا و اراجیف و امثال آن، پاک و مطهر گردد.

(د) سپس آب در بینی بالا کشیدن (- استنشاق) به این معناست که با استعمال آب در بینی، انسان از درجه خودبزرگ‌بینی و عزت فرود می‌آید و احکام بندگی را به‌کار می‌بندد تا بوی قرب الی‌الله - خدای صاحب منت‌ها - را استشمام نماید و دم رحمانی را از جانب یمن بیابد.^{۶۶}

^{۶۶} (۱). اشاره است به حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و اله «إني لأجد نفس الرحمن من قبل اليمن؛ همانا من دم رحمانی را از جانب یمن می‌یابم». چنان‌که مولوی در این‌باره سروده است:

سُئِلَ كَيْفَ بَوَى بِي الْعَجَبِ أَمَدٌ بِهِ مِنْ Z\مَمِجَانِ كَيْفَ مَطْفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلِهَ رَا مِنْ Z\عُ مُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَلِهَ كَيْفَ بَرَّ دَسَمَ صَبَا\ از یمن می‌آیدم بوی خدا\ Z\بوی راهین می‌رسد از جان و پس\ Z\بوی یزدان می‌رسد هم از اویس\ Z\از اویس و از قرن بوی عجیب\ Z\مر نبی را مسند کرد و پرتربد\ Z\چون اویس از خویش فانی گشته بود\ Z\آن زمین آسمانی گشته بود\ Z\مثنوی ج ۴، ص ۳۷۲، مژده دادن با یزید ... اسرار العبادات پانویس محمد باقر سبزواری ص ۲۰).

ه) بعد از آن صورتت را با آب حیاء نمودن از خدای متعال بشوی، مبادا تو را در حال عمل به چیزی ببند که نهی کرده، و یا توجه تو به غیر مولای خود بوده و یا به ما سوی الله امیدوار بوده‌ای، حال آن که درگاه خداوند جایگاه آرزوهای تو است.

و) سپس دستانت را از آرنج‌گاه رؤیت اسباب (غیرخدا را سبب‌پنداشتگی و دست از مسبب‌الاسباب کشیدن) تا منتهای انگشتان دست بشوی، البته نه شستن

(۱). اشاره است به حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و اله «إِنِّي لأجد نفس الرَّحْمَانِ مِنْ قَبْلِ الْيَمَنِ؛ همانا من دم رحمانی را از جانب یمن می‌یابم»، چنان که مولوی در این باره سروده است:

همچنان که مصطفی صلی الله علیه و اله را
از یمن

گفت بوی بو العجب آمد به من

از یمن می‌آیدم بوی خدا

که محمد صلی الله علیه و اله گفت بر دست
صبا

بوی یزدان می‌رسد هم از او پس

بوی رامین می‌رسد از جان و پس

مر نبی را مست کرد و پرطرب

از او پس و از قرن بوی عجب

آن زمینی آسمانی گشته بود

چون او پس از خویش فانی گشته بود

(مثنوی ج ۴، ص ۳۷۲، مژده دادن با یزید ... اسرار العبادات پانویس محمد باقر سبزواری ص ۲۰).

(م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۵۲

مستقیم و بدون اتکاء به خداوند، و نه خود را صاحب عمل و کسب در شست‌وشو دانستن، بلکه به عنوان شست‌وشویی به حول و قوه الهی.

ز) آن‌گاه سر را مسح کن، یعنی اندیشه ریاست را از سر برون ران، زیرا سر عضو بالای سر انسان و نماد ریاست است، لذا جایگاه نیرو و قوای فکری بشر است بنابراین با مسح سر اظهار ذلت، خواری و خضوع کن و برتری طلبی و ریاست را از خود بیرون نما، چنان که خداوند متعال این‌گونه رهنمود داده است:

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا^{٦٧}؛ «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند و فرجام خوش از آن پرهیز کاران است».

اما در طهارت با تیمم وظیفه انسان مسح سر با خاک نیست، زیرا خاک بر سر مالیدن و افشاندن از نشانه‌های فراق و جدایی است، حال آن که هدف نماز همگرایی و وصال است.

(ح) آن‌گاه دو پایت را، به خاطر تلاش و کوشش در رفتن به مساجد و جهاد اصغر و اکبر، مسح کن. نیز پاها را از رفتار خرامان و اقدام به سخن‌چینی پاک کن و میانه‌رو باش.^{٦٨}

در این هنگام وضوی تام گرفته‌ای، اسرار وضوء را این‌گونه گفتند و در آنچه گفته‌اند تلاش و کوشش را به انتها رسانده‌اند.^{٦٩}

^{٦٧} (١). قصص: ٨٣.

^{٦٨} (٢). اشاره است به این آیه: «و لا تُعْزِزْ حُنُفَ اللَّيْمِ وَ لا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُنُفَ الْمُتَكَبِّرِينَ وَ اقْبِضْ فِي مَشْيِكَ وَ اخْضُضْ مِنْ عَوْتِكَ إِنَّ أَكْزَرَ الْأَضْوَاعِ لَعَوُذُ الْتَّحِيمِ» (لقمان ١٨، ١٩)؛ «از مردم به نخوف رخ برمتاب. و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لاف‌زن را دوست نمی‌دارد. و در راه رفتن خود میانه‌رو باش. و صدایک را آهسته ساز که بدترین آوازها بانگ خران است» (م)

^{٦٩} (٣). مقصود مؤلف سخن این عربی در فتوحات است - چنان‌که اشاره شد - نیز از ناحیه - پیشوایان دین علیهم‌السلام احادیثی وارد شده و رازهایی بیان گردیده است از جمله: احمد بن محمد بن خالد برقی (م ٢٧٤ یا ٢٨٠ ق) از امام صادق علیه‌السلام از امیر المؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است: روزی امیر المؤمنین علیه‌السلام نشسته بود و پسرش محمد با او بود به پسرش فرمود: ای محمد برای من ظرفه آبی بیاور تا از آن وضو بگیرم، محمد آب آورد، آن ظرفه با دست چپ آب بر دست راست ریخت و فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَ لَمْ يَجْعَلْ نَجَسًا» سپس به آن استنجاء کرد و این دعا خواند: «اللَّهُمَّ حَسِّنْ فِرْجِي وَ اعْمِقْهُ، وَ اسْتِرْ عَوْرَتِي وَ حَرِّمْ عَلَيَّ النَّارَ» بعد از آن، آب را در دهان مضمضه کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ لَقِّنِي حَتَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ انْطِقْ لِسَانِي؛ خدایا در روزی که تو را ملاقات می‌کنم حجت و برهان قطعی به من القان کن و زبانم را بدان گویا گردان». آن‌گاه استنشاق کرد و آب را در بینی کشید و عرض کرد: «اللَّهُمَّ لا تَحْرِمْنِي رِيحَ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنِي مَمَّنْ يَشْمُ رِيحًا وَ طَيْبًا؛ خدایا بوی بهشت را بر من حرام مفرما و از جمله کسانی قرار ده که بوی بهشت و نغمه پلک آن را می‌یابد»، سپس حضرت صورت خود را شست و گفت: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيِضُ وَجُوهٌ وَ تَسْوَدُ وَجُوهٌ، وَ لا تَسْوَدْ وَجْهِي يَوْمَ تَبْيِضُ وَجُوهٌ وَ تَسْوَدُ وَجُوهٌ؛ خدایا چهره‌های سفید و صورت‌هایی سیاه می‌باشند چهره‌ام را سفید گردان و صورت‌م را سیاه مگردان روزی که چهره‌های سفید و صورت‌هایی سیاه می‌شوند، آن‌گاه دست راست خود را شست و عرض کرد: «اللَّهُمَّ اعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي وَ الْخَلْدَ فِي الْجَنَّةِ بِيَسَارِي؛ خدایا نامه گردارم را به دست راستم عطا فرما و براف جاودانه زیستن در بهشت را به دست چپم ده».

سپس دست چپ را شست و گفت: «اللَّهُمَّ لا تَعْطِنِي كِتَابِي بِيَسَارِي وَ لا تَجْعَلْ مَغْلُولَةً إِلَيَّ عَنَقِي، وَ اعْمِدْ بِنَكَ مِنْ مَقَطَعَاتِ النَّيِّرَانِ؛ خدایا نامه اعمالم را به دست چپم مده و به گردنم میند و به تو پناه می‌برم از تگه‌پاره‌های آتش». آن‌گاه مسح بر سر کشید و عرض کرد: «اللَّهُمَّ حَسِّنْ بَرَكَاتِكَ وَ عَمَلِكَ؛ خدایا به رحمت و برکت و بخشایش خویش مرا فرابگیر»، سپس بر دو پا مسح کشید و گفت: «اللَّهُمَّ تَبَيَّنْ عَلَيَّ الصِّرَاطَ يَوْمَ تَنْزَلُ فِيهِ الْأَقْدَامُ، وَ اجْعَلْ سَعْيِي فِيهَا بِرَضِيكَ عَنِّي؛ خدایا روزی که پاها بر صراط می‌لغزند مرا ثابت قدم بدار، سعی و تلاش مرا در چیزی قرار ده که تو را خرسند می‌سازد». آن‌گاه سر خویش به جانب محمد، پسرش بلند کرد و فرمود:

ای محمد هرکس مانند من وضو بگیرد و چونان من این اذکار را بخواند، خداوند در برابر هر قطره آبی برای او فرشته‌ای می‌آفریند که تقدیس و تسبیح و تکبیر گوید و ثواب آن را تا قیامت - برای او می‌نویسد (ر. لند: محاسن برقی، ج ١، ص ١١٦، تحقیق مهدی رجایی، مجمع جهانی اهل بیت ١٤١٦ ق؛ گلپنی، کافی ج ٣، ص ٧٠، ج ٦، تصحیح علی‌اکبر مخفاری، دار صعب، دار تعارف بیروت، ١٤٠١ ق؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ١، ص ٤٢، ج ٨٤، تصحیح علی‌اکبر مخفاری، جامعه مدرسین قم ١٣٩٢ ق).

حدیث دیگری در حکمت و راز وضو این‌گونه آمده است: گروهی از یهود خدمت پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌رسیده و مسائلی چند را از حضرتش پرسیدند، از جمله گفتند: یا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برای ما بگو: این چهار عضو برای چه باید شسته شود با این‌که از تمیزترین مواضع بدن به‌شمار می‌آید؟

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: شیطان آدم را وسوسه کرد، آدم به درختی که از آن نمی‌شده بود نزدیک شد. وقتی به آن نگاه کرد آبرویش رفت، سپس ایستاد و به طرف درخت رفت - این نخستین گامی بود که به طرف گناه برداشته شد - سپس دست برد و از میوه درخت برگرفت و خورد. در این هنگام، زیور و پوشش خود را از دست داد، دست بر سر گذاشت و گریست. و چون خداوند - عز و جل - توبه او را پذیرفت، بر او و فرزندانش

(۲). اشاره است به این آیات **وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ** (لقمان ۱۸، ۱۹)؛ «از مردم به نخوت رخ برمتاب، و در زمین خرامان راه مرو که خدا خودپسند لافزن را دوست نمی‌دارد، و در راه رفتن خود میانه‌رو باش، و صدایت را آهسته ساز که بدترین آوازه‌ها بانگ خران است». (م)

(۳). مقصود مؤلف سخن ابن عربی در فتوحات است - چنان‌که اشاره شد - نیز از ناحیه -

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۵۳

پیشوایان دین علیهم السلام احادیثی وارد شده و رازهایی بیان گردیده است از جمله: احمد بن محمد بن خالد برقی (م ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق) از امام صادق علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است: روزی امیر المؤمنین علیه السلام نشست بود و پسرش محمد با او بود به پسرش فرمود: ای محمد برای من ظرف آبی بیاور تا از آن وضو بگیرم، محمد آب آورد، آن حضرت با دست چپ آب بر دست راست ریخت و فرمود: «بسم الله الذی جعل الماء طهورا و لم يجعله نجسا» سپس به آن استنجاء کرد و این دعا خواند «اللهم حصن فرجی و اعفّه، و استر عورتی و حرمني علی النار» بعد از آن، آب را در دهان مضمضه کرد و فرمود: «اللهم لفتنی حجتی یوم القاک و انطق لسانی؛ خدایا در روزی که تو را ملاقات می‌کنم حجت و برهان قطعی به من القا کن و زبانم را بدان گویا گردان»، آن‌گاه استنشاق کرد و آب را در بینی کشید و عرض کرد: «اللهم لا تحرمنی ریح الجنة و اجعلنی ممن یشم ریحها و طیبها؛ خدایا بوی بهشت را بر من حرام مفرما و از جمله کسانی قرارم ده که بوی بهشت و نکهت پاک آن را می‌یابد»، سپس حضرت صورت خود را شست و گفت: «اللهم بیض وجهی یوم

واجب کرد که همین اعضا را بشویند، پس خداوند به او فرمان داد که چون به آن درخت نگرسته روی خویش را بشوید، و چون با دو دست تناول کرده آن دو را نیز از آرنج شسته‌شو دهد، و چون دست بر سر گذاشت، فرمان به مسح سر داد و نیز امر به مسح دو پا فرمود، زیرا با آنها به سوی گناه رفته است» (جامع احادیث شیعه، ج ۲، ص ۲۸۲، ج ۲۰۷۳، چاپ علمیه قم ۱۳۹۹ هـ ق).

لیکن فلسفه کامل و حکمت شامل و راز جامع تشریح وضو را باید در حدیث زیر جستجو نمود:

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عز و جل چون پیامبرش را به آسمانهای هفت‌گانه بالا برد ... گفته شد: ای محمد صلی الله علیه و اله سر به بلند کن، چون سر را بلند کردم طبعات آسمان شکافته شد و پرده‌ها بالا رفت، گفتند: سر فرود آر بنگر چه می‌بینی؟ چون نگاه کردم خانه‌های دیدم مانند بیبه الله شما، و حرمی دیدم چون این حرم [مسجد الحرام] چنان‌که اگر چیزی از دستم رها می‌کردم جز بر این حرم نمی‌افتاد، آن‌گاه به من گفته شد: یا محمد، این حرم است و تو محترم هستی، و برای هر صورتی مثالی است، سپس به من وحی کرد: ای محمد به «صاد» نزدیک شو، اعضای سجده خویش را بشوی و آنها را پالنه گردان و بر پروردگارت نماز بگذار. پس رسول خدا صلی الله علیه و اله به صاد نزدیک شد - صاد، آبی است که از ساق راست عرش جاری است - و با دست راست آب را - برگرفت، بدین سبب وضو با دست راست انجام می‌گیرد، سپس خداوند به او وحی فرستاد:

صورت خود را بشوی، که عظمت مرا خواهی نگرست، پس از آن دو ذراع راست و چپ را بشوی که با دستت کلام مرا خواهی گرفت، سپس با باقی مانده همان آب دست، سر و پاها را تا برآمدگی، مسح کن که من بر تو فرخنده می‌گردانم، و گامهایی را به جایی می‌رسانم که جز تو هیچ‌کس آنجا گام ننهد باشد. این است علقه اذان و وضو (کافی، ج ۳ ص ۴۸۵). (م)

تبیض و جوه و تسود و جوه، و لا تسود وجهی یوم تبيض و جوه و تسود و جوه؛ پروردگارا روزی که چهره‌هایی سفید و صورتهایی سیاه می‌باشند چهره‌ام را سفید گردان و صورتم را سیاه مگردان روزی که چهره‌های سفید و صورتهایی سیاه می‌شوند، آن گاه دست راست خود را شست و عرض کرد: «اللهم أعطني کتابی بیمینی و الخلد فی الجنان بیساری؛ خدایا نامه کردارم را به دست راستم عطا فرما و برات جاودانه زیستن در بهشت را به دست چپم ده».

سپس دست چپ را شست و گفت: «اللهم لا تعطني کتابی بیساری و لا تجعلها مغلوله إلى عنقی، و أعود بك من مقطعات النیران؛ خدایا نامه اعمالم را به دست چپم مده و به گردنم مبنده و به تو پناه می‌برم از تکه‌پاره‌های آتش». آن گاه مسح بر سر کشید و عرض کرد: «اللهم غشني برحمتك و برکاتك و عفوك؛ خدایا به رحمت و برکات و بخشایش خویش مرا فراگیر»، سپس بر دو پا مسح کشید و گفت: «اللهم ثبتني علی الصراط یوم تزل فيه الأقدام، و اجعل سعبي فیما یرضیک عنی؛ خدایا روزی که پاها بر صراط می‌لغزند مرا ثابت قدم بدار، سعی و تلاش مرا در چیزی قرار ده که تو را خرسند می‌سازد»، آن گاه سر خویش به جانب محمد، پسرش بلند کرد و فرمود:

ای محمد هر کس مانند من وضو بگیرد و چونان من این اذکار را بخواند، خداوند در برابر هر قطره آبی برای او فرشته‌ای می‌آفریند که تقدیس و تسبیح و تکبیر گوید و ثواب آن را تا قیامت -

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۵۴

برای او می‌نویسد. (ر. ک: محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۱۶، تحقیق مهدی رجایی، مجمع جهانی اهل بیت ۱۴۱۶ ق؛ کلینی، کافی ج ۳، ص ۷۰، ح ۶، تصحیح علی اکبر غفاری، دار صعب، دار تعارف بیروت، ۱۴۰۱ ق؛ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲، ح ۸۴، تصحیح علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین قم ۱۳۹۲ ق).

حدیث دیگری در حکمت و راز وضو این گونه آمده است: گروهی از یهود خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و اله رسیده و مسائلی چند را از حضرتش پرسیدند، از جمله گفتند: یا محمد صلی الله علیه و اله برای ما بگو: این چهار عضو برای چه باید شسته شود با این که از تمیزترین مواضع بدن به‌شمار می‌آید؟

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: شیطان آدم را وسوسه کرد، آدم به درختی که از آن نهی شده بود نزدیک شد، وقتی به آن نگاه کرد آبرویش رفت، سپس ایستاد و به طرف درخت رفت - این نخستین گامی بود که به طرف گناه برداشته شد - سپس دست برد و از میوه درخت برگرفت و خورد، در این هنگام، زیور و پوشش خود را از دست داد، دست بر سر گذاشت و گریست، و چون خداوند - عز و جل - توبه او را پذیرفت، بر او و فرزندانش واجب کرد که همین اعضا را بشویند، پس خداوند به او فرمان داد که چون به آن درخت نگریسته روی خویش را بشوید، و چون با دو دست تناول کرده آن دو را نیز از آرنج شست و شو دهد، و چون دست بر سر گذاشت،

فرمان به مسح سر داد و نیز امر به مسح دو پا فرمود، زیرا با آنها به سوی گناه رفته است (جامع احادیث شیعه، ج ۲، ص ۲۸۲، ح ۲۰۷۳، چاپ علمیة قم ۱۳۹۹ ه ق).

لیکن فلسفه کامل و حکمت شامل و راز جامع تشریح وضو را باید در حدیث زیر جستجو نمود:

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزّ و جلّ چون پیامبرش را به آسمانهای هفت گانه بالا برد ... گفته شد: ای محمد صلی الله علیه و اله سرت را بلند کن، چون سر را بلند کردم طبقات آسمان شکافته شد و پرده‌ها بالا رفت، گفتند: سر فرود آر بنگر چه می بینی؟ چون نگاه کردم خانه‌ای دیدم مانند بیت الله شما، و حرمی دیدم چون این حرم [مسجد الحرام] چنان که اگر چیزی از دستم رها می کردم جز بر این حرم نمی افتاد، آن گاه به من گفته شد: یا محمد، این حرم است و تو محترم هستی، و برای هر صورتی مثالی است، سپس به من وحی کرد: ای محمد به «صاد» نزدیک شو، اعضای سجده خویش را بشوی و آنها را پاک گردان و بر پروردگارت نماز بگذار. پس رسول خدا صلی الله علیه و اله به صاد نزدیک شد- صاد، آبی است که از ساق راست عرش جاری است- و با دست راست آب را-

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۵۵

فصل دیگر در وضو

در مقام رازهای وضو سخنی دارم که از اخبار پیشوایان پاک علیهم السلام استفاده شده و آن این است که: چون حضرت آدم علیه السلام به جانب آن درخت رفت و به آن توجه نمود و از میوه آن تناول کرد و آن را به عنوان بزرگداشت و به امید جاودان ماندن در بهشت بر سر خود نهاد، به این امت که بهترین امت‌ها هستند^{۷۰} فرمان داده شد مواضعی که در وضو شسته و مسح کرده می شود را تطهیر نمایند.

نیز گویم: بنابر آنچه از این روایت فهمیدم، راز سخن این است که «نفس کلی» به منزله پدری مهربان بر همه نفوس جزئی است، زیرا این نفس کلی با گستره عقلی و وجودی خود همه نفوس جزئی را دربر دارد (نه مانند دربردارندگی کل بر جزء که جزء قطعه‌ای از کل باشد، و نه مانند اشمال کلی بر جزئیات در منطق که کل به وجود جزئیات تحقق یابد و بدون وجود جزئیات حقیقتی جز یک مفهوم کلی نداشته باشد) بلکه نفس کلی عقلی در خارج وجود دارد و از دسترس خیال و حس بیرون است، چنین نفس عقلی از سوئی وقتی از ناحیه پروردگارش پدید آمد و کمالاتی که در او به رسم امانت و ودیعه الهی نهاده شده است را در ذات خود مشاهده کرد، و همه زیبایی، روشنی و کمال غیرمتناهی را در خود نگریست و دانست که باید بار خلافت کبرای الهی را بر دوش بکشد، و همه گوهرهایی که در او به عنوان ودیعه و امانت نهاده شده است را خوب ملاحظه کرد، در این وقت از سر

^{۷۰} (۱). اشاره است به آیه: اِنَّكُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ (آل عمران: ۱۱۰): شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید. (م)

برگرفت، بدین سبب وضو با دست راست انجام می‌گیرد، سپس خداوند به او وحی فرستاد:

صورت خود را بشوی، که عظمت مرا خواهی نگریست، پس از آن دو ذراع راست و چپ را بشوی که با دستت کلام مرا خواهی گرفت، سپس با باقی‌مانده همان آب دست، سر و پاها را تا برآمدگی، مسح کن که من بر تو فرخنده می‌گردانم، و گامهایت را به جایی می‌رسانم که جز تو هیچ‌کس آنجا گام ننهد. این است علت اذان و وضو (کافی، ج ۳ ص ۴۸۵). (م)

(۱). اشاره است به آیه **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ** (آل عمران: ۱۱۰)؛ شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید». (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۵۶

تکبر خودبین شد، خود را بلندپایه پنداشت و بزرگی دروغین گرفت.

از سوی دیگر: کمالاتی که در او از ناحیه پروردگار به ودیعه نهاده شده بود اقتضای ظهور و بروز داشته می‌خواستند آثار وجودی خویش را آشکار نمایند، بنابراین آن خودخواهی، تکبر و بزرگ‌بینی از طرفی، و این اقتضای ظهور و بروز کمالات از طرف دیگر سبب شد که نفس کلی عقلی به عالم پائین رو کند، یعنی به عالم ملک و جهان فریب، بلکه بتواند آنچه را گوهرهای عالم نور (عالم ملکوت) در او به ودیعه نهاده بود را آشکار سازد. البته به طمع جاودان ماندن عالم فریب بر او، و بدین آزمندی که چونان پادشاهی مالک سلطنت گردد، غافل از این که در امانتی که نزد اوست خیانت کرد و تصور نمود آنچه نزد او به عنوان ودیعه است از آن خود اوست. از این رو به مادیات گرایش پیدا کرد، و بدون شک اقبال نفس به مادیات همان روی آوردن به دنیاست که با دو دست به اکتساب ماده پرداخت و جهان ماده را جایگاه ظهور خود دانست، و سجده‌گاه خورسندی‌ها و شادمانی‌ها به حساب آورد و به‌طور کلی رام ماده و مادیات گشت، چون اعمال و کردارش براساس استعدادش بود و فروتنی او در برابر مادیات به‌گونه‌ای بود که هر کاری را طبق فرمان ماده انجام داد، زیرا قابلیت‌های ماده مختلف و متفاوت است.

روی این اصل از جایگاه اصلی دور نشد و از وطن نور و سرور دور گردید و به سرزمین غربت به‌گونه‌ای کوچید که گویا فانی در ماده و نقش در آن شد و دیگر نتوانست ذات خود و آنچه (امانت و ودیعه الهی) در آن است را ببیند، پس چون به این دستگیره‌ها (جهان ماده، کردار مادی و فانی و ذوب شدن در آن) نگریست و دید در آنها چیزی از پوشیدنی و لباس والای بهشتی وجود ندارد که بیوشد، با تمام وجود پشیمان شد و بر آنچه در حضور خداوند تفریط^{۷۱} کرده افسوس خورد. از این

^{۷۱} (۱). اشاره است به آیه: **إِنَّ قَوْلَ النَّفْسِ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ** (زمر: ۵۶) «مبادا کسی بگوید: دریغاً بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم». (م)

(۱). اشاره است به آیه: **أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ** (زمر: ۵۶)؛ «مبادا کسی بگوید: دروغا بر آنچه در حضور خدا کوتاهی ورزیدم». (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۵۷

رو آنچه در محدوده تصرف او از قبیل حقایق و گوهرهای عقلی بوده است را از دست داده و همه آنها را در جواهر معدنی و در حقایق رستنی‌ها و حیوانات پراکنده و نثار کرده است، لذا چنین نفس و روانی با تمام اندوه، حسرت، زیان و دریغ بر آنچه از دست داده- از قبیل نعمت‌های بهشتی- به حسرت می‌نشیند.

اما اگر عنایت الهی شامل حال او شود و به نداء **أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ** او را بخواند: ^{۷۲} که ای نفس پشیمان و دور از وطن، به او فرمان می‌دهد که اعضایی که در این کوتاهی و گناه دخالت تام داشته شست‌وشو نما و آنچه دخالت ناقص داشته مسح کن، آن سان که رسول خدا صلی الله علیه و اله به عقل فرمان تطهیر داد، بدین گونه که اعضای عقلی خود- از قبیل رو، وجه، روی آوردن به ماده- را شست‌وشو دهد و مطهر سازد، نیز دستهایی که به وسیله آنها در ماده تصرف کرده و سری که به ماده خم کرده و فرمانش را به جان خریده و رام او شده، و نیز پاهایی که با آنها به سرزمین غربت و دوری از خدا مسافرت کرده تطهیر نماید، چنین تطهیر و طهارتی باید با آب توحید خداوند و صفات و افعال او باشد، و باید بداند که سلطنت بر جهان ملک و ماده مخصوص خداوند قهار است، و کسی غیر از او در عالم وجود ندارد، همه عالم از او، برای او، و به واسطه اوست و به او باز خواهد گردید. و هیچ پناهگاهی جز به سوی او نیست.

بنابراین شایسته است بر هر که جزء این امت مرحومه به‌شمار رفته، (مرحومه یعنی کسانی که خداوند دین خود را به وسیله آنان کامل ساخت و نعمتش را اتمام بخشید) این که صورت خویش را از توجه به عالم فریب و باطل بشوید، و دستهای خود را از گناهی که در آن سرا کسب نموده تطهیر نماید، و سر خود را از فروتنی و

(۱). اشاره است به آیه **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي** (فجر: ۲۷ و ۲۸ و ...)؛ «ای نفس مطمئننه، خشنود و خدایپسند به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من درآی، و در بهشت من داخل شو». (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۵۸

خضوع و خم کردن بر غیر خدا مسح نماید، زیرا تکبری عارض این سر شد، بدین گونه که خود را کسی دانست و یک نحوه بزرگ‌بینی از نگاه به خود و صفاتی نیکو که در خود دید و حب ریاستی که در چنین سری قرار

^{۷۲} (۱). اشاره است به آیه **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي** (فجر: ۲۷ و ۲۸ و ...)؛ «ای نفس مطمئننه، خشنود و خدایپسند به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من درآی، و در بهشت من داخل شو». (م)

گرفت همه سبب می‌شوند سر را مسح کند، نیز پاهای خود را از این که به دار غربت و سرزمین ذلت و خواری رفت واجب است مسح نماید. همه این شست‌وشو، مسح و تطهیرها را بدین خاطر باید انجام دهد که از عالم ذرّ است و ذرّ در پشت آدم قرار داشت^{۷۳} بنابراین باید روان خود را از چرک و پلیدی گناهی که به او و اطراف او احاطه کرده پاک سازد، زیرا او استعدادی آن‌چنان دارد که می‌تواند نماز را برپا دارد، نمازی که بازگشت به خدا و آنچه نزد خدا- از قبیل تقرب به او- است، و این همان نمازی است که برای مؤمن معراج است به جانب خداوند سبحان و متعالی.

تتمه

در کتاب معراج شیخ محمد حسن رحمه الله در یک حدیث طولانی از رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل شده است که پروردگرم فرمود: ای محمد دستانت را بگشا تا از آبی که از ساق راست عرش جاری می‌باشد به شما برسد، آن‌گاه آب فروریخت و من با دست راست از آن آب برگرفتم سپس فرمود: ای محمد با این آب صورتت را شست‌وشو کن، راز شستن صورت آن است که تو می‌خواهی در حال طهارت بزرگی مرا بنگری، سپس دو ذراع راست و چپ را شست‌وشو نما، و راز آن این است که تو می‌خواهی

(۱). اشاره است به آیه وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (اعراف: ۱۷۲): «هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا گواهی دادیم، تا مبادا روز قیامت بگوئید ما از این امر غافل بودیم». یعنی ما از ازل با خدا عهد و میثاقی بر انجام ارزش‌ها داشته و با طهارت به سوی خداوند سبحان رو می‌آوریم.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۵۹

با دستانت کلام مرا بگیری، سپس سر خود را با باقیمانده آبی که هنوز بر دستانت موجود است، مسح کن و نیز پاهایت را تا برآمدگی روی پا مسح نما، و راز مسح این است که قصد داری پایت را جایی بگذاری که پیش از تو کسی آنجا گامی ننهاده و غیر از تو کسی آنجا گام نمی‌نهد^{۷۴}. بنابراین مؤمن پرهیزکار در کردارش از پیامبر صلی الله علیه و اله الگو می‌گیرد.

^{۷۳} (۱). اشاره است به آیه وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (اعراف: ۱۷۲): «هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا گواهی دادیم، تا مبادا روز قیامت بگوئید ما از این امر غافل بودیم». یعنی ما از ازل با خدا عهد و میثاقی بر انجام ارزش‌ها داشته و با طهارت به سوی خداوند سبحان رو می‌آوریم.

^{۷۴} (۱). کافی، ج ۳، ص ۴۸۵.

بدان^{۷۵} «وقت» عبارت است از حالتی که در آن قرار گرفته‌ای - حال نادانی یا آگاهی، ارتکاب گناه، یا کارهای نیک و شایسته - و «استوا» عبارت است از حالتی بین خوف و رجاء؛ یعنی ایستگاهی که مخلوق در آن توقف می‌کند که آیا قصد بندگی دارد تا آنچه از ناحیه حقتعالی بر گردن اوست بجای آورد، و یا آنچه از حق و سروری خداوند است انجام دهد؟ از این رو مخلوق در حال توقف و استوا است وقت استوا از هنگام طلوع خورشید است تا ظهر، سپس به تدریج ترجیح می‌دهد به خاطر نعمت‌های پروردگار بندگی بر او بندگی نماید، چون به خوبی مشاهده می‌کند که هنگام مستولی شدن نور الوهیت همه حقوق بندگی نابودشدنی است آن سان که سایه‌ها در برابر نور چیره حسّی نابود می‌شوند. از این رو در این وقت «نماز ظهر» بجا می‌آورد.

سپس وقتی دید خورشید به جانب پائین میل کرد شروع عصر است (تا وقتی که طرف عصر ترجیح داده نشود و وقت مخصوص عصر پدید نیاید) از این رو «نماز عصر» می‌گذارد.

آن‌گاه پیوسته مراقب نور خورشید است و به سوی خداوند تضرع و لابه

(۱). کافی: ج ۳، ص ۴۸۵.

(۲). مؤلف این فصل را از فتوحات مکیه، ج ۱۰، ص ۳۸۹ - ۳۹۱ برگرفته است؛ شرح توحید صدوق، از قاضی سعید، ج ۱، ص ۵۹۷.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۶۰

می‌نماید تا وقت غروب، وقتی خورشید غروب کرد و از فروغ آن محروم گردید مراقب آثار خورشید می‌ماند و «نماز مغرب» می‌گذارد.

در تاریکی شب وقتی خود را از خداوند دور دید به گریه و زاری و سؤال دست می‌زند و مواظب ستارگان شب می‌ماند، چراکه مشاهده می‌کند که ستارگان نیز از آثار خورشید حقیقت به‌شمار می‌روند. در این وقت است که «نماز عشاء» بجا می‌آورد.

سپس وقتی هیچ نوری از خورشید مشاهده نکرد بر تضرع، لابه و گریه خود می‌افزاید - به‌ویژه در ثلث آخر شب - و نافله بجا می‌آورد، و نفس عمیق می‌کشد تا وقتی سپیده طلوع نماید و آثار قبول را ببیند، در این وقت «نماز صبح» می‌گذارد و در حالت مراقبت پیوسته می‌ماند و تعقیب به‌جا می‌آورد تا خورشید آرزوی او طلوع کند. بنابراین عبد بین دو عبادت قرار می‌گیرد، از سویی خدایش را از روی «خوف» از ظهر تا غروب و سپری شدن

(۲). مؤلف این فصل را از فتوحات مکیه، ج ۱۰، ص ۳۸۹ - ۳۹۱ برگرفته است؛ شرح توحید صدوق، از قاضی سعید، ج ۱، ص ۵۹۷.

شفق بندگی می‌کند، و از سوی دیگر بندگی‌اش از روی «رجا و امید» است که مبدا بعد از شفق، در بقیه شب و تا حد استوا (از طلوع خورشید تا ظهر) حجابی پدید آید و پرده‌ای بین او و حق کشیده شود.^{۷۶}

اسرار عبادات و حقیقت نماز؛ ص ۶۰

این مقام چنین گفته‌اند، البته ما نیز مطالبی مناسب کلام بر آن افزودیم که برای صاحبان اوقات عرفانی و فرزندان کمال وجودی تمام باشد.

وصل «أنا صلاة المؤمنین و صیامهم»

در تتمه فصل گذشته گوئیم: در روایات وارد شده که نماز عبارت است از پیمان خداوند که به رسم «امانت» در دست ما قرار داد. نیز وارد شده است که «امانت» همان «ولایت» است، و در خبر دیگر در معنای «قد قامت الصلاة»؛ به تحقیق نماز برپا شد» می‌خوانیم به «علی بن ابی طالب» نماز برپا شد، چنان آن حضرت علیه السلام در خطبه‌ای می‌فرماید: «أنا صلاة المؤمنین و صیامهم؛ من نماز و روزه مؤمنان هستم».

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۶۱

وقت نماز ظهر

در اخبار معراج است که چون رسول خدا صلی الله علیه و اله شبانه به معراج برده شد و گردید آنچه گردید (یعنی به کمالاتی که باید برسد رسید) در آن وقت هنگام زوال ظهر فرمان دو رکعت نماز ظهر با پیامبران و فرشتگان مقرب بدو رسید، این نخستین نمازی بود که خداوند متعال واجب گردانید.^{۷۷}

و شکی نیست که معراج گرچه بارها در شب اتفاق افتاد جز این که مراد از زوال، زوال ظهر متعارف و متبادر نزد ما نیست، چیزی که به نظر می‌رسد این است که زوال عبارت است از آغاز میل خورشید از دایره معدل النهار.^{۷۸}

^{۷۶} قاضی سعید قمی/علی زمانی قمشه ای، اسرار عبادات و حقیقت نماز، جلد، انتشارات آیه اشراق - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۷.

^{۷۷} (۱). مغل الشرایع، صدوق، ج ۲، باب ۱، ص ۳۱۶؛ ج ۲، باب ۲، حدیث ۱، ص ۳۲۴؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۹۸.

^{۷۸} (۲). به نظر می‌رسد در اینجا اشتباهی رخ داده و بجای دایره نصف النهار، دایره معدل النهار آمده است، زیرا دایره نصف النهار است که وقتی خورشید از آن میل کرد زوال ظهر است، به دیگر سخن دایره نصف النهار یا نیمروز دایره عظیمه موهومی است که از بالای سر انسان به دو قطب معدل النهار گذشته و بر آن عمود است، با این دایره نیمروزی است که عمود عالم به دو نصف شرقی و غربی تقسیم خواهد شد، و هرگاه خورشید به دایره نیمروز برسد اول وقت ظهر حقیقی و شرعی فراهمی‌رسد که آن هنگام را «زوال» و خط دایره نصف النهار را «خط شمال و جنوب» گویند، نیز آفتاب شب هنگام چون به این خط زیر افق برسد «نیم‌شب» است.

اما دایره معدل النهار یا استوای فلسفی دایره موهومی است از مشرق به مغرب که عالم جسمانی را به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند، خط استوای زمین به موازات این دایره و در درون آن قرار دارد. معدل النهار از این جهت نامیده شده است که چون حرکت آفتاب - به حرکت ظاهری - حرکت

در مدارک اهل عرفان این مطلب تحقیق گشته که برای هر ظاهری، باطنی، و برای هر باطنی، باطنی دیگر تا هفت باطن (درون) وجود دارد. و همان طوری که

(۱). علل الشرایع، صدوق، ج ۲، باب ۱، ص ۳۱۶؛ ج ۲، باب ۱۲، حدیث ۱، ص ۳۲۴؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۹۸.

(۲). به نظر می‌رسد در اینجا اشتباهی رخ داده و بجای دایره نصف النهار، دایره معدل النهار آمده است، زیرا دایره نصف النهار است که وقتی خورشید از آن میل کرد زوال ظهر است، به دیگر سخن دایره نصف النهار یا نیمروز دایره عظیمه موهومی است که از بالای سر انسان به دو قطب معدل النهار گذشته و بر آن عمود است، با این دایره نیمروزی است که کره عالم به دو نصف شرقی و غربی تقسیم خواهد شد، و هرگاه خورشید به دایره نیمروز برسد اول وقت ظهر حقیقی و شرعی فرامی‌رسد که آن هنگام را «زوال» و خط دایره نصف النهار را «خط شمال و جنوب» گویند، نیز آفتاب شب هنگامی چون به این خط زیر افق برسد «نیم‌شب» است.

اما دایره معدل النهار یا استوای فلکی دایره موهومی است از مشرق به مغرب که عالم جسمانی را به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند، خط استوای زمین به موازات این دایره و در درون آن قرار دارد. معدل النهار از این جهت نامیده شده است که چون حرکت آفتاب - به حرکت ظاهری - حرکت وضعی زمین - به این دایره برسد شب و روز همه نقاط کره زمین به جز قطبین مساوی گردند، دو قطب معدل النهار را دو قطب عالم گویند، یکی را که نزدیک «ستاره جدی» است قطب شمال گویند و دیگری را قطب جنوب نامند. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۶۲

خورشید ظاهری زمینه‌ساز احکام شب و روز ظاهری است، همان‌طور خورشیدهای باطن خاستگاه احکام باطنی آن مرتبه می‌باشند، بنابراین شاید وقت عروجی که در عالم ظاهر رخ داد و پیامبر صلی الله علیه و اله نیمه‌شب ظاهری به معراج رفت، آغاز زوال خورشید باطن در عالم ملکوت و یا فوق ملکوت از سایر عوالم (درون ملکوت) بوده است.

نیز در اخبار اطمینان‌بخشی چنین روایت گردیده که خورشید از شعاع نور محمد صلی الله علیه و اله آفریده شد، بنابراین زوال ظهر یادشده در فلک نوری محمد است نسبت به خورشید حقیقت جامع او. از این رو زوال وقت استوای نور محمد صلی الله علیه و اله است در حد کمال، و روان شریف او به گونه‌ای است که نسبت او به هر آنچه از پرتو فروغ نور او آفریده شده یکسان است، همچنین نسبت به انواری که از پرتو وجود و پیشتازی او

وضع زمین - به این دایره برسد شب و روز همه نقاط کره زمین به جز قطبین مساوی گردند. دو قطب معدل النهار را دو قطب عالم گویند. یکی را که نزدیک «ستاره جدی» است قطب شمال گویند و دیگری را قطب جنوب نامند. (م)

به قاب قوسین سلسله آغاز و انجام و رسیدن به معدّل النهار (یعنی استوای فلکی) کَلّی محیط او به همه افلاک روحانی و جسمانی، یکسان است و همه از او بهره‌مند می‌گردند.

بنابراین نماز ظهر عبارت است از حرکت نورانی او به جانب خدای سبحان، و وقت نماز ظهر همان مرتبه کمال محمدی صلی الله علیه و اله است.

وقت نماز عصر

اما وقت نماز عصر، مرتبه والای امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌باشد، به خاطر پیوستن و اتصال روحی و عقلی او به پیامبر صلی الله علیه و اله زیرا وقت عصر، در قوس صعودی خورشید واقع شده آن‌سان که وقت قبل از ظهر در قوس نزولی خورشید است، گفته ما از حدیث طلوع و غروب خورشید فهمیده می‌شود که: «خورشید هنگام طلوع در حالی از جانب خداوند می‌آید که پوشش نور و ضیاء بر تن دارد، و غروب هنگام عروج اوست به جانب خداوند بزرگ».

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۶۳

بدون شک «ولایت کلیه» ای را که امام امیر المؤمنین علیه السلام داراست همان جهت حَقَانِیَّت اوست. از این رو میل خورشید به مغرب در واقع همان میل پیامبر صلی الله علیه و اله به مرتبه و مقام مولای ما علی مرتضی - صلوات الله علیه - می‌باشد، چنان که خوارزمی در حدیثی از اهل سنت نقل کرده که از پیامبر صلی الله علیه و اله شنیده شد چنین دعا می‌کرد «إلهی بحقّ ولیّک علیّ بن ابیطالب إغفر لنیّک محمّد؛ خدایا به حق ولیّ خود علی بن ابیطالب پیامبرت محمد صلی الله علیه و اله را زیر پوشش رحمت قرار ده».

آری چشم دل بگشای و مقام و منزلت علی علیه السلام را تماشا کن، نیز در قرآن حکیم می‌خوانیم: **حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوَسْطَى**^{۷۹}؛ «بر نمازهای تان و نماز میانه پاسدار باشید». در حدیثی نماز میانه را نماز عصر دانسته‌اند، و در حدیث دیگر نماز میانه (وسطی) علی بن ابیطالب خاطر نشان شده است، چنان که در حدیث دیگر از ائمه طاهرین به ما رسیده است که نماز وسطی همان شیوه، سیره و منش پیشوایان دین علیه السلام است.^{۸۰} بنابراین نماز عصر حرکت نورانی علی علیه السلام به جانب خداوند سبحان است، و وقت عصر همان مقام و مرتبه علی علیه السلام می‌باشد، و به خاطر اتحاد و یگانگی که میان جان پیامبر صلی الله علیه و اله و جان علی مرتضی علیه السلام برقرار است نزد شیعه و در سیره آنان مستحب است بین دو نماز ظهر و عصر جمع شود.

وقت نماز مغرب

^{۷۹} (۱) بقره: ۲۳۸.

^{۸۰} (۲) ر. ل: توحید صدوق، باب ما جاء فی الرؤیة، ص ۱۱۴، حدیث ۱۳؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۰.

«مغرب»، مقام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است، زیرا آن بزرگوار شب قدر و مبارک خداوند (لیلۃ القدر الإلهیة) است، چنان که در تفسیر فرات بن ابراهیم، محدث کوفی در تفسیر سوره قدر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است «إِنَّ اللَّيْلَةَ هِيَ فَاطِمَةُ

(۱). بقره: ۲۳۸.

(۲). ر. ک: توحید صدوق، باب ما جاء فی الرؤیة، ص ۱۱۴، حدیث ۱۳؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۰.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۶۴

الزهراء و القدر هو الله؛ شب قدر فاطمه زهرا و خود قدر خداوند است». و در اخبار وارد شده است که چون فاطمه علیها السلام تولد یافت پیامبر صلی الله علیه و اله به شکرانه این مولود خجسته یک رکعت به دو رکعت نماز مغرب افزود و سه رکعت شد، از این رو نماز مغرب، وتر (سه عدد) گردید [وتر یعنی سه در ریاضیات نخستین افراد است، و سایر افراد عبارت‌اند از ۵، ۷، ۹ و ...] بنابراین نتیجه‌ای که از این بزرگوار علیهما السلام انتظار می‌رود جز از مقام فردیت نمی‌باشد. زیرا چنان که اشاره شد مرتبه نخست افراد عدد سه است و بدیهی است در فن منطق برای رسیدن به نتیجه سه امر لازم است:

موضوع، محمول و وسط. نیز در تفسیر **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ**^{۸۱}؛ «دو دریا را به گونه‌ای روان کرد که بهم برخورد کنند، میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی‌کنند»، روایت شده که دو دریا عبارت‌اند از علی و فاطمه علیها السلام و برزخ میان آن دو رسول خدا صلی الله علیه و اله است. بنابراین، این زوج مبارک به منزله موضوع و محمول و برزخ که نقش حد وسط منطقی را ایفاء می‌کند رسول خدا صلی الله علیه و اله است، زیرا نسبت پیامبر صلی الله علیه و اله به یکی از این دو (یعنی علی علیه السلام) برادری و یگانگی، و نسبت او به دیگری (یعنی فاطمه علیها السلام) پدری، پاره‌تنی و صاحب مهر و ازدواج است.

وقت عشا و صبح

وقت عشاء و صبح متعلق به بقیه ائمه طاهرین و پیشوایان دین علیهم السلام است زیرا این دو نماز شش رکعت‌اند (عشاء چهار رکعت و صبح دو رکعت) و نامهای بقیه ائمه علیه السلام نیز شش عدد است، حسن، حسین، علی، محمد، جعفر و موسی علیهم السلام و در حدیث وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و اله هنگام تولد حسین علیه السلام به شکرانه چنین مولود خجسته‌ای دو رکعت بر اصل فریضه افزود و آهسته خواندن آن را واجب دانست

^{۸۱} (۱). الرحمن، ۱۹-۲۰.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۶۵

بنابراین پیشوایان یادشده نمازهای شبانه و رکعات آهسته می‌باشند و از این رو در تاریکی و ظلمت دولت ستمگران پنهان شدند، بنابراین آن گاه که مژده پرتو آغازین صبح قیامت پدید آید و آن نوید داده شود حضرت قائم آل محمد (عج) از تاریکی بیرون خواهد آمد و ظلمت و تاریکی تمام ستمگران را می‌زداید بنابراین نماز صبح به حضرت قائم و حجت حق علیه السّلام و مقام و مرتبه او تعلق دارد. بارخدایا در فرجش تعجیل فرما، و دولت او را آشکار ساز، و ما را از جمله یاران و دوستان خالص و ویژه‌اش قرار ده.

فصل دیگر در وقت

بدان در اخباری^{۸۲} از پیشوایان دین علیه السّلام چنین وارد شده که هنگام ظهر، خورشید حلقه‌ای دارد که وقتی وارد آن شد هر موجودی که زیر عرش الهی قرار دارد تسبیح می‌گوید، این همان ساعتی است که در آن خداوند متعال مناجات می‌شود، و این همان وقتی است که در روز قیامت دوزخ را می‌آورند.

اما عصر، ساعتی است که حضرت آدم علیه السّلام از آن درخت تناول کرد و خداوند او را از بهشت بیرون راند. از این رو به فرزندان آدم فرمان داد تا زمان رسیدن قیامت هر روز فریضه عصر بجای آورند.

اما وقت نماز مغرب، همان ساعتی است که خداوند متعال توبه حضرت آدم علیه السّلام را پذیرفت و فرمان داد سه رکعت نماز بجای آورد، یک رکعت برای گناهی که از او سرزد، رکعت دیگر به خاطر گناه حوا و رکعت سوم به جهت پذیرفته شدن توبه‌اش.

اما نماز عشاء بدین خاطر است که برای قبر، ظلمت، و برای قیامت، تاریکی و برای صراط ظلمتی است که با خواندن نماز عشاء همه آن تاریکی‌ها برطرف می‌شود.

(۱). ر. ک: علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۶، ص ۳۳۷، حدیث ۶؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۱.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۶۶

^{۸۲} (۱). ر. ک: لعل الشرایع، ج ۲، ص ۳۶، ص ۳۳۷، حدیث ۶؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۱.

اما نماز صبح بدین جهت است که وقتی خورشید طلوع نمود بر دو شاخ شیطان طلوع می‌نماید^{۸۳} از این رو خداوند به بندگانش فرمان داد، به خاطر به خاک مالیدن بینی شیطان، خدا را عبادت کنند. نیز در حدیث دیگری است^{۸۴} که هنگام سپیده صبح فرشتگان روزانه فرود می‌آیند و فرشتگان شبانه صعود می‌کنند. از این حدیث حکمت دیگری برای تشریح و قانونی شدن نماز صبح به دست می‌آید زیرا روشن است که وضع احکام و قوانین شرعی حکمت و مصلحت‌های فراوانی دارد.

فصل، در قبله

تعریف قبله در این باب عبارت است از برون رفت عبد از هر چیزی، حتی از اختیار خود، نیز می‌توان قبله را این گونه تعریف کرد: توجه عبد به هدف و مختار خود.

چون این توجه تامّ در بقیه اوقات شب و روز اتفاق نمی‌افتد و چون نماز عبارت است از وارد شدن به حرم حقتعالی، از این رو نماز نور است، و نور به ناچار سبب است تا برخی امور به وسیله آن و به حسب حال سالک - از صفای دل و نورانیت روان - کشف شود. آیا نمی‌بینی بیشترین مردم در حال نماز بیشترین چیزهای فراموش شده در غیر نماز، یادشان می‌آید و از جمله چیزهایی که بر عابد کشف می‌شود این است که بداند اختیار او در اختیار مولایش فانی است، و پناهگاهی بر ماسوی الله جز به او وجود ندارد، و چون حقتعالی در مرتبه غیبت مطلق محال است شناخته شود، محال است عبد با غربت و دوری دل بتواند در برابر ذات غیب

(۱). شاید اشاره به این است که هنگام طلوع خورشید انسان‌ها به جنب و جوش می‌آیند و در سعی و تلاش‌ها چه بسا با امور شیطانی روبرو شوند و یاد خدا را فراموش نمایند لذا خداوند صبحگاهان آنان را به خود ارتباط و پیوند داده و دو رکعت نماز این پیوند را برقرار می‌سازد.

(م)

(۲). علل الشرایع، ج ۲، باب ۳۴، حدیث ۱، ص ۳۳۶؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۲.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۶۷

مطلق او قرار گیرد، و تنها چیزی که ممکن است عبد بدان دست یازد و او را بشناسد این است که خدا را از راه برهان امکان، و از راه مقایسه و این که در هر چیزی نیازمند به اوست بشناسد و او را از متصف بودن به صفات

^{۸۳} (۱). شاید اشاره به این است که هنگام طلوع خورشید انسان‌ها به جنب و جوش می‌آیند و در سعی و تلاش‌ها چه بسا با امور شیطانی روبرو شوند و یاد خدا را فراموش نمایند لذا خداوند صبحگاهان آنان را به خود ارتباط و پیوند داده و دو رکعت نماز این پیوند را برقرار می‌سازد.

(م)

^{۸۴} (۲). علل الشرایع، ج ۲، باب ۳۴، حدیث ۱، ص ۳۳۶؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۲.

پدیده‌های امکانی منزّه و مبرّاً سازد، و با سلوب^{۸۵} و اضافات او را بشناسد. از این رو توجه به جانب و سمت کعبه (نه خود کعبه) برای اهالی دور از حرم با عظمت کعبه تشریح گردیده است. [اما آنان که به کعبه نزدیک‌اند باید به خود کعبه روی نمایند و نماز بگزارند نه به سمت و جهت آن].

در تعریف کعبه این‌گونه سخن به میان آمده^{۸۶} و هر گروه با هدف و روی‌کردی ویژه به قبله می‌نگرند.^{۸۷}

(۱). بیان سلوب و معانی و صفات سلیبّه را می‌توان در این بیت خلاصه نمود:

نه مرکب بود و جهل نه مرئی نه محل بی‌شریک است و معانی تو غنی دان خالق

یعنی خداوند مرکب نیست، جهل ندارد، دیده نمی‌شود، جا ندارد، شریک ندارد، صفات او عین ذات اویند و زائد بر ذات نیستند.

اما اضافات عبارت‌اند از این‌که ما معانی فراوانی را به خدا نسبت می‌دهیم، عالم، قادر خالق، رازق، غافر و ... و خدا را با آنها می‌شناسیم و گرنه او بسیط است و معانی اضافه ندارد بلکه همه صفات او عین ذات او می‌باشند و ذات او یکتاست.

(۲). گوینده این سخن، ابن عربی است در فتوحات، ج ۱، ص ۴۰۴-۴۰۵؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۳.

(۳). شیخ جلیل میرزا محمد اخباری گوید: به تجربه و علم رصد ثابت شده که توجّه به هر جهتی را خاصیتی است، چنان‌که توجه به جانب قطب جنوب و ستاره سهیل به جهت سهولت ولادت بسیار مؤثر است، و به تجربه معلوم شده که اکثر حیوانات هنگام زایمان بدان جانب روی می‌نمایند، و توجه به قطب شمال و دیدن آن و توجه به بنات النعش (یعنی توجه به ستاره سهیل در دب اکبر) صحت و تقویت چشم را مفید است، بنابراین توجه

^{۸۵} (۱). بیان سلوب و معانی و صفات سلیبّه را می‌توان در این بیت خلاصه نمود:

\i\ ُ نه مرکب بود و جهل نه مرئی نه محل بی‌شریک است و معانی تو غنی دان خالق\ E\ E\ یعنی خداوند مرکب نیست، جهل ندارد، دیده نمی‌شود، جا ندارد، شریک ندارد، صفات او عین ذات اویند و زائد بر ذات نیستند.

اما اضافات عبارت‌اند از این‌که ما معانی فراوانی را به خدا نسبت می‌دهیم، عالم، قادر خالق، رازق، غافر و ... و خدا را با آنها می‌شناسیم و گرنه او بسیط است و معانی اضافه ندارد بلکه همه صفات او عین ذات او می‌باشند و ذات او یکتاست.

^{۸۶} (۲). گوینده این سخن، ابن عربی است در فتوحات، ج ۱، ص ۴۰۴-۴۰۵؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۳.

^{۸۷} (۳). شیخ جلیل میرزا محمد اخباری گوید: به تجربه و علم رصد ثابت شده که توجّه به هر جهتی را خاصیتی است، چنان‌که توجه به جانب قطب جنوب و ستاره سهیل به جهت سهولت ولادت بسیار مؤثر است، و به تجربه معلوم شده که اکثر حیوانات هنگام زایمان بدان جانب روی می‌نمایند، و توجه به قطب شمال و دیدن آن و توجه به بنات النعش (یعنی توجه به ستاره سهیل در دب اکبر) صحت و تقویت چشم را مفید است، بنابراین توجه به خاطر توجه نفس به عالم روحانی مؤثر است، و راز استقبال بدن به جانب خانه خدا، اقبال دل و توجه به صاحب دل است:

\i\ ُ مشو تابع نفس شهوات پرست\ که هر ساعتش قبله دیگر است\ E\ E\ (برگرفته از پانویس سید محمد باقر سبزواری ره) (۴).

به کعبه به خاطر توجه نفس به عالم روحانی مؤثر است، و راز استقبال بدن به جانب خانه خدا، اقبال دل و توجه به صاحب دل است:

که هر ساعتش قبله دیگر است

مشو تابع نفس شهوت پرست

(برگرفته از پانویس سید محمد باقر سبزواری ره) (م).

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۶۸

وصل [عهد و پیمان گرفته شده در کعبه]

به خواست خداوند به زودی در کتاب رازهای حج خواهد آمد که کعبه مشرفه و مناسک و احکام حج اشاراتی است به اخذ میثاق و پیمان‌هایی که قبل از این عالم در مقامات عالی از انسان گرفته شده، و مناسک حج عبارت دیگری است از احوال و پیمان‌هایی که در جایگاه «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»^{۸۸} و فوق آن گرفته شده است. نیز آگاهی‌هایی است به سیر و سلوک ارواح به قرب و همسایگی حرم باعظمت کبریایی، و به نزول ارواح به جایگاه غربت، و تعلیماتی است به چگونه بازگردیدن ارواح به مبادی عالی (به جانب خدا و اسماء و صفات او)، و این سخن گذشت که نماز عهد و پیمانی است از جانب خدای سبحان. بنابراین لازم است هنگامی ادای عهد توجه عبد به جانب کعبه باشد؛ زیرا خداوند متعال آن عهد و پیمان را در کعبه از فرزندان آدم گرفته تا بندگان عهد و میثاق‌های خویش را به فراموشی نسپارند چنان که در حدیث وارد شده که عهد و میثاقی که خداوند از بندگان گرفت در دهان حجر الاسود به ودیعت نهاد.

فصل در پوشاندن عورت

پوشاندن عورت در نماز^{۸۹} اشاره است به پوشاندن رازهای خداوند که کشف آن سبب می‌شود انسان‌های جاهل احترام خداوند بزرگ و محترم را پاس ندارند.

(۱). مفاد پیمان‌نامه در این آیه آمده است وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ / (اعراف: ۱۷۲)؛ «هنگامی که

^{۸۸} (۱). مفاد پیمان‌نامه در این آیه آمده است i\ و إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ / (اعراف: ۱۷۲)؛ «هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را بر کتف و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگارت شما نیستید؟ گفتند: چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این امر غافل بودیم.» (م)

^{۸۹} (۲). این فصل از فتوحات، ج ۱، ص ۴۰۷ اقتباس شده است؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۳.

پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این امر غافل بودیم.» (م)

(۲). این فصل از فتوحات، ج ۱، ص ۴۰۷ اقتباس شده است؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۶۹

واژه «عورت» عبارت است از «میل» چنان که در آیه می فرماید: **يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ**^{۹۰}؛ منافقان در مقام بهانه تراشی و شانه خالی کردن از جهاد می گفتند دیوار خانه‌های ما «مایل» است، یعنی کج شده و می خواهد فروریزد، و حال آن که کج نشده و نمی خواست فروریزد».

و از همین خانواده است واژه «اعور» یعنی کسی که لوچ است و نظر او کج می باشد و یک طرف را می نگرد. بنابراین شایسته است عارف بالله رازهایی که به تجلیات الهی در خطاب‌هایی که از جانب بالا بر او کشف شده و انواری که در نمازش از جانب حق تعالی به او میل کرده و سرازیر شده است را از جاهل بیوشاند و مستور دارد.

وصل [پوشاندن بدکرداری‌های قلبی]

گویم: نیز شایسته است عبد هنگام ایستادن در برابر مولای خود از هر آنچه قبیح است - از قبیل اخلاق ناپسند و کردار زشت - خود را بیوشاند و زشتی‌ها و ناپسندها را ترک گوید، و از خداوند متعال بخواهد او را زیر پوشش و غفران قرار دهد، و در این پوشش میل به باطل و تکیه نفس - نفسی که از عالم شریف الهی است - به عالم پایین را ترک نماید.

خلاصه این که: چون لازم است ظاهر و باطن یکی باشد شایسته است بنده عبادت‌گزاری که مأمور به پوشاندن عورت جسمانی است بدکرداری‌های قلبی و اخلاق ناپسند و عقاید فاسد عقلی را نیز بیوشاند، و قلب خویش را از گرایش به شهوات هلاک‌سازنده و از تکیه به زرق و برق‌های دنیوی پاس دارد، و خرد خود را از اندیشه‌های باطل و عقاید فاسدی که از مدینه العلم [علوی] و خزانه حکمت الهی گرفته شده مصون و محفوظ دارد.

(۱). احزاب: ۱۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۷۰

فصل در لباس

^{۹۰} (۱). احزاب: ۱۳.

یگانه‌پرست عارف^{۹۱} کسی است که در نماز از حال خود و هرچه زیر نور وجود خدا قرار گرفته بی‌خبر است، او از جامه خویش و هرچه او را می‌پوشاند جدا شده و از ماسوی الله تنها خلعت زیبای تقوا را بر تن کرده و حتی می‌داند که تنها حقتعالی است که او را برپا می‌دارد و می‌نشانند، در این حال صحیح است بگوید: «بحول الله و قوته أقوم و أقعد و أركع و أسجد؛ به نیرو و توان الهی می‌ایستم، می‌نشینم، رکوع و سجود می‌نمایم»، چنان که در کتاب مصباح الشریعه^{۹۲}، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

زیباترین و زیننده‌ترین جامه برای مؤمن لباس پارسایی است، و برخوردارترین جامه‌ها، ایمان است، آن‌سان که خداوند متعال می‌فرماید: **وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ**^{۹۳}؛ «بهترین جامه، جامه تقواست».

اما جامه ظاهری، نعمتی است از خداوند که به وسیله آن عورت فرزندان آدم علیه السلام پوشانده می‌شود، این نیز خود کرامتی است که خداوند به واسطه آن بندگان خود و فرزندان آدم علیه السلام را گرمی داشته تا وقتی بدان وسیله غیربندگان گرمی داشته نشوند، از این‌رو چنین جامه‌ای برای مؤمنان ابزار اداء واجباتی است که خدا آنها را [چونان نماز] واجب شمرده است اما بهترین لباس، جامه‌ای است که تو را از خداوند مشغول نسازد، بلکه به او نزدیک گرداند و باعث شکر، ذکر و بندگی او گردد و تو را به خودپسندی، ریا، خودآرایی، فخرفروشی و تهی‌مغزی وادار نسازد، چراکه این‌ها از آفات دین به‌شمار می‌روند و مایه سنگ‌دلی می‌شوند، بنابراین هرگاه جامه بر تن کردی به یاد آور که خدا تو را زیر پوشش رحمت خویش قرار داده است، و

(۱). سخن این فصل برگرفته‌ای است از کلام صاحب فتوحات ج ۱ ص ۴۰۸ که مرحوم قاضی سعید نیز پاره‌ای بر آن افزوده است، شرح توحید صدوق ج ۱، ص ۶۰۳.

(۲). مصباح الشریعه، باب الثالث عشر، ص ۳۰.

(۳). اعراف: ۲۶.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۷۱

همان‌طور که ظاهرت را به جامه می‌پوشانی باطنت را نیز به جامه صدق و راست کرداری بیوشان، نیز باید باطنت زیر پوشش ترس و ظاهرت زیر پرده اطاعت و بندگی باشد.

از فضل خدای عز و جلّ پند و اعتبار گیر، زیرا اسباب جامه را آفرید تا عورت‌های ظاهری را بیوشانی، و درهای توبه را گشود تا عورت‌های باطنی و گناهان و اخلاق بد را زیر پوشش آوری، و هیچ‌کس را رسوا مگردان چراکه

^{۹۱} (۱). سخن این فصل برگرفته‌ای است از کلام صاحب فتوحات ج ۱ ص ۴۰۸ که مرحوم قاضی سعید نیز پاره‌ای بر آن افزوده است، شرح توحید صدوق ج ۱، ص ۶۰۳.

^{۹۲} (۲). مصباح الشریعه، باب الثالث عشر، ص ۳۰.

^{۹۳} (۳). اعراف: ۲۶.

خداوند بزرگتر از این رسواگری را از تو پوشانده است، پیوسته به عیب‌های خود مشغول باش، و از هر آنچه حال و کار آن معنا و مفهوم ندارد دامن برچین و چشم‌پوش، پروا کن از این که عمرت را فانی در کردار غیر نمایی، با سرمایه خود بر دیگران سوداگر باش و هوای نفس را نابود گردان، همانا فراموش کردن گناهان از بزرگترین عذاب و عقوبت‌های این سراسر است، چنان که بیشترین عذاب و عقوبت آن سرا نیز می‌باشد.

تا وقتی عبد به اطاعت و فرمانبرداری از خداوند و شناخت عیب خویش و ترک آنچه در دین خدا عیب وارد می‌سازد مشغول باشد از آفات دور بوده و به دریای رحمت پروردگار فرورفته و گوهرهای سودمند حکمت و بیان نصیب او گردیده است، و تا وقتی گناهانش را فراموش نماید و به عیوب خود نادان باشد به حول و قوه خود برگشته و هیچ‌گاه رستگار نخواهد گردید.

فصل در طهارت لباس

نجاست عبارت است از «دور شدن» که از انسان پیشی گرفته است. و «نماز» نزدیک شدن و پیوستن است، بنابراین امکان ندارد در همه احوال در حضور خداوند باشد- جز اندکی از مردمان که پیوسته در محضر خدایند- چراکه فطرت انسان و سرشت او اقتضای غفلت و فراموش نمودن محضر خدا را داراست.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۷۲

بنابراین بر او واجب است که هنگام فرصت، قلب و باطن خود را از این نجاست [نجاست بعد و دوری از محضر خدا] تطهیر نماید، و به موازات باطن، ظاهر خویش را نیز از آلودگی‌ها پاک سازد [چون نجاست از انسان پیشی گرفته است] پس باید لباس خود را طاهر گرداند.^{۹۴}

فصل در خروج از منزل

در کتاب «مصباح الشریعه»^{۹۵} آمده است: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که از خانهات بیرون می‌شوی به‌گونه‌ای بیرون رو که گویا هرگز باز نمی‌گردی و برون رفت تو جز برای اطاعت فرمان خدا، یا جز برای سببی از اسباب دین نباشد، و پیوسته وقار و آرامش داشته باش و در پنهان و آشکار به یاد خدا باش.

برخی از یاران ابو ذر غفاری سراغ ابو ذر را از خانواده‌اش گرفتند، همسر او گفت:

ابو ذر از خانه بیرون رفته است، پرسیدند کی برمی‌گردد؟ گفت: کی برمی‌گردد کسی که روح او به دست دیگری است و مالک سود و زیان خود نیست؟

^{۹۴} (۱). این بخش اقتباس شده است از فتوحات، ج ۱، ص ۳۳۵، و به‌ویژه ص ۴۰۹؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۴.

^{۹۵} (۲). مصباح الشریعه، باب الحادی عشر، ص ۲۶، نشر مؤسسه‌العلمی، بیروت، ۱۴۰۰ هـ ق/ ۱۹۸۰ م.

از هر جا گذشتی از خوب و بد خلق خدا عبرت بگیر! و از خداوند بخواه تو را از بندگان خالص و راستگو قرار دهد، و از شایستگان به حساب آورد و به گذشتگان ملحق نموده و در زمره خوبانشان محشور فرماید.

حمد و سپاس و ستایش خداوند بجای آور به خاطر آن که تو را از شهوات نگهداری کرد و از کردار زشت گناهکاران محفوظ داشت، در راه رفتن میانه‌رو باش و در هر گام مراقب خداوند و به گونه‌ای باش که گویا بر پل صراط گام برمی‌داری.

(۱). این بخش اقتباس شده است از فتوحات، ج ۱، ص ۳۳۵، و به‌ویژه ص ۴۰۹؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۴

(۲). مصباح الشریعه، باب الحادی عشر، ص ۲۶، نشر مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۰۰ ه ق / ۱۹۸۰ م.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۷۳

احمق و بداخلاق مباش، در سلام کردن به اهل سلام و در پاسخ به آن پیش‌گام باش، و به کسی که از تو کمک خواست کمک کن، گمراهان را ارشاد نما و از نادانان روی بگردان. و هنگامی که بازگشتی و درون منزل رفتی به گونه‌ای داخل شو که میت در قبر، چراکه همه همت و اهتمام او جز به رحمت خدا و عفو و بخشش او نیست.

فصل داخل شدن به مسجد

در کتاب مصباح الشریعه آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که به درب مسجد رسیدی باید بدانی که به پیشگاه پادشاه بزرگ و بزرگواری رسیده‌ای که به جز مردم پاک و پاکیزه از همه‌گونه خطا و زشتی دیگران نمی‌تواند قدم بر بساط او گذارند، و به جز از راستان و راستگویان دیگران اذن و اجازه ندارند در آنجا درآیند، اینک تا می‌توانی در هر قدمی که برمی‌داری متوجه خود بوده و از بزرگی و هیبت او در هراس باش، زیرا ممکن است بر اثر اندک غفلتی که از تو سربزند به خطر بزرگی دچار شوی.

و به این نکته هم توجه داشته باش که حضرت او هرگونه عدل و احسانی بخواهد می‌تواند درباره تو اجرا نماید، بدین‌منظور که اگر تو را مورد عطوفت و مشمول فضل و رحمت خود قرار دهد طاعت اندک تو را می‌پذیرد، و پاداش بسیاری در برابر عمل ناچیز تو مرحمت خواهد فرمود، و اگر از سراچه عدالت درآید و آن‌طور که مستحق صدق و اخلاص است که حتماً باید عبادات او در کمال خلوص نیت و راستی به انجام رسند و درصدد مطالبه باشد تو را از دربار خود براند و طاعتت را ولو از حدّ خود هم تجاوز کرده باشد مردود سازد، برای این که او هر کاری که اراده کرده باشد به سامان می‌رساند.

اکنون که در محراب عبادت ایستاده و به ستایش او قیام کرده و به بیچارگی خود

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۷۴

اعتراف نموده و خود را تقصیرکار قلمداد نموده‌ای، با کمال خاکساری و نیازمندی به جانب او روی آور، زیرا در این حال برای بندگی حضرت او متوجه شده و می‌خواهی با جناب کبریایی او انس پیدا کنی.

و در هنگام عبادت نهفتنی‌های خود و اسرار مگو را به حضرتش عرضه بدار و عملیاتی که انجام داده و به جز خداوند و تو دیگری از آنها باخبر نبوده به حضور اقدسش عرض کن، و متوجه هم باید بود که هیچ‌یک از اسرار نهانی و آشکارای افراد از او پوشیده نیست.

و خود را در هنگام عبادت از همه بندگان، به جناب الهی او نیازمندتر و محتاج‌تر ببین، و دلت را از کوچکترین مشغله‌ای که تو را از توجه به حضرت حق ممانعت کند خالی کن؛ زیرا او بندگی کسی را مورد عنایت قرار می‌دهد که قلبش از آرایش دنیا و نکبت‌های آن پاکتر و عبادتش خالص‌تر باشد.

و بنگر نام تو در کدام دیوان ثبت شده و از کدام پرونده بیرون می‌آید، بنابراین اگر از شیرینی مناجات او چشیده و از گفتگوهای لذیذ و پرارزش او بهره‌مند گردیده و از کاسه رحمت او سرمست شده و مشمول کرامت‌های او بوده‌ای، چنانچه حضرت خداوندی او به تو اقبال نموده و نیز دعایت را به هدف اجابت رسانیده خواهی دانست که اکنون لیاقت خدمت او را داری و می‌توانی به دربار او باریابی، و مأذونی که به پیشگاه او وارد شوی، و از هرگونه خطر و بیچارگی هم در امانی، و اگر خدای ناکرده این حال را در خود احساس نکردی، همچنان به جای خود توقف کن، و قدم از قدم بردار و خود را چنان کسی بین که درهای چاره از همه طرف بر او بسته شده و هیچ‌گونه آرزویی به حال او نتیجه نمی‌دهد، و نام او در پرونده مردگان به ثبت رسیده و مرگ او حتمی است.

و باز هم اگر به حضرت حق التجا کنی و واقعا از خودگذشتگی نشان دهی

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۷۵

حضرت کردگاری او با چشم رأفت و مهربانی و لطف به تو می‌نگرد و تو را برای اعمالی که دوست می‌دارد و خرسند از ارتکاب آن‌هاست توفیق می‌دهد، زیرا جناب الهی او کریم است و دوست می‌دارد بندگانی را که با کمال بیچارگی دست به حلقه درب خانه او زده و گرداگرد بارگاه او درآمده‌اند مورد کرامت و بزرگواری خود قرار دهد. چنان که می‌فرماید: **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ**^{۹۶}؛ «آیا کیست آن که دعای بیچاره را پاسخ مثبت می‌دهد و بدی و نگون‌بختی را از او بر می‌دارد؟» [آری او جز خداوند کسی نمی‌باشد].^{۹۷}

فصل در مکان

^{۹۶} (۱). نمل: ۶۲.

^{۹۷} (۲). برگرفته با اندک تغییر و تصرف از مصباح الشریعه، باب دوازدهم ص ۳۸، محمد باقر ساعدی، نشر کتابخانه شمس، ۱۳۸۱ ق.

همانا برای اماکن اثری است در محبوب شدن قلب از خداوند متعال و در اقبال و رونمودن به او^{۹۸}، جز بر اصحاب احوال که هیچ حالی آنان را از خداوند مشغول نمی‌سازد، بنابراین بنگر در کدام رتبه از حضرت ذوالجلال قرار گرفته‌ای، اگر از مقام و رتبه حسّ و ظاهر طبیعت بیرون نیامده‌ای واقعا در رتبه نقص می‌باشی پس کوشش کن که به مسجد قلب درآیی تا نماز جماعت همه قوا و مشاعر و اعضاء را درک نمایی، و اگر تلاش کردی که داخل کعبه روح شوی به جماعت ارواح مقدسه و نفوس قدسیه درآمده و نماز نور را برپا داشته‌ای، اما اگر روح و روانت را تعالی بخشی و به ملا اعلا برسانی و داخل مسجد الاقصی و عالم الهی عقلی گردی در این وقت به «نور علی نور» نایل گشته‌ای.

(۱). نمل: ۶۲.

(۲). برگرفته با اندکی تغییر و تصرف از مصباح الشریعه، باب دوازدهم ص ۳۸، محمد باقر ساعدی، نشر کتابخانه شمس، ۱۳۸۱ ق.

(۳). یعنی در برخی اماکن مانند مکان‌های غصب و ... دل در حجاب می‌شود و متوجه خدا نمی‌گردد، و در برخی اماکن همچون اماکن متبرکه، مساجد، مسجد الحرام و ... دل به خدا توجّه پیدا می‌کند و به سهولت با او پیوند و ارتباط برقرار می‌سازد. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۷۶

فصل در توجه

پس به مصلی و جایگاه نماز توجّه کن که در حقیقت مقام و مرتبه تو است نسبت به خداوند و مولای حقیقی. مصلی در واقع مرتبه تو است نسبت به خارج شدن از دنیا و فراموش نمودن همه خواسته‌ها و صعود به مقام ولایت، این مقام به واسطه اذان تحقق می‌یابد، لذا باید نخست از آسمان دنیا گذشته و حجاب آن را پاره کرده و حکم به فنای آن نموده و چهار تکبیر گویی، برای چهار جهت.

در مرحله دوّم از آسمان دوّم باید بگذری، یعنی گواهی و شهادت دهی بر مولایت به وحدانیت و یگانگی او، چون در این مقام بوی دوگانگی درک می‌شود.

در مرحله سوم از آسمان سوم باید گذشتن که گواهی دادن بر پیامبر رحمت صلی الله علیه و اله است به رسالت کلی و ولایت جمعی.

^{۹۸} (۳). یعنی در برخی اماکن مانند مکان‌های غصب و ... دل در حجاب می‌شود و متوجه خدا نمی‌گردد، و در برخی اماکن همچون اماکن متبرکه، مساجد، مسجد الحرام و ... دل به خدا توجّه پیدا می‌کند و به سهولت با او پیوند و ارتباط برقرار می‌سازد. (م)

خرق و گذشتن از آسمان چهارم توسط حیّ علی الصلاة تحقق می‌یابد.

گذر از آسمان پنجم به واسطه حیّ علی الفلاح صورت می‌پذیرد.

در مرحله ششم رفتن به آسمان ششم توسط حیّ علی خیر العمل است.

عروج به آسمان هفتم به اعاده الله اکبر و لا إله إلا الله می‌باشد، همه این‌ها در فصول اذان به‌خاطر اظهار ثبات و استقامت در راه مستقیم چنان است که خداوند فرمود «فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ»^{۹۹}؛ «همان‌گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن»، و تحقق چنین ایستادگی به «اقامه» نماز است سپس در خدمت حضرت حق چنان بایست که گویا تو خود نماز مجسمی، تا لیاقت امامت صف‌های فرشتگان را پیدا کنی.

ما راز دیگری در بیان حدود اذان و اقامه در کتاب توحید در فصل مربوط به آن، را بیان کردیم.^{۱۰۰}

(۱). هود: ۱۱۲.

(۲). فصل مزبور در دست ما نیست. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۷۷

فصل در قیام

ایستادن به نماز عبارت است از برپا داشتن روح و روان در برابر حضرت مولی به گونه‌ای که جان انسان هیچ سود و زیان و زندگی و مرگ را در دنیا و آخرت مالک نباشد، آویختن و رها داشتن دست‌های در نماز به این معنا است که به دنیا و آخرت کافر نیست؛ زیرا «تکفیر» علامت «جبر» و کفر است [یعنی جبریان دست‌بسته به نماز می‌ایستند] نیز دست‌ها متحرک و جدا از بدن نمی‌باشند؛ زیرا جدایی آنها علامت «تفویض» و شرک است، بلکه باید دست‌ها بالای زانوها قرار گیرند که اشاره است به «أمر بین الأمرین» [که شعار تشیع است، بنابراین «قیام» اشاره است به توحید افعالی^{۱۰۱} چنان‌که خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید فاتحة الكتاب را میان خود

^{۹۹} (۱). هود: ۱۱۲.

^{۱۰۰} (۲). فصل مزبور در دست ما نیست. (م)

^{۱۰۱} (۱). توحید در یک تقسیم به ذاتی، صفاتی و افعالی تقسیم می‌شود.

توحید ذاتی: عبارت است از یگانگی و بساطت ذات خداوند، یگانگی و یگانگی او ناظر است به تنزیه او از هرگونه شریک و مثل و مانند، بساطت او به نفی هرگونه ترکیب و ترکیب نظر دارد.

ذات خداوند در قلمرو فکر هیچ موجودی قرار نمی‌گیرد و هیچ اندیشه تیزبالی به کنه ذات او نخواهد رسید که $i \setminus \text{يُنذِرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ} / E \setminus \text{آل عمران}$ -

(۱). توحید در یک تقسیم به ذاتی، صفاتی و افعالی تقسیم می‌شود.

توحید ذاتی: عبارت است از یگانگی و بساطت ذات خداوند، یکتایی و یگانگی او ناظر است به تنزیه او از هرگونه شریک و مثل و مانند، بساطت او به نفی هرگونه ترکیب و ترکب نظر دارد.

ذات خداوند در قلمرو فکر هیچ موجودی قرار نمی‌گیرد و هیچ اندیشه تیزبالی به کنه ذات او نخواهد رسید که
يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ / (آل عمران - ۳۰)

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| دایما او پادشاه مطلق است | در کمال عزّ خود مستغرق است |
| او بسر ناید ز خود آنجا که اوست | فکر طایر کی رسد آنجا که اوست. |

توحید صفاتی: یعنی ذات خداوند و صفات ثبوتی و کمالی او از قبیل علم، حیات، قدرت، اراده و ... همه یکی و عین یکدیگرند، گرچه از نظر مفهوم باهم تغایر دارند، مثلا مفهوم علم غیر از مفهوم قدرت است و ...

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| عالم و قادر و حیّ است مرید و مدرک | هم سمیع است و بصیر و متکلم صادق |
|-----------------------------------|---------------------------------|

توحید افعالی: یعنی مؤثر و فاعلی جز خدا نیست و همه افعال بندگان به توان و قوّه او انجام می‌پذیرد، جبریان تمام افعال را مستقیما به خدا منسوب می‌دانند، و اهل تفویض برخی افعال را به خدا نسبت می‌دهند و برخی از آنها به انسان واگذار شده است، اما امامیه قائل به «امر بین الامرین» است یعنی افعال انسان به اختیار و انتخاب او در طول توان و قوّه خداوند است «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» بنابراین مؤثر و توان واقعی از ناحیه خداوند است و عبد با انتخاب

\s\i\ ۰ دایما او پادشاه مطلق است \s\i\ ۰ در کمال عزّ خود مستغرق است \s\i\ ۰ او بسر ناید ز خود آنجا که اوست \s\i\ ۰ فکر طایر کی رسد آنجا که اوست \s\i\ ۰ توحید صفاتی: یعنی ذات خداوند و صفات ثبوتی و کمالی او از قبیل علم، حیات، قدرت، اراده و ... همه یکی و عین یکدیگرند، گرچه از نظر مفهوم باهم تغایر دارند، مثلا مفهوم علم غیر از مفهوم قدرت است و ...

\s\i\ ۰ عالم و قادر و حیّ است مرید و مدرک \s\i\ ۰ هم سمیع است و بصیر و متکلم صادق \s\i\ ۰ توحید افعالی: یعنی مؤثر و فاعلی جز خدا نیست و همه افعال بندگان به توان و قوّه او انجام می‌پذیرد، جبریان تمام افعال را مستقیما به خدا منسوب می‌دانند، و اهل تفویض برخی افعال را به خدا نسبت می‌دهند و برخی از آنها به انسان واگذار شده است، اما امامیه قائل به «امر بین الامرین» است یعنی افعال انسان به اختیار و انتخاب او در طول توان و قوّه خداوند است «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» بنابراین مؤثر و توان واقعی از ناحیه خداوند است و عبد با انتخاب و تأثیر و توان خداوند را به طرفه خواسته خود هدایت می‌کند \s\i\ ۰ ان کُلًّا نُمِطُ هَوْلًا و هَوْلًا مِنْ مَطَاءٍ رَئِلَةٍ و مَا كَانَ مَطَاءُ رَئِلَةٍ مَظْطُورًا/ (اسرئیل: ۲۰): «ما هر دو دسته - دنیا خواهان و آخرت جوایان - را از عطای پروردگارت مدد می‌بخشیم و عطای پروردگارت از کسی منع نشده است». (م)

و بندهام تقسیم کردم، نیمی از من و نیم دیگر از آن بندهام، و به زودی شرحی افزون بر این خواهی شنید.

فصل در نیت

وقتی با گامهای استوار خود از گردنه و تپه‌های یادشده که به منزله آستانه‌های درب ورودی خداوند است گذشتی و به سراپرده جلال و جبروت خداوند رسیدی با نیت خالص بر آن حضرت وارد شو، و از حالت قلبی به حالت فوق آن با خداوند به گفتگو باش و همه حواست متوجه او باشد؛ زیرا غیر او چیزی نیست که در آن تجلی نیافته باشد، بنابراین بندگان گرامی با حالی ویژه قصد خداوند سبحان می‌نمایند که چنین حالتی را قبل از آن دارا نبوده‌اند.

دیگران چون خودشان را به‌حسب شأن و مرتبه از خداوند سبحان دور دیدند بر این باورند که وقتی در حضور خداوند قرار گرفتند دید و نگاهشان خالص نیست و غیر خدا را نیز می‌بینند، این گروه قصد و خلوصشان کم و اندک را دور است و از خداوند جدا هستند و به محضر او راه نیافته‌اند.

در کتاب مصباح الشریعه آمده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: کسی که دارای نیت صادق است و غرض‌های شخصی را کنار گذارده و به راستی دل او به جانب حق گرائیده کسی می‌باشد که دارای دلی سالم و قلبی پاک است، زیرا قلب سالم و خالی از آلودگیهای باطنی به خوبی می‌تواند در تمام کارها و امور مربوط به او دارای نیت خالص و پاک باشد.

و اختیار فعل نیک یا بد تأثیر و توان خداوند را به طرف خواسته خود هدایت می‌کند **كُلًّا نُمِدُّ هُوَلاءِ وَ هُوَلاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا** (اسری: ۲۰)؛ «ما هر دو دسته - دنیا خواهان و آخرت‌جویان - را از عطای پروردگارت مدد می‌بخشیم و عطای پروردگارت از کسی منع نشده است». (م)

خداوند می‌فرماید: **«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ»** إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. ^{۱۰۲}

مال و اولاد هیچ‌کس را در پسیج

یوم لا ینفع که ندهد سود هیچ

از هوای نفس و کفر و اشتراک.

جز کسی کاید به حق با قلب پاک

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرماید: «نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»^{۱۰۳}؛ نیت بنده مؤمن از انجام کاری که درصدد آن برآمده بهتر و به صواب نزدیکتر است».

نیز فرموده است: همانا پاداش کارها موافق با نیت‌هاست «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ امْرَأٍ مَا نَوَى» و هر فردی درخور نیتی که داشته پاداش می‌بیند.

بنابراین بنده مؤمن بایستی در حرکت و سکونش با نیت خالص بوده و از آن تجاوز ننماید، زیرا هرگاه با نیت خالص و خالی از آلودگی به کار خود اقدام نکند معلوم می‌شود غافل بوده و خدا هم غافلان را به این بیان شریف نکوهش فرموده است **إِن هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا**^{۱۰۴}؛ «مردم غافل و از همه جا بی‌خبر مانند چارپایان بلکه گمراه‌تر از آنهایند».

بل بتر زایشان ندیدی از وجود

نیستند الا چو انعام این گروه

و هم فرموده است **أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**^{۱۰۵} و خدا در این آیه وصف مردم نادان و کوردل و ناشنوا را نموده که جهنم را ویژه آنان آفریده و آنها را چون چارپایان بلکه بدتر از آنها یاد کرده و در پایان ایشان را به غفلت و بی‌خبری نسبت داده است نیز باید دانست که هراندازه معرفت قلبی صفا و پاکی پیدا شود و ایمان انسان مؤمن شدت و ضعف داشته باشد به همان اندازه آفتاب نیت از مشرق دل او جلوه‌گری می‌نماید.

و کسی که دارای نیت خالص و پاک باشد، هواهای نفسانی او مقهور دست او بوده و به خدا و قوانین او احترام گذارده و کمال حیا و عفت را نسبت به ذات اقدس

(۱). شعراء: ۸۹.

(۲). اصول کافی، ج ۲، ص ۸۴.

(۳). فرقان: ۴۴.

(۴). اعراف: ۱۷۹.

^{۱۰۳} (۲). اصول کافی، ج ۲، ص ۸۴.

^{۱۰۴} (۳). فرقان: ۴۴.

^{۱۰۵} (۴). اعراف: ۱۷۹.

او رعایت می‌نماید، و سرانجام طبیعت خود را به رنج می‌افکند و آتش شهواتش را خاموش می‌سازد و از آرزوهای نفسانی‌اش می‌کاهد، و بر اثر این رنجی که تحمل می‌کند به اغراض سوء و خواهش‌های نابجا توجه نمی‌کند، و دیگران را از رنج خود ناراحت نمی‌نماید.^{۱۰۶}

فصل در افتتاح نماز

در کتاب مصباح الشریعه آمده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود:

هنگامی که برای انجام وظیفه نماز رو به قبله ایستادی از دنیا و زر و زیور و مردم آن اموری که افکار آنان در محور آن دور می‌زند به کلی قطع علاقه کن و مایوس باش و دلت را از کوچکترین موضوعی که تو را از یاد خدا غافل سازد تهی و خالی کن و متوجه عظمت خدا باش و در دل شجره عظمت جناب او را بپروران و از وقوف در برابر او خاطر مکن، خدای متعال می‌فرماید: **هٰنَالِكَ تَبْلُوْا كُلُّ نَفْسٍ مَّا اَسْلَفَتْ**

(۱). مصباح الشریعه، ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۲۱، باب چهارم، با اندکی تغییر و تلخیص.

شایان ذکر است که روح عمل به نیت بستگی دارد، چنان که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه **لِيَبْلُوَكُمْ اِيَّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا** (ملک: ۲)؛ «تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید» فرمود: به این معنا نیست که بیشترین عمل را دارا هستید، بلکه به این معناست که پسندیده‌ترین عمل را دارید، درستی کردار به ترس از خدای عز و جل و نیت راست و نیکوست، و عمل خالص آن است که نخواهی جز خداوند کسی تو را بر آن سپاس گوید، و نیت از این هم برتر است، بدان که نیت همان عمل است سپس حضرت، این آیه را تلاوت فرمود **كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰى شَاكِلَتِهٖ**؛ «هرکسی بر پایه نیتش عمل می‌کند» (جامع احادیث الشیعه، ج ۱ ص ۳۶۰). بر پایه حدیث مزبور نیت و عمل اتحاد دارند و انسان مساوی است با عمل و نیت؛ چنان که قرآن حکیم می‌فرماید: **اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ**. (هود: ۴۶)؛ پسر حضرت نوح عملی ناشایست است».

^{۱۰۶} (۱). مصباح الشریعه، ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۲۱، باب چهارم، با اندکی تغییر و تلخیص.

شایان ذکر است که روح عمل به نیت بستگی دارد، چنان که امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه **لِيَبْلُوَكُمْ اِيَّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا** (ملک: ۲)؛ «تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید» فرمود: به این معنا نیست که بیشترین عمل را دارا هستید، بلکه به این معناست که پسندیده‌ترین عمل را دارید، درستی کردار به ترس از خدای عز و جل و نیت راست و نیکوست، و عمل خالص آن است که نخواهی جز خداوند کسی تو را بر آن سپاس گوید، و نیت از این هم برتر است، بدان که نیت همان عمل است سپس حضرت، این آیه را تلاوت فرمود **كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰى شَاكِلَتِهٖ**؛ «هرکسی بر پایه نیتش عمل می‌کند» (جامع احادیث الشیعه، ج ۱ ص ۳۶۰). بر پایه حدیث مزبور نیت و عمل اتحاد دارند و انسان مساوی است با عمل و نیت؛ چنان که قرآن حکیم می‌فرماید: **اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ**. (هود: ۴۶)؛ پسر حضرت نوح عملی ناشایست است».

اِسْمُ ای برادر تو همین اندیشه‌های **Z** مابقی تو استخوان و ریشه‌های **Z** گر بود اندیشه‌ها **كُلُّ كَلْبَنِي** **Z** و بر بود خاری تو همیشه **كَلْبَنِي** **Z** مثنوی، ج دوم، ص ۱۱۱، کمان بردن کاروانیان که جگر بیهیمه صوفی رنجور است. (م)

ای برادر تو همین اندیشه‌ای

مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی

ور بود خاری تو همیشه گلخنی

(مثنوی، ج دوم، ص ۱۱۱، گمان بردن کاروانیان که جگر بهیمه صوفی رنجور است). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۸۱

وَرُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ^{۱۰۷}؛ «اینجاست که باید هرکسی به گرفتاری کارهای گذشته خود برسد و همه مردم به سوی حقتعالی بازگردند»، و با قدمی استوار که از خطاکاری‌های خود خائف و به لطف او امیدوار باشد آماده عبادت او بگردد.

و چون تکبیر گویی تمام آنچه را در میان زمین و آسمان برقرار گردیده و به فکر تو می‌آیند و یا در تصوّر تو نمی‌گنجد در برابر کبریایی و عظمت جناب او ناچیز ببین، زیرا هرگاه بنده خود تکبیر بگوید و حقیقت تکبیر و منظور از آن در قلبش هویدا نشود خدا به او می‌فرماید ای دروغگو آیا با من حيله‌گری می‌کنی سوگند به بزرگواری و یکتایی خود تو را از شیرینی ذکر خود محروم می‌سازم و نمی‌گذارم به پیشگاه من تقرب پیدا کنی و از مناجات من بهره‌مند گردی.

شایان ذکر این است که خداوند متعال به هیچ‌وجه نیازمند خدمت تو نیست، او به تمام معنا از تو و عبادت و دعای تو بی‌نیاز است، و همانا پذیرش دعای تو از آن نقطه نظر است که تو را مورد رحمت خود قرار دهد و از شکنجه خود برهاند و برکات خود را بر تو نازل فرماید و تو را به راهی که رضای خود در آن است رهنمایی کند و درب مغفرت و بخشش خود را به روی تو بگشاید.

به همین خاطر است که می‌دانیم هرگاه خدای متعال چندین برابر مخلوقاتی که آفریده دوباره بیافریند، و همه آنان بد و کافر گردند و او را نشناسند، و یا همه او را به یگانگی قبول نمایند به حضرت او چیزی افزوده نمی‌شود و از جناب او چیزی نمی‌کاهد.

گر جمله کائنات کافر گردند

بر دامن کبریایش ننشینند گرد

بنابراین ثابت است که تنها منظور از عبادت خدا، اظهار کرم و قدرت‌نمایی ذات اقدس خود نسبت به افراد بشر است.

اینک اگر بخواهی عبادات تو مقبول پیشگاه او واقع شود شرم و حیا و خاکساری

(۱). یونس: ۳۱.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۸۲

را پیشه خود قرار داده و کاری کن تا مشمول عواطف و عنایات ملوکانه او بوده، و بدین‌وسیله از فوائد جناب ربانی او کامیاب گردیده و از او یاری جسته و به پیشگاه باعظمت او استغاثه نمایی.^{۱۰۸}

فصل در جامه

در احادیث قدسی آمده است که «الکبریاء ردائی و العظمه إزاری»؛ تکبر و بزرگی عبا و ردای من و عظمت جامه من است».

بنابراین وقتی عبد برای نماز عبا به دوش می‌گیرد و جامه بر تن می‌نماید شایسته است لباس خضوع و فروتنی دربر کند، خود و تمام صفاتش را فراموش کرده، نابود به حساب آورد، و تنها لباس وجود از حضرت حق تعالی بگیرد و جامه کمالات که از آن حضرت - صاحب عظمت و نور - تجلی نموده بر تن نماید، زیرا برای عبد وجود و صفتی از اوصاف جز از نور خورشید وجود خدا و آثار صفات نیکوی او وجود ندارد، چنان که در کتاب مصباح الشریعه می‌خوانیم: حیا را عباي خود و ناتوانی و عجز را جامه خود قرار ده و تحت پوشش سلطنت خدا درآی تا سود و نتایج ربوبیت و پروردگاری او را به دست آوری، از او کمک بخواه و به درگاه او پناه گیر و ناله کن.

گوییم: حیا و شرم عبارت است از نسبت چیزی که انسان ندارد، لذا به او گفته می‌شود حیا کن. اما عجز و ناتوانی همانا اظهار کم‌وکاست و ناداری‌هاست از جان و همه شئون خود.

فصل در عبادت

در کتاب مصباح الشریعه می‌خوانیم: امام صادق علیه السلام فرمود: پیوسته عبادات واجب و مستحب را در کمال اخلاص بجای آور، زیرا اصل مهم رسیدن به این دو

(۱). مصباح الشریعه، ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۴۰، باب ۱۳.

است، و کسی که تلاش کند و آنها را با شرایط لازم انجام دهد به همه مقاصدش نایل آمده است، و ثابت است که بهترین عبادات عبادتی است که از ریا و خودنمایی دورتر و از آفات و مهلکات خالص تر باشد.

عبادات هرچند اندک هم باشند باید کمال مواظبت و دوام در آنها رعایت شود تا از برقراری آنها بنده عابدی باشی.

اینک که به بارگاه حقتعالی دعوت شده‌ای کبر و ریا نداشته باش و با کمال ذلت و خواری و نیازمندی بر بساط او قدم بگذار، از او ترسان باش و اوامر او را با کمال تعظیم و احترام انجام ده، ریاکاری و قساوت قلب را از خود دور ساز؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: نمازگزار با خدای خود مناجات می‌کند، بنابراین لازم است از کسی که باخبر از ضمیر آدمی است و دانا به رازهای نهانی و مناجات تو است شرم کنی، و چنان اعمال عبودیت و بندگی خود را بجای آوری که از تو خواسته و تو را بدانها خوانده است.

پیشینیان را عادت بر این بود که هرگاه یکی از واجبات را انجام می‌دادند تا هنگام رسیدن واجب دیگر کار و کوشش می‌کردند، کار و کوششی از روی اخلاص، تا هر دو عمل واجب را با کمال اخلاص بجا آورده باشند.

متأسفانه زمان ما طوری شده که مردم به کارهای بی‌ثمر و زاید که بود و نبودشان یکسان است بیشتر توجه می‌کنند و واجبات را که روح حقیقی اعمال است از دست می‌دهند، با آن که غیرممکن است جسدی بتواند بدون روح زندگی نماید.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام می‌فرماید: تعجب می‌کنم از آدمی که درصدد کارهای زیاد و بی‌ثمر برآمده و دست از امور واجب برداشته است.

آری این شیوه از آنجا سرچشمه گرفته که انسان، فرمان‌ده را نمی‌شناسد و به او احترام نمی‌گذارد، و نمی‌داند که حقتعالی آنان را برای فرمان و اوامر خود اهلیت داده و برای ایجاد آنها اختیار فرموده است.^{۱۰۹}

(۱). مصباح الشریعه، ترجمه محمد باقر ساعدی، باب بیست و پنجم، ص ۶۵. با اندکی تغییر در

^{۱۰۹} (۱). مصباح الشریعه، ترجمه محمد باقر ساعدی، باب بیست و پنجم، ص ۶۵. با اندکی تغییر در عبارت. گفتنی است: امیر المؤمنین علیه السلام به دانشمندی از دانشمندان یهود فرمود: کسی که طبعش اعتدال داشته باشد مزاجش صاف و بی‌تدور است و کسی که مزاجش طاف و بی‌تدور است باشد تأثیر نفس در او قوی‌تر است، و کسی که تأثیر نفس در او قوی‌تر باشد به جایگاهی والا ترقی می‌نماید و کسی که بدانجا ترقی کرد متخلق به اخلاق انسانی شده است و کسی که متخلق به اخلاق نفسانی گردید موجودی گردیده که شایسته است به او «انسان» بگویند- نه موجودی که در واقع حیوان است- و داخل به باب فرشتگان گردیده و هیچ چیز نمی‌تواند او را از این حالت (فرشته‌ای) تغییر دهد. دانشمند یهود پس از شنیدن این کلمات گفته الله اکبر یا بنی ابی طالب همانا تمام فلسفه را بر زبان راندی (پانویس سید محمد باقر سبزواری). (م).

فصل در اخلاص

در کتاب مصباح الشریعه آمده است امام صادق علیه السلام فرمود: اخلاص حالتی است که هرگاه در کسی پیدا شود چنان است که همه اعمال پسندیده را داراست، و در واقع کلید پذیرش آنها و نشان رضایت خدای متعال است.

از این رو مخلص به کسی گفته می‌شود که اعمالش هرچند اندک باشد مقبول پیشگاه حضرت احدیت و مایه خرسندی او باشد، و اگر کارهای او مقبول حضور درگاه او نباشد وی را مخلص نامند، هرچند کارهای او از حد بیرون باشد. بهترین نمونه این بیان کلی پیش آمد آدم و ابلیس است که با آن همه عبادات خارج از اندازه که هیچ عابدی به قدر او از عهده آن برنیامد مردود درگاه شد، و نشان قبولی اعمال به این است که در بذل تمام آنچه را دوست می‌دارد و در راه تحصیل آنها از هیچ حرکت و سکونی کوتاهی ننموده، کوتاهی ننماید.

مخلص کسی است که روح خود را در بوتۀ اخلاص، ذوب کرده، و قلب خویش را در راه راستی و درستی علم و دانش و کارهای پسندیده و کارگزار و دستوراتی که آن را به کار برده بذل نماید، و از دل و جان در آن بکوشد، زیرا اگر کسی به طوری که باید و شاید قدم اخلاص در راه پیدایش امور مزبور بردارد چنان است که از تمام آنها

عبارات. گفتنی است: امیر المؤمنین علیه السلام به دانشمندی از دانشمندان یهود فرمود: کسی که طبعش اعتدال داشته باشد مزاجش صاف و بی‌کدورت است و کسی که مزاجش صاف و بی‌کدورت باشد تأثیر نفس در او قوی‌تر است، و کسی که تأثیر نفس در او قوی‌تر باشد به جایگاهی والا ترقی می‌نماید و کسی که بدانجا ترقی کرد متخلق به اخلاق نفسانی شده است و کسی که متخلق به اخلاق نفسانی گردید موجودی گردیده که شایسته است به او «انسان» بگویند - نه موجودی که در واقع حیوان است - و داخل به باب فرشتگان گردیده و هیچ چیز نمی‌تواند او را از این حالت (فرشته‌ای) تغییر دهد.

دانشمند یهود پس از شنیدن این کلمات گفت الله اکبر یابن ابی طالب همانا تمام فلسفه را بر زبان راندی (پانویس سید محمد باقر سبزواری). (م).

بهره کامل برده و واقعا کامیاب گردیده است، و هرگاه برخلاف انتظار، اخلاص در روش خود نداشته باشد از نتایج همه آنها محروم است و نمی‌تواند به سرحد توحید که لازمه آن اخلاص است موفق شود.

امیر المؤمنین علیه السلام در این راستا می‌فرماید: آنان که قدم در صراط عمل گذارده به سرحد هلاکت رسیده‌اند مگر آنان که به عبادت و پرستش خدا قیام نموده‌اند، و آنان نیز به هلاکت افتاده مگر آنان که گفتار

بزرگان دین را به کار برده و عمل بر طبق آن نموده، و عاملان نیز هلاک شده‌اند مگر آنان که صدق و راستی پیشه خود نموده‌اند، و راستگویان نابود گردیده‌اند مگر آنان که اخلاص را شیوه خود قرار داده‌اند، و مخلصان به سرحدّ هلاکت رسیده‌اند مگر آنان که از نعمت پرهیزکاری بهره‌مند گردیده‌اند، و پرهیزکاران هم به هلاکت رسیده‌اند مگر آنان که از سفره یقین استفاده کرده و از سرچشمه آن سیراب گردیده، و اهل یقین هم در جاده خطرناکی واقع شده‌اند.

| | |
|----------------------------|--|
| مخلصان هستند دایم در خطر | امتحان‌ها هست در راه ای پسر |
| یا مکن نذری که نتوانی وفا | بر خطر منشین و برج‌ه هلا |
| نذر را باید وفا در راه حق | لیک حق تا خود کرا بدهد سبق |
| عهدها بستیم بس در کارها | نذرها کردیم در سر بارها |
| قوت آن‌کو که پایان آوریم | عاجزیم و ناتوان و مضطربیم |
| گر نه فضلت دستگیر ما شود | وای بر ما زان که رسوایی بود |
| نذر ما را باوفا پیوسته دار | عهد ما را از کرم دار استوار ^{۱۱۰} |

خداوند می‌فرماید: **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ^{۱۱۱}**؛ «تا پیش از آن که مرگ

(۱). مثنوی، ج ۳، ص ۲۳۷، مضطر شدن آن فقیر نذرکننده...؛ مصباح الشریعه، ص ۱۸۳، ترجمه ساعدی، باب هفتاد و ششم.

(۲). حجر: ۹۹. باب هفتاد و ششم از مصباح الشریعه، ترجمه ساعدی.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۸۶

گریبانت را بگیرد و چنگال خطرناک او گلویت را بفشرد به یاد خدا باش و او را عبادت کن.»

کمترین مرتبه اخلاص آن است که بنده مخلص تا جایی که می‌تواند و از عهده او ساخته است بذل جهد نماید و کوشش خود را به نهایت برساند، و در راه اخلاص از خودگذشتگی به خرج دهد، و ضمناً باید متوجه باشد برای

^{۱۱۰} (۱). مثنوی، ج ۳، ص ۲۳۷، مضطر شدن آن فقیر نذرکننده...؛ مصباح الشریعه، ص ۱۸۳، ترجمه ساعدی، باب هفتاد و ششم.

^{۱۱۱} (۲). حجر: ۹۹. باب هفتاد و ششم از مصباح الشریعه، ترجمه ساعدی.

کارهای عبادی خود قدر و ارزشی قایل نباشد، و خدا را نسبت به عبادت‌های خود بدهکار نداند که در برابر عبادات انجام شده بدو پاداش دهد؛ زیرا می‌داند که هرگاه خدای متعال از او بخواهد به‌طور شایدوباید حق بندگی او را بجای آورد مسلماً درمانده خواهد شد.

کمترین مرتبه‌ای که ممکن است انسان با اخلاص در دنیا به‌دست آورد و از نتیجه تلاش خود کامیاب گردد، آن است که تا وقتی در لباس عاریتی دنیا به‌سر می‌برد از همه گناهان در امان است و در عالم آخرت از عذاب جهنم و گرفتاری‌های آن رهایی یافته و به نعمت‌های بهشت که ویژه نیکوکاران است خواهد رسید.^{۱۱۲}

فصل در اقتداء

در کتاب مصباح الشریعه آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: اقتداء و پیروی از دیگران و توجه به آنان بر اثر ارتباط مناسبی است که در آغاز کار میان ارواح مردمان برقرار شده و پیوستگی آنها و نورانیتشان به نورانیت حضرت پروردگار بوده است، از این بیان معلوم می‌شود که اقتداء غیرقابل انکار همان است که گفته شد، نه آن که

(۱). شایان توجه است، حدیث جالبی حدیفة بن یمان نقل کرده گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره اخلاص پرسیدم، پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: همین پرسش را از جبرئیل نمودم، جبرئیل گفت: من هم از خداوند متعال پرسیدم، حق تعالی فرمود: «الإخلاص سرّ من سرّی أودّعه فی قلب من أحببته؛ اخلاص رازی از راز نهران من است که آن را در قلب آن کس که دوستش می‌دارم به سپرده می‌گذارم» (جامع احادیث شیعه، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۷۷۲). (م).

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۸۷

خیال کنید اعمال ظاهری و پیوستگی با حکیمان و اولیاء و ائمه موجبات دوستی و اقتداء را فراهم می‌آورد.

خداوند متعال می‌فرماید: **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ**^{۱۱۳}؛ «فردای قیامت همه مردم را با رهبران‌شان می‌خوانیم»، یعنی رستگاری و موفقیت نصیب کسی است که به رهبر باحق و حقیقتی اقتداء کرده و از او تبعیت نموده باشد. نیز می‌فرماید: **فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ لَا يَتَسَاءَلُونَ**^{۱۱۴}؛ «چون در صور دمیده شود حسب و نسبی میان مردم باقی نمی‌ماند و آنان از آن پرسیده نمی‌شوند».

^{۱۱۲} (۱). شایان توجه است، حدیث جالبی حدیفة بن یمان نقل کرده گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و اله درباره اخلاص پرسیدم، پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: همین پرسش را از جبرئیل نمودم، جبرئیل گفت: من هم از خداوند متعال پرسیدم، حق تعالی فرمود: «الإخلاص سرّ من سرّی أودّعه فی قلب من أحببته؛ اخلاص رازی از راز نهران من است که آن را در قلب آن کس که دوستش می‌دارم به سپرده می‌گذارم» (جامع احادیث شیعه، ج ۱، ص ۳۷۵، ح ۷۷۲). (م).

^{۱۱۳} (۱). اسراء: ۷۱.

^{۱۱۴} (۲). مؤمنون: ۱۰۳.

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: ارواح مردمان پیش از آن که بدین کالبد درآیند مانند لشگریانی بودند که همه در میدانی گرد آمده باشند، و هرگاه در آن عالم اتحاد و دوستی میانشان برقرار بوده در این عالم همان ائتلاف و تبعیت میان آنان پایدار است، و اگر افتراق و فاصله داشتند، در این جهان نیز کارشان به اختلاف و دوگانگی و عدم تبعیت می‌گذرد.

از محمد بن حنفیه پرسیدند چه کسی تو را فرهنگ آموخت و تأدیب کرد؟ پاسخ داد: بر اثر افاضه‌ای که خدای متعال در نفس من برقرار ساخت مرا تأدیب فرمود.

بدین گونه که هرگاه از خردمندان کارهای شایسته‌ای مشاهده کردم پیروی نموده، و از نادانان کارهای نامناسبی که دیدم ترک کردم و مرتکب نشدم، همین توجه موجب شد که گنج‌های علم و دانش و راه راست به روی من گشاده شد.

مردم زیرک باید بدانند هیچ شیوه و دستوری برای آنان بهتر از اقتداء کردن به دیگری نمی‌باشد، زیرا پیروی از دیگری راهها را برای آنان روشن می‌سازد، و مقصد

(۱). اسراء: ۷۱.

(۲). مؤمنون: ۱۰۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۸۸

صحیح‌تر و سودمندتر را بدانها نشان می‌دهد.

خداوند بزرگ به عزیزترین آفریدگانش می‌فرماید: **أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ^{۱۱۵}**؛ «ای پیامبر اینان کسانی هستند که خدای متعال آنان را به راه راست هدایت فرموده تو هم از هدایت آنان سرمشق بگیر و بدیشان اقتدا کن»، نیز فرمود: **ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا^{۱۱۶}**؛ «به تو وحی کردیم از آئین ابراهیم که آئین روشنی است پیروی کن».

بنابراین باید دانست که هرگاه به غیر از اقتداء و پیروی راه دیگری در نظر می‌بود خداوند متعال پیامبران و اولیاء گرامش را بدان دعوت می‌کرد و به آن راه فرا می‌خواند.

^{۱۱۵} (۱). انعام: ۹۰.

^{۱۱۶} (۲). نحل: ۱۲۴.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرماید: در دل‌های مردم نوری است که به غیر از پیروی با نیکان و راه حق به هیچ وسیله دیگری درخشندگی پیدا نمی‌کنند، و آن نور پیامبران است که در دل‌های مؤمنان به سپرده گذاشته شده است.

| | |
|----------------------------|---|
| یک زمانی صحبتی با اولیاء | بہتر از صدسالہ طاعت بی‌ریا |
| گر تو سنگ خارہ و مرمر بوی | چون بہ صاحب‌دل رسی گوہر شوی |
| مہر پاکان در میان جان نشان | دل مدہ الا بہ مہر دل خوشان |
| دل تو را در کوی اہل دل کشد | تن تو را در حبس آب و گل کشد |
| دست زن در ذیل صاحب‌دولتی | تا ز افضالش بیابی رفعتی |
| صحبت صالح تو را صالح کند | صحبت طالح تو را طالح کند ^{۱۱۷} |

(۱). انعام: ۹۰.

(۲). نحل: ۱۲۴.

(۳). مصباح الشریعہ، ترجمہ ساعدی، باب پنجاہ و نہم، ص ۱۳۷؛ مثنوی مولوی، ج ۱، ص ۱۹ منازعت کردن امرا با یکدیگر.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۸۹

فصل در تکبیرات افتتاحیہ^{۱۱۸}

ہنگام آغاز نماز، ہمہ اسباب ظاہری دنیوی را فانی نگر تا ابواب رحمت حق تعالی توسط «اللہ اکبر» گفتن برایت باز گردد، فانی دیدن اسباب بدین خاطر است کہ انسان ہم خود را می‌بیند و ہم اشیاء خارج از خود را می‌نگرد، زیرا بہ نظر می‌رسد «اللہ اکبر» گفتن معقول نیست جز بہ وجود غیر یا فرض وجود او. نیز شایستہ است رفع حجاب‌های ہفتگانہ را کہ ملکوت آسمانہاست بہ وسیلہ این تکبیرات از نیت بگذرانی و دست‌هایت را با ہر

^{۱۱۷} (۳). مصباح الشریعہ، ترجمہ ساعدی، باب پنجاہ و نہم، ص ۱۳۷؛ مثنوی مولوی، ج ۱، ص ۱۹ منازعت کردن امرا با یکدیگر.

^{۱۱۸} (۱). آنچه در این فصل آمدہ اقتباس است از فتوحات، ج ۱، ص ۴۱۰-۴۱۱. و گویا شرحی است بر آن، ر. ل.: شرح توحید صدوق، فاضل سعید، ص ۶۰۶.

فصل، تکبیره الاحرام

تکبیره الاحرام عبارت است از تکبیر منع، منع یعنی: تکبیره الاحرام مانع می شود از این که عبد در حرم کبریا چیزی به ذهنش خطور کند و فنا و بطلان عارض آن چیز نشود، نیز مانع می شود از این که اشیاء عالم در حرم کبریایی خداوندی شریک او شوند.

بنابراین خداوند متعال بزرگتر از آن است که حالی از احوال یا شیئی از اشیاء او را مقید سازد و دامنه سلطنت کبریایی و بزرگی او را محدود نماید، و یا حالی از احوال او را احاطه نماید، و بلندپایه تر از آن است که وصف یا صفتی و نعتی به او آسیب رساند و او را معیوب سازد، و بالاتر از جهات شش گانه و فوق و تحت است.^{۱۲۰}

فصل در بالا بردن دستها

هنگام تکبیره الاحرام، نخست پشت دستها به جانب قبله است، اما وقتی دستها

نشانه تعبد و بندگی است، مرد گفت: آقای من اینها را به من بیاموز، فرمود: هنگام تکبیره الاحرام و شروع به نماز، تاویل نخستین تکبیر تو این است که وقتی الله اکبر گفتی به ذهنت چنین خطور دهی که خداوند برتر از آن است که به وصف ایستادن یا نشستن آید. و در گفتن الله اکبر دوم برتر بودن او را از حرکت یا ایستایی به خاطر آوری، و در تکبیر سوم، برتر بودنش از جسم یا تشبیه به مانند، یا سنجیدن به قیاس را به ذهن خطور دهی، و در تکبیر چهارم، چنین خطور دهی که وی برتر از آن است که اعراض در او حلول کنند یا بیماریها او را بیازارند، و در تکبیر پنجم، از ذهن بگذرانی که او از وصف شدن به جوهر و عرض منزّه است، و از حلول در چیزی و یا حلول چیزی در او مبراست، و در تکبیر ششم به خاطر آوری چیزهایی که بر پدیدهها رواست، از قبیل نابودی، انتقال، تغییر از حالی به حالی دگر، همه بر آن ذات مقدس نارواست؛ و در تکبیر هفتم به ذهنت خطور دهی که حواس پنج گانه در او حلول نکرده است ...

(ر. ک: جامع احادیث شیعه، ج ۵، ص ۵۹، حدیث ۲۳۷۷ از من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۰۵، و حدیث ۲۳۷۹. ط مطبعه علمیه قم ۱۳۹۸ ق؛ بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۵۳. (م)

(۱). ر. ک فتوحات، ج ۱، ص ۴۱۵؛ شرح توحید صدوق، ص ۶۰۷.

بالا می‌رود این معنی را تداعی و اشعار می‌دارد که هرآنچه را عبد داراست و یا ممکن است در تملک او درآید گویا همه را به پشت‌سر می‌اندازد و دستها از همه چیز خالی است.

اما تکبیرات داخل نماز، باید عبد بر این باور باشد که خداوند متعال در هر حالی از احوال نماز و یا برای جزیی از اجزای آن پاداشی به او عطا می‌فرماید و عبد هر پاداشی را که با تکبیری ترک کند خداوند به او پاداش بیشتری عنایت می‌کند، تا وقتی به سجده رسد که در این وقت همه را ترک می‌گوید و از همه فانی می‌شود، اما بعد از فناست که به بقاء الله و در کنار خدا باقی خواهد ماند.

نیز گفته شده رفع و بالا بردن دستها اشاره است به این که اقتدار واقعی از آن خداوند است و دستان عبد خالی از اقتدار و قدرت است، بنابراین هر که دستها را تا سینه بالا برد چنین پنداشته که حقتعالی در جلو روی اوست، و هر که تا برابر گوشها بالا برد نشانه این است که حقتعالی فوق او قرار دارد.^{۱۳۱}

(۱). شهید ثانی (ره) در کتاب اسرار الصلاة و مرحوم حاج ملا هادی سبزواری (ره) در کتاب اسرار الحکم فلسفه بالا بردن دستها هنگام تکبیرة الاحرام پروردگارا من اکنون که به پیشگاه تو آمدم و برای نماز آماده شده‌ام آنچه خیر تو

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

^{۱۳۱} (۱). شهید ثانی (ره) در کتاب اسرار الصلاة و مرحوم حاج ملا هادی سبزواری (ره) در کتاب اسرار الحکم فلسفه بالا بردن دستها هنگام تکبیرة الاحرام را چنین دانسته‌اند که مقصود از این عمل این است که گفته باشد پروردگارا من اکنون که به پیشگاه تو آمدم و برای نماز آماده شده‌ام آنچه خیر تو است پشت‌سر افکنم.

سُؤْاِ\ من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق\ چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست\ فیصری در شرح تائیه توحید را چهار مرتبه دانسته است.

نخست: توحید به زبان و اقرار به قلب و آن گفتن لا اله الا الله است. این گفتار آدمی را از شرك آشکار بیرون می‌آورد و مال و جانیش در امان خواهد بود.

دوم: این که فاعل و متصرفی در عالم وجود جز خدا نه نبیند و نداند، و این توحید را توحید افعال گویند:

سُؤْاِ\ اَرْمَةُ الْأُمُور طَرًا بِيَدِهِ\ Z و الْحَلَّ مَسْتَمَدَّةً مِنْ مَدَدِهِ\ E\ E\ یعنی زمام همه کارها به دست خداست و همه از او مدد می‌جویند. سوم: انسان هیچ صفت کمال در هیچ‌کس جز در خدا نبیند و هر کمالی را در هر کمالی به عرض داند و این را توحید صفاتی نامند.

چهارم: چهارمین مرتبه توحید آن است که برای هیچ چیز، حقیقتی و وجودی نه ببیند و هیچ موجودی را دارای هستی نشناسد، جز ذات مقدس حقتعالی را، و این توحید ذات است. چنان‌که سالک تا برای خیر خدا فعلی یا صفتی و یا وجود و حقیقتی قائل باشد، هر چند به کلمه شهادت قائل باشد، خالی از شرك خفی نیست، و از آن بیرون نباید مگر آن که ماسوی الله را فانی ببیند و آنها را ناچیز داند: خیرتش خیر در جهان نگذاشد.

سُؤْاِ\ ما چو نانیم و نوا در ما ز تو است\ Z ما چو کوهیم و صدا در ما ز تو است\ Z ما محمدهانیم و هستی‌های ما\ Z تو وجود مطلق فانی‌نما\ Z ما همه شیران ولی شیر علم\ Z حمله‌مان از باد باشد دم به دم\ Z حمله‌مان پیدا و ناپیدا است\ Z جان فدای آن که ناپیدا است\ Z باد ما و بود ما از داد تو است\ Z هستی ما جمله از ایجاد تو است\ Z ما نبودیم و تقاضا مان نبود\ Z لطف تو ناگفته ما می‌شود\ Z تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیست\ Z گفته ایزد ما رمیک از رمیک\ Z کُر پیرانیم تیر، آن نی ز ما است\ Z ما همان و تیراندازش خداست\ Z این نه جبر این معنی جبری است\ Z ذکر جبری برای زاری است\ Z زاری ما شد دلیل اضطراب\ Z خلیفه ما شد دلیل اختیار\ Z (ر. ک: پانویس سید محمد باقر سبزواری، ذیل فصل بالا با اندکی تغییر و تصرف؛ مثنوی، ج ۱، ص ۱۶، اختراص نمودن مریدان بر خلوص... (م).

قیصری در شرح تائیه توحید را چهار مرتبه دانسته است.

نخست: توحید به زبان و اقرار به قلب و آن گفتن لا إله إلا الله است، این گفتار آدمی را از شرک آشکار بیرون می‌آورد و مال و جانش در امان خواهد بود.

دوم: این که فاعل و متصرفی در عالم وجود جز خدا نه نبیند و نداند، و این توحید را توحید افعال گویند:

و الكلّ مستمده من مدده

أزمة الأمور طراً بیده

یعنی زمام همه کارها به دست خداست و همه از او مدد می‌جویند.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۹۲

فصل در دعاهای تکبیرات

گفته شده در تکبیرات شش گانه باید دعاها مأثور باشد، یعنی از پیشوایان دین علیهم السلام رسیده باشد، و آغاز آنها پس از شروع سه تکبیر پی‌درپی است، این سه تکبیر درباره طبع، روح و عقل و به عنوان اشاره به بطلان و نابودی آنها و اعتراف به این است که به حساب آوردن آنها از بزرگترین گناهان است. لذا باید «أستغفر الله ربی و أتوب إليه» گفت و سپس اظهار داشت خداوند متعال تنها مالک آنهاست، و آنها نه مالک سودند و نه زندگی، نه مرگ و نه قیامت «اللهم أنت الملك الحق...» سپس باید دو

سوم: انسان هیچ صفت کمال در هیچ کس جز در خدا نبیند و هر کمالی را در هر کاملی به عرض داند و این را توحید صفاتی نامند.

چهارم: چهارمین مرتبه توحید آن است که برای هیچ چیز، حقیقتی و وجودی نه‌بیند و هیچ موجودی را دارای هستی نشناسد، جز ذات مقدس حقتعالی را، و این توحید ذات است، چه آن که سالک تا برای غیر خدا فعلی یا صفتی و یا وجود و حقیقتی قائل باشد، هرچند به کلمه شهادت قائل باشد، خالی از شرک خفی نیست، و از آن بیرون نیاید مگر آن که ماسوی الله را فانی ببیند و آنها را ناچیز داند: غیرتش غیر در جهان نگذاشت.

ما چو کوهیم و صدا در ما ز تو است

ما چو نائیم و نوا در ما ز تو است

تو وجود مطلق فانی‌نما

ما عدم‌هائیم و هستی‌های ما

حمله‌مان از باد باشد دم‌به‌دم

ما همه شیران ولی شیر علم

| | |
|--------------------------------|------------------------------|
| حمله‌مان پیدا و ناپیداست باد | جان فدای آن که ناپیداست باد |
| باد ما و بود ما از داد تو است | هستی ما جمله از ایجاد تو است |
| ما نبودیم و تقاضامان نبود | لطف تو ناگفته ما می‌شنود |
| تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت | گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت |
| گر بپرانیم تیر، آن نی ز ماست | ما کمان و تیراندازش خداست |
| این نه جبر این معنی جبّاری است | ذکر جبّاری برای زاری است |
| زاری ما شد دلیل اضطرار | خجلت ما شد دلیل اختیار |

(ر. ک: پانویس سید محمد باقر سبزواری، ذیل فصل بالا با اندکی تغییر و تصرف؛ مثنوی، ج ۱، ص ۱۶، اعتراض نمودن مریدان بر خلوت ...). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۹۳

تکبیر دیگر گفت که این دو تکبیر اشاره است به ترک دنیا و آخرت، و نیز اشاره است به پشت سر انداختن آن دو؛ زیرا انسان رو به کسی آورده که همه‌چیز از او نشأت گرفته و برای او و به واسطه اوست، و سرانجام به او برمی‌گردد، چون خداوند است که تو را به خدمت فراخوانده، و تو او را پاسخ مثبت داده می‌گویی «لَبَّيْكَ وَ سَعْدِيكَ» و سرانجام یک تکبیر دیگر می‌گویی این تکبیر به عنوان فانی شدن، از جان گذاشتن و از همه ماسوی الله درگذشتن است. بنابراین از این جاست که با تکبیر آخر زمینه دخول به حرم خداوند را پیدا می‌کنی.^{۱۲۲}

فصل در دعای توجیه

توجیه یعنی روی دل به جانب خداوند نمودن، و مفاد آن دعا در این جملات خلاصه می‌شود «من الله، بالله، إلى الله، مع الله، فی الله، لله، علی الله» یعنی عالم هستی از خداوند نشأت گرفته و از جانب او برخاسته و به واسطه او تأیید و تثبیت گشته و به جانب او منتهی می‌شود، او همراه و مراقب همه‌چیز است، شوق و اشتیاق‌ها در او و اوصاف او به سامان می‌رسد و تنها بر او توکل جایز است.

^{۱۲۲} (۱). مفاد این فصل بر گرفته‌ای است از سخنان محی الدین در فتوحات در فصل «التوجیه فی الصلاة» ج ۱، ص ۴۱۲، و نزدیک به این مضمون از واسطی در الرسالة القشیریه، ص ۴۶ نقل شده است؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۸.

| | |
|------------------------------|---------------------------------|
| هم‌چنین جویای درگاه خدا | چون خدا آید شود جوینده لا |
| گرچه این وصلت بقا اندر بقاست | لیک از اول بقا اندر فناست |
| سایه‌هایی که بود جویای نور | نیست گردد چون شود نورش ظهور |
| عقل کی ماند چو باشد مرده او | کلّ شیء هالک إلّا وجهه |
| هالک آمد پیش وجهش هست و نیست | هستی اندر نیستی خود طرفه‌ای است |

مثنوی، ج ۳، ص ۳۱۶، امر کردن سلیمان علیه السلام پشه متظلم را.

| | |
|---------------------------------|------------------------------|
| هرکه اندر وجه ما باشد فنا | کلّ شیء هالک نبود ورا |
| زان که در آلا است او از لا گذشت | هرکه در آلا است او فانی نگشت |

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۹۵

فصل در قرائت

امام صادق علیه السلام در کتاب مصباح الشریعه می‌فرماید: کسی که قرآن می‌خواند باید با کمال خضوع، رقت قلب، و حزن و اندوه قرائت نماید و چنانچه کمال خضوع و خشوع برای خدا را مراعات ننماید و رقت قلب نداشته باشد و حزن و اندوه از خود ابراز نکند و در نهان از خدای خود بیمناک نشود، نسبت به عظمت و بزرگی خدا، اهانت روا داشته و زیان کار است.

اکنون باید دانست که قاری قرآن بایستی سه موضوع را همواره رعایت نماید، یکی آن که هنگام قرائت قرآن قلبش خاشع باشد. دوم، از هرگونه آلایشی فارغ و خالی باشد، سوم: در محلی خالی از اغیار (خلوت) باشد.

در نتیجه هنگامی که قرآن کریم را با کمال خشوع قرائت نماید و دلش متوجه به خدا باشد شیطان که همواره درصدد بیچارگی اوست از وی بگریزد، چنان که خدا به این معنی اشاره فرموده است: **فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ/۱۲۵؛** «هنگام قرائت قرآن به خدا پناهنده شوید، و خود را بدین وسیله از شر شیطان

رانده شده محفوظ دارید». و چون عبد آیات قرآن را با فراغ خاطر و آسودگی قرائت نماید ثابت است که در آن وقت قلب او آماده قرائت قرآن بوده و کوچکترین عارضی و مانعی از توجه او جلوگیری نمی‌کند و از برکت نور قرآن و فواید آن محروم نمی‌گردد، و چون جای خلوت و خانه خالی از اغیار برای خود انتخاب کرد و گوشه انزوا گزید و با خضوع قلب و آسودگی به قرائت قرآن پرداخت روح او و حقیقت نهایی او با خدای متعال انس گرفته و از گفتگوهایی که خدای منان با بندگان نیکوکار خود نموده و در قرآن کریم از آنها یاد فرموده لذت می‌برد، و متوجه است

ردّ باب است او بر لا می‌زند

هر که بر در او من و ما می‌زند

مثنوی، ج ۱، ص ۸۱، امتحان کردن شیر گری را (م).

(۱). نحل: ۹۸.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۹۶

که چقدر خدا به ایشان مهربان است و آنان را به همه‌گونه بخشش‌های الهی خود اختصاص داده و با اشاراتی تازه و نوین از آنها و خصلت‌هایشان یاد کرده است، و چون از این جام سرمست گردد و از این حال که کمتر برای همه پیدا می‌شود لذت برد هیچ حال و وقتی را بر آن اختیار نمی‌کند، بلکه قرائت قرآن بدین کیفیت را بر هرگونه طاعت و عبادتی برتری می‌دهد، زیرا عبادات دیگر واسطه میان خلق و خالق‌اند، لیکن قرائت قرآن یک نوع مناجاتی است که واسطه ندارد.

باری هنگام قرائت قرآن، به این نکته توجه کن که چگونه کتاب خدا و منشور ولایت خود را قرائت می‌کنی، و چگونه اوامر او را در محل اجرا، و نواهی او را ترک می‌کنی، و حدود آیات الهی را امتثال می‌نمایی، برای این که قرآن کتابی است که به هیچ‌وجه باطلی در آن راه ندارد و از جانب دانای بزرگواری نازل گردیده است، بنابراین با کمال دقت تلاوت کن و به وعده‌های خیر و شرّ آن متوجه باش و در امتثال و مواعظ آن که حکمت‌هایی در آن نهفته شده تفکر نما، و زنهار از آن که تنها به حروف قرآن توجه کرده و از توجه به حدود آن بازمانی.^{۱۲۶}

اما آنچه ذکرش بر قاری قرآن لازم می‌نماید سه شرط اساسی است:

^{۱۲۶} (۱). مصابیح الشریعه، ترجمه ساجدی، باب چهاردهم، ص ۴۲ و بعد.

این که فرمود: قاری قرآن هنگام قرائت باید برای خدا خشوع داشته باشد، شرط اول است.

این که فرمود: قاری قرآن باید قلبش تهی و خالی از اغیار باشد، شرط دوم است؛ زیرا اگر بدن و جسدش فارغ نباشد قلبش نیز فارغ نیست، چراکه گرفتاری بدنی خواه‌ناخواه گرفتاری قلبی را در پی دارد.

این که فرمود: جایگاه و مجلس مناسبی را برای تلاوت برگزیند، شرط سوم است.

برای شرط اول به آیه قرآن استناد فرمود زیرا جزء مسبب از شرط است [و شرط

(۱). مصباح الشریعه، ترجمه ساعدی، باب چهاردهم، ص ۴۲ و بعد.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۹۷

به منزله علت و سبب است] زیرا فرمود: اگر خواستی قرائت نمای [معنی اول].

البته گاهی عمل قرائت به گونه‌ای در نظر گرفته می‌شود که همراه با اراده باشد. پس معنی چنین می‌شود: هرگاه خواستی قرائت انجام دهی و بر پایه این معنی [دوم] چنین استدلال می‌شود که «أعوذ بالله...» باید مقدم بر قرائت باشد. لیکن هر دو معنی وجهی دارد.

اما ویژگی‌های دو شرط اول عبارت‌اند از خشوع قلب و فارغ بودن بدن و جسد.

از این رو روح، ملکوت جسد است، چنان که سرّ، ملکوت روح است.

اما قرآن، منشور و کتاب‌نامه ولایت انسان است، چون ولایت، سرّ حقیقت انسان کامل است، و مراتب حرکت و سیر چنین انسانی از جانب خدا، با خدا، در خدا، و به سوی خداست، آن سان که در وصف حضرت سید المرسلین و مولای ما پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و اله حدیث جالبی رسیده که «کان خلقه القرآن»^{۱۲۷}؛ اخلاق پیامبر صلی الله علیه و اله قرآن است. و از امیر المؤمنین علیه السلام حدیثی رسیده که فرمود: «أنا القرآن الناطق»^{۱۲۸}؛ من قرآن گویایم، و شکی نیست که بنی آدم همگی زیر لوای حمد (پرچم مخصوص سید المرسلین صلی الله علیه و اله) قرار می‌گیرند، بنابراین هر کس خود را منسوب به او می‌داند، قرآن نازل از جانب خداوند، کتاب‌نامه‌ای بر او و بر خلافت اوست.

فصل در دخول به نماز

^{۱۲۷} (۱). مجموعه ورا، ج ۱، ص ۸۹.

^{۱۲۸} (۲). ینابیع الموحدة، قندوزی، ج ۱، ص ۲۱۴.

این فصل در دخول بر حضرت احدیت و ایستادن و وقوف در خدمت حضرت حقتعالی است: عبد هنگام ایستادن به نماز در واقع با خدایش مناجات می‌کند و او را پیش خود قرار می‌دهد و با او به سخن و راز می‌پردازد، زیرا مناجات به اصطلاح فنّ عربی از باب مفاعله یعنی بین الطرفینی است، بنابراین شایسته است وقتی عبد شروع به «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نمود باور کند خداوند متعال بسم الله را می‌شنود،

(۱). مجموعه ورام، ج ۱، ص ۸۹.

(۲). ینابیع المودّة، قندوزی، ج ۱، ص ۲۱۴.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۹۸

و عبد باید بایستد تا بشنود خدا می‌فرماید: بندهام یاد من کرد. و وقتی بنده گفت «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» می‌ایستد تا بشنود خداوند می‌گوید: بندهام مرا ستایش کرد^{۱۲۹} و وقتی گفت: «الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌شنود که خدا فرماید: «بنده من ثنای مرا گفت» و هنگامی که گفت: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می‌شنود که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «بنده من مرا بزرگداشت»، و در روایتی آمده پس از مالک یوم الدین، خدا می‌فرماید: بنده من همه کارها را به من واگذار نمود، بنابراین سخن اول (بنده من مرا بزرگداشت) به حقتعالی برمی‌گردد، یعنی بحسب آنچه به خدا شایسته است و به حسب نسبت عالم به او. و سخن دوم (واگذاری امور به خدا) تنها از جهت نسبت عالم است به او.

و وقتی گفت: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» حدیثی را خاطر نشان می‌سازد که می‌فرماید: احسان آن است که «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ؛ چنان خداوند را بندگی و عبادت کنی که گویا او را می‌بینی»^{۱۳۰} این در حالی است که خداوند مرا مخاطب ساخته گویی تنها از تو کمک می‌خواهیم، حالت عبد باید به گونه‌ای باشد که بشنود سخن خداوند را که می‌فرماید: «این میان من و عبد من است و هرچه عبد بخواهد به او می‌دهم». و وقتی گفت: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» تا آخر سوره، سخن خداوند را می‌شنود که می‌فرماید: «این تنها از آن بنده من است». از این تقسیم درباره سوره حمد فهمیده می‌شود که نماز بین خدا و عبد تقسیم شده است، چنان که از حدیث دیگر نیز این تقسیم فهمیده می‌شود.^{۱۳۱} پس همان طور که از اول سوره تا «مالک یوم الدین» مخصوص خداوند است و از «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» تا آخر سوره - ویژه

^{۱۲۹} (۱). این بیان استفاحه شده است از تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ذیل تفسیره سوره «الحمده»؛ ر. ل.:

صحیح مسلم، ج ۱، کتابه صلاة، حدیث ۳۸؛ سنن نسایی، ج ۱۲، ص ۱۳۵، باب ترك قرآنك بسم الله؛ فتوحات مکیة، ج ۱، ص ۱۱۱؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۱.
^{۱۳۰} (۲). سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷، حدیث ۲۶۱؛ صحیح مسلم، کتابه ایمان، ج ۱، ص ۶۴، از پیامبر صلی الله علیه و اله؛ سنن ابی داود، کتابه السنة، ج ۴، ص ۲۲۴ از پیامبر صلی الله علیه و اله؛ مصباح الشریعة، باب ۱۰۰ در حقیقت عبودیت؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۵، ص ۶۰۹.

^{۱۳۱} (۳). ر. ل. تفسیر مجمع البیان، ذیل سوره حمد.

(۱). این بیان استفاده شده است از تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ذیل تفسیره سوره «الحمد»؛ ر. ک:

صحیح مسلم، ج ۱، کتاب صلاة، حدیث ۳۸: سنن نسایی، ج ۱۲، ص ۱۳۵، باب ترک قرائت بسم الله؛ فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۱۱۱؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۰۱.

(۲). سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷، حدیث ۲۶۱: صحیح مسلم، کتاب ایمان، ج ۱، ص ۶۴، از پیامبر صلی الله علیه و اله؛ سنن ابی داود، کتاب السنه، ج ۴، ص ۲۲۴، از پیامبر صلی الله علیه و اله؛ مصباح الشریعه، باب ۱۰۰ در حقیقت عبودیت؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۵۵، ص ۶۰۹.

(۳). ر. ک: تفسیر مجمع البیان، ذیل سوره حمد.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۹۹

عبد است، و «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»/ به منزله برزخی است که خدا و عبد در آن اشتراک دارند، همان گونه سجود نماز مخصوص خداست و به خاطر فنای عبد تشریح شده است، و قیام مخصوص عبد است به هدف ایستادن در برابر و خدمت مولا. اما رکوع حالت مشترکی است بین خدا و عبد که از آن استفاده می شود استیلا و تسلط انوار خدا بر جایگاه عبودیت، بنابراین در رکوع سهمی است از بندگی عبد و نصیبی است از شهود او، البته توضیح بیشتری در این باره خواهد آمد.

فصل دیگر در ورود به نماز

نمازی که پیامبر صلی الله علیه و اله در معراج بجا آورد درباره آن روایت شده است. که وقتی پیامبر صلی الله علیه و اله به نماز گزاردن دستور یافت نخست مأمور به تکبیر شد، لذا پیامبر صلی الله علیه و اله تکبیر گفت و ساکت شد، خداوند فرمود: نام مرا بیاور، پیامبر صلی الله علیه و اله گفت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^{۱۳۲} و ساکت شد، خدا فرمود: مرا ستایش کن. پیامبر صلی الله علیه و اله گفت: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و ساکت شد، و همچنین در هر آیه که مأمور به قرائت می گردید، می خواند و ساکت می شد از این رو وقفهای سوره حمد همه به خاطر شنیدن صدور فرمان و گوش دادن به خطاب خداوند است.^{۱۳۳}

فصل در استعاذه

^{۱۳۲} (۱). در حدیث معراج آمده است: «... فَلَمَّا فَرَخَ مِنَ التَّكْبِيرِ وَ الْإِفْتِتَاحِ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ بِاسْمِي فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جَعَلَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي أَوَّلِ السُّورَةِ؛ چون پیامبر صلی الله علیه و اله از تکبیر و افتتاح فارغ شد، خداوند به او وحی فرمود: نام مرا ببر، از این رو بسم الله الرحمن الرحيم در اول سوره قرار گرفت» (جامع احادیث الشیعه، ج ۵، ص ۱۰، حدیث ۲۲۵۴). (۲)

^{۱۳۳} (۲). حلال الشرایع، صدوق، ج ۲، ص ۳۱۵، باب ۱۰، حدیث ۱؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۱۰.

خداوند متعال می‌فرماید: هنگام قرائت قرآن، به خداوند پناه بر از شر شیطان رانده شده **فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**^{۱۳۴} قبلا وجه استدلال را

(۱). در حدیث معراج آمده است: «... فلما فرغ من التكبير و الإفتتاح أوحى الله إليه باسمي فمن أجل ذلك جعل بسم الله الرحمن الرحيم في أول السورة؛ چون پیامبر صلی الله علیه و اله از تکبیر و افتتاح فارغ شد، خداوند به او وحی فرمود: نام مرا ببر، از این رو بسم الله الرحمن الرحيم در اول سوره قرار گرفت» (جامع احادیث الشیعه، ج ۵، ص ۱۰، حدیث ۲۲۵۴). (م)

(۲). علل الشرایع، صدوق، ج ۲، ص ۳۱۵، باب ۱۰، حدیث ۱؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۱۰.

(۳). نحل: ۹۸.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۰۰

دانستی [برای خشوع قلب و فرار شیطان]. پس بدان که نمازگزار با پروردگار خویش مناجات می‌کند، لکن او از معرفت پروردگارش قاصر است و نمی‌داند چگونه با خدا سخن بگوید و هنگام مناجات چگونه او را مخاطب قرار دهد، از این رو خداوند عبد را به سوی خود هدایت می‌کند و به او می‌آموزد چگونه با سخنان او و به‌ویژه با مادر قرآن [أمّ الكتاب - فاتحة الكتاب - سورة الحمد] با او مناجات کند؛ زیرا فاتحة الكتاب جایگاه حقایق قرآن است، لذا در حدیث آمده است: «لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب»^{۱۳۵}؛ نماز بدون فاتحة الكتاب، نماز درست و صحیحی نیست»، بنابراین باید هنگام قرائت حمد و وقت شروع مناجات، از شر شیطان (رئیس کسانی که از خداوند دورند، و از هر وسوسه‌ای که شیطان به خاطر انسان وارد می‌سازد که غیر از خدا کس دیگری را ببیند که سود و زیان و هستی و چیزی بودن دارد) به خدا پناه برد.

گفته شده است^{۱۳۶} عارف وقتی «أعوذ بالله من الشيطان الرجيم» گفت به سه مورد می‌نگرد.

اول: حالی که سبب این استعاذه شده است.

دوم: در حقیقت شیطانی که از او به خدا پناه می‌برد.

^{۱۳۴} (۳). نحل: ۹۸.

^{۱۳۵} (۱). الواصی، کتاب الصلاة، باب ۸۵، ص ۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۱۱.

^{۱۳۶} (۲). فائل محمدی الدین عربی استمد در فتوحاته، ج ۱، ص ۴۲۱؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۱۱.

سوم: در آیه‌ای که به واسطه آن به خدا پناه می‌برد. در همه این سه مورد وقتی یقین کرد که همه‌چیز به دست مولای اوست، و خود او هم محل تصرف مولاست می‌گوید: «أعوذ بك منك؛ خدایا از تو به تو پناه می‌برم»، این استعاذه اهل توحید است، چون از اتحاد و حلول و از قول به اتحاد و حلول به خدا پناه می‌برد.

اما کسی که از درجه اهل توحید پائین‌تر است هنگام استعاذه از نامالایمات فعلی و صفتی به ملاییمات فعلی و صفتی پناه برده می‌گوید: «أعوذ برضاك من سخطك؛

(۱). الوافی، کتاب صلاة، باب ۸۵، ص ۹۹؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۱.

(۲). قائل محی الدین عربی است در فتوحات، ج ۱، ص ۴۲۱؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۱۱.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۰۱

خدایا از غضب و ناخرسندی تو به خرسندی و رضای تو پناه می‌برم»، خود را کسی به حساب نمی‌آورد و از برای خود سهمی در نظر نمی‌گیرد.

اما کسی که پائین از آن است هنگام استعاذه می‌گوید «أعوذ بعفوك من عقوبتك؛ خدایا از عقوبت تو به عفو و بخشش تو پناه می‌برم»، البته مردم در آنچه بدو عشق می‌ورزند راههایی برمی‌گزینند.

بدان در استعاذه (أعوذ بالله من الشيطان الرجيم) نام شریف «اللّه» ذکر شده و این بدین سبب است که کلمه «اللّه» اسم جامع حقایق جمیع اسماء الهی است و در آن حقیقت تمام اسماء اللّه وجود دارد، و در برابر آن هرچه به عنوان غیر خدا «سوی اللّه» خوانده شود با این اسم شریف تقابل دارد، و به دیگر سخن اسماء خداوند همه دارای کمال اند و هرچه در مقابل آنها به ذهن خطور کند که اشاره به نقص و عدم کمال باشد به منزله «سوی اللّه» شمرده می‌شود و با کمالات اسماء اللّه در تقابل اند، اما اسماء اللّه همه در اسم شریف «اللّه» گرد آمده‌اند.

اما جامعیت نام شریف «اللّه» بدان سبب است که همه عالم مظهر آثار خداوند به شمار می‌روند، از این رو در برخی روایات به همین اسم شریف بسنده شده و در برخی دیگر از روایات «السمیع العلیم» هم افزوده شده است یعنی «أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم»، چنان که سمیع و علیم نیز از آیه دیگر گرفته شده است وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ^{۱۳۷}؛ اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به خدا پناه بر؛ زیرا که او شنوای داناست».

نیز بدین سبب است که مقام قرائت، مقام مناجات با خداوند متعال، و جایگاه شنیدن و اطلاع یافتن از باطن عبد است، بنابراین مناسب است که دو اسم سمیع و علیم بر زبان آید، بدین خاطر که عبد اعتقاد خودش را آشکار نماید.

(۱). فصلت: ۳۶.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۰۲

فصل در بسمله

خداوند متعال به عنوان آموزش بندگان در آغاز سخنانش فرماید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ* و در آیه دیگر فرمود **وَ لَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذَكِّرْ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ**^{۱۳۸}؛ از گوشت حیوان حلال گوشتی که هنگام ذبح نام خدا بر آن برده نشده نخورید»، بلکه از آن حیوانی بخورید که نام خدا بر آن برده شده است **فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ**^{۱۳۹}.

در خبر خاصه [خبری که راوی یا راویان آن شیعه هستند] آمده است که منظور از میوه و گوشت پرنده و مانند آن همان علوم و معارفی است که در عالم آشکار می‌شود و در زمینی می‌روید که قابلیت دارد، مردمی در آن رفت‌وآمد دارند و از آن بهره‌مند می‌گردند، بنابراین حقایق و معارف الهی رستنی‌هایی است که با استفاده از چشمه حیات کاشت شده و هر صاحب حیاتی در بهشت صفات از آن بهره می‌جوید، و نفوس انسانی می‌خورند تا به مرحله عقل و افق مقدّسات برسند.^{۱۴۰}

^{۱۳۸} (۱). انعام: ۱۲۱.

^{۱۳۹} (۲). انعام: ۱۱۸.

^{۱۴۰} (۳). نمونه آن حدیثی است ذیل آیه **أَنْ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ** (عجس: ۲۴)؛ «انسان باید به غذای خویش بنگرد». در آن حدیث امام باقر و صادق علیهما السلام می‌فرمایند **علمه الذی يأخذه يحمن يأخذه**.

معنای ظاهری آیه این است که انسان باید به غذای ظاهری خویش بنگرد که چگونه خداوند آن را آفریده است؛ زیرا نزدیکترین اشیای خارجی به انسان غذای اوست که با یک دگرگونی جزء باقی وجود او می‌شود. و اگر به او نرسد به زودی از بین می‌رود، و به همین دلیل قرآن از میان تمام موجودات روی مواد غذایی آن هم موادی که از طریق گیاهان و درختان می‌آید انسان می‌شود تکیه کرده است.

روشن است که منظور از «نگاه کردن» تماشای ظاهری نیست، بلکه نگاه به معنی دقت در ساختمان این مواد غذایی و اجزاء حیاتی‌بخش آن، و تأثیرات شگرفی که در وجود انسان دارد و سپس اندیشه در خالق آنهاست. لیکن طبق حدیث فوق نیز می‌توان غذای روح را استفاده کرد، چرا که انسان ترکیبی است از روح و جسم، همان‌گونه که جسم او نیاز به غذای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است، و جایی که انسان باید دقیق شود و غذای جسمانی‌اش را تیز بنگرد باید در غذای روحانی خود نیز دقت به خرج دهد که از طریق باران وحی بر سرزمین قلبه پاك پیامبر صلی الله علیه و اله نازل می‌گردد. و از آنجا در سینه‌های معصومین ذخیره می‌شود، و انواع میوه‌های لذت‌بخش ایمان، تقوا و فضائل اخلاقی را پرورش می‌دهد، چنان‌که اگر از سرچشمه‌های آلوده آب‌نخور داشته باشد روح و جان او را بیمار می‌کند و به هلاکت و شقاوت می‌افکند.

نیز می‌توان از حدیث مزبور خوراکی و آشامیدنی‌های حلال و حرام را استفاده کرد و با دقت و تیزبینی از حلال و طیبیات آنها استفاده کرد و از محرمان آنها پرهیز داشت (برگرفته شده به اختصار و تصرف و تغییر از تفسیر نمونه، ج ۲۶ ص ۱۴۴ و بعد، چاپه مدرسه امیر المؤمنین علیه السلام ناشر دار الکتب

الاسلامیه ۱۳۷۴ ش). (۸)

(۱). انعام: ۱۲۱.

(۲). انعام: ۱۱۸.

(۳). نمونه آن حدیثی است ذیل آیه **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ** / (عبس: ۲۴): «انسان باید به غذای خویش بنگرد»، در آن حدیث امام باقر و صادق علیهما السلام می‌فرمایند علمه الذی يأخذه عمّن يأخذه.

معنای ظاهری آیه این است که انسان باید به غذای ظاهری خویش بنگرد که چگونه خداوند آن را آفریده است؛ زیرا نزدیکترین اشیای خارجی به انسان غذای اوست که با یک دگرگونی جزء بافت وجود او می‌شود، و اگر به او نرسد به زودی از بین می‌رود، و به همین دلیل قرآن از میان تمام موجودات روی مواد غذایی آن هم موادی که از طریق گیاهان و درختان عاید انسان می‌شود تکیه کرده است.

روشن است که منظور از «نگاه کردن» تماشای ظاهری نیست، بلکه نگاه به معنی دقت در ساختمان این مواد غذایی و اجزاء حیات‌بخش آن، و تأثیرات شگرفی که در وجود انسان دارد و سپس اندیشه در خالق آنهاست.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۰۳

و در خبر دیگر آمده است^{۱۴۱} هرگاه امام از مأموم تقاضای طعام کرد باید به او طعام داد، یعنی هرگاه امام در حال نماز طلب قرآن کرد- هنگام فراموش کردن یا اشتباه خواندن آیه‌ای- باید مأموم بر او بخواند و او را از فراموشی و اشتباه نجات دهد، از این رو قرآن طعام نامیده شد بنابراین دو جهت باید قبل از قرائت **«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»** خواند.

نیز شایسته عبد است که در تمام حرکات و سکناش معتقد باشد که هیچ نیرو و کمک‌کننده بر چیزی جز خداوند وجود ندارد، به‌ویژه هنگام حرکت و سیر الی الله و ورود به حضرت کبریایی او. البته معنای یادشده در صورتی است که «باء» در بسم الله را در اصطلاح ادبیات عرب- برای کمک و استعانت در نظر بگیریم. اما اگر عبد در جمیع حرکات و سکناش همه امور و شئون خویش را به نام خدا آغاز کند، نخست باید یاد آورد که اوست اول و آخر، و حرکت از جانب او و در راه او، و به همراهی او، و به سوی اوست، این معنا در صورتی است که «باء» در بسم الله را به معنای همراهی در نظر بگیریم و عبد خودش را به نشانه بندگان خدا و نشانه فقر به

لیکن طبق حدیث فوق نیز می‌توان غذای روح را استفاده کرد، چرا که انسان ترکیبی است از روح و جسم، همان‌گونه که جسم او نیاز به غذای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است، و جایی که انسان باید دقیق شود و غذای جسمانی‌اش را تیز بنگرد باید در غذای روحانی خود نیز دقت به خرج دهد که از طریق باران

^{۱۴۱} (۱). فتوحنامه، ج ۱، ص ۴۱۳؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۱۲.

وحی بر سرزمین قلب پاک پیامبر صلی الله علیه و اله نازل می‌گردد، و از آنجا در سینه‌های معصومین ذخیره می‌شود، و انواع میوه‌های لذت‌بخش ایمان، تقوا و فضائل اخلاقی را پرورش می‌دهد، چنان‌که اگر از سرچشمه‌های آلوده آب‌شخور داشته باشد روح و جان او را بیمار می‌کند و به هلاکت و شقاوت می‌افکند.

نیز می‌توان از حدیث مزبور خوراکی و آشامیدنی‌های حلال و حرام را استفاده کرد و با دقت و تیزبینی از حلال و طیبات آنها استفاده کرد و از محرّمات آنها پرهیز داشت (برگرفته شده به اختصار و تصرف و تغییر از تفسیر نمونه، ج ۲۶ ص ۱۴۴ و بعد، چاپ مدرسه امیر المؤمنین علیه السلام ناشر دار الکتب الاسلامیه ۱۳۷۴ ش). (م)

(۱). فتوحات، ج ۱، ص ۴۱۳؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۱۲.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۰۴

او نشان دهد، و این معنا در صورتی صحیح می‌آید که اسم از «وسم» یعنی نشانه و داغ [مانند نشانه‌هایی که توسط میله‌ای داغ بر بدن برخی حیوانات می‌نهند] گرفته شده باشد (چنان‌که در خبر نیز آمده است).

اما اگر ذکر و یاد و خاطر نشان‌سازی عبد، نام مبارک «الله» و قرائت این نام شریف باشد «باء» در بسم الله - از نقطه نظر ادبی - متعلق به ذکر یا قرائت است بنابراین ستایش عبد، مخصوص خداوند متعال است؛ زیرا ستایش تحقق نمی‌یابد مگر بر نامی که دلالت بر ذات، و بر صفتی پس از ذات، داشته باشد، البته این معنا نزد برخی بهتر از سایر معانی است، بنابراین هرگاه شخص عارف در آغاز سوره فاتحه بگوید: «بسم الله» گویا گفته است به نام خدا ستایش می‌کنم او را. شایان ذکر است در «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» * سه نام از نامهای خداوند وجود دارد.

اول: نام مبارک الله، الله از میان نامهای خداوند دربردارنده جمیع نامها و صفات اوست، بنابراین شایسته است نخست ذکر شود، به‌ویژه که دلیل بر ذات اوست، مانند نامهای علم گرچه به قوت نامهای علم نیست، [زیرا شناخت کنه ذات از دسترس بشر خارج است تا چه رسد که بتوان بر او نامی گذاشت].

دوم و سوم: رحمان و رحیم، این دو نام (از آن جهت که توجه به مخلوق، مرحوم، رحمت عامه، و رحمت خاصه نداشته باشیم) از امهات اسماء به‌شمار می‌روند، زیرا نزد دانشمندان رازدان، این نکته ثابت است که هرگاه یکی از نامهای الهی وارد شود و قبل و بعد از او چیزی از عالم هستی بیان نشود، شخص عارف وقتی به او بنگرد تنها ذات خداوند را می‌بیند و بس، اما اگر قبل یا بعد از آن نام چیزی از عالم هستی ذکر شده باشد آن اسم دلالت بر صفت و تأثیر دارد - نه بر ذات - بنابراین «الرحمان الرحیم» هم در بسم الله و هم در سوره حمد تکرار نشده‌اند با این که جزیی از آن به‌شمار می‌روند.^{۱۴۲}

^{۱۴۲} (۱). این بخش نیز اقتباس و شرحی است برگرفته از فتوحات، ج ۱، ص ۴۲۲؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۱۳.

(۱). این بخش نیز اقتباس و شرحی است برگرفته از فتوحات، ج ۱، ص ۴۲۲؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۱۳

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۰۵

فصل در قرائت

منظور از قرائت، خواندن حمد و سوره است، مشروعیت حمد و سوره در حال قیام و ایستادن به خاطر ایستادن و برپایی عبد است، زیرا عبد از ناحیه قیوم و سرپادارنده مطلق - سبحانه و تعالی - (که همه چیز را به مقتضای کردارشان سرپا داشته) سرپا ایستاده است، چرا که خداوند نه تنها عبد بلکه همه آسمان‌ها و زمین را سرپا داشته است، بنابراین عبد برای خدا نمی‌تواند سخنی بگوید جز به کلام و سخن خداوند، و نباید قیامی داشته باشد جز به خدمت آقا و مولای خود، و نمی‌تواند سرپا باشد جز به این که خداوند او را سرپا دارد، بنابراین نماز جای برپایی توحید افعالی است، از این رو نخستین افعال نماز قیام است، آن سان که خود نماز اشاره به سه توحید دارد:

اول: توحید ذات.

دوم: توحید اسماء و صفات.

سوم: توحید افعال.

از این رو قرائت حمد به دو چیز تصریح دارد؛ یکی توحید افعالی و دیگر این که خداوند متعال مالک عالم هستی است، و با قدرت مطلق خود هرطور بخواهد در آن تصرف می‌کند، و هرگونه بخواهد فرمان می‌راند.

سوره مبارکه حمد نامهای فراوانی دارد از جمله «سبع المثانی»^{۱۴۳} در وجه تأویل آن از پیشوایان دین علیهم السلام چنین رسیده است که ائمه طاهرین سبع المثانی هستند به خاطر این که در نزول و عروج به سوی خدا اشاره به آن انوار مقدس دارد. و نیز در

(۱). سبع المثانی، یعنی هفت آیه‌ای که چندین بار نازل شده، و یا چندین بار خوانده می‌شود و یا بدین معنا که نزول و عروج دارد، سبع المثانی در نزول و عروج دارد، سبع المثانی در آیه دیگری نیز بدان اشاره رفته است. لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ/ (حجر: ۸۷)؛ «به راستی به تو سوره سبع المثانی (- سوره فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم». (م)

^{۱۴۳} (۱). سبع المثانی، یعنی هفت آیه‌ای که چندین بار نازل شده، و یا چندین بار خوانده می‌شود و یا بدین معنا که نزول و عروج دارد، سبع المثانی در آیه دیگری نیز بدان اشاره رفته است. لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ/ (حجر: ۸۷)؛ «به راستی به تو سوره سبع المثانی (- سوره فاتحه) و قرآن بزرگ را عطا کردیم». (م)

بیان کمالاتشان علیهم السّلام اشاره دارد به دو مقام «جلا و استجلاء».^{۱۴۴}

و نیز اشاره دارد به این که آنان علیهم السّلام مظاهر خداوند می‌باشند و این که آنان آینه‌های صفات جمال و جلال خداوندند و به این که در روز قیامت دارای مقام محمود و لوی حمدند.

مقامات و ویژگیهای یادشده بدین خاطر است که ائمه طاهرین اهل حمد، زبان حمد و بلکه خود حمد می‌باشند. زیرا که پیشوایان علیهم السّلام همه یک نورند، و این نور قبل از لوح، قلم اعلی، عرش، کرسی، زمین و آسمان آفریده شده، و تسبیح، تقدیس و ستایش خدا داشته پیش از آن که لب، زبان، بیان و ترجمه‌ای وجود یافته باشد.

حقتعالی سپس به واسطه تسبیح و ستایش گویی آنان علیهم السّلام همه حقایق الهی و انوار مقدس را آفرید- البته هیچ بعید نیست که حمد و ستایش آنان سبب آفرینش و ایجاد شده باشد- زیرا فرشتگانی که از نور آنان آفریده شده‌اند تسبیح و تقدیسشان سبب آفرینش هرآن چیزی است که در عالم ما وجود دارد، چنان که در اخبار می‌خوانیم شخص مؤمن وقتی با کلمات ماندگار خدا تسبیح حقتعالی گوید، برای او درختی در ساحت بهشت کشته می‌شود، آن سان که از برخی دعاها و اذکار، حور و غلمان و سایر چیزها آفریده می‌شود.^{۱۴۵-۱۴۶}

^{۱۴۴} (۱). مقام جلا عبارتست از جلا و پیدایی ظهور ذات اقدس متعال لذاته، فی ذاته و فی تعیناته. و استجلاء عبارتست از جستجو کردن مجد و

درصد برآمدن دیدن ظهور ذات اقدس متعال در تعینات و مظاهر علمی و خارجی. (م)

^{۱۴۵} (۲). ر. ل: تفسیر فرائد کوفی، ص ۸۱؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۱۵؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۱۴.

^{۱۴۶} (۳). به گفته سید محمد باقر سیرواری اینها اشاره‌اند به تجسم اعمال که از جمله عقاید حکمای پیشین بوده و برخی آیات و روایات این مسأله را تأیید می‌کند، به گونه‌ای که برای هیچ‌کس شکی باقی نمی‌ماند که همیشه و دوزخ و نعمت‌ها و عقاب و آزاری که در آنجاست همه حاصل اعمال بندگانه و محصول نتایج اندیشه‌های آنان است، و هرآنچه انجام دادند همه را حاضر می‌یابند و i الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالِ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا (E) (نساء: ۱۰): «آنان که اموال یتیمان را از روی ظلم و تعدی می‌خورند، در واقع آتش انباشته در شکم خویش را می‌خورند»، آتشی که i نَارُ اللَّهِ الْمَوْجُودَةُ* الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ (E) (سوره: ۶): «آتش خداوند برافروخته و تا اعماق دلماتان نفوذ دارد»، چنان که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: روز قیامت همان اعمال خودتان است که به شما برمی‌گردد، نیز فرمود هنگام رسیدن وقت نمازهای واجب فرشته‌ای از درون عرش ندا می‌دهد، ای مردم برنیزید و آتشی که پشت سرتان افروخته‌اید را به وسیله نمازتان خاموش نمایید.

و از اینجاست که نیکی‌ها، بدی‌ها را از بین می‌برد، و مراد به آتش‌های افروخته همان اعمال و کردار قبیح و زشت است که سبب عقاب و آتش می‌شوند، زیرا اعمال زشت در حقیقت آتش است که تا روز قیامت بر پیش و کرده انسان باقی مانده و خاموش کردن و از پیش برداشتن آن تنها با کردار نیک امکان‌پذیر است بنابراین صفات و ملذات، اخلاق و اعمال بندگانه در این عالم عین ثواب و عقاب عالم آخرت می‌باشند.

صدر المتألمین گوید: تعجب مکن که غضب با این که یکی از کیفیات نفسانی انسان است وقتی به خارج آید آتش سوزنده شود، همان طور که رطوبت وقتی وارد قوه محالّه گردید مایه کندذهنی و کودنی می‌شود، و علم با این که کوه نفسانی است وقتی به خارج آید چشمه سلسبیل گردد، و مال یتیم وقتی در شکم رود و خورده شود، در آخرت به صورت آتش سوزان گردد، و حبّ دنیا و شهوات شیطنی با این که اعراض نفسانی دنیوی هستند در آخرت به صورت مار و عقرب گزنده ظاهر شوند و شخص دنیا دوست و شهوت پرست را نیش بزنند، و از اینجاست که معانی آیات زیر ظاهر می‌شوند.

۱- i يَوْمَ تَبْيَضُّ كُفًّا أَوْ يَسْوَدُّ كُفًّا أُولَٰئِكَ هُمُ الَّذِينَ كَانُوا يَصْنَعُونَ الْإِنْفِاقَ (E) (آل عمران: ۳۰): «روزی که هرکسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی کرده حاضر شده می‌یابد، و آرزو می‌کند: کاش میان او و آن کارهای بد فاصله‌ای دور بود».

۲- i يَوْمَ يُنْفَخُ الْكَتَابُ فَتَأْتِي الْأُنثَىٰ ذُرِّيَّتًا لَهَا وَالرَّجُلُ يَأْتِي ذُرِّيَّتَهُ عَلَىٰ أَعْقَابِهِ مُؤْتًا حَتَّىٰ يَصْرِفُ أَعْيُنَهُ عَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (E) (زلزله: ۶ تا ۸): «آن روز مردم به حال پراکنده برآیند تا نتیجه کارهایشان به آنان نشان داده شود. پس هرکس هموزن ذره‌ای نیکی کند، نتیجه آن را خواهد دید، و هرکس هموزن ذره‌ای بدی کند نتیجه آن را خواهد دید».

(۱). مقام جلا عبارت است از جلا و پیدایی ظهور ذات اقدس متعال لذاته، فی ذاته و فی تعیناته. و استجلاء عبارت است از جستجو کردن عبد و درصدد برآمدن دیدن ظهورات ذات اقدس متعال در تعینات و مظاهر علمی و خارجی. (م)

(۲). ر. ک: تفسیر فرات کوفی، ص ۸۱؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۱۵؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۱۴.

(۳). به گفته سید محمد باقر سبزواری اینها اشاره‌اند به تجسم اعمال که از جمله عقاید حکمای پیشین بوده و برخی آیات و روایات این مسأله را تأیید می‌کند، به‌گونه‌ای که برای هیچ‌کس شکی باقی نمی‌ماند که بهشت و دوزخ و نعمت‌ها و عقاب و آزاری که در آنهاست همه حاصل اعمال بندگان و محصول نتایج اندیشه‌های آنان است، و هرآنچه انجام دادند همه را حاضر

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۰۷

می‌یابند و **الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا** (نساء: ۱۰)؛ «آنان که اموال یتیمان را از روی ظلم و تعدی می‌خورند، در واقع آتش انباشته در شکم خویش را می‌خورند»، آتشی که **نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ** **الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ** (همزه: ۶)؛ «آتش خداوند برافروخته و تا اعماق دلهاشان نفوذ دارد»، چنان که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: روز قیامت همان اعمال خودتان است که به شما برمی‌گردد، نیز فرمود هنگام رسیدن وقت نمازهای واجب فرشته‌ای از درون عرش ندا می‌دهد، ای مردم برخیزید و آتشی که پشت سرتان افروخته‌اید را به‌وسیله نمازتان خاموش نمایید.

و از اینجاست که نیکی‌ها، بدی‌ها را از بین می‌برد، و مراد به آتش‌های افروخته همان اعمال و کردار قبیح و زشت است که سبب عقاب و آتش می‌شوند، زیرا اعمال زشت در حقیقت آتش است که تا روز قیامت بر پشت و

۳-۱ **فَالْيَوْمَ لَا تَظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** (یس: ۵۴)؛ «امروز بر کسی هیچ ستم نمی‌رود، و جز در برابر آنچه کرده‌اید پاداشی نخواهد یافت».

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: همانا در بهشت عرصه‌هایی است که در آن سبمان و الحمد لله کشته می‌گردد، نیز معنای این آیه به خوبی روشن می‌شود که فرمود:

۴-۱ **يُحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ** (حجرات: ۱۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید ... برخی از شما نمی‌توانید، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن گناه دارید پس از خدا بترسید».

شیخ بهایی در کتاب شرح اربعین خود گوید: قیس بن محاصم گوید: در محضر پیامبر صلی الله علیه و اله عرض کردم، ما صحرا نشینان کمتر می‌توانیم خدمت شما برسیم، دستوری فرما تا به کار بندیم و از آن سود بریم، فرمود: ای قیس: با هر عرصه‌ای است و با هر حیاط مرگی، همانا آخرت همراه دنیا است، و بر هر چیزی دیده‌بانی است، و بر هر چیزی حسابرسی وجود دارد، و بر هر چیزی اجلی نوشته شده است. ای قیس چاره‌ای نیست جز این که همراهی داری که با تو دفن می‌گردد، او زنده است و تو مرده‌ای و با او دفن خواهی شد، اگر کریم و بزرگوار باشد تو را بزرگواری کند، و اگر پست باشد تو را تسلیم خود خواهد ساخت، سپس او جز با تو محشور نخواهد گردید، و تو جز با او محشور نخواهی شد، و از تو جز درباره او سؤال نخواهد شد، پس او را شایسته قرار ده، اگر صالح شد تو با او انس خواهی گرفت و اگر فاسد گردید تو جز از او وحشت نداشته باش، و آن همراه، جز عمل و کردار تو نخواهد بود. (برگرفته از پاورقی‌های سید محمد باقر سبزواری با تلخیص و ترجمه). (م)

گرده انسان باقی مانده و خاموش کردن و از پشت برداشتن آن تنها با کردار نیک امکان پذیر است بنابراین صفات و ملکات، اخلاق و اعمال بندگان در این عالم عین ثواب و عقاب عالم آخرت می باشند.

صدر المتألهین گوید: تعجب مکن که غضب با این که یکی از کیفیات نفسانی انسان است وقتی به خارج آید آتش سوزنده شود، همان طور که رطوبت وقتی وارد قوه عاقله گردید مایه کندذهنی و کودنی می شود، و علم با این که کیف نفسانی است وقتی به خارج آید چشمه سلسبیل گردد، و مال یتیم وقتی در شکم رود و خورده شود، در آخرت به صورت آتش سوزان گردد، و حب دنیا و شهوات شیطانی با این که اعراض نفسانی دنیوی هستند در آخرت به صورت مار و عقرب گزنده ظاهر شوند و شخص دنیادوست و شهوت پرست را نیش بزنند، و از اینجاست که معانی آیات زیر ظاهر می شوند.

۱- **يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا** (آل عمران: ۳۰)؛ «روزی که هرکسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی کرده حاضر شده می یابد، و آرزو می کند: کاش میان او و آن کارهای بد فاصله ای دور بود».

۲- **يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ* فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ** (زلزله: ۶ تا ۸)؛ آن روز مردم به حال پراکنده برآیند تا نتیجه کارهایشان به آنان نشان داده شود، پس هر که هموزن ذره ای نیکی کند، نتیجه آن را خواهد دید، و هر که

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۰۸

فصل دیگر در این رابطه

وقتی عبد در برابر خداوند- با اوصاف یادشده- ایستاد و در قیام و تکبیر غیر از پروردگار کس دیگر را در نظر نیاورد،- همان پروردگاری که هر چه خواهد انجام دهد، و هر گونه خواهد حکم فرماید- و چنین در نظر آورد که ردای کبریا و لباس عظمت مخصوص اوست، و او این عظمت، روشنی و بزرگی را بر خود برگزیده است، در این هنگام است که خداوند را متلبس به لباس بزرگواری و ثنا دانسته، و بعد از «بسم الله» شروع به حمد می کند و آن سان که پروردگارش او را آموزش داده

هموزن ذره ای بدی کند نتیجه آن را خواهد دید».

۳- **فَالْيَوْمَ لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** (یس: ۵۴)؛ «امروز بر کسی هیچ ستم نمی رود، و جز در برابر آنچه کرده اید پاداشی نخواهید یافت».

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: همانا در بهشت عرصه هایی است که در آن سبحان و الحمد لله کشت می گردد، نیز معنای این آیه به خوبی روشن می شود که فرمود:

۴- أَيْحِبُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ/ (حجرات: ۱۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید ... برخی از شما غیبت بعضی نکنند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید پس از خدا بترسید».

شیخ بهایی در کتاب شرح اربعین خود گوید: قیس بن عاصم گوید: در محضر پیامبر صلی الله علیه و اله عرض کردم، ما صحرانشینان کمتر می‌توانیم خدمت شما برسیم، دستوری فرما تا به کار بندیم و از آن سود ببریم، فرمود: ای قیس: با هر عزت ذلتی است و با هر حیات مرگی، همانا آخرت همراه دنیاست، و بر هر چیزی دیده‌بانی است، و بر هر چیزی حسابرسی وجود دارد، و بر هر چیز اجلی نوشته شده است. ای قیس چاره‌ای نیست جز این که همراهی داری که با تو دفن می‌گردد، او زنده است و تو مرده‌ای و با او دفن خواهی شد، اگر کریم و بزرگوار باشد تو را بزرگواری کند، و اگر پست باشد تو را تسلیم خود خواهد ساخت، سپس او جز با تو محشور نخواهد گردید، و تو جز با او محشور نخواهی شد، و از تو جز درباره او سؤال نخواهد شد، پس او را شایسته قرار ده، اگر صالح شد تو با او انس خواهی گرفت و اگر فاسد گردید تو جز از او وحشت نداشته باش، و آن همراه، جز عمل و کردار تو نخواهد بود. (برگرفته از پاورقی‌های سید محمد باقر سبزواری با تلخیص و ترجمه). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۰۹

می‌گوید:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» / و یعنی پی درآمد درود بازگشت دارد به اسم اعظم و نور مقدم، بدین معنی که هر ثنایی که بر موجودی از موجودات رود بازگشت و پی‌آمد آن به سوی خداوند است چنان که فرمود: «أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصْيِيرُ الْأُمُورُ»/ ۱۴۷ هشدار که همه کارها به خدا بازمی‌گردد». ۱۴۸

چون مدح و ثنای بر هر کسی و چیزی در واقع به‌خاطر صفات پسندیده اوست، و صفات پسندیده، نتیجه صفات خداوند است، بنابراین همه صفات نیک و پسندیده از خدا برخاسته و مدح و ثناها به او برمی‌گردد، زیرا او صفات خود از عالم الوهیت را به منصه ظهور رسانده است، چنان که عالم الوهیت آینه حقایق اسماء و صفات مقدس اوست.

«رَبُّ الْعَالَمِينَ» / پروردگار عالمیان کسی است که آثار اسماء را به وجود نوری در مرتبه روح کلی پدید آورد، و سپس آثار یادشده را در موادی که (در عالم ربوبی) قابلیت پذیرش داشتند جاری ساخت.

^{۱۴۷} (۱). شوری: ۵۳.

^{۱۴۸} (۲). راجع به اسمانی گوید: گویا خداوند می‌فرماید: اگر از کسانی هستید که برای کمال ذاتی، کسی را بزرگ می‌شمارید، مرا ستایش کنید، زیرا تنها من خداوندم، و اگر از کسانی هستید که برای احسان، تربیت و نعمت، کسی را بزرگ می‌شمرد، تنها من پروردگار عالمیان هستم، و اگر از کسانی هستید که برای طمع به روز آینده، کسی را بزرگ می‌دانید، تنها من رحمان و رحیم هستم، و اگر از کسانی هستید که کسی را از روی ترس بزرگ می‌شمرد، تنها من مالک یوم دین می‌باشم. (م)

«الرَّحْمَنُ»/ کسی است که آثار و حقایق یادشده را مورد رحمت قرار داد، زیرا آثار و حقایق مزبور گمان کردند- چون دارای مرتبه‌ای لطیف و نورانی‌تی باصفا در عالم قدسی می‌باشند- چیزی به‌شمار می‌روند و نورانی‌تی دارند که از خورشید کبریایی حق تعالی گرفته نشده‌اند، لذا خداوند آنها را در عالم شهادت آورد که برایشان روشن

(۱). شوری: ۵۳.

(۲). راغب اصفهانی گوید: گویا خداوند می‌فرماید: اگر از کسانی هستید که برای کمال ذاتی، کسی را بزرگ می‌شمارید، مرا ستایش کنید، زیرا تنها من خداوندم، و اگر از کسانی هستید که برای احسان، تربیت و نعمت، کسی را بزرگ می‌شمرد، تنها من پروردگار عالمیان هستم، و اگر از کسانی هستید که برای طمع به روز آینده، کسی را بزرگ می‌دانید، تنها من رحمان و رحیم هستم، و اگر از کسانی هستید که کسی را از روی ترس بزرگ می‌شمرد، تنها من مالک یوم دین می‌باشم. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۱۰

شود که ذاتا فقیر، ناچیز و نابودند، و بدانند که بندگانی تدبیر و تربیت شده و آزاد شدگانی کوچک به‌شمار می‌روند. اما این که خداوند آنان را از عالم قدسی تنزل داد، گرچه به ظاهر عقوبتی است که بر آن فکر و اندیشه نخوت مآبانه مترتب شده است، جز این که در واقع رحمت و منت بزرگی است که بر آنان نهاد.^{۱۴۹}

«الرَّحِيمُ»/ خداوند بندگان خاص خود را از باب رحیمیت مورد رحمت قرار داد، زیرا آنان را از گرداب طبع و طبیعت نجات داد، و آن بدین‌گونه بود که انوار الهی خود را در جهان و خاستگاه انسانی- که کلمه جامعه است- آشکار ساخت، بنابراین خداوند، رحمان است بر عالمیان و رحیم است بر مؤمنان. و به وجود جهان و خاستگاه انسان است که منشأ و عالم بقا برپا می‌شود و سلطان آخرت متحقق می‌گردد. بنابراین اوست:

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»/

حق تعالی مالک همه موجودات است، و به هر بیش و کمی احاطه دارد، او به انسان محیط است، و انسان نسخه کوچکی از عالم بزرگ است، پس چون خداوند مالک همه چیز است و سلطان و سیطره او بر همه عوالم است، خاستگاه و نشأه آخرت نیز سامان می‌یابد و در روز قیامت سلطنت و مالکیت او به خوبی آشکار می‌شود.

^{۱۴۹} (۱). بلکه باید چنین اظهار داشت:

\s\i\ ما نبودیم و تقاضایمان نبود\ Z\ لطف تو ناگفته ما می‌شنود\ Z\ نقش باشد پیش نقاش و قلم\ Z\ عاجز و بسته چه کودک در رحم\ Z\ حسنه نی تا حسنه جنیند به دفع\ Z\ نطق نی تا دم زند از خر و نفع\ Z\ تو ز قرآن بازخوان تفسیر ببند\ Z\ گفته ایزد\ «ا» ما رَبَّيْتَهُ إِذْ رَبَّيْتَهُ»\ E\ Z\ لذت هستی نمودی نیست\ را\ عاشق خود کرده بودی نیست\ را\ لذت انعام خود را وامگیر\ Z\ نقل و بادیه و جام خود را وامگیر\ Z\ E\ E\ (منتهوی، ج ۱، ص ۱۶، اعتراض کردن مردمان... (م).

(۱). بلکه باید چنین اظهار داشت:

| | |
|-----------------------------|--|
| ما نبودیم و تقاضایمان نبود | لطف تو ناگفته ما می‌شنود |
| نقش باشد پیش نقاش و قلم | عاجز و بسته چو کودک در رحم |
| دست نی تا دست جنباند به دفع | نطق نی تا دم زند از ضر و نفع |
| تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت | گفت ایزد « ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ » |
| لذت هستی نمودی نیست را | عاشق خود کرده بودی نیست را |
| لذت انعام خود را وامگیر | نقل و باده و جام خود را وامگیر |

(مثنوی، ج ۱، ص ۱۶، اعتراض کردن مریدان ...). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۱۱

شایان اندیشه است، با توجه به نامهای نیکویی که در سوره حمد اشاره شد، یعنی الله، رحمان، رحیم و مالک یوم الدین، این نکته روشن می‌شود که خداوند اول، آخر، ظاهر، باطن و با همه است **هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ / ... وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ / ۱۵۰**.

اولیت او از نام الله استفاده می‌شود، آخریت او از مالک یوم الدین، ظاهریت او از الرحمان، و باطنیت او از الرحیم، و مظهر چهار اسم، انسان کامل است که همه نامهای یادشده در او به اجمال گردآمده و با «رب العالمین» است، چنان که ابراهیم علیه السلام گفت: **إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّدِينَ / ۱۵۱**؛ «به زودی من با پروردگارم می‌روم و او مرا راهنمایی خواهد کرد».

و چون در نظر عارف رهپو چیزی - در این حال - جز خدا وجود ندارد توحیدش را به گونه‌ای اظهار می‌دارد که گویا خدا روبه‌روی اوست، و چنین ادب شده که خدا را با چشم می‌بیند و عبادت می‌کند، لذا می‌گوید:

^{۱۵۰} (۱). حدید: ۳-۴.

^{۱۵۱} (۲). طه: ۹۹.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ؛ تنها تو را عبادت می‌کنیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم»، اما این که نمازگزار یک نفر است و با زبان جمع می‌گوید: ما تنها تو را می‌پرستیم و از تو کمک می‌خواهیم،^{۱۵۲} بدین خاطر است که تمام اجزاء، قوا، و حدود او از

(۱). حدید: ۳-۴.

(۲). صافات: ۹۹.

(۳). مفسران در این باره که چرا به زبان جمع سخن می‌گویند با توجه به این که در برابر خداوند ایستادن و سخن گفتن، مقام خودشکنی است و نباید به زبان جمع سخن گویند، وجوه بسیاری گفته‌اند، و یکی از بهترین گفتارها سخن فخر رازی در تفسیر کبیر است وی گویند: در شریعت مطهر اسلام وارد شده کسی که در یک معامله اجناس گوناگون و مختلفی را روی هم و یکجا معامله کرد، آن گاه برخی اجناس معیوب درآمد، مشتری اختیار دارد که یا همه اجناس را رد کند و یا همه را نگهدارد، یعنی نمی‌تواند جنس سالم را نگهدارد و جنس معیوب را برگرداند، چون همه روی هم معامله شده است، در مقام ما عبادتگر عبادتش را ناقص و معیوب می‌داند لذا تنها

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۱۲

خداوند طلب کمک می‌کنند، چون حکم نماز، ظاهر و باطن نمازگزار را شامل است، و همه اجزا و اعضای او از این حکم جدا نیست، بنابراین لازم است توقف، رکوع و سجود همه صورت پذیرد، یعنی با تمام اعضا و وجود عبادت خداوند را بجا آورد و اگر همه اعضا چنین عبادتی نداشته باشند در قرائت دروغ گفته که می‌گوید:

«هُدًى» / (ما را هدایت فرما) بلکه باید نام نیکوی خداوند یعنی «الهدی» را در نظر بگیرد، و از او بخواهد راهی را که به او ختم می‌شود به روشنی بر او بیان کند، و او را بر این راه ثابت قدم بدارد، و توفیق دهد تا در این مسیر گام بردارد، یعنی راهی را که پروردگار در آن است، بنابراین پروردگار امام اوست، و موی پیشانی (راهنمایی) او به دست خدا در راه راست است، راه راست همان راه معتدل و متوسط بین افراط، تفریط، غلو و تقصیر می‌باشد، یعنی راه پیامبران، راستگویان، اولیاء و شایستگان همان کسانی که:

^{۱۵۲} (۳). مفسران در این باره که چرا به زبان جمع سخن می‌گویند با توجه به این که در برابر خداوند ایستادن و سخن گفتن، مقام خودشکنی است و نباید به زبان جمع سخن گویند، وجوه بسیاری گفته‌اند، و یکی از بهترین گفتارها سخن فخر رازی در تفسیر کبیر است وی گویند: در شریعت مطهر اسلام وارد شده کسی که در یک معامله اجناس گوناگون و مختلفی را روی هم و یکجا معامله کرد، آن گاه برخی اجناس معیوب درآمد، مشتری اختیار دارد که یا همه اجناس را رد کند و یا همه را نگهدارد، یعنی نمی‌تواند جنس سالم را نگهدارد و جنس معیوب را برگرداند، چون همه روی هم معامله شده است، در مقام ما عبادتگر عبادتش را ناقص و معیوب می‌داند لذا تنها عرضه نمی‌دارد، بلکه عبادت همه عبادتگاران و نمازگزاران یعنی انبیاء، اولیاء و صالحان را ضمیمه کرده و یکجا عرضه می‌دارد، به این امید که عبادت معیوبش نیز در ضمن عبادت آنان قرار گیرد، زیرا عبادت همه رد نمی‌شود، بلکه برخی مقبول است، و رد عبادت معیوب و نگهداری عبادت سالم خلافت معامله یکجاست - که خداوند متعال خود چنین سوداگری را نمی‌کرده است - پس چگونه خدایی که دارای کرم بزرگ است خودش چنین کاری انجام خواهد داد، در نتیجه راهی جز پذیرش همه عبادتها نیست (حاشیه محمد باقر سبزواری). (ترجمه م)

«أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»/ بر آنان نعمت هدایت بخشیدی و به سوی خود رهنمودی.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ»/ نه راه کسانی که مورد خشم قرار گرفتند، و پیامبر صلی الله علیه و اله آنان را به سوی خود خواند، و به اقرار به رسالت جامع خاتمیّت فراخواند و گفت: بشتابید به نماز و رستگاری و آنان پاسخ مثبت ندادند.

«وَلَا الضَّالِّينَ»/ (نه راه گمراهان) یعنی کسانی که پیامبر صلی الله علیه و اله آنان را به ولایت فرا خواند و فرمود: «حَىٰ عَلَىٰ خَيْرِ الْعَمَلِ؛ بشتابید به بهترین کردار» و آنان پاسخ مثبت

عرضه نمی‌دارد، بلکه عبادت همه عبادت‌گران و نمازگزاران یعنی انبیاء، اولیاء و صالحان را ضمیمه کرده و یکجا عرضه می‌دارد، به این امید که عبادت معیوبش نیز در ضمن عبادت آنان قرار گیرد، زیرا عبادت همه ردّ نمی‌شود، بلکه برخی مقبول است، و ردّ عبادت معیوب و نگهداری عبادت سالم خلاف معامله یکجاست - که خداوند متعال خود چنین سوداگری را نهی کرده است - پس چگونه خدایی که دارای کرم بزرگ است خودش چنین کاری انجام خواهد داد، در نتیجه راهی جز پذیرش همه عبادتها نیست (حاشیه محمد باقر سبزواری).
(ترجمه م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۱۳

ندادند، گرچه برخی در ظاهر پاسخ مثبت دادند ولی سرانجام از بین بردند و مقام ولایت را غصب کردند، و این جمله زیبا یعنی «حَىٰ عَلَىٰ خَيْرِ الْعَمَلِ» را از اذان و اقامه حذف نمودند.

فصل دیگر [در سوره حمد]

بدان که مدح و ستایش خداوند عبارت است از اظهار وصف کمالات و آشکار ساختن اوصاف ثبوتی و سلبی او. بدیهی است نام نیکوی «الله» نامی است که تمام نامهای نیکو و صفات والا و برتر در او گرد آمده است، و «صادر اول» همان نوری که همه انوار خدا و خصلت‌های نیکو در او جمع گردیده، نخستین مظهر صفات نیک و قدیم‌ترین آینه‌ای می‌باشد که خدا را نشان می‌دهد، بنابراین حقتعالی اجمالا همان خصلت‌های نیکو و همان اوصاف برتر و کامل می‌باشد، یعنی بنابر قاعده اتحاد ظاهر و مظهر و عالم و معلوم صادر اول و آینه اوصاف خدا به‌گونه‌ای با خدا متحدند. بنابراین وقتی که عارفی از خدا آموزش دیده باشد گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ»/ می‌خواهد بگوید: آشکارا سازی خصلت‌های مقدس و اوصاف کمال، همانا در نور عقلی، عالم بالا و عقلی کلی است که از جانب خداوند متعال پدید آمده و قدیمی‌ترین مظهر صفات ثبوتی و سلبی و اسم اعظم است. اسم اعظم به نوبه خود دربر گیرنده همه اوصاف کمال است، از این رو مقام خداوندگاری و وحدانیّت بزرگ و همه صفات برتر به اعتبار ظهور اوست در آن مقام بزرگ.

«رَبُّ الْعَالَمِينَ»/ کسی که به علم و خواست خود «نفس کَلِّی الهی» که بنده تربیت یافته اوست را آفرید، نفس کَلِّی بنده‌ای است که در «مسجد الاقصی و بیت المقدس» تربیت یافته است، و تأویل مسجد الاقصی و بیت المقدس همان ماده کلی نخستینی است که در فضایی مقدس و دور از انسان و در هوایی که خردها در آن سرگردان مانده‌اند، قرار گرفته است. بنابراین «ماده» جایگاه قیام مردم است در برابر پروردگار

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۱۴

عالمیان، و جای رکوع آنان است با رکوع کنندگان، و موضع سجودشان است با سجده‌گزاران.

«الرَّحْمَنُ»/ کسی است که با اراده نافذ خود «طبیعت کَلِّی» را آفرید، تا به وسیله آن، نفس شریف یادشده را به ماده کمالات ذاتی خود پیوند دهد، و به زمین عبادت‌کنندگان و معبد سالکان فروفرستد، و برای برپاداری نماز واجب در این مسجد دور (اقصی) تلاش نماید.

«الرَّحِيمُ»/ کسی است که «نفوس مؤمنان» را آفرید و برون برد تا در اوقات خلوت این شب ظلمانی (عالم دنیای مادی) به ریاضت پردازد، بلکه به نور خداوند نورانی شود و پاک و صاف به سوی پروردگارش برگردد. بازگشت او وقتی است که ندا آید *ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً*^{۱۵۳}؛ «شاد و خرسند و خوشحال به جانب پروردگارت برگرد». نفوس در این وقت به جایی برمی‌گردند که از آنجا حرکت را آغاز کرده‌اند، و در این هنگام است که گم‌شده خود، یعنی حقایق پاک و انوار الهی را در دورترین نقطه عالم پائین یافته‌اند، و گرانبهارترین حقایق و گوهرهای پراکنده‌ای را گرد آورده که از معدن کوههای سرسخت ماده این عالم استخراج نموده‌اند، بنابراین اوست:

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؛ پادشاه روز جزا، چون همه چیز به حسب کمال به همان نفوس شریف نبوی و ولوی - علیهما السلام - برمی‌گردد، و سپس با هدایت حضرت محمد صلی الله علیه و اله اشرف نوع انسان و صاحب پرچم و لوای حمد، و مقام محمود، (یعنی کسی که به کمال او امر دنیا و آخرت کامل می‌شود) هر کمال، خوبی و نیکی به خدا برمی‌گردد. بنابراین به وجود انسان کامل است که دنیا برپا شده و نشأه آخرت نیز برپا می‌شود و هنگامی که این الطاف و لطائف به پروردگار عالمیان بازگشت خدا را مخاطب ساخته و با او روبرو شده، خود را فانی و او را باقی دانسته گوید:

(۱). فجر: ۲۸.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۱۵

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ»^{۱۵۴} یعنی در هر ذره تو را می‌جوئیم، پس تو را یافتیم، و تو خود را در هر چیز به ما معرفی نمودی، چون به کمال در آن ذره بر ما تجلی کردی، و خود را در صفات ذاتت به ما نمایاندی. گفته شده حدیثی که وارد شده مبنی بر این که مولای ما امام جعفر صادق علیه السلام پیوسته آیه‌ای را تکرار می‌کرد تا از گوینده آن، [خداوند] آن را شنید همین آیه کریمه است.

«إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»/ در این خواسته نیز از تو کمک می‌خواهیم پس ما را در رسیدن به آن کمک نما، چراکه ما از تو پدید آمده و برای تو و به کمک تو نیازمندیم و به سوی تو می‌آییم و به هدایت خویش بر ما منت گزار و:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»/ ما را به راه راست هدایت فرما، راه راست تو همان علی بن ابیطالب ولی الله است^{۱۵۵} و چنان که روایت شده علی علیه السلام از تو است «إِنَّ عَلِيًّا مَمْسُوسٌ فِي ذَاتِ اللَّهِ»^{۱۵۶} «علی علیه السلام مقام ذات خدا را حس کرده است»، و مقام علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و اله مانند جان پیامبر صلی الله علیه و اله است در دو بدن^{۱۵۷} و نسبت به اولاد پیامبر صلی الله علیه و اله مانند نورشان و مبدأ ظهورشان می‌باشد، و مقام او نسبت به پیامبران علیهم السلام شهود آنان است، و برای همه صراط است، یعنی راه آن:

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» کسانی است که - ای خدا- به آنان نعمت بخشیدی چون آنان به واسطه علی علیه السلام به تو رسیدند و به توسط او به هر خیری- که نزد تو است- نایل آمدند، و علی در باطن آنان بود، و آنان چونان اعضاء و قوای اویند.

(۱). ایّاك نعبد، یعنی تنها تو را می‌پرستیم با این که عبد تنهاست وجهی دارد که شاید بتوان گفت در حدیث آمده که مؤمن به تنهایی جماعت است، چنان که مجلسی اول در روضة المتقین آن را یادآور شده است (روضه المتقین، ج ۲، ص ۴۸۶). (م)

(۲). در تفسیر قمی آمده است: إِنَّ الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ ج ۱ ص ۲۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۲۸.

(۳). بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۱۳، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۸ و ۱۹.

(۴). اشاره است به آیه وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ.

^{۱۵۴} (۱). ایّاك نعبد، یعنی تنها تو را می‌پرستیم با این که عبد تنهاست وجهی دارد که شاید بتوان گفت در حدیث آمده که مؤمن به تنهایی جماعت است، چنان که مجلسی اول در روضة المتقین آن را یادآور شده است (روضه المتقین، ج ۲، ص ۴۸۶). (م)

^{۱۵۵} (۲). در تفسیر قمی آمده است: إِنَّ الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ ج ۱ ص ۲۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۲۸.

^{۱۵۶} (۳). بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۱۳، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۸ و ۱۹.

^{۱۵۷} (۴). اشاره است به آیه i وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ/E.

«غَيْرِ الْمَعْضُوبِ عَلَيْهِمْ» آنان که مورد خشم قرار گرفتند کسانی هستند که درباره علی علیه السلام افراط کرده، غلو نموده، و او را پروردگار جهانیان قرار دادند.

«وَلَا الضَّالِّينَ» گمراهان کسانی هستند که به شناخت علی علیه السلام دست نیازیدند، و در جایگاه ولایی خویش قرارش ندادند، و آن گونه که باید او را بشناسند نشناختند، لذا از راه او گمراه شدند و گروه زیادی را نیز گمراه ساختند، ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است.

فصل دیگر در سوره حمد

«بِسْمِ اللَّهِ» به نام خدا به واسطه علی ولی الله علیه السلام که اسم اعظم خدا و نور مقدم اوست، علی سرآغاز آفرینش اشیاء قرار گرفت، و کمال جلا و استجلاء را به دست آورد [کمال جلاء و استجلاء شرح داده شد].

«الرَّحْمَنُ» کسی است که به توسط علی علیه السلام اشیاء (که انوار نامهای خدایند) را از درون پنهانها [غیب الغیوب] به جایگاه شهود و ظهور رساند.

«الرَّحِيمُ» کسی است که به هدایت علی علیه السلام عابد از معبود تمیز داده شد، چنان که فرمود: من نقطه زیر باء «بِسْمِ اللَّهِ» می باشم.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» ستایش ویژه خداست و همه از خداوندی است که به خود، و برای خود و در مرتبه غیب خود تجلی کرد و نور علی علیه السلام را دید، و چون جان او با جان محمد صلی الله علیه و اله یکی است، نور او باطن محمد صلی الله علیه و اله بزرگ پیامبران است، زیرا فرمود:

«علی منی کنفسی؛ علی نسبت به من مانند جان من است» و در حدیث دیگر فرمود:

علی مانند روح من به بدن من است، از این رو خدا نور پیامبر صلی الله علیه و اله را در آینه علی علیه السلام دید، چون خداوند از میان نامها و صفات نخستین نامی که برای خود برگزید، همان «علی عظیم» است که در «أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ» است.^{۱۵۸}

(۱). در مصباح المتهجد، کفعمی، ص ۶۸۲ در دعای روز غدیر می خوانیم «و أشهد أنه ... و أنه فی أمّ

^{۱۵۸} (۱). در مصباح المتهجد، کفعمی، ص ۶۸۲، در دعای روز غدیر می خوانیم «و أشهد أنه ... و أنه فی أمّ الكتاب لعلي حکیم»؛ تفسیر برهان، بهرانی، ج ۱، ص ۴۷، حدیث ۴؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۱۹.

پیامبر صلی الله علیه و اله در شب معراج دید علی علیه السلام جلوی او راه می‌رود تا این که داخل پرده نور شد و خدای سبحان در معراج با او و با موسی در طور به زبان علی علیه السلام سخن گفت، و حضرت عیسی در گهواره در توصیف این ولی سخن گفت.^{۱۵۹}

«رَبُّ الْعَالَمِينَ» پروردگار عالمیان کسی است که پروردگاری او به تجلی مرتبه إلهیت او آشکار شد، مرتبه إلهیت که مخصوص خداوند و برای خود اوست بر همه مراتب پیشی گرفته است، و با این تجلی است که علی علیه السلام امام و پیشوای عالمیان و نور آسمانها و زمین گردید، و فرشتگان از او دانشها آموختند، و هریک در جایگاه ویژه خود قرار گرفتند، و به اذن او عمل می‌کنند، نافرمانی ندارند و هرآنچه را مأمورند انجام می‌دهند.

«الرَّحْمَنُ» کسی است که وقتی به گوهر پروردگاری خود تجلی کرد عبودیت ظاهر شد و بندگی شکل گرفت، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود «العبودية جوهرة كنهها الربوبية» بندگی گوهری است که ژرفای آن پروردگاری است»، از این رو علی علیه السلام تصویربخش موجودات در زهدانهای مادران، و جایگاه رستنی‌هاست، علی علیه السلام به درختان برگ و میوه می‌بخشد، و روزی‌ها را تقسیم، و فریادرس جانهای هماهنگ با حق، و نابودسازنده گروههای اهل شقاق و نفاق است.

«الرَّحِيمُ» رحیم است، زیرا پیامبران و اولیاء را از ظلمات به نور علی راهنمایی کرد، از گرفتاری‌ها نجات داد، بر ادای رسالت‌هایشان کمک کرد و در راه نجات پایدار ساخت، علی علیه السلام بر نیازمندان امت پیامبر صلی الله علیه و اله تفضل کرد، بذل و بخشش داشت به حدی که او را در دنیا و آخرت پیشوای آنان قرار داد، از این رو بهترین امت شدند كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ /^{۱۶۰} و به فضیلت بزرگ دست یازیدند، و به

الكتاب لعلی حکیم»، تفسیر برهان، بحرانی، ج ۱، ص ۴۷، حدیث ۴؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۱۹.

(۱). برگرفته از مائده: ۱۱۰؛ آل عمران: ۴۶؛ مریم: ۲۹.

(۲). آل عمران: ۱۱۰.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۱۸

واسطه علی علیه السلام بر همه هوشمندان برتری یافتند.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» خداوند پادشاه روز جزاست، زیرا در دنیا و آخرت زمام بندگان به دست علی علیه السلام است، و دست علی دست خدا است، زیرا هر بامداد و شامگاه کردارشان به او عرضه می‌شود، و حسابشان در روز واپسین به دست علی علیه السلام مولای ماست لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا

^{۱۵۹} (۱). برگرفته از مائده: ۱۱۰؛ آل عمران: ۴۶؛ مریم: ۲۹.

^{۱۶۰} (۲). آل عمران: ۱۱۰.

بِالْحُسْنَى/۱۶۱؛ «آنچه در آسمان و زمین است از آن خدا است، تا کسانی را که بد کرده‌اند به سزای آنچه انجام داده‌اند کیفر دهد، و آنان را که نیکی کرده‌اند به نیکی پاداش دهد».

خداوند در بهشت برین سلطنت و بزرگی علی علیه السلام را خواهد نمود، چنان که او را تقسیم کننده بهشت و دوزخ قرار داده است.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ» در چهارچوب ولایتمداری مان به علی علیه السلام تو را می‌پرستیم، و به عبادت او تو را بندگی می‌کنیم، و به راهنمایی او تو را می‌خواهیم و می‌جوئیم.

«وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» تنها از تو کمک می‌خواهیم چون به دامن مولایمان علی علیه السلام چنگ انداخته و از او کمک می‌گیریم.

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» ما را بر دوستی او ثابت قدم بدار، یا ما را رهپوی راهش گردانی، یا ما را به او برسان به این گونه که در راه او گام برداریم، یا از منازل ایستگاه‌های او [توقف‌گاه‌های بین راه] و از نیروها و اعضای او باشیم، یا نورانیت او را به ما بنما تا او را به نورانیت بشناسیم.

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» که عبارت‌اند از پیامبران و اولیاء، زیرا علی علیه السلام را به نورانیت شناختند، و علی در باطن با آنان بود.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» همان کسانی هستند که حق او را غصب کرده، جای او نشستند.

«لَا الضَّالِّينَ» کسانی که او را آن گونه که باید بشناسند شناختند.

(۱). نجم: ۳۱.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۱۹

فصل [شناخت نورانیت علی ع]

اما شناخت نورانیت علی علیه السلام چنان است که روایت محمد بن صدقه^{۱۶۲} از سلمان و ابو ذر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند که امیر علیه السلام فرمود: کسی که در ولایت من برونش بزرگتر از درونش باشد در روز قیامت میزان اعمال او به سبکی برگزار می‌شود (بر او سخت‌گیری نمی‌شود).

^{۱۶۱} (۱). نجم: ۳۱.

^{۱۶۲} (۱). در ترجمه این روایت از بحار الانوار مرحوم مجلسی نیز استفاده شد. اما روایت بحار کاملتر، جامعتر و با توضیح و تبیین بیشتر است [ر. ل: بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱، و بعد]. (م)

ای سلمان: همانا ایمان کسی کامل نمی‌شود مگر این که به ژرفای نورانیت شناخت من نایل آید، هرگاه در حق من به این اندازه شناخت پیدا کرد خداوند قلب او را برای ایمان آزموده و سینه او را برای دریافت معارف اسلام گسترده و عارف بینا گشته است. و کسی که از این مقدار معرفت کوتاهی نماید صاحب شک و دودلی است.

ای سلمان و ای جنبد (- ابوذر) شناخت من به نورانیت، شناخت خداوند عز و جل است، و شناخت خدا شناخت من است، و این همان دین خالص است چنان که خداوند می‌فرماید: **وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ** /^{۱۶۳}؛ «فرمان نیافته بودند جز این که خدا را بپرستند، و درحالی که به توحید گرائیده‌اند دین خود را برای او خالص گردانند و زکات بدهند، و دین ثابت و پایدار همین است». بنابراین توحیدی که به آن مأمور شده‌ایم همان «اخلاص» است. اما این که فرمود «حُنَفَاءَ/» عبارت است از اقرار به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و اله که همان دین حنیف می‌باشد، و اما «يُقِيمُوا الصَّلَاةَ» ولایت من است، کسی که ولایت مرا پذیرفته و دارا باشد نماز را برپا داشته است.

البته این امر بسیار مشکل است، اما «يُؤْتُوا الزَّكَاةَ/» اقرار به ائمه طاهرين است، و

(۱). در ترجمه این روایت از بحار الانوار مرحوم مجلسی نیز استفاده شد، اما روایت بحار کاملتر، جامعتر و با توضیح و تبیین بیشتر است [ر. ک: بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱، و بعد]. (م)

(۲). بینه: ۵.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۲۰

مجموع آنچه ذکر شد دین ثابت و پایدار است.

قرآن گواهی می‌دهد که دین خالص عبارت است از توحید، اقرار به نبوت، و ولایت، کسی که اعمال و عقاید خود را این گونه داشته باشد دین پایدار دارد.

ای سلمان و ای جنبد (ابو ذر)، مؤمن آزموده شده کسی است که چیزی از امر ولایت ما بر او عرضه نمی‌شود جز این که خداوند دل او را بر پذیرش آن گسترش می‌دهد، و هیچ شک و شبهه در آن وارد نمی‌سازد، و کسی که چون و چرا کند و شک و شبهه وارد آورد کافر شده است، بنابراین امر خدا را تسلیم باشید که ما امر خداوندیم.

ای سلمان و ای جنبد: خداوند مرا امین، خلیفه در زمین، شهرها و بندهای خود قرار داد. و چیزهایی به من عطا کرد که هیچ توصیف‌کننده نمی‌تواند آن را به وصف آورد، و هیچ عارفی نمی‌تواند آن را بشناسد، اگر شما مرا این گونه و بر این پایه بشناسید مؤمن واقعی هستید.

ای سلمان: خدای عزّ و جلّ می فرماید: **وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ** / ۱۶۴؛ «از صبر و نماز طلب کمک نمایید، و این نماز بزرگ است مگر بر فروتنان»، تأویل صبر حضرت محمد صلی الله علیه و اله است و صلاة و ولایت من است.

از این رو فرمود: **«إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ»** / یعنی همانا ولایت، بسیار بزرگ است و ن فرمود صبر و صلاة، سپس فرمود: مگر بر فروتنان، یعنی اهل ولایت مرا استثناء کرد و آنان کسانی هستند که به نور ولایت من مستبصر و بینا شده‌اند.

ای سلمان ما «راز» خداوند هستیم، رازی که پنهان نمی ماند، ما نور خداوندیم نوری که خاموش نمی شود، ما نعمت خداوندیم، نعمتی که هیچ چیز به عنوان پاداش در برابر آن قرار نمی گیرد، اول ما نام و حقیقتش محمد، وسط ما محمد، و آخرین ما محمد است، هر کس ما را به این پایه بشناسد دین پایدار خود را کامل

(۱). بقره: ۴۵.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۲۱

کرده است.

ای سلمان و ای جنذب، من با محمد صلی الله علیه و اله نوری بودیم که پیش از هر تسبیح گویی تسبیح خداوند سبحان بجا می آوردیم، و قبل از همه مخلوقات نورافشانی می کردیم، خداوند آن نور را دو بخش کرد: یکی به عنوان پیامبر برگزیده و دیگری به عنوان وصی پسندیده، به یکی فرمود پیامبر باش و به دیگری فرمود علی باش.

ای سلمان و ای جنذب، پیامبر در زمان خود ناطق و گویا بود و من خاموش، و در هر زمان دیگر چاره جز یک گویا و یک خاموش نیست، پیامبر صلی الله علیه و اله صاحب جمع بود و من صاحب حشر، محمد صلی الله علیه و اله هشداردهنده بود و من هدایتگر، محمد صلی الله علیه و اله گردآورنده بود و من صاحب رجعت، محمد صلی الله علیه و اله در قیامت صاحب حوض کوثر است و من صاب پرچم و لوای ولایت، محمد صلی الله علیه و اله صاحب کلیدها و من صاحب بهشت و دوزخ، محمد صلی الله علیه و اله صاحب وحی است و من صاحب الهام، محمد صلی الله علیه و اله صاحب براهین و دلالات است و من صاحب معجزات و کرامات، محمد صلی الله علیه و اله پایان بخش پیامبران است و من پایان بخش اوصیاء، محمد صلی الله علیه و اله صاحب دعوت به خداوند است و من صاحب شمشیر و شجاعت و پیکار، محمد صلی الله علیه و اله پیام آور کریم است و من هدایتگر به راه مستقیم، محمد صلی الله علیه و اله بسیار مهربان است و من علی بزرگوارم.

(۱) بقره: ۴۵.

ای سلمان، خداوند متعال فرمود: رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ/۱۶۵؛ «بالا برنده درجات، خداوند عرش، به هر کس از بندگانش که خواهد آن روح را به فرمان خویش فرستد، تا مردم را از روز ملاقات با خدا بترساند»، و این روح چیزی نمی‌بخشد مگر به کسی که خدا به او امر و قدرت عطا فرموده است. من مردگان را زنده می‌کنم، و من به آنچه در آسمان‌ها و

(۱). غافر: ۱۵.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۲۲

زمین است آگاهی دارم، من همان کتاب روشن و روشن‌کننده خداوندم.

ای سلمان محمد صلی الله علیه و اله برپادارنده حجت حق است، و من حجت حق بر خلقم، توسط من بود که «روح» پیامبر صلی الله علیه و اله را به آسمانها برد، من نوح را بر کشتی سوار کردم، من صاحب یونس در شکم ماهی بودم، و او را به اذن خدا از شکم ماهی خارج کردم، من موسی علیه السلام را از دریای نیل عبور دادم، و دشمن نخست او فرعون و دار و دسته‌اش را هلاک کردم، من به اذن پروردگار ابراهیم علیه السلام را از آتش بیرون آوردم، دانش پیامبران و اوصیاء، و فصل خطاب به من داده شد، به واسطه من بود که نبوت محمد صلی الله علیه و اله به تمام و کمال رسید^{۱۶۶}، من دریاها و جویبارها را جاری کردم، من چشمه‌ها را جوشان نمودم، من دنیای دود را واژگون و سرنگون ساختم، فرمان عذاب روز قیامت به دست من است، من خضرم معلم موسی، من معلم داوادم.

ای سلمان، منم ذو القرنین، من به اذن الله آسمان را بلندپایه و مرتفع ساختم، من به اذن خدا زمین را گسترش دادم، منم که از جایگاه دور ندا می‌دهد و جن و انس می‌شنوند، من «دابة الارض»^{۱۶۷} می‌باشم، پیامبر صلی الله علیه و اله به من فرمود: تو ذو القرنین زمین و دو طرف آن هستی، دنیا و آخرت از آن تو است.

ای سلمان مرده ما وقتی بمیرد نمی‌میرد و کشته ما کشته نمی‌شود، بلکه زنده

(۱). اشاره است به آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا/ (مائده: ۳)؛

^{۱۶۵} (۱). غافر: ۱۵.

^{۱۶۶} (۱). اشاره است به آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا/ (مائده: ۳)؛ «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را بر شما به عنوان آئینی برگزیدم». این آیه مربوط به نصیب خلافت علی علیه السلام از جانب خداوند متعال است.

^{۱۶۷} (۲). اشاره است به آیه إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُظَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ/ (نمل: ۸۲)؛ «چون قول عذاب برایشان واجب گردید جنبه‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با آنان سخن گوید که: مردم چنان‌که باید به نشانه‌های ما یقین نداشتند».

«امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را بر شما به‌عنوان آئینی برگزیدم». این آیه مربوط به نصب خلافت علی علیه السلام از جانب خداوند متعال است.

(۲). اشاره است به آیه **وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ** (نمل: ۸۲)؛ «چون قول عذاب برایشان واجب گردد جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با آنان سخن گوید که: مردم چنان که باید به نشانه‌های ما یقین نداشتند». (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۲۳

است، و غایب ما غایب و پنهان نیست، و هیچ‌کس از مردم زاییده نشده و هرگز زاییده نمی‌شود که قابلیت داشته به ما قیاس شود، من به زبان عیسی علیه السلام در گهواره سخن گفتم، من حقیقت نوح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام و حضرت صالح علیه السلام صاحب ناقه می‌باشم، من صاحب زلزله و لرزش هستم، من لوح محفوظم تا زمانی که دانش‌های نقش‌شده بر آن پایان پذیرد، من صورته‌ها را آن‌گونه که خدا بخواهد گونه‌گون می‌کنم، هرکس آنها را ببیند مرا دیده، و هرکس را من ببینم آنها دیده‌اند، ما معصومان در واقع نور خداوندیم، نوری که تغییر نمی‌پذیرد و پایان ندارد.

ای سلمان هر پیامبری که برگزیده شد به واسطه ما شرافت یافت، البته ما را پروردگار نخوانید و درباره حقیقت و کمال ما هرچه خواهید بگویید، کسی که هلاک شد به خاطر قدرناشناسی ما بود، و آن که نجات یافت به واسطه شناختش از ما بود.

ای سلمان، هرکس به آنچه گفتم و توضیح دادم ایمان آورد واقعا مؤمنی است که خداوند دل او را به ایمان آزموده و از او خشنود و خرسند گردیده، و هرکه صاحب شک و دودل گردد بر علیه ما بوده و عداوت ورزیده است، و چنانچه ادعای ولایت ما را هم بنماید دروغ گفته است.

ای سلمان، من و پیشوایان هدایتگر از اهل بیت من «راز» پوشیده خدا و دوستان مقرب اویند، ما همه یکی هستیم، امر ولایت، شأن، مقام، مرتبه و راز ما یکی است، درباره ما قایل به جدایی و تفرقه نشوید که هلاک می‌گردید، ما طبق شرایط محیط و زمان ظاهر شده و وظیفه خود را آن‌گونه که خدا خواسته به منصه ظهور می‌رسانیم، وای، سپس وای، بر کسی که آنچه را گفتم منکر شود، البته جز کم‌خردان و کودکان منکر نخواهند شد، و جز کسی که بر قلب و گوش او مهر زده شده و بر چشمش پرده جهالت کشیده شده باشد.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۲۴

ای سلمان، من هنگامه (طامه) بزرگ هشتم^{۱۶۸} من روز قریب الوقوع (آزفه) هشتم هنگامی که واقع شود^{۱۶۹} من رخ‌دهنده (حاقه) می‌باشم^{۱۷۰} من کوبنده (قارعه)^{۱۷۱} هشتم، من روزپوشاننده (غاشیه)^{۱۷۲} هشتم من (صافه)^{۱۷۳} هشتم، من درد و الم نازل بر کافرانم، ما پیشوایان هدایتگر آیات و دلالت، وجه الله و پرده‌های ستار می‌باشیم.

من بر عرش فرمان قرارگرفتنی نوشتم، پس او قرار گرفت، من فرمان به ایستادن آسمانها نگاشتم، پس آنها ایستادند، من فرمان بر زمین نوشتم پس آرام گرفت، و بر باد نوشتم پراکند، و بر برق نوشتم نورانی شد، و بر باران نوشتم چکید و بر نور نگاشتم گسترد، و بر ابرها نوشتم بارید، و بر رعد نوشتم خشوع نمود و بر شب نگاشتم تاریک و ظلمانی شد و فرمان بر روز نوشتم پس روشن گردید و توسط خورشید لبخند زد.^{۱۷۴}

(۱). طامه از نامهای قیامت است، «النازعات: ۳۴».

(۲). اشاره است به یکی دیگر از نامهای قیامت برگرفته شده از آیه «أَزِفَتِ اللَّازِفَةُ»/ (غافر: ۱۸).

(م)

(۳). از نامهای قیامت، «الحاقه: ۱» می‌باشد. (م)

(۴). از نامهای قیامت (القارعه: ۱) است. (م)

(۵). از اسامی روز قیامت «غاشیه: ۱». (م)

(۶). از اسامی قیامت روز صافه یعنی بلا و کوفتگی است. (م)

^{۱۶۸} (۱). طامه از نامهای قیامت است، «النازعات: ۳۴».

^{۱۶۹} (۲). اشاره است به یکی دیگر از نامهای قیامت برگرفته شده از آیه «أَزِفَتِ اللَّازِفَةُ»/ (غافر: ۱۸).

(م)

^{۱۷۰} (۳). از نامهای قیامت، «الحاقه: ۱» می‌باشد. (م)

^{۱۷۱} (۴). از نامهای قیامت (القارعه: ۱) است. (م)

^{۱۷۲} (۵). از اسامی روز قیامت «غاشیه: ۱». (م)

^{۱۷۳} (۶). از اسامی قیامت روز صافه یعنی بلا و کوفتگی است. (م)

^{۱۷۴} (۷). مرحوم مجلسی رحمه الله در بحار الانوار ذیل این خبر به‌عنوان «بیان» نوشته است، اگر این خبر از علی علیه السلام صادر شده باشد، این که مثلاً فرمود: من کسی هستم که نوع را سوار گشته نمودم و ...

احتمال دارد مراد این جمله و امثال آن این باشد که پیامبران علیهم السلام به شفاعت خواهی از ما و توسل به انوار ما گرفتاری‌های آنان برطرف گردید، همان گونه که اخبار صحیحیه بر این مطالب دلالت دارد. بعد از آن خبر دیگری نیز با همین مضمون نقل کرده که مردم در زمان حضرت سجاد علیه السلام، حضرت علی علیه السلام را لعن و نفرین کرده به آنجناب بد می‌گفتند، تا این که خداوند توسط آن حضرت که اشاره به ریسمانی در دست برخی یاران نمود، زلزله ای پدید آورد و ... آن گاه ذیل این حدیث نیز اشاره به عدم صحت آن و تخریب و بعید بودن آن می‌نماید، حال آن که ذیل حدیث اول می‌گوید: مضمون آن در اخبار صحیحیه هم آمده است؟! (م)

(۷). مرحوم مجلسی رحمه الله در بحار الانوار ذیل این خبر به عنوان «بیان» نوشته است، اگر این خبر از علی علیه السلام صادر شده باشد، این که مثلاً فرمود: من کسی هستم که نوح را سوار کشتی نمودم و ...

احتمال دارد مراد این جمله و امثال آن این باشد که پیامبران علیهم السلام به شفاعت خواهی از ما و توسل به انوار ما گرفتاری های آنان برطرف گردید، همان گونه که اخبار صحیحه بر این مطالب دلالت دارد، بعد از آن خبر دیگری نیز با همین مضمون نقل کرده که مردم در زمان حضرت سجاد علیه السلام، حضرت علی علیه السلام را لعن و نفرین کرده به آنجناب بد می گفتند، تا این که خداوند توسط آن حضرت که اشاره به ریسمانی در دست برخی یاران نمود، زلزله ای پدید آورد و ... آن گاه ذیل این حدیث نیز اشاره به عدم صحت آن و غریب و بعید بودن آن می نماید، حال آن که ذیل حدیث اول می گوید: مضمون آن در اخبار صحیحه هم آمده است؟! (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۲۵

بیان

اگر در حدیث مزبور کلمه «لا یکمل» (کامل نمی شود) را بر اساس ابواب ثلاثی مجرد بخوانیم کلمه «ایمان»، «بدل» از «مؤمن» قرار می گیرد، اما اگر آن (لا یکمل) را از باب افعال و به معنای کامل نمی گردد بدانیم (یعنی مزید فیه) کلمه «ایمان» مفعول قرار می گیرد اما واژه «قصر» (یعنی کوتاهی کرد) باید متعدی و از باب تفعیل معنی می شود.

جندب، اسم ابو ذر است، و کلمه اخلاص به معنی اخلاص در توحید است، چنان که از «مخلصین» فهمیده می شود چنان که در آیه آمده است **وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**، یا نعمتی که در برابر او هیچ چیز به عنوان پاداش برابری نمی کند به خاطر فراوانی اعمال باثواب آن نعمت است، و یا نعمت اولیه ای است که خداوند با عنایت اولیه قبل از آن که کسی استحقاق پیدا کند، بنابراین از نعمت های آغازین است.

اما این که علی علیه السلام صاحب «رجعت» است، بدین معناست که او در آخر الزمان رجعت می کند و به دنیا بازمی گردد، و اما این که او «فصل الخطاب» است، یعنی حق را از باطل جدا می کند، و یا- چنان که در خبر آمده- به زبان های انسان و حیوان شناخت دارد، اما «ذو القرنین» بود او علیه السلام بدین معناست که دو طرف بهشت بلکه تمام اطراف آن به دست اوست و او سید و سالار بهشت است. چنان که امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز دو سید جوان اهل بهشت اند، و یا این که مراد از «ذی القرنین» اول و آخر این امت است، او اول مرد مسلمان بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله و بعد از او اول مرد جهان اسلام است و در آخر الزمان نیز آشکار می گردد، و گفته شده مراد از «ذو القرنین» بودن این است که دو ضربه به سر او خورده، اول: از عمرو بن عبدود، و دیگری از ابن ملجم مرادی- لعنة الله علیهما-.

اما این که فرمود: ما را پروردگار نخوانید، یعنی به خاطر صفات و ویژگی های یاد

شده قائل به خداوند بودن ما نشوید که کفر است، چنان که در حدیث دیگر آمده است: ما را از پروردگار بودن منزّه بدانید، ما بشریم نه پروردگار لیکن بهره‌های بشری سایر مردم را از ما بردارید و هیچ کس از مردم را به ما قیاس نکنید (که مع الفارق است) زیرا ما رازهای خداوندیم که در هیكل‌های بشر نهاده شده‌ایم، ما کلمه گویای پروردگاریم که در جسدهای خاکی گذارده شده‌ایم، بعد از آن هرچه خواهید در وصف ما بگوئید، زیرا دریا تمام نمی‌شود و بزرگی خداوند به وصف نمی‌آید.

اما این که فرمود: زمین «ورست» یعنی تثبیت گردید و آرام گرفت ... و تبسم و لبخند زدن روز کنایه از نزدیک بودن طلوع خورشید است، چنان که هنگام تبسم و لبخند دندان‌ها ظاهر می‌شوند.

در خبر دیگر درباره معانی و اوصاف یادشده، و صحت انتساب و سند آن‌ها، از برخی پیشوایان پرسیده شد [که مثلاً آیا این همه اوصاف غلو نیست] فرمود: همه اینها به «امر» برمی‌گردد، و در خبر مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام آمده این که اوصاف یادشده به امر برمی‌گردد: یعنی وجود امام وجودی است نوری در عالم امر، بلکه حقیقت امام علیه السلام حقیقت عالم شریف امر است، زیرا هیچ چیزی نازل نمی‌شود جز به امر پروردگار **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**^{۱۷۵}؛ «چون به چیزی اراده فرماید: کارش این بس که می‌گوید: «باش» پس بی‌درنگ موجود می‌شود».

اما راز سخن این است که امام علیه السلام در ابتدای خبر فرمود: معرفت و شناخت امام، معرفت و شناخت خداوند است، و معرفت خداوند معرفت امام است، نیز در حدیث وارد شده است که خدا جز به خدا شناخته نمی‌شود «لا يعرف الله إلا بالله»^{۱۷۶}.

(۱). یس: ۸۲.

(۲). در توحید شیخ صدوق ص ۱۴۳ حدیث به این گونه نیز آمده است: «لا تدرك معرفة الله إلا بالله».

فصل دیگر در این باره

مرحوم صدوق در کتاب علل الشرایع در بابی که در آن علل فضل بن شاذان را ذکر کرده گوید: امام علیه السلام فرمود: اگر گفته شود چرا تمام قرائت‌های نماز با سوره حمد آغاز می‌شود- نه با سایر سوره‌ها-؟ پاسخ

^{۱۷۵} (۱). یس: ۸۲.

^{۱۷۶} (۲). در توحید شیخ صدوق ص ۱۴۳ حدیث به این گونه نیز آمده است: «لا تدرك معرفة الله إلا بالله».

این است که در هیچ‌یک از قرآن و کلام خدا- آنچه در سوره حمد وجود دارد از قبیل خیر، حکمت و ...- جمع نگشته است. زیرا:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ» به عنوان ستایش خداوند عبارت است از اداء چیزی که بر خلق واجب است بجا آورند، یعنی شکر، بنابراین برای این که خداوند به بنده‌اش توفیق خیر داده باید شکرگزاری نماید.

«رَبُّ الْعَالَمِينَ» بزرگداشت، سپاس و اقرار است به این که خداوند، تنها آفریدگار مالک است نه غیر او.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» بازگشت و یادآوری پروردگار است بر نعمت‌هایی که به تمام خلق ارزانی داشته است.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» اقرار است به برانگیخته شدن خلق در قیامت، حساب پاداش، و واجب دانستن این که خداوند مالک روز جزا است، به همان دلیلی که مالک دنیا است.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ» تنها تو را می‌پرستیم، از روی رغبت و شوق، و از باب تقرب و نزدیکی به خدا، و از روی اخلاص در عمل، آری او را می‌پرستیم نه غیر او را.

«وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» از او بیش از پیش خواهان نیکی و توفیق بوده، و از او می‌خواهیم نعمت‌ها و پیروزی را بر ما مستدام و پیوسته دارد.

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» از او خواهان رشد مؤدب شدن به آداب الله، و چنگ زدن به ریسمان او، و معرفت می‌باشیم.

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» تأکید است در سؤال از او و اشتیاق به او، و یادآوری

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۲۸

است بر نعمت‌های پیشین او به دوستان، و اشتیاق است در مثل آن نعمت‌ها.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» پناه بردن است از این که از عنادورزان، کافران، و کسانی باشیم که امر و نهی او را سبک شماریم.

«وَلَا الضَّالِّينَ» چنگ زدن است به دامان او بدین خاطر که مبدا از کسانی باشیم که بدون معرفت از راه او گمراه شده‌اند، درحالی که گمان بر این داشتند که کاری نیک انجام داده‌اند.

بنابراین در سوره حمد همه خیرها، حکمت‌ها، امور دنیا و آخرت به‌گونه‌ای گرد آمده که در هیچ سوره و سخنی دیگر گرد نیامده است.^{۱۷۷}

فصل دیگر

چون حقیقت حمد عبارت از اظهار ستایش‌ها و نیکی‌هاست می‌توان ستایش را دوگونه دانست:

اول: ستایش یا به زبان عبد تحقق می‌پذیرد، و عبد آنچه در دل دارد به‌خاطر آنچه در واقع است اظهار می‌دارد، بدین معنا که آنچه در عالم پیداست همه را خداوند متعال پدید آورده و آشکار ساخته است، و آنچه آشکار نموده عبارت است از کمالات ذاتی خویش که آنها را در عالم غیب خود دیده و سپس اظهار داشته است سپس کمالات، ستایش‌ها و نیکی‌ها نیز اقتضای آشکار شدن دارند، از این رو به عبد آموزشی داده که در برابر آنها مدح و ستایش خدا نماید، و مفاد ستایش او همان «حمدی» است که به زبان پیامبر صلی الله علیه و اله نازل فرمود، چنان که ما قبلاً تفسیر سوره «حمد» را به زبان عبد یادآور شدیم، و از آن جمله است آنچه از امام صادق علیه السلام درباره «الْحَمْدُ لِلَّهِ» سؤال شد، ایشان فرمود معنای الحمد لله شکر خداوند است؛ چرا که او همه نعمت‌ها را به بندگان بخشانیده است، سپس فرمود: کسی که خدا را حمد

(۱). علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۰، باب ۱۸۲، ذیل حدیث ۹.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۲۹

و ستایش به صفاتش نماید آن‌گونه که خود او توصیف نموده، حمد و ستایش واقعی او نموده است، چون «حمد عبارت است از «حاء»، «میم»، و «دال». «حاء» اشاره است به وحدانیت و یکتایی او، «میم» اشاره به ملک و سلطنت اوست، و «دال» اشاره می‌باشد به پیوسته بودن و دوام او، بنابراین کسی که او را به وحدانیت، ملک و دایم بودن بشناسد در واقع او را شناخته است.^{۱۷۸}

دوم: این که ستایش‌ها از جانب حقتعالی صورت پذیرد، چون او خود را حمد و ثنا گفته و ستایش‌هایش را اظهار داشته است، مدح و ثنا گفتن خود از این باب است که این همه کمالات، خوبی‌ها، نیکی‌ها، و حقایق را بدون نمونه پیشین پدید آورده و آفریده است، از این رو از جهت منت بر بندگان از پشت پرده‌های غیب ذاتی خود به زبان شریفترین موجودات و سید پیامبران صلی الله علیه و اله می‌گوید:

^{۱۷۷} (۱). علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۰، باب ۱۸۲، ذیل حدیث ۹.

^{۱۷۸} (۱). تفسیر القرطبی، القرطبی، ج ۱، ص ۱۳۴.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ» یعنی به نام آن کس که او الله، رحمان و رحیم است، ستایش خاص خداوند است، خداوندی که چون آفرینش آن همه کمالات و حقایق را مشاهده کرد و بدانها آگاهی تام داشت، نام خود را بر زبان پیامبر راند.

بر این اساس از سویی، چون خداوند سبحان خود را در مرتبه‌ای مشاهده کرد که در آن مرتبه، همه کمالات جمع شده، و همه اسماء و صفات گرد آمده‌اند، و نیز مشاهده کرد که اسماء و صفات در بزرگ‌مرتبه الاهیت-مرتبه جلاء و استجلاء- در هم تنیده و مجمل شده، و آن همه کمال و خصال پسندیده اقتضای ظهور و استدعای آشکار شدن دارند، و از سوی دیگر خداوند سبحان هر کس هر چه استحقاق داشته باشد به او می‌دهد، از این رو بر خود واجب نمود که اقتضاء و استدعای آنها را پاسخ مثبت دهد و خواسته‌های آنها را به منصه ظهور برساند لذا به نام «رحمان» ظهور کرد، این پاسخ مثبت برای این است که پاره از آن آثار و صفات را به عنوان «انوار الهی و اشباح نورانی» اظهار نماید تا خداوند به حق معرفت شناخته

(۱). تفسیر القرطبی، القرطبی، ج ۱، ص ۱۳۴.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۳۰

شود، چنان که در حدیث قدسی به آن اشاره کرده و فرموده است: «کنت کنزا مخفیاً، فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق لکی أعرف»^{۱۷۹}؛ من گنج پنهانی بودم، دوست داشتم

^{۱۷۹} (۱). بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹. دانشمندان بر این حدیث اشکال وارد کرده‌اند به این که منفی بودن از امور نسبی است و نیاز به طرفه دارد پس نمی‌تواند منفی علیه نداشته باشد، حال باید دید منفی علیه کیست؟ منفی علیه نمی‌تواند خدا باشد چون او ظاهر به نفس و عالم به ذات خویش است ازلا و ابدا. نیز نمی‌تواند خلق، منفی علیه باشد، چون خلق در ازل نبود تا خدا بر او منفی باشد، چنان که در حدیث آمده است: خدا بود و چیزی با او نبود، بنابراین منفی بودن خدا اقتضا دارد خلق وجود داشته باشد، پس خلق سبب منفی شدن خدا شده نه سبب ظهور او، و حال آن که حدیث دلالت دارد خداوند در ازل منفی بود و خلقی وجود نداشته.

لیکن می‌توان اشکال مزبور را با چند وجه پاسخ داد:

اول: منظور از منفی بودن خدا این است که غیر خدا کسی نبود که او را بشناسد، و عارفی وجود نداشته، بنابراین معنی حدیث این می‌شود که من گنج شریف و پنهانی بودم ولی عارف و عالمی وجود نداشته تا وجود مرا درک کند، و نعمت‌ها، کمالات و جمال مرا دریابد، از این رو خلق را آفریدم. دوم: موجودات دو وجود دارند، یکی علمی و دیگری خارجی، وجود علمی به نام «اعیان ثابت» خوانده می‌شوند و با خداوند اما به خدا علم ندارند، بنابراین خداوند منفی است نسبت به اعیان ثابت، و چون خدا خواست خود را به آنها معرفی نماید آنها را از وجود علمی به وجود خارجی بیرون آورد؛ زیرا خدا جز به وجودات خارجی شناخته نمی‌شود.

سوم: صاحب صحاح اللغه از اصمعی نقل کرده که ماده «خفاء» از اضداد است و بر منفی و آشکار اطلاق می‌شود، بنابراین معنی حدیث این باشد که من برای خود گنج آشکاری بودم و کسی به من معرفت نداشته، از این رو خلق را آفریدم تا مرا بشناسند.

چهارم: می‌تواند معنی حدیث این گونه باشد که من در نمایش ظهور و آشکاری بودم به گونه‌ای که از شدت ظهور پنهان شدم، از این رو خلق را- به عنوان حجاب و پرده نور- آفریدم تا مرا درک کنند، در سه مانده این که اگر کسی بخواهد خورشید را بنگرد دو دست خویش بر ابرو می‌گذارد و از نور تام خورشید جلوگیری می‌نماید تا بتواند پاره‌ای از نور خورشید را ببیند، بنابراین خلق، حجاب نور او و سبب احراق او می‌شوند، چنان که محقق سبزواری سروده است: $\text{S}\backslash\text{i}$ یا من هو اختفی لفرط نوره Z الظاهر الباطن فی ظهوره $\text{Z}\backslash\text{E}$ یعنی ای کسی که از شدت و زیادتی نور پنهان شده است، او آشکار است ولی از شدت آشکاری به درون گراییده و به باطن رفته است (برگرفته از حاشیه سید محمد باقر سبزواری، ترجمه از مترجم).

(۱). بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹. دانشمندان بر این حدیث اشکال وارد کرده‌اند به این که مخفی بودن از امور نسبی است و نیاز به طرف دارد پس نمی‌تواند مخفی علیه نداشته باشد، حال باید دید مخفی علیه کیست؟ مخفی علیه نمی‌تواند خدا باشد چون او ظاهر به نفس و عالم به ذات خویش است از لا و ابداء، نیز نمی‌تواند خلق، مخفی علیه باشد، چون خلق در ازل نبود تا خدا بر او مخفی باشد، چنان که در حدیث آمده است: خدا بود و چیزی با او نبود، بنابراین مخفی بودن خدا اقتضا دارد خلق وجود داشته باشد، پس خلق سبب مخفی شدن خدا شده نه سبب ظهور او، و حال آن که حدیث دلالت دارد خداوند در ازل مخفی بود و خلقی وجود نداشت.

لیکن می‌توان اشکال مزبور را با چند وجه پاسخ داد:

اول: منظور از مخفی بودن خدا این است که غیرخدا کسی نبود که او را بشناسد، و عارفی وجود نداشت، بنابراین معنی حدیث این می‌شود که من گنج شریف و پنهانی بودم ولی عارف و عالمی وجود نداشت تا وجود مرا درک کند، و نعمت‌ها، کمالات و جمال مرا دریابد، از این رو خلق را آفریدم.

دوم: موجودات دو وجود دارند، یکی علمی و دیگری خارجی، وجود علمی به نام «اعیان ثابتة» خوانده می‌شوند و با خداوندند اما به خدا علم ندارند، بنابراین خداوند مخفی است نسبت به اعیان ثابتة، و چون خدا خواست خود را به آنها معرفی نماید آنها را از وجود علمی به وجود خارجی بیرون آورد؛ زیرا خدا جز به وجودات خارجی شناخته نمی‌شود.

سوم: صاحب صحاح اللغه از اصمعی نقل کرده که ماده «خفاء» از اضداد است و بر مخفی و آشکار اطلاق می‌شود، بنابراین معنی حدیث این باشد که من برای خود گنج آشکاری بودم و کسی به من معرفت نداشت، از این رو خلق را آفریدم تا مرا بشناسند.

چهارم: می‌تواند معنی حدیث این گونه باشد که من در نهایت ظهور و آشکاری بودم به گونه‌ای که از شدت ظهور پنهان شدم، از این رو خلق را- به عنوان حجاب و پرده نورم- آفریدم تا مرا درک کنند، درست مانند این که اگر کسی بخواهد خورشید را بنگرد دو دست خویش بر ابرو می‌گذارد و از نور تام خورشید جلوگیری می‌نماید تا بتواند پاره‌ای از نور خورشید را ببیند، بنابراین خلق، حجاب نور او و سبب ادراک او می‌شوند، چنان که محقق سبزواری سروده است:

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۳۱

شناخته شوم لذا خلق را آفریدم تا شناخته شوم».

حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه- در دعای عرفه گوید: «إلهی قد علمت من تقلبات الأطوار أن مرادک ان تتعرف إلی فی کل شیء؛ یعنی خدایا: از دگرگونی‌ها و گوناگون شدن اشیاء و امور به دست تو دانستم که خواسته‌ات از من این است که خود را به من در همه چیز بنمایی و در مقابل من تو را در همه اشیاء بشناسم و

بینم، نیز در آن دعای شریف آمده است «تَعَرَّفْتُ لِكُلِّ شَيْءٍ فَمَا جَهَلَكَ شَيْءٌ؛ تو خود را به همه اشیاء معرفی کردی و چیزی وجود ندارد که تو را نشناسد»، از این رو خداوند رحیم است.

وقتی در این سخن دقت نمودی- در بازگشت به اصل مطلب- معنی بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله، این است: خداوند به وسیله اسم جامع «الله»- که موصوف به دو رحمت رحمانیت و رحیمیت است- ستایش خود نموده، و مدح و ثنای خویش را- در برابر آشکارسازی کمالات از جایگاه غیب، پوشیده و پنهان- ابراز داشته است.

«رَبِّ الْعَالَمِينَ» خداوند با توجه به ایجاد و آفرینش اشیاء، پروردگار عالمیان، مالک اشیاء، و محیط به همه آنهاست، و این بدان گونه است که به اندازه وزن هیچ ذره و کمتر از آن در زمین و آسمان بر او پوشیده نیست و از او غایب نمی ماند. از این رو ستایش خاص خدا، پروردگار عالمیان است.

خدای سبحان بعد از آن در مرتبه علم غیب و پوشیده خود نظری افکند و

الظاهر الباطن فی ظهوره

یا من هو اختفی لفرط نوره

یعنی ای کسی که از شدت و زیادتی نور پنهان شده است، او آشکار است ولی از شدت آشکارایی به درون گراییده و به باطن رفته است (برگرفته از حاشیه سید محمد باقر سبزواری، ترجمه از مترجم).

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۳۲

خواست علم، صفات و نیکی های خویش را اظهار نماید و به منصه ظهور رساند- چنان که قبلا گذشت- لذا آنها را در عرصه مشیت خود آشکار و ابراز نمود، یعنی مشیت او به ظهور آثار صفات و کمالات تعلق گرفت، از این رو آنها را تحقق بخشید، و رحمانیت پوشیده خود در بسم الله الرحمن را دگر بار و به معنی دیگر به اثبات رسانید و فرمود:

«الرَّحْمَنُ» خداوند سبحان از ظهور خود در اشیاء خواست اظهار هدف نماید، چراکه هدف او جز معرفت او نیست، بنابراین آن ظهور و این اظهار باید در جایی به عنوان «مظهر جامع» تحقق یابد، از ویژگیهای مظهر جامع این است که باید در برگیرنده تمام حقایق اسماء و صفات و آثار و انوار اسماء و صفات باشد، چون در منابع و مدارک اهل حق این نکته ثابت است که معرفت کامل امکان پذیر نیست جز به پذیرایی عقلی و متحد شدن معلوم در عالم [اتحاد عقل و عاقل و معقول] به گونه ای که به این مطلب تنها صاحبان بصیرت قدسی و

اندیشمندان آگاهی دارند، و چنین مظهری که بتواند تمام اسماء و صفات خداوند را نشان دهد همان «انسان کامل» است و چنین انسانی گویا همه عالم در او گردآمده [و جهانی است بنشسته در گوشه‌ای] بنابراین ظهور چنین نوع شریفی اقتضای فرد یا افرادی دارد که فضل و نیکی خداوند بر او پیشی گرفته و شامل حال او شده باشد.

و چون نوع انسان دایره‌اش وسیع و گسترده و به‌گونه‌ای است که خوبان و بدان را شامل است، اصناف فراوانی از او پدید می‌آیند که دارای طبایع مختلف و غریزه‌های فراوان و اندیشه‌های گوناگون و باورهای متضاد می‌باشند، بر این پایه گروهی پدید آمدند از طبقات نفوس مؤمنه و ارواح شریفه که قابلیت دارند غرض خداوند از آنان پدید آید و بتوانند مظهر اسماء و صفات شوند از این‌رو خداوند سبحان:

«الرَّحِيمِ» است، اما چون هریک از نفوس مؤمن نمی‌توانند به مرتبه انسان کامل

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۳۳

که جامع کمالات است دست یازند- زیرا از نشانه‌های آن مرتبه این است که هیچ مرتبه‌ای از حقایق و معارف نیست مگر این که در او موجود می‌باشد- بلکه برهان نقلی [از طریق وحی] و عقلی [از طریق عقل] بر این معنا وجود دارد که انسان کامل جز یک نفر نیست، چون لازم است مشابهت کامل با مقام و مرتبه واحدیت داشته باشد، به دیگر سخن کسی که به این مقام و مرتبه رسیده شهر علم است و مصداق این شهر تنها یک نفر است، بنابراین اقتضای ظهور و اظهار خداوند و مشیت او وجود چنین فردی است، و به این فرد دوره‌های پیامبران و فرستادگان تمام می‌شود، و به عنوان «خاتم الانبیاء صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَعَدَّدَ فرستادگان پایان می‌پذیرد، و امر دنیا و آخرت به سامان می‌رسد، و دوزخ و بهشت پدید می‌آید، و به واسطه اوست که همه به خدا برمی‌گردند، چنان که فرمود **كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ**^{۱۸۰}؛ «همان‌گونه که شما را پدید آورد به سوی او برمی‌گردید»، بر این اساس او:

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است، چون چونان مظهری [به نام حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] که جامع همه حقایق عالمیان است به منصه ظهور رسیده، و اجمالاً جامع جمیع اسماء و صفات الهی گردید و کارهای خداوند، از مرتبه ظهور تا مرحله اظهار را آشکار نمود.

اما گروهی از نفوس جزیی و ارواح ناطق- از نوع انسان- از جایگاه و موطن نور دور افتادند و خیال کردند این دور ماندن، عقوبت و گرفتاری است که از ناحیه خدا بدانان روی نموده است، اما حقیقت امر این است که ارواح مؤمنان با ارواح سایر هموعان خود- که ارواح و نفوس غیرمؤمن‌اند- وقتی هر دو در عالم مقدس نوری آفریده شدند، غیرمؤمنان اشتباه پنداشتند که بالاستقلال دارای نورند و صاحب سود و زیان خویشند، لذا وقتی به

سرزمین ماده هبوط کردند با توجه به هوای استقلالی که در سر داشتند برخی ادعای خدایی کردند و برخی بدون هیچ حقی

(۱). اعراف: ۲۹.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۳۴

دعوی نبوت و خلافت نمودند.

اما چون عنایت الهی دستگیر برخی نفوس شد، و قابلیت برگشت و توجه به آفریدگار یافت و شوق رجوع به جایگاه نورانی و قرب همسایگی خداوند متعال یافت، به نام مبارک «الظاهر» متوسل شد، و تجلی گاه این نام مبارک در «مظهر جامع» [حضرت محمد صلی الله علیه و اله] که شبیه اسم «الجامع» یعنی قرآن است، می باشد، قرآنی که با سوره حمد آغاز گشته است، یعنی نفوس مؤمن چنگ به دامن:

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» / زدند بدین منظور که به بارگاه رب العالمین باریابند و او را مخاطب ساخته گویند:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ» / یعنی تو را می جوئیم و همسایگی تو را خواهیم. ^{۱۸۱}

اسرار عبادات و حقیقت نماز ؛ ص ۱۳۴

«وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» / و از تو کمک می طلبیم، زیرا دست به دامن صاحب جمع شدیم و پرده های مادی را کنار زدیم و خاک زمین را به دست باد سپردیم، و این را خواهیم که گناهی که ما را احاطه کرده اند را ببخشایی و پیامرزی، و روی ما را به ملأ اعلی برگردانی، پس در این کار ما را کمک فرما و ...

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» / ما را به راه راست هدایت فرما، راهی که ما را به تو می رساند آن راه عبارت است از سرور و سالار ما امیر مؤمنان، و به فریادرس نفوس پیامبران و مؤمنان پس اوست:

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» / راه کسانی که به آنان نعمت بخشیدی، نه راه کسانی که خواستند از راه غیرمستقیم به تو برسند. ای خدا ما را هدایت فرما.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» / کسانی که بر سرور و سالار ما نصب عداوت کردند.

^{۱۸۱} قاضی سعید قمی/علی زمانی قمشه ای، اسرار عبادات و حقیقت نماز، جلد، انتشارات آیه اشراق - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۷.

«وَلَا الضَّالِّينَ»/ و نه گمراهان از اهل حیرت، یعنی کسانی که جایگاه والای امیر المؤمنین علیه السلام را نشناختند، گرچه بر امام اهل تقوا نصب عداوت هم نکردند.

توضیح این که: همه راهها به خدا منتهی می شود، لیکن برخی از آنها به رحمت

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۳۵

خدا و برخی به غضب و خشم خدا می رسد، چنان که این مطلب در اخبار وارد شده است مثلاً ذیل این آیه قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي.../۱۸۲؛ «بگو: این است راه من که من و هر کس پیروی ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم». و نیز آیه: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ/۱۸۳؛ «این است راه من، پس از آن پیروی کنید و از راههای دیگر که شما را از راه وی پراکنده می سازد پیروی مکنید، اینهاست که خداوند شما را به آن سفارش کرده است، باشد که به تقوا برسید».

بنابراین آنچه ما از راه تفاسیر به دست آوردیم همه از اخبار پیامبر صلی الله علیه و اله و آثار پیشوایان دین علیهم السلام گرفته شده است.

فصل [از «مشارق الانوار» در سوره فاتحه]

در کتاب «مشارق الانوار» در تفسیر سوره فاتحه الکتاب آمده است:

بدان راز کتاب های آسمانی، راز نبوت و ولایت، راز اسم اکبر، و رازهای غیب همه در سوره فاتحه الکتاب نهفته شده، و راز فاتحه در کلید آن است، و آن کلید عبارت است از بسم الله الرحمن الرحيم، و در بسم الله سه اشاره وجود دارد:

اول: خداوند سبحان می فرماید: وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوَّا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا/۱۸۴؛ «و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می کنند».

مراد از «ذکر» و «وحده» کلام خدا در بسم الله الرحمن الرحيم است، چون در این آیه ذکر خدا تنها به میان آمده است.

۱۸۲ (۱). یوسف: ۱۰۸.

۱۸۳ (۲). انعام: ۱۵۳.

۱۸۴ (۳). اسری: ۴۶.

(۱). یوسف: ۱۰۸.

(۲). انعام: ۱۵۳.

(۳). اسری: ۴۶.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۳۶

دوم: تعداد حروف بسم الله ۱۹ حرف است که دربردارنده: وحدت، توحید، وحدانیت، واحد، و احد می باشد، بنابراین «واحد» همان نور اول است، و نور اول یادآور «ذات خداوند» است که در اسم اعظم او تجلی کرده است.

سوم: بِسْمِ اللّٰهِ / اشاره است به باطن و راز «سین» که واقع شده بین باء و میم، چنان که امیر المؤمنین علیه السلام در این باره فرمود: من باطن و راز «سین» می باشم، و این همان اسم گنجینه شده و باطن اسم اعظم است.

اما راز «باء» در بِسْمِ اللّٰهِ / اشاره است به نبوت و ولایت، آن سان که نقطه زیر باء مخصوص ولایت است، از این رو علی علیه السلام فرمود: من نقطه زیر باء هستم. اما شمار و عدد حروف «سین» ۱۲۰ است و ۱۲۰ نام علی علیه السلام است^{۱۸۵} و حروف «میم» تعدادش ۹۲ و به اندازه نام محمد صلی الله علیه و اله است.^{۱۸۶}

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» / گواهی می دهیم که ستایش ها و نیکی ها در همه کلمات وجودی از هر ستایشگر و مدیحه سرا، مخصوص خدای رب العالمین است، اوست که استحقاق و شایستگی همه ستایشها را داراست و در برابر آنها پاداش عادلانه می دهد.

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» / اوست که طوق احسان و نیکی هایش را به گردن اهل آسمانها و زمین انداخت و با لطف خود آنان را از کتم عدم بیرون آورد، و از ابر رحمت خود سیل نعمت های واجب و غیرواجب را فروریخت، و با وجود و بخشندگی بندگانش را ایجاد کرد و در گستره چنبره رحمت قرار داد پس اوست:

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» / کسی که همه چیز، مال اوست، پادشاهی بندگان در دنیا و

^{۱۸۵} (۱). اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ را مَشْهُدٌ بِخَوَانِمِ عَدَدِ حُرُوفِهِ «۱۲۰» صحیح می آید.

^{۱۸۶} (۲). حُرُوفُ مِیْمٍ ۹۰ اسْمٌ و با نام محمد صلی الله علیه و اله که ۹۲ اسم بیضمان نمی باشد، بلکه دو عدد کمتر است، جز این که در حاشیه شرح توحید صدوق آمده اسقاط دو از حساب در اسم محمد صلی الله علیه و اله به خاطر اعتناء و احتفاء به مشرک است که این سخن و معمل نیز خالی از تأمل نیست. (۴)

(۱). اگر علی علیه السلام را مشدّد بخوانیم عدد حروف «۱۲۰» صحیح می‌آید.

(۲). حروف میم ۹۰ است و با نام محمد صلی الله علیه و اله که ۹۲ است یکسان نمی‌باشد، بلکه دو عدد کمتر است، جز این که در حاشیه شرح توحید صدوق آمده اسقاط دو از حساب در اسم محمد صلی الله علیه و اله به خاطر اعتناء و اکتفاء به عشرات است گرچه این سخن و محمل نیز خالی از تأمل نیست. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۳۷

عدالت‌گستری در معاد بر آنان نیز از آن اوست، او به هر کس خواهد سلطنت بخشد گرچه جگر عنادورزان از هم بگسلد. اما وقتی گفتیم:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» / به این معنا اقرار می‌کنیم که هر کس به صفات یادشده متّصف باشد او معبود و حقّ است از این رو می‌گوییم:

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» / یعنی بعد از حمد و ستایش از او می‌خواهیم ما را به دوستی علی علیه السلام هدایت فرماید، چراکه راه راست هموست:

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» / آنان محمد و آل علیهم السلام می‌باشند که به خاطرشان کون و مکان [عالم وجود و جهان ماده] آفریده شد.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» / آنان که دشمنان آل محمدند، یعنی کسانی که خداوند صورت انسانی‌شان را هنگام مرگ به شکل غیرانسان تبدیل می‌کند.

«وَلَا الضَّالِّينَ» / گمراهانی که پیروان دشمنان آل محمدند.

فصل [از کلام عارفان در تفسیر سوره فاتحه]

برخی از عارفان در تفسیر سوره فاتحه کتاب راه ظریفی پیموده که خالی از سودهای شریف و فراوان نیست، و ما در این نوشته عین سخنان او را نقل می‌کنیم:

سوره فاتحه کتاب: این سوره چرا بدین نام نامگذاری شد؟ پاسخ این است که این سوره برای تو و هر کس دیگر که بخواند، در باب مناجات دریچه‌ای شیرین می‌گشاید.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

از ابو العباس بن عطا^{۱۸۷} حکایت شده که گفته است «با» در بسم الله عبارت است

(۱). او از دانشمندان و بزرگان صوفیه بوده که به سال ۳۰۹ ق درگذشته است؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۲۸ از رساله قشیریه، ص ۱۶۸. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۳۸

از احسان خدا به پیامبران علیهم السلام به خاطر الهام رسالت و نبوت و «سین» سر و راز اوست با اهل معرفت که الهام بخش قرب و انس با اوست. «میم» آگاه‌سازی مریدان و خداخواهان است به پیوسته نگریستن خداوند به آنان به چشم عطوفت و مهربانی.

جنید گفته است: در بِسْمِ اللّٰهِ/ هیبت خداست، در الرَّحْمٰنِ/ یاری او و در الرَّحِیْمِ/ دوستی و محبت او.

و گفته شده است به واسطه «باء» بسم الله همه اشیاء پدید آمد و به آن فانی شد، و نیز به تجلی «باء» زیبایی‌ها زیبا شد، و به فنا شدن «باء» بدی‌ها بد شدند و از بین رفتند.

محمد بن موسی واسطی^{۱۸۸} گفته است: هیچ کس خدا را به نامی از نام‌هایش نخوانده مگر آن که بر آن کس در آن اسم نصیب و بهره‌ای است، جز اسم «الله» چون این اسم او را به وحدانیت می‌خواند، لذا انسان از این اسم نصیب و بهره‌ای ندارد.

چنین حکایت شده که ابو الحسین نووی^{۱۸۹} در منزل خویش یک هفته ماند در حالی که نه چیزی خورد و نه آشامید و نه خوابید، او در حال حیرانی، دهشت، سرگردانی و مدهوشی ایستاده به دور خود می‌چرخید و الله الله می‌گفت، از حال او به جنید بغدادی گزارش دادند، جنید گفت ببینید اوقات نماز را پاس می‌دارد یا نه؟

گفتند: نمازهای واجب را در وقت می‌خواند. جنید گفت: ستایش خداوندی را که برای شیطان در او راهی قرار نداد، سپس گفت: باید او را زیارت کنیم، یا چیزی از او بیاموزیم، یا چیزی به او می‌آموزیم، پس بر او وارد شد در حالی که ابو الحسین در

(۱). واسطی خراسانی الاصل، از شهر فرغانه، دانشمند بزرگ صوفی و از صحابه جنید بغدادی به‌شمار می‌رود، او

^{۱۸۷} (۱). او از دانشمندان و بزرگان صوفیه بوده که به سال ۳۰۹ ق درگذشته است؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۲۸ از رساله قشیریه، ص ۱۶۸. (م)

^{۱۸۸} (۱). واسطی خراسانی الاصل، از شهر فرغانه، دانشمند بزرگ صوفی و از صحابه جنید بغدادی به‌شمار می‌رود، او مدتی در مرو زیست و در همانجا بعد از سال ۳۲۰ ق درگذشت. شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۲۷ از رساله قشیریه، ص ۱۷۴. (م)

^{۱۸۹} (۲). ابو الحسین نووی، بغدادی و از صحابه سری سقطی است. گویا او از هم‌تایان جنید بغدادی نیز می‌باشد. وی از شانی بزرگ برخوردار، خوش‌رفتار و خوش‌زبان است و در سال ۲۹۵ ق زندگی را بدرود گفت. شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۲۷. (م)

مدتی در مرو زیست و در همانجا بعد از سال ۳۲۰ ق درگذشت. شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۲۷ از رساله قشیریه، ص ۱۷۴. (م)

(۲). ابو الحسین نووی، بغدادی و از صحابه سری سقطی است، گویا او از همتایان جنید بغدادی نیز می‌باشد، وی از شأنی بزرگ برخوردار، خوش‌رفتار و خوش‌زبان است و در سال ۲۹۵ ق زندگی را بدرود گفت. شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۲۷. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۳۹

همان حال سرگشتگی و حیرانی بود، جنید گفت: ای ابو الحسین چه چیزی تو را مدهوش کرده است؟ گفت: می‌گویم **اللَّهِ، اللّٰهُ**، شما هم با من شوید و همراهی کنید در افزایش **اللّٰهُ اللّٰهُ**، جنید گفت: بنگر: این که می‌گویی: **اللّٰهُ، اللّٰهُ** آیا قول خداست یا قول تو؟ اگر گوینده این قول **اللّٰهُ** است پس قول تو نیست، و اگر تو می‌گویی و خود را در این گفته شریک می‌دانی، حیرت و سرگردانی در راه خدا معنی ندارد^{۱۹۰} اینجا بود که ابو الحسین گفت: چه زیبا مرا ادب کردی، و از حالت سرگشتگی بیرون آمد و ساکت شد.

شبلی^{۱۹۱} می‌گفت: «**اللّٰهُ**» بدو گفته شد چرا نمی‌گویی «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ**» گفت: همراه خدا ضدی نفی نمی‌کنم و **لَا إِلَهَ** نمی‌گویم و تنها به **اللّٰهُ** بسنده می‌نمایم.

گفته شده الف در **اللّٰهُ** اشاره است به قایم بودن حقتعالی به ذات خویش و جدا بودن از تمام خلق، بنابراین او به چیزی متصل نیست آن‌سان که الف ابتداء به چیزی از حروف متصل نیست، بلکه این حروفند که به الف نیازمندند تا به او بپیوندند اما الف از همه بی‌نیاز است.

و گفته شده الف در **اللّٰهُ** اشاره است به وحدانیت. لام اول اشاره است به محو اشاره [چون تنها به شیء محسوس می‌توان اشاره نمود نه به مجرد بسیط] و لام دوم اشاره است به محو محوهنگام کشف هاء **اللّٰهُ**.

(۱). زیرا تو هنوز خود را در نظر داری و **اللّٰهُ**، **اللّٰهُ** می‌گویی، پس فانی نشده‌ای و به حالت مدهوشی و وله نرسیده‌ای و به خود توجه داری، باید زبان سعدی سراید:

^{۱۹۰} (۱). زیرا تو هنوز خود را در نظر داری و **اللّٰهُ**، **اللّٰهُ** می‌گویی، پس فانی نشده‌ای و به حالت مدهوشی و وله نرسیده‌ای و به خود توجه داری، باید زبان خود را چنان به کار گیری که موی بر اعضاء حمد و ثنا گوید چنان که سعدی سراید:

^{۱۹۱} (۲). شبلی، ابو بکر، ولقب بن حجر، بغدادی، در روزگار خود از بزرگان، عالمان، صاحب حال است، اصل او از «اسروشنه» مالکی مذهب و از صحابه جنید بغدادی به‌شمار می‌رود، دوران عمر او ۸۷ سال و در سال ۳۳۴ ق در بغداد درگذشت. شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۲۸. (م)

(م)

(۲). شبلی، ابو بکر،OLF بن حجر، بغدادی، در روزگار خود از بزرگان، عالمان، صاحب حال است، اصل او از «سروشنه» مالکی مذهب و از صحابه جنید بغدادی به‌شمار می‌رود، دوران عمر او ۸۷ سال و در سال ۳۳۴ ق در بغداد درگذشت. شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۲۸. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۴۰

و گفته شده است کسی که گفت الله و تنها حروف را قصد کرد، او در واقع خدا را یاد نکرده است، چون خدا از حروف، حواس، اوهام، افهام و عقول بیرون است ولی باین همه از ما خرسند و خشنود است چون راهی به توحید ناب و دسترسی به آن ذات بی‌مثال نیست، و هیچ حال‌وقالی نمی‌تواند توحید او گوید.^{۱۹۲}

و گفته شده است در «الله» همه اسمای الهی داخل‌اند و از او استخراج می‌شوند، یعنی در معنی الله همه معانی اسماء داخل می‌باشند پس می‌توان آنها را از آن استخراج نمود، ولی این اسم «الله» از اسمی جز خودش استخراج نمی‌شود، لذا سایر اسماء، جامع نیستند، و این نام، مخصوص حق تعالی است، و مخلوق در او شریک نمی‌باشد اما در سایر نامها می‌توانند مشارکت داشته باشند.^{۱۹۳}

ابو سعید خراز خوارزمی^{۱۹۴} به برخی از دوستانش نوشت: آیا او جز خداست؟

(۱). امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «الذی لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن؛ خداوندی که حقیقت او را صاحبان همت بلند درک نمی‌کنند، و زیرکی‌ها و هوشهای غواص که فرورونده در اندیشه‌های ژرفند به او دست نمی‌یازند». (نهج البلاغه، ج ۱) و به سروده‌ی سعدی:

به او دست نمی‌یازند. (نهج البلاغه، خ ۱) و به سروده‌ی سعدی:

^{۱۹۲} (۱). امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «الذی لا یدرکه بعد الهمم و لا یناله غوص الفطن؛ خداوندی که حقیقت او را صاحبان همت بلند درک نمی‌کنند، و زیرکی‌ها و هوشهای غواص که فرورونده در اندیشه‌های ژرفند به او دست نمی‌یازند». (نهج البلاغه، ج ۱) و به سروده‌ی سعدی:

اوسه سخن گفتن Z\ورنه کمالا و هم کسی رسد آنجا Z\E\کلیات سعدی، طیبانه، نزل اول. (م)

^{۱۹۳} (۲). مثلاً به حضرت عیسی علیه السلام خالق اطلاق می‌شود چنان‌که در آیه می‌خوانیم حضرتش گفته:

i\ أَنبِي أَمْثَلُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفَعُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ (آل عمران: ۴۹)؛ «من از کُل برای شما چیزی به شکل پرنده خلق می‌کنم. آن‌گاه در آن می‌دمم، پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود». خداوند متعال هم گفته او را تأیید کرد و فرمود: ا\ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي (مائدة: ۱۱۰). چنان‌که دیگران هم می‌توانند رازق باشند ولی خداوند «خیر الرازقین» است. (م)

^{۱۹۴} (۳). ابو سعید، احمد بن عیسی خراز، اهل بغداد، از صحابه ذوالنون مصری و از بزرگان صوفیه در سال ۲۷۷ ق درگذشت؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۲۹، از رساله قشیری، ص ۱۶۱. (م)

پرتو نور سداقات جلالش

از عظمت ماورای فکرت دانا

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن

با همه کروییان عالم بالا

سعدی از آنجا که فهم اوست سخن گفت

ورنه کمالات و هم کسی رسد آنجا

کلیات سعدی، طبیات، غزل اول. (م)

(۲). مثلاً به حضرت عیسی علیه السلام خالق اطلاق می‌شود چنان‌که در آیه می‌خوانیم حضرتش گفت:

أَنْتَ أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ / (آل عمران: ۴۹)؛ «من از گل برای شما چیزی به شکل پرنده خلق می‌کنم. آنگاه در آن می‌دمم، پس به اذن خدا پرنده‌ای می‌شود». خداوند متعال هم گفته او را تأیید کرد و فرمود: وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي / (مائده: ۱۱۰). چنان‌که دیگران هم می‌توانند رازق باشند ولی خداوند «خیر الرازقین» است. (م)

(۳). ابو سعید، احمد بن عیسی خراز، اهل بغداد، از صحابه ذو النون مصری و از بزرگان صوفیه در سال ۲۷۷ ق درگذشت؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۲۹، از رساله قشیریه، ص ۱۶۱. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۴۱

[کسی که جز خدا شایستگی خداوندی دارد؟] و آیا کسی می‌تواند اسم الله را جز بر خداوند تطبیق نماید؟ آیا خدا را جز خدا می‌بیند؟ آیا خدا جز به خدا شناخته می‌شود؟ آیا قبل از خلق و پیش از عبد جز خداوند وجود دارد؟ الآن نیز آیا در آسمانها و زمین، و آنچه میان این دو است جز خداوند وجود دارد؟ و یا این که قبلاً وجود داشته‌اند که در این صورت نیز به واسطه خدا و به وجود او و برای او بوده‌اند.

ابو سعید گوید: حکیمی را دیده‌ام: هدف این عالم چیست؟ گفت: خداست، گفتم: پس معنی این که می‌گویی «اللَّهُ» چیست؟ گفت: گوئیم: خدایا ما را به خودت راهنمایی کن، و به وجودت ثابت‌قدم مدار، و ما را از کسانی قرار مده که به همه کس جز تو خشنودند، و همه کس را عوض تو می‌پندارند، خدایا مرا چونان کسی قرار مده که چون تو را ملاقات نمود به فرار (یا قرار) خودم اقرار نمایم.

«الرَّحْمَنُ»/ با این نام مبارک بسیاری از کرامات از مؤمنان به منصفه ظهور رسیده است مانند ایمان، طاعت، ولایت، عصمت، نعمت‌ها و نیز نعمت‌های همیشگی و پاینده. و هیچ‌یک از مخلوقین در این اسم شریک نیستند، چون از اعطای چیزی از نعمت‌های همیشگی و پاینده ناتوانند، نیز به واسطه رحمت رحمانی است که خداجویان از غیر رحمان جدا می‌شوند. و چون رحمت او در این عالم بر دوست و دشمن در زندگی روزمره همچون خورد و

خوراک و ... گسترده است از این جهت او را رحمان خوانند^{۱۹۵} لذا واسطی گوید: کسی به خداوند نزدیک نمی‌شود مگر این که

(۱). مولوی قلمرو رحمت، فلسفه آن و ابزار آن را این گونه به نظم کشیده است:

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| خواهد آن رحمت بتابد بر همه | بر بد و نیک از عموم مرحمه |
| حق همی خواهد که هر میر و اسیر | با رجاء و خوف باشند و حذیر |
| این رجاء و خوف در پرده بود | تا پس این پرده پرورده بود |

(ر. ک: مثنوی، ج ۱، ص ۹۴ بقیه حکایت زید)؛ خداوند چون خواهد نعمتی بخشد و دیگ رحمت خویش را به جوش آورد حالت گریه و تضرع می‌بخشد.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۴۲

رحمانیت خدا متوجه او گردد.

«الرَّحِيمِ»، به وسیله «الرَّحِيمِ» می‌توان با پیروی و اطاعت از خدا شریک خدا شد از این رو است که پیامبر صلی الله علیه و اله با او شریک شده است چنان که می‌فرماید: بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ^{۱۹۶} پیامبر صلی الله علیه و اله به مؤمنان بسیار رؤف و مهربان است.

واژه‌شناسان معتقدند معنی رحیم چیزی است که از رحمت رحیمیّه نشأت می‌گیرد این رحمت در زندگی روزمره خلق، و مصالح بدن‌های آنها سودمند است، از این رو اشکال ندارد خلق به نام رحیم خوانده شوند، لیکن نمی‌توان - چنان که اشاره شد - خلق را به نام «الرَّحْمَنِ» خواند، چون این اسم، خاص خداوند است و بندگان در او شرکت ندارند.

^{۱۹۵} (۱). مولوی قلمرو رحمت، فلسفه آن و ابزار آن را این گونه به نظم کشیده است:

سُؤْلِ\ خواهد آن رحمت بتابد بر همه\ Z بر بد و نیک از عموم مرحمه\ حق همی خواهد که هر میر و اسیر\ Z با رجاء و خوف باشند و حذیر\ Z این رجاء و خوف در پرده بود\ تا پس این پرده پرورده بود\ Z\ E\ E\ (ر. ک: مثنوی، ج ۱، ص ۹۴ بقیه حکایت زید)؛ خداوند چون خواهد نعمتی بخشد و دیگ رحمت خویش را به جوش آورد حالت گریه و تضرع می‌بخشد. سُؤْلِ\ چون بگریانم بجوشد رحمت\ آن خروشنده بنوشد نعمتم\ Z رحمتم موقوفه آن خوش گریه‌هاست\ Z چون گریست از بحر رحمت موج خاست\ Z تا نگرید ابر کئی خندد چمن\ Z تا نگرید طفل کئی نوشد لب\ Z تا نگرید طفلک حلوا فروش\ Z دیگ بخشایش نمی‌آید بجوش\ Z\ E\ E\ (ر. ک: مثنوی، ج ۲، ص ۱۱۳، یافتن پادشاه ... و ص ۱۱۴ حلوا خریدن شیخ (۶))

^{۱۹۶} (۱). توبه: ۱۲۸.

و گفته شده^{۱۹۷} معنی «الرَّحِيمِ» آن است که این نام به اللّهِ و الرَّحْمَنِ می‌رسد، و وصف حضرت محمد نیز قرار گرفته، چنان که در آیه یادشده آمده است «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَّحِيمٌ» و گویا معنای الرَّحِيمِ این است که بگویند: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، یعنی وقتی به مُحَمَّد صلی اللّهُ علیه و الهه پیوستید گفتید: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، یعنی خدایی که شما را با تمام عیوبتان پذیرفت وقتی که به او رونمودید، او شما را در این جهان پاس می‌دارد و از شما نگهداری می‌کند گرچه از او روی برگردانید، خداوند از شما بی‌نیاز است چه به او رو نمائید و چه برگردید.

«الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» ابن عطا گفته است، معنای این آیه شکر خداوند است

| | |
|------------------------------|--------------------------------|
| چون بگریانم بجوشد رحمتم | آن خروشنده بنوشد نعمتم |
| رحمتم موقوف آن خوش‌گریه‌هاست | چون گریست از بحر رحمت موج خاست |
| تا نگرید ابر کی خندد چمن | تا نگرید طفل کی نوشد لبن |
| تا نگرید طفلک حلوافروش | دیگ بخشایش نمی‌آید بجوش |

ر. ک: مثنوی، ج ۲، ص ۱۱۳، یافتن پادشاه ... و ص ۱۱۴ حلوا خریدن شیخ. (م)

(۱). توبه: ۱۲۸.

(۲). فتوحات، ج ۱، ص ۱۰۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۳۰.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۴۳

شکر این نعمت که بر ما منت نهاد و خود را به ما معرفی نمود تا خداشناس شویم و او را ستایش کنیم.

و گفته شده معنای آیه این است که خدایا تو با جمیع صفات و افعال پسندیده و قابل ستایشی.^{۱۹۸}

^{۱۹۷} (۲). فتوحات، ج ۱، ص ۱۰۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۳۰.

^{۱۹۸} (۱). ابن عربی، فتوحات، ج ۱، ص ۱۱۲؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۳۰. (م)

و گفته شده «الْحَمْدُ لِلَّهِ» بدین معناست که جز خدا کسی خدا را ستایش نمی‌کند.^{۱۹۹}

واسطی گفته است: مردم در ستایش خداوند دارای سه درجه‌اند، عموم مردم به عادت «الْحَمْدُ لِلَّهِ» می‌گویند، بندگان خاص هنگام شکر بر لذت «الْحَمْدُ لِلَّهِ» می‌گویند. پیشوایان در معنای آن می‌گویند: ستایش خداوندی را که ما را در جایگاهی قرار نداد که خواسته باشیم نعمت‌های خدا را از جایگاهی که بر شهود حق دارند و خدا در آنها مشاهده می‌شوند، اسقاطشان کنیم، حقشان را گرفته و از مظهریت خدا اخراجشان نماییم.

مردی نزد جنید گفت: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ. جنید گفت: آن را کامل کن چنان که خداوند تمام نمود و فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»، مرد گفت: عالمین چیست که همراه خدا ذکر شود؟! جنید گفت برادرم، هنگامی که پدیده‌های حادث همچون عالمین همراه قدیم بالذات (خداوند) ذکر شوند اثری از آنان باقی نخواهند ماند.

و گفته شده^{۲۰۰} این که خداوند می‌فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» بدین معناست که او در ازل حمد ذاتی و بدون علت و سبب برای خود گفته است، اما حمد مخلوق با علل و اسباب مخلوط است، اما این که چرا در ازل ستایش خود نمود، بدین جهت است که فراوانی نعمت‌هایش را بر بندگان و ناتوانی آنان از قیام به ستایش را در ازل

(۱). ابن عربی، فتوحات، ج ۱، ص ۱۱۲؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۳۰ (م)

(۲). همان.

(۳). گوینده: شبلی است، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۲۸ (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۴۴

می‌دانست از این رو از جانب آنان خود را ستایش نمود،^{۲۰۱} تا نعمت‌هایش بر آنان گواراتر گردد چراکه سنگینی رؤیت منت را از گردن آنان برداشت.

^{۱۹۹} (۲). همان.

^{۲۰۰} (۳). گوینده: شبلی است، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۲۸ (م)

^{۲۰۱} (۱). اوصافی که ما برای خداوند ذکر می‌کنیم تنها به اندازه خردهای کوتاه و ناقص ما است، و چه بسا که بر پایه حادثها و باورهای ما باشد نه حق حمد و ستایش او، از این رو امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هرآنچه شما به خردهایتان با دقیق‌ترین معنا به عنوان خدا تمییز دادید، در واقع مخلوق و مصنوع شماست و به شما برمی‌گردد، درسته مانند این که مور کوچک پندارد خداوند دو شاخه دارد چون کمال او به حساب می‌آید، مور ضعیف می‌پندارد اگر خداوند دو شاخه نداشته باشد نقص دارد، همچنین اسب حال خردورزان در آنچه به عنوان اوصاف، خدا را به آنها توصیف می‌کنند، بهار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۳).

سایه تو از او ره نیست / ز غایب فهم تو است / الله نیست / ز کفتم همه ملکه حسن سرمایه تو است / ز خورشید فلک جو خزه در سایه تو است / ز کفتا خلطی ز ما نشان نتوان یافت / ز ما تو هرآن چه دیدهای پایه تو است / ز کن: بهار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۳، به نقل از شیخ بهایی، محمد باقر سبزواری. (۴)

«الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» خداوند رحمان به رازهای دوستان و به تجلی بر ارواح پیامبرانش اشراف و اطلاع دارد، و بر جان‌های مخلوقات، و بر خوب و بد آنان آگاهی کامل و بر آنها بسیار مهربان است، از این رو زندگی خوب، مرّقه و گسترده بر آنان فراهم می‌آورد.

و گفته شده: «الرَّحْمَنُ» اسم ویژه خداوند است و کسی در او شریک نیست ولی از ناحیه کردار و نعمت بخشی گسترده و عام عمل می‌کند.

و گفته آمده، خداوند در ذات، رحمان است، اما در اوصاف رحیم است، اما بزرگتر از آن است که کسی حقیقت اسماء و صفات او را درک کند، چون اسماء او ذاتی و بدون علت است، و تنها بهره‌ای از آنها برای مخلوقات آشکار می‌شود نه کنه حقیقت و ژرفای آنها، و این بدان خاطر است که خداوند نامهای خویش را به عنوان اثبات رحمت ظاهر ساخت، نه به عنوان این که خلق بر اوصاف او اشراف یافته و از

(۱). اوصافی که ما برای خداوند ذکر می‌کنیم تنها به اندازه خرده‌های کوتاه و ناقص ما است، و چه بسا که بر پایه عادت‌ها و باورهای ما باشد نه حق حمد و ستایش او، از این رو امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر آنچه شما به خرده‌ایتان با دقیق‌ترین معنا به عنوان خدا تمییز دادید، در واقع مخلوق و مصنوع شماست و به شما برمی‌گردد، درست مانند این که مور کوچک پندارد خداوند دو شاخک دارد چون کمال او به حساب می‌آید، مور ضعیف می‌پندارد اگر خداوند دو شاخک نداشته باشد نقص دارد، همچنین است حال خردورزان در آنچه به عنوان اوصاف، خدا را به آنها توصیف می‌کنند، (بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۳).

| | |
|-------------------------------------|--------------------------------|
| غایت فهم تو است الله نیست | آنچه پیش تو غیر از او ره نیست |
| خورشید فلک جو ذره در سایه تو است | گفتم همه ملک حسن سرمایه تو است |
| از ما تو هرآنچه دیده‌ای پایه تو است | گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت |

ر. ک: بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۳، به نقل از شیخ بهایی، محمد باقر سبزواری. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۴۵

آنها مطلع گردند، چنان که فرمود: لا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا^{۲۰۲} به خداوند نمی‌توان احاطه یافت، چگونه می‌توان به او پی برد؟ چراکه او از جهت، مکان و جغرافیا بیرون است، و بیداری و هشیاری او به گونه‌ای است که حتی خواب سبک و چرت به او دست نمی‌دهد و دستخوش زمان نمی‌شود و مصنوعاتش نمی‌توانند او را در برگیرند و به او

محیط شوند، و ترجمه نمی‌تواند پرده از او برگیرد، و ابزار نمی‌توانند او را بکاوند و حَقِّش را ادا نمایند، و اشارات نمی‌توانند به او نزدیک شوند، و هیچ حال و احوالی بر او اشتباه نمی‌شود، و هیچ رخدادی نمی‌تواند با او درگیر شود و به ستیز برخیزد، هیچ اوصافی او را پدید نیاورده و هیچ اسم و نامی او را پرورش نداده، بلکه اوست که هر چیز را پدید آورده و هر موصوفی را آفریده است.

از امام جعفر صادق - صلوات خدا بر او و بر پدرانش - روایت گردیده است که فرمود: «الرَّحْمَنُ» کسی است که رزق پیدا و نهان به بندگان می‌بخشد، اما رزق ظاهر عبارت است از خوردنی، آشامیدنی‌ها و سایر نیروبخش‌ها، اما رزق پنهان عبارت است از خرد، شناخت، فهم و هر پدیده‌ای که در این‌ها نقش دارد، مانند گوش، چشم، بویایی، چشایی، لمس، گمان، همت و ...

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» ابن عطا گفته است در روز حساب هر گروهی را به اندازه همت و هدفشان پاداش می‌دهند، پاداش عارفان به نزدیکی و قرب و نگاه به وجه الله کریم است. پاداش سوداگران به نیکی‌ها [بهشت و نعمت] است.

و گفته‌اند حق بندگان - وقتی آقا و صاحب‌اختیارشان را ببینند - این است که از او ملک و مملکت بخواهند.

و گفته شده: «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» روزی است که همه چیز دیده می‌شود، پرده از روی کردار انسان برداشته می‌شود تا هر انسانی به اندازه کردار و عمل خود پاداش دریافت دارد.

(۱). طه: ۱۱.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۴۶

و گفته شده: پنج نام خداوند متعال یعنی: اللهُ، رَبُّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنُ، الرَّحِيمُ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، هر کدام استدعای چیز دارند، اللهُ مدهوشی می‌طلبد، رَبِّ «منت دیدن» می‌خواهد، الرَّحْمَنُ، بخشایشگری و شفقت می‌جوید، الرَّحِيمُ، مهربانی استدعا دارد، مالک، بریدن از کشور و ملک و پیوستن به مالک می‌جوید.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» یعنی تنها تو را می‌پرستیم با دست شستن از دلبستگی‌های مادی و اهداف دنیوی، و تنها از تو کمک می‌خواهیم برای پایداری بر حال کمک‌خواهی از خدا، زیرا ما به تو برپاییم و وابسته، نه به خود ایستاده و پیوسته.

نیز تو را می‌پرستیم با اخلاص، و از تو کمک می‌خواهیم بر ترک ریاکاری.

نیز تو را می‌پرستیم با بدن، و از تو مدد می‌جوییم بر کشف رازهایمان.

نیز تو را می‌پرستیم مانند عبادت کسی که می‌داند عبادت به توفیق و سامان بخشی تو است، و از تو مدد می‌جوییم بر پذیرش آنها.

نیز تو را می‌پرستیم، پرستشی که به فرمان تو است، و کمک می‌خواهیم به فضل تو.

نیز تو را می‌پرستیم، زیرا تو ما را اهل پرستش قرار داده‌ای، و از تو مدد می‌جوییم و از مددکاری دریغمان مفرما.

برخی [یعنی جنید] گفته است: خداوند متعال گروهی را ویژه معرفت و بندگی قرار داد. آن گروه نیز اقرار به بندگی او نموده و گفتند: تنها تو را می‌پرستیم، سپس از این مرحله بیرونشان برد و خود را به آنان معرفی نمود، اما آنان را تنها متولّی این کار نکرد لذا گفتند: «إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» همه ماها از تو کمک می‌خواهیم بلکه بتوانیم عبادت تو را به نحو شایسته انجام دهیم، یعنی امکان ندارد بدون توفیق خدا، او را عبادت کرد، بنابراین به کمک خداست که می‌توانیم او را پرستش کنیم و بر شکر این نعمت از تو مدد می‌خواهیم.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۴۷

«اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» گفته شده معنی آیه این است که خدایا دل‌های ما را به سوی خود گرایش ده، ما را با همت‌هایمان در برابرت استوار و برپا دار و راهنمای ما به سوی خود باش، مبادا از رحمت و نعمت‌هایت بریده شویم.

و گفته شده: یعنی ما را به راه شناختت هدایت فرما تا در راه مستقیم تو و به خدمت تو باشیم، این است دعای مؤمنان.

و گفته شده: ما را به راه انس با تو هدایت فرما، بلکه با نزدیک شدن به تو خرسند و خشنود شویم، و این است دعای عارفان.

و گفته شده: ما را به کمک خودت به سوی خودت هدایت فرما، امید آن که به هدایت تو از مقامات و مجاهدات غیرارزشی و بی‌پایه بی‌نیاز شویم.

و گفته شده: یعنی خدایا تاریکی‌های نفسانی و احوال ظلمانی را از ما بگیر، بلکه بتوانیم غیب پنهان تو را بنگریم.

و گفته شده [قائل ابو عثمان^{۲۰۳} است] ما را در بکارگیری آداب و سنت‌ها هنگام ادای واجبات و فرایض ارشاد فرما.

^{۲۰۳} (۱). ابو عثمان، سعید بن اسماعیل حیري، از مشايخ صوفيه به سال ۲۹۸ ق درگذشته؛ شرح توحيد صدوق، ج ۱، ص ۶۲۳، از رسالة الفشيريه، ص ۱۳۷. (۴)

و گفته شده «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» نیاز به تو است، همان طوری که به ابو حفص^{۲۰۴} گفته شد چه چیزی به پروردگارت پیش کش می کنی؟ گفت: فقیر و نادار جز فقر و ناداری چه دارد که به پروردگارش تقدیم کند؟

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» یعنی مقام کسانی که به آنان نعمت معرفت و شناخت بخشیدی، - آنان واقعا عارفند- و به اولیاء نعمت صدق، رضا و یقین بخشید، و به نیکان نعمت حلم و مهربانی بخشید، و به خداخواهان نعمت شیرینی طاعت

(۱). ابو عثمان، سعید بن اسماعیل حیری، از مشایخ صوفیه به سال ۲۹۸ ق درگذشت؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۳۳، از رساله القشیری، ص ۱۳۷. (م)

(۲). ابو حفص، عمر بن مسلم، حداد، یکی از پیشوایان صوفیه بعد از سال ۲۶۰ ق درگذشت؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۳۴، از رساله القشیری، ص ۱۱۸. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۴۸

بخشید و به مؤمنان نعمت استقامت و پایداری عطا فرمود.

و گفته شده^{۲۰۵} معنای آیه این است که: راه کسانی است که بر آنان نعمت بخشیدی و واجبات و اعمالشان را پذیرا شدی.

از مالک بن انس روایت شده و حکایت آمده که درباره این آیه از او پرسیدند، گفت: آنان کسانی هستند که از پیامبر صلی الله علیه و اله پیروی می کنند.

و گفته شده، آنان کسانی هستند که بخشنده نعمت را می بینند نه نعمت را.

و گفته شده: آنان کسانی هستند که نعمت اسلام در ظاهر و نعمت ایمان در باطن به آنان عطا شد، چنان که خداوند متعال فرمود: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً»^{۲۰۶}؛ «نعمت های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است»^{۲۰۷}.

^{۲۰۴} (۲). ابو حفص، عمر بن مسلم، حداد، یکی از پیشوایان صوفیه بعد از سال ۲۶۰ ق درگذشت؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۳۴، از رساله القشیری، ص ۱۱۸. (م)

^{۲۰۵} (۱). محمد بن الفضل، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۳۴.

^{۲۰۶} (۲). لقمان: ۵.

^{۲۰۷} (۳). برخی از پژوهشگران گفته اند: هدایه خداوند نسبت به موجودات از شماره بیرون است لیکن می توان هدایه را فی الجملة در هشت مورد خلاصه نمود:

۱. افزایه وجود بر ماهیای ممکنه، چون ماهیای در ذات خود گو و گمراهند و خداوند آنها را هدایه فرمود: $i \setminus \text{اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ} \setminus E$ یعنی خداوند هدایتگر و نوربخش آسمانها و زمین، مادیات و مجردات است.

(۱). محمد بن الفضل، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۳۴.

(۲). لقمان: ۵.

(۳). برخی از پژوهشگران گفته‌اند: هدایت خداوند نسبت به موجودات از شماره بیرون است لیکن می‌توان هدایت را فی الجمله در هشت مورد خلاصه نمود:

۱. افاضه وجود بر ماهیات ممکنه، چون ماهیات در ذات خود گم و گمراهند و خداوند آنها را هدایت فرمود: **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** یعنی خداوند هدایتگر و نوربخش آسمانها و زمین، مادیات و مجردات است.

۲. اعطاء نفوس، فصول و صور بر مواد، اجناس و ابدان، چنان که فرمود: **سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى** نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای، همان که آفرید و هماهنگی بخشید، و آن که اندازه‌گیری کرد و راه نمود.

۳. افاضه و بخشش قوا، حواس ظاهر، مشاعر باطن، جذب ملایمات به قوه شهوت، دفع بدی‌ها به قوت غضب، چنان که فرمود: **وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ**؛ «ما دو راه به او نمودیم».

۴. بخشش خردی که میان حق و باطل را در اعتقاد و صدق و کذب را در گفتار و حسن و قبح را در افعال فرق می‌نهد.

۵. برای مورد چهارم پیامبران فرستاد چنان که فرمود: **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ**؛ «ما پیامبران خود را همراه دلایل و معجزات فرستادیم».

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۴۹

۲. اعطاء نفوس، فصول و صور بر مواد، اجناس و ابدان، چنان که فرمود: **سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى، وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى** نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای، همان که آفرید و هماهنگی بخشید، و آن که اندازه‌گیری کرد و راه نمود.

۳. افاضه و بخشش قوا، حواس ظاهر، مشاعر باطن، جذب ملایمات به قوه شهوت، دفع بدی‌ها به قوت غضب، چنان که فرمود: **وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ**؛ «ما دو راه به او نمودیم».

۴. بخشش خردی که میان حق و باطل را در اعتقاد و صدق و کذب را در گفتار و حسن و قبح را در افعال فرق می‌نهد.

۵. برای مورد چهارم پیامبران فرستاد چنان که فرمود: **لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ**؛ «ما پیامبران خود را همراه دلایل و معجزات فرستادیم». ۶. فرستادن پیامبران همراه با کتاب چنان که فرمود: **وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكُتَابَ وَ الْمِيزَانَ** E.

۷. حقایق اشیاء را توسط رویاهای صادق، الهام، وحی و ... به آنان نمود، چنان که امیر المؤمنین در حکمه ۱۳۹ (فیض الاسلام) فرمود: برای درک حقایق اشیاء علم به آنان یورش آورد ...

۸. پرده‌های تاریک را از آنان محو کرد و تجلیات الهی را به آنان نمود، لذا خود را فراموش کردند، خیرحق را سوزاندند، پرده‌ها را پاره کردند لذا گفتند: **إِنَّمِنَ الْمَلَأْتُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** E.

۹. پاورقی سید محمد باقر سبزواری، ترجمه به اختصار.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ» ابن عطا گفته است مورد خشم قرار نگرفته‌ها کسانی هستند که خوار و سبک نشده‌اند، و غیرگمراهان کسانی هستند که از راه هدایت، معرفت و ولایت خدا گمراه نگردیده‌اند.

و گفته شده خشم بر آنان رفته‌ها کسانی هستند که در برابر کردارشان، عوض، طلبکاری می‌کنند، و گمراهان کسانی هستند که در برابر فراهم‌آوری نعمت بر آنان از راه شکر منحرف شده‌اند.^{۲۰۸}

ع. فرستادن پیامبران همراه با کتاب چنان که فرمود: **وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ.**

۷. حقایق اشیاء را توسط رؤیاهای صادق، الهام، وحی و ... به آنان نمود، چنان که امیرالمؤمنین در حکمت ۱۳۹ (فیض الاسلام) فرمود: برای درک حقایق اشیاء علم به آنان یورش آورد ...

۸. پرده‌های تاریک را از آنان محو کرد و تجلیات الهی را به آنان نمود، لذا خود را فراموش کردند، غیرحق را سوزاندند، پرده‌ها را پاره کردند لذا گفتند: **لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ.**

ر. ک: پاورقی سید محمد باقر سبزواری، ترجمه به اختصار.

(۱). خداوند متعال با توجه به این که نعمت‌های خود را ارزانی انسان داشته است باین همه خود را مکلف کرده که چنان که شکر او گویند و سپاس او بجای آورند باز بر نعمت‌هایش بیفزاید **لَّيْنُ شُكْرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَّيْنُ كَفْرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ** (ابراهیم: ۷)؛ «اگر شکرگزاری نمودید به تحقیق بر نعمت‌هایتان می‌افزایم و اگر کفر ورزیدید عذاب من شدید است».

کفر، نعمت از کف بیرون کند

شکر نعمت، نعمت افزون کند

جبر تو انکار آن نعمت بود.

سعی شکر نعمت قدرت بود

^{۲۰۸} (۱). خداوند متعال با توجه به این که نعمت‌های خود را ارزانی انسان داشته است باین همه خود را مکلف کرده که چنان که شکر او گویند و سپاس او بجای آورند باز بر نعمت‌هایش بیفزاید **لَّيْنُ شُكْرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَّيْنُ كَفْرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ** (ابراهیم: ۷)؛ «اگر شکرگزاری نمودید به تحقیق بر نعمت‌هایتان می‌افزایم و اگر کفر ورزیدید عذاب من شدید است».

شُكْرٌ نِعْمَةٍ، نعمت افزون کند **كُفْرٌ**، نعمت از کف بیرون کند **سَعَى شُكْرٍ نِعْمَتِهِ قَدْرَهُ** بود **جَبْرٌ** تو انکار آن نعمت بود. **ع\E** مثنوی، ج ۱، ص ۲۵، دگر بار بیان کردن شیر ...

از نعمت‌های بزرگی که شکر آن جدا واجب است نعمت رسالت انبیاء و نجات انسان از جهالت، خودپرستی، هواپرستی و بیهوشی است. **سَعَى** چند بیت بشکست احمد در جهان **ع** تا که بار بگویی گفتند امتان **ع** گر نبودی گوشش احمد صلی الله علیه و اله تو هم **ع** می پرستی چو اجدادک صنم **ع** این سره وارسه از سجده‌ی صنم **ع** تا بدانی حق او را بر امم **ع\E** گر توانی شکر این رستن بگو **ع** عزت به باطن همه برهاند او **ع** سر ز شکر دین از آن برتافتی **ع** گر پدر میراث ارزان یافتی **ع** مرد میرانی چه داند قدر مال **ع** رستمی جان کند و مجان یافتی **ع\E** مثنوی، ج ۲، ص ۱۱۳، یافتن پادشاه باز خویش را ... (۴).

(مثنوی، ج ۱، ص ۲۵، دگر بار بیان کردن شیر ...)

از نعمت‌های بزرگی که شکر آن جدا واجب است نعمت رسالت انبیاء و نجات انسان از جهالت، خودپرستی، هواپرستی و بت‌پرستی است.

تا که یارب‌گوی گشتند امتان

چند بت بشکست احمد در جهان

می‌پرستیدی چو اجدادت صنم

گر نبودی کوشش احمد صلی الله علیه و اله
تو هم

تا بدانی حق او را بر امم

این سرت وارست از سجده‌ی صنم

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۵۰

و گفته شده: مورد خشم خدا قرار گرفته‌ها کسانی هستند که هنگام قیام به خدمت خداوند حسن ادب به‌جا نیاورده‌اند، و «ضالین» کسانی هستند که از نگرش و اعتقاد به این‌که همه نعمت‌ها از خداوند است، گمراه گشته‌اند.

فصل [در سوره قدر]

شایسته است سوره مبارکه «قدر» نیز تفسیر شود، چون این سوره در شأن و مقام ائمه طاهیرین علیهم السلام نازل گردیده است.

در حدیث وارد شده که سوره «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» نوری دارد که آن نور از سر مبارک امام علیه السلام برمی‌خیزد و به همه عوالم احاطه دارد، از این رو امام علیه السلام به واسطه این نور بر همه عوالم و احکام و آثار آنها آگاه می‌شود، و چون این سوره در شأن و رتبه پیشوایان دین علیهم السلام است پیامبر صلی الله علیه و اله در شب معراج مأمور به قرائت آن در رکعت دوم گردید، اما در رکعت اول به قرائت «سوره توحید» فرمان یافت زیرا مدلول و محتوای این دو سوره باهم تلازم دارند، بلکه باید گفت: اساسا ولایت داخل در توحید است، بنابراین بهتر است نخست سوره توحید تفسیر شود، ولی ما چون در شرح **توحید صدوق** این سوره را تفسیر کرده، و از فراوانی فواید، فنون و مباحث آن را در رساله‌ای جدا به نگارش آوردیم، از این رو در اینجا متعرض تفسیر آن نمی‌شویم و با اشاره‌ای گذرا از آن سوره قدر را تفسیر می‌نماییم.

باری، سنت بر این است که سوره توحید در رکعت اول نماز خوانده شود گرچه جایز است در غیر رکعت اول نیز قرائت گردد، راز مطلب این است که پیامبر صلی الله علیه و اله در

| | |
|----------------------------|-------------------------------|
| گر توانی شکر این رستن بگو | کز بت باطن همت برهاند او |
| سر ز شکر دین از آن برتافتی | کز پدر میراث ارزان یافتی |
| مرد میراثی چه داند قدر مال | رستمی جان کند و مجان یافت زال |

مثنوی، ج ۲، ص ۱۱۳، یافتن پادشاه باز خویش را ... (م).

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۵۱

شب معراج همه مراتب و مراحل بندگی را به تفصیل سیر کرد تا رسید به برنامه اقامه نماز که از والاترین مقامات است زیرا نماز معراج مؤمن است و چون شأن پیامبر صلی الله علیه و اله آن است که از جانب پروردگار سبحان برای مردم توحید و ولایت به ارمغان آورد، شایسته است که نخست خود او به سوره توحید افتتاح کلام نماید و پایان نماز را به سوره‌ای ختم نماید که بندگان توسط آن به پروردگار متوسل شوند، و آن سوره عبارت است از سوره قدر چراکه مدلول و محتوای آن «امامت» است.

اما شایسته شأن بندگان آن است که نخست با سوره قدر افتتاح کلام نمایند، سوره‌ای که توسط آن به پروردگارشان متوسل می‌شوند تا بتوانند به معرفت توحید دست یازند، گرچه ممکن است اندکی از مردمان نیز چونان پیامبر صلی الله علیه و اله باشند، یعنی کسانی که از مرتبه توحید غافل و غایب نیستند، و چیزی آنان را از قیام به خدمت پروردگار مشغول نمی‌دارد. از این رو بر آنان نیز رواست که نخست توحید را قرائت نمایند و در رکعت دوم سوره قدر را. این نکته را پاس دار که در جای خود دقیق است.

بدان: آنچه در تفسیر سوره قدر می‌آوریم، از آثار ائمه طاهرين عليهم السلام به دست آمده و از انوار مقدس آنان اقتباس شده است.

خداوند متعال از باب آموزش بندگان، و یا از باب جریان راز درون بر زبانشان فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» از نگاه ادبیات عرب اگر بِسْمِ اللَّهِ به جایی متعلق نباشد (طریق سکت) احتمالاتی که در «بِسْمِ اللَّهِ» سوره حمد ذکر شد در اینجا نیز جاری است، اما اگر به طریق وصل خوانده شود افزون بر احتمالات یادشده بِسْمِ اللَّهِ به

عنوان جار و مجرور به «أَنْزَلْنَا» متعلق می‌شود، در این ترکیب معنی ایه این گونه می‌باشد: ما قرآن، به معنای اعم از صامت و ناطق،^{۲۰۹} را فروفرستادیم درحالی

(۱). قرآن صامت همین قرآنی است که به عنوان کلام الله در دست ماست، اما قرآن ناطق، امام، ولی الله و حجة الله است. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۵۲

که نام خدا «الله» آن را زیر پوشش گرفته است. و این بدان خاطر است که قرآن، مظهر اجمالی نام مبارک «الله» است، نامی که بایسته است همه حقایق اسماء و صفات در آن وجود داشته باشد، بنابراین قرآن صامت، عنایت اول خداوند در سلسله معارف و حقایق است.

اما قرآن در راستای وجودات خارجی کلی، و در سلسله رقایق و وجودات خارجی جزئی عبارت است از وجود مبارک امیر المؤمنین علیه السلام امام کل عالم بر فرشتگان، انس و جن. این وجود مبارک، امام مبین، قرآن ناطق به اقتضای اسم جامع «الله» و به خواسته دو نام مبارک «الرَّحْمَنُ وَ الرَّحِيمُ» فروفرستاده شد. این شخص به عنوان مظهر جامع و رحمت بر عالمیان - به ویژه بر بندگان مؤمن همچون پیامبران، فرستادگان و بندگان شایسته - امام می‌باشد: بنابراین:

الف) اگر امام علیه السلام نبود کسی خداوند را بندگی نمی‌کرد، و اساسا بندگی پدید نمی‌آمد، درحالی که تحقق عبودیت و بندگی به اقتضای نام مبارک «الله» است، پس اگر امام نبود بندگی خداوند هم نبود.

ب) اگر امام علیه السلام وجود نداشته باشد، نظام عالم به سامان نمی‌رسد، اجرام بزرگ آسمانی از حرکت می‌ایستند، زمین رستنی‌ها نمی‌رویند و قرار نمی‌گیرد، درحالی که همه اینها به اقتضای نام مبارک «الرَّحْمَنُ» تحقق یافته‌اند.

ج) اگر امام علیه السلام نباشد هیچ کس راه حق را نمی‌شناسد و هدایت نمی‌یابد و هیچ کس به جوار بی‌نیاز مطلق نمی‌رسد، و اینها همه به مقتضای نام مبارک «الرَّحِيمُ» تحقق می‌یابند.

در نتیجه با نازل شدن «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» در آغاز سوره مبارک قدر، ویژگیهای الوهیت، معانی و حقایق رحمانیت و رحیمیت تحقق می‌یابند.

بر این پایه، تفسیر سوره قدر را بنا به روایت فرات بن ابراهیم، از بعضی معصومان پاک علیهم السلام و از اخباری که از آنان به دست ما رسیده است آغاز می‌کنیم.

^{۲۰۹} (۱). قرآن صامت همین قرآنی است که به عنوان کلام الله در دست ماست، اما قرآن ناطق، امام، ولی الله و حجة الله است. (م)

«أَنْزَلْنَاهُ» ضمیر (ه) در أَنْزَلْنَاهُ یا به همین قرآن برمی‌گردد، زیرا سوره قدر از جمله قرآن است، و یا به سرور و سالار ما علی بن ابیطالب علیه السّلام چنان که در تفسیر فرات از امام باقر و صادق علیه السّلام روایت گردیده است. بدیهی است ضمیر به او علیه السّلام برمی‌گردد، چون همه قرآن در شأن، کمالات، و دشمنان او نازل شده است. و یا این که ضمیر مزبور به معنایی اعم از قرآن صامت و ناطق برمی‌گردد.

بدان: در اخبار فراوان می‌خوانیم قرآن نخست به‌طور یکپارچه از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شد، سپس به‌طور فرقان یعنی بخش‌بخش و قطعه‌قطعه و پراکنده طی بیست و سه سال به زمین فروفرستاده شد، چنان که راز سخن به زودی روشن خواهد گردید.

شایان ذکر است: وحی به دو صورت تصور می‌شود، وحی قرآن و وحی فرقان.^{۲۱۰}

وحی فرقان به واسطه جبرئیل در مدت بیست و سه سال نازل شد.

وحی قرآن به صورت یکپارچه، اجمالا و بدون تفصیل و تفسیر آیات و سوره‌ها در شب قدر نازل گردید، از این رو هرگاه جبرئیل برخی از قرآن را فرود می‌آورد پیامبر صلی الله علیه و اله تعجیل می‌فرمود و آیات دیگری را که نیز نزد خود داشت تلاوت می‌فرمود لذا آیه‌ای نازل شد که **وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ**^{۲۱۱} چه بسا شأن نزول، حکم، فرمان، قضا و القای آن به مردم هنوز نرسیده و مردم چیزی از

(۱). اما فرق میان وحی و الهام این است که:

الف) «الهام» بدون واسطه انجام می‌گیرد، اما «وحی» به واسطه فرشته است، احادیث قدسی با آن که کلام خدا شمرده می‌شود وحی و قرآن نام نگرفته است، چون وحی یک نوع کشف صوری است، چون وحی یک نوع کشف صوری است که کشف معنوی را نیز دربر دارد، اما الهام، کشف معنوی صرف است.

ب) وحی، از ویژگیهای پیامبران است، اما الهام اعم است و شامل ولی هم می‌باشد.

^{۲۱۰} (۱). اما فرق میان وحی و الهام این است که:

الف) «الهام» بدون واسطه انجام می‌گیرد، اما «وحی» به واسطه فرشته است، احادیث قدسی با آن که کلام خدا شمرده می‌شود وحی و قرآن نام نگرفته است، چون وحی یک نوع کشف صوری است، چون وحی یک نوع کشف صوری است که کشف معنوی را نیز دربر دارد، اما الهام، کشف معنوی صرف است.

ب) وحی، از ویژگیهای پیامبران است، اما الهام اعم است و شامل ولی هم می‌باشد.

ج) وحی، مشروط به تبلیغ است، اما در الهام چنین شرطی نیست.

سید محمد باقر سبزواری، پاورقی (۴).

^{۲۱۱} (۲). طه: ۱۱۴.

ج) وحی، مشروط به تبلیغ است، اما در الهام چنین شرطی نیست.

سید محمد باقر سبزواری، پاورقی (م).

(۲). طه: ۱۱۴.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۵۴

آن نفهمند، و از این جهت خداوند ذیل آن فرمود: **قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا**؛ «بگو:

پروردگارا دانش مرا افزون فرما»، و قرآنی که به اجمال در سینه و روح من نهادی به تفصیل آور و تشریح فرما.

وحی به صورت یکپارچه در این آیه اشاره شده است **وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ**^{۲۱۲}؛ «و همانا که آن قرآن در کتاب اصلی (- لوح محفوظ) به نزد ما سخت والا و پر حکمت است».

اما وحی به صورت فرقان، (پراکندگی و به مرور زمان) در این آیات اشاره شده است:

۱- **إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ**^{۲۱۳}؛ «ما قرآن را عربی قرار دادیم، باشد که در آن تعقل و تدبّر نمایید.

۲- **فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**^{۲۱۴}؛ «در حقیقت قرآن را بر زبان تو آسان گردانیدیم، امید که پند پذیرند». خداوند سبحان به دوست خود حضرت محمد صلی الله علیه و اله این مطلب را تذکر می‌دهد که قرآن را گرچه از ما دریافت کردی، و تجلیات آن را در امّ الکتاب - بدون واسطه و بدون این که دست جاعل و دسیسه‌گر بدان راه یابد - نزد ما به شهود نشستی و از ما برگرفتی (چون قرآن بلندپایه‌تر و محکم‌تر از آن است که دست جعل و دسیسه [و آیات شیطانی] بدان برسد، چنان که فرمود: **لَعَلِيَّ حَكِيمٌ**) جز این که بار دیگر با در نظر گرفتن وسایط نازل کردیم، چون وسایط، شأن نزول‌ها و ... فواید فراوانی دربر دارند از جمله:

الف) مراعات تفهیم مخاطب [در شأن نزول و رخدادی مشخص و معین].

ب) شناخت این مطلب که معانی با عبارات و الفاظ جامع و کامل پوشش یافته و در مظاهر حروف و کلمات تجلی یافته است، در نتیجه این که شما ای پیامبر صلی الله علیه و اله

(۱). زخرف: ۴.

^{۲۱۲} (۱). زخرف: ۴.

^{۲۱۳} (۲). زخرف: ۳.

^{۲۱۴} (۳). حقان: ۵۸.

(۲). زخرف: ۳.

(۳). دخان: ۵۸.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۵۵

میان کمالات پنهان و آشکار قرآن را جمع نموده، و روحانیت و جسمانیت شما از چنین گردآوری جلا می‌یابد و به اَمّت نیز می‌رسد و جان آنان نیز متجلی می‌شود، و هریک از اَمّت بهره و حظّ علمی و عملی خود را از آن خواهند گرفت.

ج) حقایق الهیه، همان طور که اقتضا دارند در مراتب شهود به صورت «اعیان علمی» تنزل یابند تا به مرتبه وجود، حقایق، و اعیان خارجی برسند، همان گونه نیز اقتضا دارند که لباس معانی، الفاظ، عبارات و نقوش را بپوشند و همسان مرتبه‌های «اعیان علمی و خارجی» گردند، چون هر مرتبه و جایگاهی، بهره‌ای از آن حقایق را داراست، و هر حقیقتی در هر جایگاهی واقع شود آثار ویژه آن جا را دارا می‌باشد حتی نقوش و اشکال نوشتاری قرآن آثاری شگفت و بهره‌های فراوانی دارند.

د) تنزل امر الهی همان گونه که در طبقات آسمان‌های روح و جسم عالم کبیر سریان دارد باید همان گونه در مراتب، طبقات و درجات عالم صغیر [وجود انسان] نیز وجود داشته باشد، چون عوالم وجود بالضرورة متطابق، همسان و برابرند.^{۲۱۵}

(۱). اهل معرفت عوالم را در چهار علم جبروت، ملکوت، غیبت و شهادت ضبط کرده‌اند:

۱- عالم جبروت: از ذات اقدس خداوند حکایت دارد، و دست اندیشه هیچ کس به این عالم نمی‌رسد، و در قلمرو خرده‌های ناب قرار نمی‌گیرد، بلکه خرده‌های ناب قرار نمی‌گیرد، بلکه باید به حکم و قضای حکیمانانه او گردن نهاد.

^{۲۱۵} (۱). اهل معرفت عوالم را در چهار علم جبروت، ملکوت، غیبت و شهادت ضبط کرده‌اند:

۱- عالم جبروت: از ذات اقدس خداوند حکایت دارد، و دست اندیشه هیچ کس به این عالم نمی‌رسد، و در قلمرو خرده‌های ناب قرار نمی‌گیرد، بلکه باید به حکم و قضای حکیمانانه او گردن نهاد.

۲- عالم ملکوت: صفات خداوند متعال را بازگو می‌کند، این عالم به ملکوت اعلا و ادنی تقسیم می‌شود، ملکوت اعلا به مخلوقات برین [مقول، ملانکه و ...] تعلق دارد و ملکوت ادنی به مخلوقات زیرین، و خداوند بر هر چیز جبروت دارد چون بر آن تسلط و استیلا دارد، و در هر چیزی ملکوت دارد، یعنی تحت تصرف اوست؛ فَشُبَّانَ الَّذِي يَبْدُوهُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (یس: ۸۳)؛ «شکوه‌مند و پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانده می‌شود».

۳- عالم غیبت: به جهان پنهان از حواس و احساس ما تعلق دارد.

۴- عالم شهادت: جهان محسوس به حواس ما. بنابراین موقعیت اصلی اسماء و صفات خدا در عالم جبروت است، سپس وجود آنها تنزل می‌یابند و به عالم ملکوت می‌رسند و متصف به صفات ملکوت می‌گردند، و از آنجا به عالم غیبت تنزل می‌یابند و روحانیت را به وجود می‌آورند، و سرانجام به عالم شهادت فرود می‌آیند و جسمانیات را وجود می‌بخشند؛ (حاشیه سید محمد باقر سبزواری). (۴)

۲- عالم ملکوت: صفات خداوند متعال را بازگو می‌کند، این عالم به ملکوت اعلا و ادنی تقسیم می‌شود، ملکوت اعلی به مخلوقات برین [عقول، ملائکه و ...] تعلق دارد و ملکوت ادنی به مخلوقات زیرین، و خداوند بر هر چیز جبروت دارد چون بر آن تسلط و استیلا دارد، و در هر چیزی ملکوت دارد، یعنی تحت تصرف اوست **فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** (یس: ۸۳)؛ «شکوهمند و پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست و به سوی اوست که بازگردانده می‌شود».

۳- عالم غیب: به جهان پنهان از حواس و احساس ما تعلق دارد.

۴- عالم شهادت: جهان محسوس به حواس ما.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۵۶

ه) امور دیگری نیز وجود دارند که در این نوشته نمی‌گنجد.

صاحب کتاب ذیل العوارف گفته است: کمال رسوخ در علم آن است که «روح» در امّ الکتاب- در غیب غیب، یعنی عالم جبروت- استوار گردد و تمرکز یابد و «قلب» در علم لوح در عالم غیب- یعنی عالم ملکوت- راسخ گردد، و «نفس» در دانشهای کسبی در عالم ملک- یعنی عالم ناسوت- استوار باشد، و برای قرآن نیز این سه مرتبه جبروتی، ملکوتی و ملکی ثابت است، چون روح پیامبر صلی الله علیه و اله در مرتبه اول از عالم جبروت توسط خداوند از «ام الکتاب» اخذ دانش نمود، چنان که فرمود:

وَ عَلَّمَكَا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ^{۲۱۶}؛ «تو را چیزی آموخت که نمی‌توانستی بدانی»، و قلب او صلی الله علیه و اله در مرتبه دوم از لوح محفوظ ملکوتی، و به تلقین فرشته وحی (جبرئیل) اخذ علم نمود، چنان که فرمود: **نَزَّلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَيَّ قَلْبِكَ^{۲۱۷}**؛ «قرآن را روح الامین به قلب تو نازل کرد» و در مرتبه سوم او صلی الله علیه و اله در قالب و شکل جسمانی‌اش از زبان جبرئیل که به شکل و صورت جسمانی انسانی [مثلا دحیه کلبی] درآمده بود تلقی وحی نمود.

گفته شده است: ای برادر در کلام خداوند در قرآن عزیز و در تفاسیل آیات و سوره‌های آن تدبّر نما و ببین که قرآن مجید باین همه تعدد آیات همه یک سخن است، قرآن همان تورات، فرقان، انجیل و زبور است، شگفت از کسی (خداوندی) است که واحد را متعدد و متعدد را واحد ساخته است!!!

گویم: از اینجاست که گویند خداوند با موسی علیه السلام به کلامی سخن گفت که

بنابراین موقعیت اصلی اسماء و صفات خدا در عالم جبروت است، سپس وجود آنها تنزل می‌یابند و به عالم

^{۲۱۶} (۱). نساء: ۱۱۳.

^{۲۱۷} (۲). شعراء: ۱۹۳.

ملکوت می‌رسند و متّصف به صفات ملکوت می‌گردند، و از آنجا به عالم غیب تنزل می‌یابند و روحانیت را به وجود می‌آورند، و سرانجام به عالم شهادت فرود می‌آیند و جسمانیات را وجود می‌بخشند؛ (حاشیه سید محمد باقر سبزواری). (م)

(۱). نساء: ۱۱۳.

(۲). شعراء: ۱۹۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۵۷

موسی علیه السلام آن را به عبرانی شنید، و عیسی علیه السلام به سریانی شنید، و محمد صلی الله علیه و اله به عربی استماع کرد، با این که کلام خدا از لغت‌های سه‌گانه یادشده منزّه و از اختلاف زبانها مبرّاست، این نکته را به دقت بنگر. و در اخبار پیشوایان ما علیهم السلام آمده است که کلام خدای سبحان با پیامبرانش در کتاب‌های نازل شده همه عربی است و فرشته وحی آورده است جز این که در گوش آنان به لغت و زبانهای خاص آنان واقع شد.^{۲۱۸}

بازگشت به اصل سخن

به اصل تفسیر سوره قدر بازگشته گوییم: اگر ضمیر در «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» به قرآن صامت برگردد بدین معناست که قرآن به وصف وحدت، جامعیت و بساطت معنوی از ناحیه خداوند متعال به قلب پیامبر صلی الله علیه و اله نازل شد و او صلی الله علیه و اله بدون واسطه فرشته دریافت نمود چنان که فرمود: «وَإِنَّكَ لَتَلَقِّي الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ»^{۲۱۹}؛ «حقاً تو قرآن را از سوی حکیمی دانا دریافت می‌داری»، سپس به روح مقدس او در شب قدر نازل گردید این شب فرخنده، از زمان غروب نور عقلی او صلی الله علیه و اله که در فلک ولایت کلیّه در مغرب روح مقدس اوست آغاز گردیده و تا زمانی که از مشرق انوار این ولایت طلوع نماید و سیر و حرکت آن تا حجت دوازدهم تمام شود، ادامه می‌یابد.

همه مراحل حرکت، سیر و تمامیت یادشده از جایگاه نور پیامبر صلی الله علیه و اله و مواضع پررمز و راز او برخاسته است، چون پیامبر صلی الله علیه و اله در حجاب اول دوازده هزار سال و در حجاب دوم یازده هزار سال و همین‌طور ... (چنان که در خبر آمده) حرکت کرد، بنابراین وقتی قرآن با این حرکت نزد روح او حاضر آمد، روح او همان ام الكتاب

^{۲۱۸} (۱). یعنی وحی حقیقتی است فرامینوی و فرامانسانی و ماورایی که وقتی توسط فرشته وحی (جبرئیل) فرود آمد موسی علیه السلام به عبرانی. عیسی علیه

السلام به سریانی و حضرت محمد صلی الله علیه و اله به عربی تلقی نمود. بنابراین وحی رنک و بوی زبان و کویش و لغت را ندارد. (م)

^{۲۱۹} (۲). نمل: ۶.

(۱). یعنی وحی حقیقتی است فرازمینی و فرانسائی و ماورایی که وقتی توسط فرشته وحی (جبرئیل) فرود آمد موسی علیه السلام به عبرانی، عیسی علیه السلام به سریانی و حضرت محمد صلی الله علیه و اله به عربی تلقی نمود، بنابراین وحی رنگ و بوی زبان و گویش و لغت را ندارد. (م)

(۲). نمل: ۶

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۵۸

است، اما قرآن با ویژگیهای امّ الكتاب که نزد روح او آمد نزد «خیال و زبان» او حاضر نیامد- چون خداوند سبحان برای هر جایگاهی حکمی قرار داده که به غیر آن جایگاه نمی‌رسد- بلکه رسیدن قرآن و حاضر آمدن آن نزد پیامبر صلی الله علیه و اله در مرتبه خیال و زبان به وسیله قلم اعلی و در مقام لوح محفوظ است که به لقاء فرشته‌ای روحانی سامان یافت، شأن، رتبه و کار این فرشته عبارت است از الهام معارف و حقایق- ثبت شده در لوح محفوظ- بر روح، نیز انزال حقایق به صورت حروف عالی نوری، و نیز انزال حقایق کلمات روحانی بر نفوس مقدس چنان که فرمود: **كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً^{۲۲۰}**؛ «این گونه قرآن را به تدریج نازل کردیم تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم و آن را به آرامی بر تو خواندیم».^{۲۲۱}

(۱). فرقان: ۳۲.

(۲). امام صادق علیه السلام درباره تفسیر **وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً** می‌فرماید: امام علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود:

یعنی هنگام قرائت قرآن کلماتش را به روشنی بیان کن، و شعرگونه با سرعت بخوان، و کلمات را آن سان که مشتق ریگ را پخش و پراکنده می‌کنی پراکنده مکن، دل اشتغالی‌ها را فارغ سازید و همت شما تنها این نباشد که هرچه زودتر به آخر سوره برسید، بلکه در آن تدبیر نمایید و با تأمل قرائت کنید.

^{۲۲۰} (۱). فرقان: ۳۲.

^{۲۲۱} (۲). امام صادق علیه السلام درباره تفسیر **وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً** می‌فرماید: امام علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود:

یعنی هنگام قرائت قرآن کلماتش را به روشنی بیان کن، و شعرگونه با سرعت بخوان، و کلمات را آن سان که مشتق ریگ را پخش و پراکنده می‌کنی پراکنده مکن، دل اشتغالی‌ها را فارغ سازید و همت شما تنها این نباشد که هرچه زودتر به آخر سوره برسید، بلکه در آن تدبیر نمایید و با تأمل قرائت کنید.

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: کتاب خداوند چهار مرتبه دارد: عبارات، اشارات، لطائف، و حقایق، عبارات قرآن مخصوص عوام است، اشارات آن ویژه خواص، لطائف قرآن از اولیاء الله، و حقایق آن خاص پیامبران می‌باشد.

بنابراین باید دقت نمود که خداوند متعال با لطفی که بر خلق خود دارد چگونه معانی کلامش را به آنان تفهیم نموده و چگونه در حروف و اصوات که از ویژگیهای بشر است تجلی نموده است، چون بشر از رسیدن به فهم صفات خداوند جز از طریق صفات خود عاجز است (و مثلاً با فهم علم خود علم خدا را می‌فهمد) و اگر زیبایی و جمال کلامش در لباس حروف پنهان نشده بود نه عرش ثابت می‌بود نه فرش، و این درس همانند آن است که وقتی مردم بخوانند پرندگان و حیوانات را فراخواند به صدایی مانند صدای خودشان می‌خوانند؛ حاشیه سید محمد باقر سبزواری. (م)

امام حسین علیه السلام می‌فرماید: کتاب خداوند چهار مرتبه دارد: عبارات، اشارات، لطائف، و حقایق، عبارات قرآن مخصوص عوام است، اشارات آن ویژه خواص، لطائف قرآن از اولیاء الله، و حقایق آن خاص پیامبران می‌باشد.

بنابراین باید دقت نمود که خداوند متعال با لطفی که بر خلق خود دارد چگونه معانی کلامش را به آنان تفهیم نموده و چگونه در حروف و اصوات که از ویژگیهای بشر است تجلی نموده است، چون بشر از رسیدن به فهم صفات خداوند جز از طریق صفات خود عاجز است (و مثلاً با فهم علم خود علم خدا را می‌فهمد) و اگر زیبایی و جمال کلامش در لباس حروف پنهان نشده بود نه عرش ثابت می‌بود نه فرش، و این درست همانند آن است که وقتی مردم بخواهند پرندگان و حیوانات را فراخوانند به صدایی مانند صدای خودشان می‌خوانند؛ حاشیه سید محمد باقر سبزواری. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۵۹

بیان

قرآن بر قلب مقدس پیامبر صلی الله علیه و اله نازل شد، قلبی که مالا مال از عقل، خرد و اندیشه بود و هیچگونه شائبه‌ای از توهم در آن وجود نداشت، ظرف نزول قرآن شب فرخنده ربوبی بود، آغاز این شب، هنگام غروب نور روحانی پیامبر صلی الله علیه و اله در مغرب قلبش اتفاق افتاد، نور یادشده در برجهایی دوازده‌گانه سیر و حرکتش به اتمام رسید، سپس از مشرق انوار نبوت جامع حضرت ختمی مرتبت که دربرگیرنده جمیع مراتب نبوت‌ها بود طلوع نمود، و به شکل الفاظ و عبارات نفسانی در حالتی میانه بین اجمال و تفصیل توسط فرشته‌ای روحانی - که شأن او القای معارف و علوم بر قلب‌ها بود - القاء شد، چنان که خداوند فرمود: **وَ اِنَّهُ لَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْاَمِينُ، عَلٰى قَلْبِكَ لِتَكُوْنَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ، بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ/۲۲۲**؛ «این قرآن وحی پروردگار جهانیان است، روح الامین آن را بر دلت نازل کرد، تا از جمله هشدار دهندگان باشی، به زبان عربی روشن». چنان که در خبر آمده است، کلام اهل بهشت، آنان که صاحبان نفوس مؤمن‌اند، عربی است.

باری این شب فرخنده به حسب ظاهر، مطابق است با دهه آخر ماه مبارک رمضان چنان که در حدیث می‌خوانیم: قرآن به صورت یکپارچه به آسمان دنیا نازل شده است.

صاحب مجمع البیان از پیامبر صلی الله علیه و اله نقل کرده که فرمود: صحف ابراهیم علیه السلام سه روز از ماه رمضان گذشته نازل شد، تورات شش روز از رمضان سپری شده نازل گردید، انجیل سیزده روز گذشته از این ماه و زبور هیجده روز از آن گذشته، و قرآن بیست و چهارم رمضان بر قلب پیامبر صلی الله علیه و اله نازل شد، سپس از قلب او به رتبه خیال و سرانجام

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۶۰

به زبان او طی بیست و سه سال تدریجا به حسب مصالح و حکمت‌ها نازل شد، «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ».

تتمیم و تکمیل

اما اگر ضمیر در «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ»/ به قرآن ناطق برگردد، خداوند از زبان همه می‌فرماید:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ»/ ما علی علیه السلام را نازل کردیم، چون تمام قرآن در شأن او نازل گردیده است، چراکه او قرآن ناطق است، چنان‌که احادیث فراوانی بر این مدعا دلالت دارند- چنان‌که گذشت- بنابراین معنی آیه چنین است: ما نور علی علیه السلام را پدید آورده و آن را از علیّ اعلیّ جدا ساختیم و فرمان دادیم حقیقت جامع حضرت محمد صلی الله علیه و اله نازل شود چون او، صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام نزد خداوند متعال یک نورند چنان‌که در حدیث وارد گردیده است.

«فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»/ یعنی در شب جامع شهودی که حضرت فاطمه علیها السلام است، زیرا در حدیث آمده که «قدر» خداوند است و «لیله» فاطمه زهرا علیها السلام است، بنابراین حضرت زهرا علیها السلام «لیله الله» است و در این شب نخست خداوند نکاح حضرت زهرا علیها السلام را واقع ساخت و خود متولی نکاح علی و فاطمه گردید لذا جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: خداوند می‌فرماید: من نور را به نور تزویج کردم، و در حدیث دیگر می‌خوانیم: خداوند متعال فاطمه علیها السلام را از نور یمین عرش- پس از خلقت نبی و وصیّ علیهم السلام- آفرید و از اینجا معنی مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ/ ^{۲۲۳} که علی و فاطمه علیهم السلام اند تحقق یافت، و بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ/ ^{۲۲۴} میان آن دو حضرت رسول خدا واقع شده که سبب عدم تجاوز این دو دریاست.

و اما اگر ضمیر در «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ»/ را به کتاب مبین برگردانیم معنای آیه چنین است: ما کتاب مبین و روشن که همان امام مبین است و همه چیز در این کتاب شماره شده

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۶۱

^{۲۲۳} (۱). الرحمان: ۱۹.

^{۲۲۴} (۲). همان: ۲۰.

است را به سبب فاطمه علیها السّلام که «لیله» است نازل کردیم، بنابراین در وجود فاطمه علیها السّلام و از وجود بابرکت او یُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ/ ۲۲۵ در این شب قدر هرگونه کاری به نحوی استوار فیصله می‌یابد، زیرا فاطمه از معادن حکمت خداوند به‌شمار می‌رود، بنابراین اگر علی علیه السّلام از آسمان نازل نشده بود همسری برای فاطمه علیها السّلام نبود- از آدم گرفته تا آخر- و انوار هدایت طلوع نمی‌کرد، اما در مشیت خداوندی چنین گذشته بود که انوار هدایت [و پیشوایان معصوم] طلوع یابند، زیرا اگر آنان نبودند هیچ‌گونه امری از آسمان نازل نمی‌شد. ۲۲۶

تفسیر فوق مبنی بر این است که «فی» در «فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» را به معنای سببیت بگیریم چنان که در قرآن، اخبار و کلمات فصحای عرب گرفته شده است.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ»/ (یعنی از شب قدر چه آگاہت کرد). شب فرخنده قدر در این آیات تکرار شده چون تنزلات و به کرات نازل شدن‌ها به محاذات و برابر نزولات قرآن صامت است آن‌سان که مظاهر شب فرخنده فراوانند از جمله:

- ۱- مرتبه نور فاطمه علیها السّلام که همان شب فرخنده از ایام واحدیت (مرتبه اسماء و صفات خداوند) است.
- ۲- مرتبه روح مقدس فاطمه علیها السّلام که در این مرتبه خورشید نور عقل و خردش در مغرب روح مقدسش غروب نمود، این مرتبه از ایام ربوبیت [تدبر و تربیت عالم] به شمار می‌رود.

(۱). دخان: ۴.

(۲).

| | |
|--|---|
| <p>آن که قرآن در وجود باهرش القا شود</p> <p>ز آدم و اولاد وی کفوی بر او پیدا شود</p> <p>حاصلش مرجان و دیگر لؤلؤ لالا شود</p> | <p>لَيْلَةُ الْقَدْرِ / جهان است یامام نبی صلی الله علیه و اله</p> <p>گر نبودی زوج او حیدر ورا ممکن نبود</p> <p>آن دو دریای وجودی چون بهم پیوسته شد</p> |
|--|---|

^{۲۲۵} (۱). دخان: ۴.

^{۲۲۶} (۲). لَيْلَةُ الْقَدْرِ / جهان است یامام نبی صلی الله علیه و اله آن که قرآن در وجود باهرش القا شود\ کَر نبودی زوج او حیدر ورا ممکن نبود\ ز آدم و اولاد وی کفوی بر او پیدا شود\ آن دو دریای وجودی چون بهم پیوسته شد\ حاصلش مرجان و دیگر لؤلؤ لالا شود\ نقش او جام جهان بین در مثل باشد که گاه\ رمز و راز خلقش از خط لیش املا شود\ جوهر قدسی ربوبی در تعیین آنسیه\ صورتی نفسی نزولی شکل او زهرآ شود\ E\ E\ (۴)

نقش او جام جهان‌بین در مثل باشد که گاه

رمز و راز خلقت از خط لبش املا شود

جوهر قدس ربوبی در تعین انسیه

صورت نفس نزولی شکل او زهرا شود

(م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۶۲

۳- مرتبه شهود عنصری فاطمه علیها السلام که در این مرتبه روح مقدس و شریف او در قالب جسمانی غروب نمود.

بر این پایه، مرتبه اول (مرتبه نور فاطمه علیها السلام) از زمان وجود آدم است تا سپری شدن عالم، چنان که در کتاب شریف کافی از امام باقر علیه السلام آمده است: خداوند متعال «لَيْلَةُ الْقَدْرِ» را در آغاز آفرینش دنیا آفرید، و در لیلَةُ الْقَدْرِ، نخستین پیامبر، و نخستین وصی را آفرید.^{۲۲۷}

اما مرتبه دوم، از زمان غروب خورشید نبوت است تا طلوع صبح ظهور حضرت قائم «عج». اما مرتبه سوم: مظهر شب قدر فاطمه علیها السلام اجمالاً در یک شب یا سه شب از رمضان و یا در همه ماه رمضان است.

«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» / شب قدر و فرخنده الهی، یعنی فاطمه علیها السلام بهتر از هزار مؤمن است، چون اگر او نبود هیچ کس به خداوند نمی‌گروید، و هیچ کس خدا را نمی‌شناخت و او را بندگی نمی‌کرد، آن سان که در حدیث آمده است: «اگر ما (اهل بیت معصوم علیهم السلام) نبودیم خدا شناخته نمی‌شد و بندگی نمی‌گردید، به وسیله ماست که خدا شناخته شد، به وسیله ماست که او بندگی شد و ...».^{۲۲۸}

نیز شب قدر و فرخنده عبارت است از زمان فقدان شخصیت جامع محمدی صلی الله علیه و اله تا طلوع فجر ظهور حضرت قائم «عج»- و ثواب عبادت در این شب بیشتر و چندبرابر است از عبادت سالیان دراز قبل از بعثت.

نیز شب فرخنده قدر که در ماه مبارک رمضان از پیدایش سلطان آل محمد صلی الله علیه و اله خبر می‌دهد بهتر است از هزار ماهی که بنی امیه در آن حکمرانی کردند، و همانا این شب بهتر است از هزار ماه چون:

«تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا» / فرشتگان و «روح» در این شب نازل می‌شوند، در خبر آمده است که «روح» از همه فرشتگان بزرگتر است، و در تفسیر فرات بن ابراهیم

^{۲۲۷} (۱) کافی، ج ۱، ص ۲۵۰، ج ۷.

^{۲۲۸} (۲) ر. ل: التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۵۲، ج ۹.

(۱). کافی، ج ۱، ص ۲۵۰، ح ۷.

(۲). ر. ک: التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۵۲، ح ۹.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۶۳

می‌خوانیم - فرات همان راوی است که «حدیث لیلۃ القدر فاطمه است» را روایت کرده - «روح» عبارت است از فاطمه علیها السّلام، این خبر تنزلات شب فرخنده در مراتب سه‌گانه که وجه آن قلمداد شد را تأیید می‌کند (دقت کن):

اول از تنزلات: تنزل آن از عالم نوری بالاست به عالم روحانی، همراه با فرشتگانی که موکل به انزال محتوای سوره و حمل حقایق الهیه و به همراهی علوم و معارف حقیقیّه‌اند، از این رو - چنان که در حدیث آمده است - این شب را شب الهی نامند، آری «لیلۃ الله».

دوم از تنزلات، تنزل از عالم لطیف قدسی روحانی است به «قلب» لطیف الهی پیامبر صلی الله علیه و اله درحالی که لباس الفاظ، عبارات و کلمات نفسی را بر تن کرده است. این همان شب ربوبی است که در آن خورشید نبوت محمد صلی الله علیه و اله غروب نمود، و پیوسته در غروب خواهد بود تا سپیده سعادت آفرین حضرت قائم «عج» طلوع نماید.

سوم: تنزل با فرشتگان مدبّر جهان، در شب کوتاه ماه مبارک رمضان:

«يَا ذُنُّ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» به اذن خداوند و رضای او بعد از مرحله قضا و قدر خداوند از هر امری که امور الهی و علوم ربّانی و احکام آسمانی که لباس عالم دنیا بر تن می‌نمایند، بنابراین در این شب، خدمت حضرت قائم «عج» به امر امامت و خلافت نازل می‌شوند.

«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» / سلام و درود پیوسته، رحمت و برکت بر عالمیان طی این سه شب از زمان فقدان پیامبر جامع و کامل اسلام صلی الله علیه و اله تا طلوع فجر «حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» / روز قیامت بعد از ظهور حضرت قائم آل محمد «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَ عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُمْ وَ نَصَرْتَهُمْ لِلدِّينِ» درود خداوند بر محمد و آل او باد و در فرجشان و یاری‌شان بر دین مبین تعجیل فرماید.

این بود نهایت کوشش و تلاش ما در تطبیق اخبار بر اسرار و رازهای این خانواده، اما تنها خدا و رسول و اهل بیتش علیهم السّلام به آنچه در شهر علم نبی و اهل بیتش وجود

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۶۴

دارد آگاهند، ولی جز اندکی از آن را نمی‌دانیم، و نیز ستایش خداوند را سزااست بر این مقدار اندک.

فصل در رکوع

چون نمازگزار در حال قیام در برابر خداوند نسبتی با قیومیت او پیدا می‌کند و چنین نسبتی سبب تشبیه می‌شود^{۲۲۹} گرچه نزد اهل عرفان و معرفت تشبیه تنها در اسم است و واقعا تشبیهی نیست، از این رو شایسته است نمازگزار از حال قیام به حالتی دیگر منتقل شود که مخصوص عبد است، یعنی به حالت فروتنی و ذلت. از اینجاست که خداوند فرمان به رکوع داد، یعنی چون عبد در حال قیام و قرائت به عظمت، بزرگی و منزّه بودن خدا در فعل و صفات و از غیر بی‌نیاز بودن اعتراف می‌کند، بلکه دیگران باید نزد او خضوع کنند، برای اظهار چنین فروتنی لازم است قد خم کند و خمیدگی او علامت و نشانه تواضع او به‌شمار می‌رود و لازم است در پی آن، تسبیح به همراه حمد ربّ و پروردگار گوید، زیرا «رب» از امّهات (مادر اسماء) نامهای برتر خداست، افزون بر این اسم «رب» در قرآن مجید به کرات آمده که خود «مربوب» می‌طلبد و مربوب را جز عبد نمازگزار نمی‌باشد. از سوی دیگر دانشمندان در مراتب معرفت، تفاضل و تفاوت دارند، برخی برتر از بعضی دیگرند، لذا برخی از آنان خداوند را منزّه می‌دانند از اعتقادات، برخی دیگر، از این جهت او را تسبیح می‌گویند، و برخی دیگر از آنان از جهات دیگر خدا را تسبیح می‌گویند.

البته این تسبیح باید همراه اسم عظیم باشد «سبحان ربّی العظیم» زیرا رکوع به معنی عظمت خداوند را در همه چیز دیدن و عدم شرکت غیر با او بودن است.

(۱). تشبیه به این معنا که عبد قیام دارد و خداوند هم قیام دارد (بلکه او قیوم است) پس چه فرقی است بین عبد و ربّ؟ غافل از این که خدا قائم بالذات بلکه قیوم علی الاطلاق است، و عبد قائم بغیر،

ما به تو قایم چو تو قایم به ذات (م)

زیرنشین علمت کائنات

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۶۵

^{۲۲۹} (۱). تشبیه به این معنا که عبد قیام دارد و خداوند هم قیام دارد (بلکه او قیوم است) پس چه فرقی است بین عبد و ربّ؟ غافل از این که خدا قائم بالذات بلکه قیوم علی الاطلاق است، و عبد قائم بغیر، زیرنشین علمت کائنات ما به تو قایم چو تو قایم به ذات (م) z\E\ (م)

نمازگزار پس از پایان تسبیح باید حمد (و بحمده) را نیز همراه ذکر نماید، بدین منظور که تسبیح باید لباس حمد و ستایش بیوشد و از آن برهنه و خالی نباشد، بدیهی است لازم است تسبیح به نام بزرگ خدا افزوده شود، و ذکر نام خدا، همان ستایش است بلکه تسبیح عین تحمید است، یعنی ستایش او همان تسبیح اوست.

در حدیث آمده است که چون این آیه نازل شد **فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ** /^{۲۳۰}؛ «پس به نام پروردگار بزرگ تسبیح گوی»، پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: این ذکر را در رکوعتان قرار دهید.^{۲۳۱}

فصل [رکوع اشاره است به توحید اسماء و صفات]

به عقیده من رکوع اشاره است به توحید اسماء و صفات، و دانستی که «قیام» جانشین توحید افعالی است، چون وقتی نمازگزار توحید افعالی را در جان خود پیاده کرد، (و چنان که می‌دانیم توحید افعالی از آثار اسماء خداوند است) و چنین می‌بیند که نامهای فراوان خدا- با وجود کثرتشان- همه در یک اسم گرد آمده‌اند، دست از استقلال خویش برداشته، فانی شده، بلکه فعل و کردار خود را هم نمی‌بیند و به این بسنده می‌کند که خود را نیز تحت آن نام بزرگ می‌بیند، از این رو خضوع و فروتنی کرده و قد خم می‌کند، و خمیدن او در واقع اشاره است به نفی فعل خود و بسنده کردن به رسم خود تحت اسم ربوبی به عنوان مربوب و اسم رب را بر زبان می‌راند، همان ربّی که در سوره فاتحه بعد از نام مبارک الله در «الحمد لله» بر زبان جاری نمود، زیرا صدور حقایق عالم از تأثیر نامهای برتر خدا و بر پایه ترتیب

(۱). واقعه: ۷۴، ۹۶ و حاقه: ۵۲.

(۲). ر. ک: علل الشرایع، ج ۲، باب ۳۱، حدیث ۶، ص ۳۳۳؛ فتوحات، ج ۱، ص ۴۲۶، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۴۰.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۶۶

واقع شده است، چنان که در سوره حمد به پاره‌ای از آنها اشاره کردیم.

اما این که نمازگزار «ربّ» را به خود اضافه کرد (ربّی) به خاطر این است که او مظهر رب است و از باب رعایت ادب خود را مربوب و او را ربّ خواند، البته این امر مرسوم است چنان که در آیه مبارکه **فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ** / ربّ به کاف خطاب اضافه شده است.

^{۲۳۰} (۱). واقعه: ۷۴، ۹۶ و حاقه: ۵۲.

^{۲۳۱} (۲). ر. ک: علل الشرایع، ج ۲، باب ۳۱، حدیث ۶، ص ۳۳۳؛ فتوحات، ج ۱، ص ۴۲۶، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۴۰.

اما از نظر ادبیات عرب بهتر آن است که «یا» در «رَبِّی» را مفتوح بخوانیم زیرا بهتر بقاء و مظهریت عبد را ثابت می‌کند، گرچه جایز است به سکون نیز خوانده شود که در این صورت مبالغه‌ای است در پنهان بودن عبد، مگر برای برخی از عارفان.

بنابراین وقتی نمازگزار راکع خود را زیر سلطنت اسماء ببیند، و بداند که از دست غیر خدا هیچ کاری بر نیاید، و تنها ظهور اسماء را مشاهده نماید، ذکر «العظیم» را به ذکر می‌افزاید، در خبر آمده است که عظیم از میان اسماء نامی است که خدا در آغاز کار برای خود برگزیده تا دلالت کند که هر کمال و صفت پسندیده ویژه خداوند است و بس، و غیر او جز فقر، فنا، و ناداری چیزی نمی‌باشند، و این همان توحید صفاتی است که شاینده مقام رکوع است، چون «عظیم و عظمت» نسبت به اسماء و صفات خدا مقایسه می‌شود، و «الوهیت» نسبت به ذات سنجیده می‌شود، یعنی ذات در ملاحظه با نعوت و صفات.^{۲۳۲}

(۱). از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد، تأویل رکوع چیست؟ فرمود: «معناه اُمنت بک و لو ضربت عنقی؛ خدایا به تو ایمان آوردم گرچه گردنم را بزنی»، چنان که از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: هرگاه خواستی رکوع بجا آوری در حال ایستاده بگو: «اللّه اکبر» سپس رکوع کن و بگو: «اللهم لک رکعت، و لک أسلمت، و بک اُمنت، و علیک توکلّت، و أنت ربّی، خضع لک قلبی و سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخّی و عصبی و عظامی و ما أقلّته قد ما ی غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر، سبحان ربّی العظیم و بحمده؛ (جامع احادیث شیعه، ج ۵، ص

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۶۷

فصل در آداب رکوع

در کتاب **مصباح الشریعه** آمده است مولای ما امام صادق علیه السلام فرمود: بنده راکع برای خدا باید کاری کند که حقیقت رکوع را از خود ابراز دارد تا خدای متعال او را به نور الهیّت خود مزین و زینت‌بخش سازد، و او را در زیر سایه کبریایی خویش قرار دهد و لباس انتخاب را که ویژه مقربان درگاه حق است بر اندام او بپوشاند و او را از همگان برگزیند.

^{۲۳۲} (۱). از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد، تأویل رکوع چیست؟ فرمود: «معناه اُمنت بک و لو ضربت عنقی؛ خدایا به تو ایمان آوردم گرچه گردنم را بزنی»، چنان که از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: هرگاه خواستی رکوع بجا آوری در حال ایستاده بگو: «اللّه اکبر» سپس رکوع کن و بگو: «اللهم لک رکعت، و لک أسلمت، و بک اُمنت، و علیک توکلّت، و أنت ربّی، خضع لک قلبی و سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخّی و عصبی و عظامی و ما أقلّته قد ما ی غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر، سبحان ربّی العظیم و بحمده؛ (جامع احادیث شیعه، ج ۵، ص ۱۹۳، ۱۹۶، ج ۲۸۴۱) خدایا برای تو رکوع کردم، و خفیدن کردن در رکوع یعنی تسلیم تو شدم به تو گرویدم، و بر تو توکل کردم، تو پروردگار من هستی، قلبم، گوش، چشم، مو، پوست، گوشه، خون، مغز، اعصاب و استخوانم و آنچه پاهایم برداشته با همه وجود خاشع تو هستند، بدون هیچ انکار و تکبر و مانده‌گی، منزه است پروردگار بزرگم و من ستایش او می‌گویم». (۴)

رکوع در درجه اول است و سجود در مرتبه دوم، و کسی که توانست پایه و درجه اول را به نحو شایسته ادراک نماید، می‌تواند به مرحله دوم قدم گذارد و صلاحیت برای این مقام پیدا کند، و ثابت است بنده راکعی که حقیقت رکوع را از خود ابراز نموده کمال ادب را که لازمه هر بنده پاکدامن است رعایت کرده و در انجام سجود، قرب به حق یافته است، لیکن کسی که ادب را نکند، یعنی حقیقت رکوع را اظهار ننموده باشد قابلیت قرب و حضور هم نخواهد داشت.

اینک که رکوع این درجه از اهمیت را داراست باید بنده خدا رکوع را با کمال اخلاص و خضوع بجای آورد و در دل اظهار بیچارگی و درماندگی نماید و از خدا خایف باشد، و همواره بترسد که مبادا در مقدمات رکوع، کندی و تنبلی کرده باشد تا از فواید مردم راکع و بهره‌هایی که آنان به‌دست آورده‌اند، بازماند.

گفته‌اند «ربیع بن خثیم»^{۲۳۳} یک شب را تا به صبح با یک رکوع به پایان می‌آورد و

۱۹۳، ۱۹۶، ح ۲۸۴۱) خدایا برای تو رکوع کردم، و کشیدن گردن در رکوع یعنی تسلیم تو شدم به تو گرویدم، و بر تو توکل کردم، تو پروردگار من هستی، قلب، گوش، چشم، مو، پوست، گوشت، خون، مغز، اعصاب و استخوانم و آنچه پاهایم برداشت با همه وجود خاشع تو هستند، بدون هیچ انکار و تکبر و ماندگی، منزّه است پروردگار بزرگم و من ستایش او می‌گویم». (م)

(۱). یکی از زهاد ثمانیه است و درباره او سخن به اختلاف گفته‌اند، برخی او را از اهل انصاف شمرده و جمعی اهل خلاف دانسته و گویند مأمور به جنگ خوارج شد ولی او احتیاط کرد و

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۶۸

چون بامداد می‌شد و سپیدی صبح ظاهر می‌گردید آه می‌کشید، ناله می‌کرد و می‌گفت: مخلصان بر ما پیشدستی کردند و سر راه بر ما گرفتند.

در حال رکوع تا جایی که ممکن است پشت را استوار کن و رکوع کاملی بجای آور، و تنها به یاری او اتکا نما، و به عون جناب او همت گمار، و قلبا از وسوسه شیطانی و حيله‌ها و مکاری‌های او گریزان باش، و کمال تواضع و

^{۲۳۳} (۱). یکی از زهاد ثمانیه است و درباره او سخن به اختلاف گفته‌اند، برخی او را از اهل انصاف شمرده و جمعی اهل خلاف دانسته و گویند مأمور به جنگ خوارج شد ولی او احتیاط کرد و خواستار جهاد با کافران گردید و به آذربایجان رخصت، کم سخن می‌گفت و به نصیحت می‌گفت: نجوی الصامتون (کم سخنان نجاست می‌یابند) کاتذ و قلمی در پیش داشتم آنچه بیگانه و خویش گفته بود یاد داشتم می‌کرد و سپس از خویش حساب می‌کشید که اَهْرَأَ كِتَابَكَ كَفَى يَنْفُسِكَ الْيَوْمَ مَلِكًا حَسْبًا E، گفتندش چرا شبها تو نمی‌خوابی؟ جواب گفت از «بیاض» خواب شب ترسانم اَهْرَأَ قَامَرِنَ اَهْلُ الْفُرَى اَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَ هُمْ نَائِمُونَ E (المعرفه: ۹۷): «آیا ساکنان شهرها ایمن شده‌اند از این که عذاب ما شامگاهان درحالی که به خواب فرورفته‌اند به آنان برسد؟».

دختر خردسالش گفت: ای پدر نند تو کسی را گشته باشی که این چنین ترسانی، گفت: چنین است من نفس خود را گشته‌ام، و بازگفته‌اند که قبری در خانه مفر کرد و شبها در آن می‌خوابید و زاری و التماس می‌کرد که اَهْرَأَ رَبِّهِ اَزْجَعُونَ E خدایا مرا بازگردان شاید عمل طالبی انجام دهم. حاشیه محمد باقر سبزواری. (۴)

فروتنی را مراعات نما، برای آن که خدای متعال درجه بندگانش را به اندازه تواضعشان رفیع می‌گرداند، و به همان اندازه که پی به عظمت او ببرند و او از باطنشان چنانچه باخبر است اطلاع پیدا کند، نعمت تواضع و خضوع و خشوع بدان‌ها روزی می‌فرماید و آنان را بدین شیوه پایدار می‌دارد.^{۲۳۴}

بیان اجمالی

رکوع حقیقی اشاره است به فناء عبد در صفات خدا، و تنزیه خدای متعال از شرکت کسی در صفات با او، چنان که امام علیه السلام متفرع ساخت جمله «زینت‌بخشی

خواستار جهاد با کافران گردید و به آذربایجان رفت، کم سخن می‌گفت و به نصیحت می‌گفت: نجی الصامتون (کم‌سخنان نجات می‌یابند) کاغذ و قلمی در پیش داشت آنچه بیگانه و خویش گفته بود یادداشت می‌کرد و سپس از خویش حساب می‌کشید که **اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا**، گفتندش چرا شبها تو نمی‌خوابی؟ جواب گفت از «بیات» خواب شب ترسانم **أَفَمِنَ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ** (اعراف: ۹۷)؛ «آیا ساکنان شهرها ایمن شده‌اند از این که عذاب ما شامگاهان درحالی که به خواب فرورفته‌اند به آنان برسد؟».

دختر خردسالش گفت: ای پدر نکند تو کسی را کشته باشی که این چنین ترسانی، گفت: چنین است من نفس خود را کشته‌ام، و بازگفته‌اند که قبری در خانه حفر کرد و شبها در آن می‌خوابید و زاری و التماس می‌کرد که **«رَبِّ ارْجِعُونِ»** / خدایا مرا بازگردان شاید عمل صالحی انجام دهم.

حاشیه محمد باقر سبزواری. (م)

(۱). مصباح الشریعه، باب ۱۵، کیفیت رکوع، ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۴۴، نشر کتابخانه شمس، ۱۳۸۱ ق.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۶۹

خدای متعال بنده‌اش را به نور ویژه صفات» را برقرار گرفتن او زیر سایه کبریایی خویش، که زیر چنین چتری قرار گرفتن، همان بقای عبد به ذات خداوند است چون بعد از آن که بنده مخلص از همه اسماء و صفات فانی شد، باقی به بقاء یعنی داخل به سایه کبریایی می‌شود، چراکه مقام کبریا به رتبه ذات برمی‌گردد و با آن سنجیده می‌شود، آن سان که قول امام علیه السلام: رکوع در رتبه اول و سجود در رتبه دوم است نیز این سخن را تأیید

^{۲۳۴} (۱). مصباح الشریعه، باب ۱۵، کیفیت رکوع، ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۴۴، نشر کتابخانه شمس، ۱۳۸۱ ق.

و تأکید می‌کند، بدیهی است تا وقتی عبد از صفات فانی نشود به مقام دوم یعنی به مقام ذات متحقق نمی‌شود، بنابراین کسی که به حقیقت اسماء و صفات تکامل یافت برای درک مقام ذات صلاحیت پیدا می‌کند.^{۲۳۵}

اما آنجا که امام علیه السلام فرمود: «فاركع ...» اشاره است به چند لطیفه:

اول: رکوع عبارت است از خشوع و فروتنی بر خدا و اقرار به این که در حال قیام حق خدمت به‌جا نیاورده، پس به او پناه می‌برد و بر آنچه از دست داده اندوه و حسرت می‌خورد، زیرا امکان دارد خداوند متعال به فضل و کرم خود از فواید رکوع کنندگان به او نیز در حال رکوع ببخشد.

دوم: مستحب است در حال رکوع پشت و گرده انسان کشیده باشد، و این اشاره است به این که گرچه عبد در حال قیام از انجام خدمت و بندگی کوتاهی کرده، لیکن در حال رکوع فروتنی و ذلت خویش را بدون هیچ‌گونه اعوجاج و کژگرایی ابراز می‌دارد و نیاز خود را تنها به خداوند می‌داند، نه هیچ‌کس دیگر، کار عبد در رکوع

(۱). چنان که امام فرمود: در رکوع ادب است و در سجود قرب

هرگز به مراد خویش واصل نشوی

از هستی خویش تا تو غافل نشوی

در مذهب اهل عشق کامل نشوی

از بحر ظهور تا به ساحل نشوی

از امیر المؤمنین علیه السلام درباره استحباب جلو کشیدن گردن در حال رکوع پرسیدند، فرمود:

تأویله این است که خدایا به تو ایمان آوردم گرچه گردنم را بزنی، علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۲۱، باب علة مد العنق، (حاشیه سید محمد باقر سبزواری). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۷۰

این مطلب را تداعی دارد که خود او چیزی نیست چه رسد به این که با خدا در صفتی از اوصاف شریک باشد، از این رو مستحب است در حال رکوع دست و بال و بازو از هم باز و هیچ عضوی به عضو دیگر متصل نباشد.

^{۲۳۵} (۱). چنان که امام فرمود: در رکوع ادب است و در سجود قریب $s\dot{a}i$ از هستی خویش تا تو غافل نشوی. Z هرگز به مراد خویش واصل نشوی. Z از بحر ظهور تا به ساحل نشوی. Z در مذهب اهل عشق کامل نشوی. $Z\ E\ E$ از امیر المؤمنین علیه السلام درباره استحباب جلو کشیدن گردن در حال رکوع پرسیدند، فرمود:

تأویله این است که خدایا به تو ایمان آوردم گرچه گردنم را بزنی، علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۲۱، باب علة مد العنق، (حاشیه سید محمد باقر سبزواری). (م)

سوم: خم شدن در رکوع به معنی انحطاط و فرود آمدن از مرتبه قیام است که عبد چه بسا شائبه شرکت با خدا داشت از این رو صفت قیومیت و قایم بودن را به خدا وامی‌نهد و با رکوع اظهار فروتنی، خضوع، ذلت و خلوص می‌نماید، و این بدان معناست که حال قیام او تنها برای خدمت بوده نه شرکت در صفت قیومیت، و قیام او هم جز به کمک و یاری خدا امکان‌پذیر نیست «لا حول و لا قوة إلا بالله العلیّ العظیم».

چهارم: نیز خم شدن در رکوع اشاره است به فرار دل از وسوسه‌های شیطان چون در حال قیام، در ضمیر و خاطر انسان، استقلال، مشارکت با خدا و یا دخالت داشتن در امری از امور خطور می‌کند، اما به وسیله رکوع و فروتنی و اظهار ذلت همه اینها از بین می‌روند.

در نتیجه وقتی انسان باتوجه به لطیفه‌های یادشده رکوع کند خداوند سبحان درجه و مقام او را بالا می‌برد و تحت صفات خویش قرار می‌دهد تا به مقام فنای در ذات برساند. بلکه اساسا خداوند به اندازه عظمت و بزرگی خویش که مرتبه صفات اوست با عبد همراهی و سلوک دارد، چنان‌که بندگان نیز در همراه شدن با خدا تفاوت دارند، آن سان که در اعمال و کردارشان متفاوت‌اند، قرآن مجید در این باره می‌فرماید: **و لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ**^{۳۳۶}؛ «و برای هر یک، از آنچه انجام داده‌اند مقام و مرتبه‌ای خواهد بود، و پروردگارت از آنچه می‌کنند غافل نیست».

(۱). انعام: ۱۳۲.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۷۱

فصل در بالا بردن سر از رکوع

دانستی که رکوع، مقام فروتنی است، فروتنی از آنچه نمازگزار در قیام، استقلال، اشتراک در قیومیت خدا از خود دید، از این رو با تمام جوارح و اعضاء فرود می‌آید، و خضوع، فروتنی، خشوع و رکوع می‌نماید تا شائبه اشتراک در قیومیت را از خود بزدايد، آن گاه که رکوع را به تمام معنا و با این حقیقت انجام داد خدا او را بالا می‌برد و درجه او را رفیع می‌گرداند **يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ**^{۳۳۷} از این رو خدا او را چنین پاداش می‌دهد که به او می‌فهماند و آشکار

^{۳۳۶} (۱). انعام: ۱۳۲.

^{۳۳۷} (۱). مجادلہ: ۱۱. شایان توجه است که علم نزد اهل معرفت به سه قسم، شریعت، طریقت و حقیقت تقسیم می‌شود.

۱- علم شریعت: دانشی است که به وسیله آن هیبت بدنی تکامل یابد و براساس آن افعال، اقوال و لوازم آن از حسن و کمال چهره نماید. این دانش امروزه علم فقه نامیده می‌شود و نتیجه آن برای مردم به صورت کتابهای توضیح المسائل نگارش می‌یابد.

۲- علم طریقت: و آن دانشی است که به تکمیل صفات نفسانی و روحانی می‌پردازد و انسان را مختلق به اخلاق الهی می‌نماید.

۳- علم حقیقت: عبارت است از شناخت خدا و اسماء و صفات او.

به دیگر سخن علم سه نوع است:

اول: دانشی که به حس، تکلف، تلاش و استدلال و ... به دست می‌آید و آن را علم نسبی و رسمی گویند.

(۱). مجادله: ۱۱. شایان توجه است که علم نزد اهل معرفت به سه قسم، شریعت، طریقت و حقیقت تقسیم می‌شود.

۱- علم شریعت: دانشی است که به‌وسیله آن هیئات بدنی تکامل یابد و براساس آن افعال، اقوال و لوازم آن از حسن و کمال چهره نماید، این دانش امروزه علم فقه نامیده می‌شود و نتیجه آن برای مردم به صورت کتابهای توضیح المسائل نگارش می‌یابد.

۲- علم طریقت: و آن دانشی است که به تکمیل صفات نفسانی و روحانی می‌پردازد و انسان را مختلق به اخلاق الهی می‌نماید.

۳- علم حقیقت: عبارت است از شناخت خدا و اسماء و صفات او.

به دیگر سخن علم سه نوع است:

اول: دانشی که به کسب، تکلف، تلاش و استدلال و ... به‌دست می‌آید و آن را علم کسبی و رسمی گویند.

دوم: دانشی که از راه مشاهده و عیان به‌دست می‌آید نه با استدلال و برهان، و آن را علم کشفی و ذوقی می‌گویند.

سوم: دانشی که بی‌برهان و استدلال و تکلف به‌دست می‌آید و آن را لدنی و وهبی خوانند، یعنی از نزد خدا بدون - واسطه مخلوق - مستقیماً نصیب می‌گردد، چنان‌که فرمود: **وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا** (کهف: ۶۵)؛ «ما از نزد خود به او (حضرت خضر) دانش آموختیم».

جمله عالم صورت و جان است علم

خاتم ملک سلیمان است علم

طالب علم است غواص بحار

علم دریایی است بی‌حد و کنار

دوم: دانشی که از راه مشاهده و عیان به‌دست می‌آید نه با استدلال و برهان، و آن را علم کشفی و ذوقی می‌گویند.
سوم: دانشی که بی‌برهان و استدلال و تکلف به‌دست می‌آید و آن را لدنی و وهبی خوانند، یعنی از نزد خدا بدون - واسطه مخلوق - مستقیماً نصیب می‌گردد، چنان‌که فرمود: **وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا** (کهف: ۶۵)؛ «ما از نزد خود به او (حضرت خضر) دانش آموختیم».
Z\i\ خاتم ملک سلیمان است علم Z جمله عالم صورت و جان است علم Z علم دریایی است بی‌حد و کنار Z طالب علم است غواص بحار Z\i\ ُ
Z\i\ ُ گز هزاران سال باشد عمر او Z او نگردد سیر خود از جستجو Z کان رسول حق بگفته اندر بیان Z این‌که منمومان هما لا یشبعان Z\i\ ر. ل.؛
حاشیه سید محمد باقر سبزواری، با تصرف و تغییراتی از مترجم؛ مثنوی، ج ۱، ص ۲۸، ذکر دانش خرگوش؛ و ج ۶، ص ۶۴۴، حکایت امرد و کوسه ... و
حدیث منمومان لا یشبعان، طالب العلم و طالب الدنيا). (۶)

می‌نماید که تنها اوست بخشنده نیرو و توان، و تنها اوست که عبد را از خاستگاهش برپا داشته است، از اینجاست که نماز گزار سر خود را بالا می‌برد، اما در واقع خداوند است که سر او را از رکوع بالا می‌برد و به نیابت از او می‌فرماید: «سمع الله لمن حمده» چون عبد همه چیز را به خدا منسوب می‌داند و در چهارچوب توحید افعالی بر این باور است که خداوند قیوم و قایم بالذات است، و او را در آنچه به دست می‌آورد سرپا داشته است.

فصل در نماز معراج

پیامبر خدا صلی الله علیه و اله چون به امر پروردگار هنگام رکوع سر خود خم نمود و عرش عظیم خدا را دید گفت: «سبحان ربی العظیم و بحمده» و چون سر برداشت نور بزرگی مشاهده نمود که او را به وحشت و دهشت انداخت لذا به صورت غشوه به سجده افتاد.^{۲۳۸} این عرش عظیم به معنای همه حقایق عالم هستی است که مظهر حقایق اسماء و مقام «عرش وحدانیت» خدا می‌باشد. اما مقام «واحدیت» مرتبه اسماء و صفات، و جامع همه صفات و کمالات است، و چون پیامبر صلی الله علیه و اله از عالم جسمانی عبور نمود در رکوعش عرش جسمانی را مشاهده کرد و در آن مشاهده چنان دید که عالم وجود، مظهر صفات، کمالات، و انوار خداوند است، بلکه جز انوار و پرتوهای ربّانی چیزی ندید، زیرا دانستی که رکوع، مقام توحید صفات اوست، و دیدن نور ترسناک و دهشت‌زا همین نور است.

او نگردد سیر خود از جستجو

گر هزاران سال باشد عمر او

این که منهومان هما لا یشبعان

کان رسول حق بگفت اندر بیان

(ر. ک: حاشیه سید محمد باقر سبزواری، با تصرف و تغییراتی از مترجم؛ مثنوی، ج ۱، ص ۲۸، ذکر دانش خرگوش؛ و ج ۶، ص ۶۴۴، حکایت امرد و کوسه ... و حدیث منهومان لا یشبعان، طالب العلم و طالب الدنيا).
(م)

(۱). علل الشرایع، صدوق، ج ۲، باب ۱۷ حدیث ۳۱۵؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۴۳.

فصل در سجود

نمازگزار^{۲۳۹} در سجودش خاستگاه خود که خاک است می‌جوید، از این رو مستحب است بر خاک سجده کند و خداوند را از خاک و مانند آن منزّه نماید.

بنابراین رکوع بیانگر حال «وجود» عبد است که از خدا گرفته، و قیام، بیان‌کننده اصل «روح» اوست، و سجود حکایت از حال امکان، عدم و فقر ذاتی او دارد، از این رو رکوع حالتی است میان قیام و سجود، یعنی از طرفی نسبت به خدا و عالم الله دارد و عبد نور خود را از او گرفته و از سوی دیگر نسبتی به امکان، فنا، و فقر ذاتی دارد که اصل و ریشه اوست.

اما شرح ذکر «ربّی» قبلا به نگارش آمد، و اما واژه «أعلى» بدین منظور است که چون عبد در حال قیام خواهان روح خود که از عالم اعلی است گردید، در سجود به طور کلی برتری و علو خود را نفی و آن را برای خدا اثبات نمود و گفت: «سبحان ربّی الأعلی و بحمده».

گویم: رکوع، نسبتی به خدا دارد و نسبتی به بنده، چنان که در احادیث قدسی مانند آن نیز وارد شده است که: من (خداوند) نماز را میان خود و بنده‌ام به دو بخش تقسیم کردم. بر این پایه، قیام از آن عبد است برای خدمت، و سجود از آن «ربّ» است، و اما رکوع، نیمی از عبد و نیمی از رب است. در حدیث نیز وارد شده است که وقتی آیه **سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى**^{۲۴۰} «نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای»، نازل شد پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: این آیه را به عنوان ذکر سجودتان قرار دهید.^{۲۴۱}

(۱). برگرفته از فتوحات، ج ۱، ص ۴۲۷ با شرحی از مؤلف؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۴۴.

(۲). اعلی: ۱.

(۳). علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۳۳، باب ۳۰، حدیث ۶؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۴۴.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۷۴

فصل [اشاره سجود به چند امر]

سجود به عقیده من (قاضی سعید) اشاره به چند امر است:

^{۲۳۹} (۱). برگرفته از فتوحات، ج ۱، ص ۴۲۷ با شرحی از مؤلف؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۴۴.

^{۲۴۰} (۲). اعلی: ۱.

^{۲۴۱} (۳). علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۳۳، باب ۳۰، حدیث ۶؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۴۴.

۱- مقام و مرتبه توحید ذات.

۲- حکم به هلاک، نابودی و فناى افعال، اسماء و صفات.

۳- باور داشتن، بلکه دیدن فنا و نابودی هرچه جز ذات خداوند احد که شایسته بقاء ابدی و سرمدی است، می‌باشد. اینک توضیح سخن:

اول: حقیقت این سخن دریافتی که نماز معراج مؤمن است، از این رهگذر نمازگزار در قیام نماز چنین می‌بیند که همه چیز از خدا سرچشمه گرفته و به او بازمی‌گردد، و همه نیرو و توان از آن اوست، و در مملکت او جز آنچه او بخواهد جاری نمی‌شود، و هرکاری بخواهد انجام می‌دهد، آنچه گفته شد را توحید افعالی نامند.

دوم: سپس عبادتگر در رکوعش از مرتبه مزبور (توحید افعالی) بالاتر می‌رود تا به جایی برسد که تجلی خداوند را در اسماء و صفاتش ببیند، نور و کمالات او را به مشاهده بنشیند، و بداند که جز او کسی هستی و کمال ندارد، نامهای نیکوتر همه از اوست و کسی با او در آنها شریک نیست، این مرتبه توحید صفاتی است.

سوم: عبد در این مرحله به تدریج ترقی می‌کند تا جایی که هرچه هست را نابود، معدوم و فانی بنگرد، آنچه ماندگار و پایدار است خداست و جز وجه الله همه چیز نابود است «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» این مرحله را توحید ذات می‌شمرند.

اما ذکر رب مضاف به یا «رَبِّي» به چند جهت است:

اولاً: برای ادب، نگاهداشت و پاسداشت خداوند تبارک و تعالی است، زیرا این اسم از امهات (مادر، ریشه، اصل و بن) اسماء خداوند است که در قرآن به کاف خطاب اضافه فرمود: «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» چنان که گذشت.

ثانیاً: گرچه سجود، مقام فناى همه چیز جز خداست، لیکن در اضافه ربّ به یاء،

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۷۵

(رَبِّي) و کاف (رَبِّكَ) اشاره به این است که خداوند وکیل است به طور اطلاق، یعنی در همه چیز و در همه حال، و بر جان همه (از جمله نمازگزار) مقدم‌تر از صاحب جان است.

اما ذکر «الأعلى» برای این است که علوّ و برتری وصف ویژه ذات است بنابراین در عالم هستی کسی جز او صاحب ذات نیست و برتری تنها از آن اوست و از هر برتر و والاتری برتر و والاتر است، جمیع اشیاء نزد او

هالک، نابود و فانی است **كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ**^{۲۴۲}؛ «هرچه در دار وجود است فانی شونده است و ذات باشکوه و ارجمند پروردگارت باقی خواهد ماند».

و اما ذکر «و بحمده» چند وجه دارد، یکی بحث ستایش و سپاس خداوند چنان که گذشت. دیگر این که عابد ساجد چون هر ذات صاحب وجود جز خدا را نفی کرد به این نکته دست می‌یازد که هرچه را در عالم هستی ببیند در واقع جلوات وجود حق تعالی را دیده است، یعنی از طرفی خداوند قائم مقام عبد است و به جای او می‌بیند، کار می‌کند، راه می‌رود و ... و از سوی دیگر جلوه‌های خدا است که آشکار گردیده، لذا عبد او را حامد و ستایشگر است، به این نکته خوب دقت کن که در اینجا تسبیح و تحمید یکی شده «سبحان ربی الاعلی و بحمده» و همان خدای منزّه، ستایش گردیده است، یعنی به واسطه تسبیح (سبحان) همه چیز نفی شده و تنها خدا مانده که استحقاق حمد و ستایش (و بحمده) دارد، و عبد در حال سجده چنین امری را مشاهده می‌نماید.

فصل در آداب سجود

امام صادق علیه السلام در کتاب **مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه** می‌فرماید: سوگند به خدا هیچ‌گاه، هیچ‌کس زیان نمی‌بیند گرچه یک‌بار در تمام عمر حقیقت سجود را

(۱). الرحمن: ۲۶-۲۷.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۷۶

به منصفه ظهور برساند، و از سوی دیگر از رستگاری و فلاح بهره‌مند نمی‌گردد کسی که خود را به حالت سجود درآورد و به سجده‌کنندگان تشبیه نماید، زیرا چنین آدم مانند کسی است که با خود حيله می‌کند و روزگار به غفلت می‌گذراند، و به‌طور کلی از مقاماتی که خدای متعال برای سجده‌کنندگان قرار داده و مژده دنیوی و آسایش اخروی برایشان معین فرموده بی‌خبر مانده است.

و کسی که مقدمات کار را طوری فراهم آورد که بتواند به‌وسیله سجود تقریبی به خدا پیدا کند، هیچ‌گاه از خدا دور نشده، در صورتی که اگر رعایت ادب ننماید و احترام خدا را از بین ببرد، یعنی در حال سجود دلش به جای دیگر متوجه باشد قرب و منزلتی در پیشگاه خداوند نخواهد داشت.

بنابراین در وقت سجود مانند آدمی باش که خود را در نهایت خواری می‌بیند و حقیقتاً در برابر خدا کمال تواضع را ابراز می‌دارد و می‌داند از خاکی آفریده شده که مردم آن را پایمال می‌کنند، و از نطفه گندیده که همه از آن متنفرند به‌وجود آمده، و از نیست به هست گزاشیده است.

خدای متعال حقیقت سجود و منظور اصلی از آن را موجب تقرب به جناب کبریایی خود قرار داده و آثار آن را از وجنات قلب، باطن و روح او آشکار نموده است، به همین جهت است که کسی که بدین وسیله به جناب او تقرب پیدا کند از غیر او دور می‌شود، و چنانچه ظاهر سجود آن است که همه چیز را پشت سر اندازد و از هرچه به چشم آید روی گردان باشد، منظور باطنی نیز آن است که در دل به غیر خدا توجه نکند، که اگر نمازگزار در هنگام نماز دلش به جای دیگر متوجه باشد و خدا را در نظر نگیرد به او نزدیک است اما از مقصودی که خدا اراده فرموده دور می‌باشد، و در واقع دودله است، باین که ذات اقدس الهی در اندرون هیچ کس دو

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۷۷

قلب قرار نداده است **ما جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ**^{۲۴۳}.

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: خدای متعال می‌فرماید هرگاه از دل بنده اطلاع پیدا کنم که به راستی با کمال اخلاص و توجه به من به فرمان من احترام می‌گذارد و آن را در وقت خویش انجام می‌دهد، اساس خواسته‌های او را به دست خود بنیان می‌نمایم، و بدو نزدیک می‌گردم، به خلاف کسی که هنگام نماز به دیگری توجه کند و به من توجهی نداشته باشد که در واقع او خود را مسخره کرده، و نامش در پرونده زیانکاران ثبت شده است.^{۲۴۴}

بیان

حقیقت سجود همان است که امام علیه السلام در این جمله فرمود: «از رستگاری بهره‌مند نمی‌گردد کسی که حيله می‌کند و خدا را در خلوت سرای خود راه نمی‌دهد؛ زیرا خلوت با خدا جز با فناء- یعنی بریدن از همه حتی از خود و از فنای خود- فراهم نمی‌آید بنابراین حقتعالی با کسی که کوچکترین شائبه شرک در وجود او باشد خلوت نمی‌گزیند.

اما جمله‌ای که امام فرمود: «از مژده دنیوی ...» بدین معناست که خداوند قائم مقام عبد و متولی کارهای اوست، و این که فرمود: «آسایش اخروی ...» بدین خاطر است که عبد از مصادیق این آیه باشد: **فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ**^{۲۴۵}؛ «در قرارگاه صدق، نزد پادشاهی توانايند». اما این که فرمود: «او از خاک آفریده شده ...» اشاره است به آنچه ذیل عنوان «فصل» گفته شد، یعنی او خاستگاه اصلی‌اش را می‌جوید. و اما آن جمله که فرمود: «خداوند معنی سجود ...» اشاره است به آنچه ما

(۱). احزاب: ۴.

^{۲۴۳} (۱). احزاب: ۴.

^{۲۴۴} (۲). مصباح الشریعه، باب ۱۶، ص ۴۶، ترجمه ساجدی.

^{۲۴۵} (۳). همد: ۵۵.

(۲). مصباح الشریعه، باب ۱۶، ص ۴۶، ترجمه ساعدی.

(۳). قمر: ۵۵.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۷۸

در عنوان «وصل» به نگارش آوردیم مبنی بر این که تقرّب به قلب اول می‌باشد و به روح و سرّ دوم و سوم می‌باشد، بنابراین تقرّب به قلب (اول) عبارت است از فانی شدن از همه چیز و تعلق و وابستگی فقط به خداوند، بنابراین عبد متعلق است و خداوند کسی است که باید به او پیوست و وابسته بود، و تقرّب به روح، فانی از نفس است، و تقرّب به سرّ فنا از فناست که مقام محو است **أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ**^{۲۴۶}؛ «هش‌دار که همه کارها به خدا بازمی‌گردد».^{۲۴۷}

فصل در سر برداشتن از سجود

چون در نظر نمازگزار تا قبل از رسیدن به سجده ادعاها، توهمات، حجاب‌ها و پندارهایی بود (از قبیل قیام داشتن، سرپا بودن بالذات، استقلال داشتن و خود را چیزی به حساب آوردن و ...) و با ورود به نماز و ذکر و قرائت کم کم حجاب‌ها و پرده‌ها کنار رفت، و بلکه به‌طور کلی حجاب عالم خلق دریده شد، و انوار خدای سبحان یعنی عالم نور و نماز، هرآنچه را چشم خلق بین می‌دید سوزاند، در هنگام رسیدن به سجده نمازگزار عارف در نور خداوند غرق می‌شود و در راستای خشنودی خدا هرچه خواست انجام می‌دهد، از این رو وقتی سر از سجود برداشت بدین معنا است که آنچه سوخته و از بین رفته، همان ادعاها، حجاب‌ها است، چراکه او به عالم نور بار یافته و هیچ دعوا و ادّعایی ندارد، بلکه از دعوی و

(۱). شوری: ۵۳.

(۲). چون سجود فروتر از رکوع است نماد چیزی است که به خداوند سبحان نزدیک است از این رو امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «أقرب ما یكون العبد من الله عزّ و جلّ و هو ساجد (بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۱۳۱، ۱۳۳؛ ج ۸۶، ص ۲۰۳، ۲۱۶)؛ نزدیکترین جایگاه بنده به خدای عزّ و جلّ حالت سجده اوست»، بنابراین فانی شدن در اسماء و صفات خدا، و فنا از فنا در سجده تحقق می‌یابد.

^{۲۴۶} (۱). شوری: ۵۳.

^{۲۴۷} (۲). چون سجود فروتر از رکوع است نماد چیزی است که به خداوند سبحان نزدیک است از این رو امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «أقرب ما یكون العبد من الله عزّ و جلّ و هو ساجد (بحار الانوار، ج ۸۵، ص ۱۳۱، ۱۳۳؛ ج ۸۶، ص ۲۰۳، ۲۱۶)؛ نزدیکترین جایگاه بنده به خدای عزّ و جلّ حالت سجده اوست»، بنابراین فانی شدن در اسماء و صفات خدا، و فنا از فنا در سجده تحقق می‌یابد.

سجده با بدنه جانا به حق فانی شوی. Z و از فنا به فانی فانی شوی. (م) Z\E\E\

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۷۹

انانیت خود استغفار می کند و «أستغفر الله ربی و أتوب إليه» می گوید چون به عالم نور و فروغ ربوبی رسیده است.^{۲۴۸}

فصل در نماز معراج

در روایت سابق اشاره شد که پیامبر صلی الله علیه و اله در شب معراج چون سر از رکوع برداشت نور دهشتزا و هراسناکی را مشاهده نمود ... «و چون سر از سجده اول برداشت همان نور را رؤیت کرد از این رو دوباره سجده کرد، و چون سر از سجده دوم برداشت دیگر آن نور را ندید ...».

اما آن نور هراسناک و باعظمت عبارت است از نور آسمانها و زمین [اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^{۲۴۹}] همان نور گسترده‌ای که بر هیاکل موجودات در دو سلسله طول و عرض تابش نمود، آن نور به گونه‌ای بزرگ بود که همه آسمانها، زمین و ما فیها در نظر رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و اله ناچیز آمد، و همه حقایق و اشیاء فانی دیده می‌شدند - چون دانستی که حقیقت سجود نابود دیدن و فانی بودن عالم آفرینش است - اما این که سجده دوبار انجام گرفت بدین سبب است که در سجده اول شائبه مشاهده اشیای عالم وجود دارد - گرچه نماز گزار آن‌ها را نابود بیند - اما در سجده دوم دید او از این شائبه پالایش می‌یابد و جز ذات ربوبی چیزی نمی‌بیند،

(۱). از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیده شد معنای سجده اول چیست؟ فرمود: «تأویل آن این است که بارخدا یا تو ما را از زمین آفریدی، و تأویل سر برداشتن از سجده این است که دگر بار ما را از زمین بیرون می‌آوری، و تأویل سجده دوم این است که ما را دگر بار به زمین برمی‌گردانی، و سر برداشتن دوم بدین معناست که دگر بار ما را از خاک بیرون می‌آوری» من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۹۳۰. نزدیکترین جایگاه عبد به ربّ عالمیان حالت سجود است، زیرا سجده واقعی به تحقق نمی‌آید مگر این که عبد از همه اشیاء پنهان شود

^{۲۴۸} (۱). از امیر المؤمنین علیه السلام پرسیده شد معنای سجده اول چیست؟ فرمود: «تأویل آن این است که بارخدا یا تو ما را از زمین آفریدی، و تأویل سر برداشتن از سجده این است که دگر بار ما را از زمین بیرون می‌آوری، و تأویل سجده دوم این است که ما را دگر بار به زمین برمی‌گردانی، و سر برداشتن دوم بدین معناست که دگر بار ما را از خاک بیرون می‌آوری» من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۴، ح ۹۳۰. نزدیکترین جایگاه عبد به ربّ عالمیان حالت سجود است، زیرا سجده واقعی به تحقق نمی‌آید مگر این که عبد از همه اشیاء پنهان شود و از هر چه به دیده می‌آید چشم پوشی نماید، خود را از آن دور دارد و در احتجاب خود (حاشیه سید محمد باقر سبزواری)

^{۲۴۹} (۲). نور: ۳۵.

و از هرچه به دیده می‌آید چشم پوشی نماید، خود را از آن دور دارد و در احتجاج شود. (حاشیه سید محمد باقر سبزواری)

(۲). نور: ۳۵.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۸۰

اما این که او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بعد از سجده دوم آن نور را ندید چون بعد از مقام محو (دیدن خدا فقط) مقامی جز بازگشت به خویش و هشیاری وجود ندارد.

فصل در خبر

از امام علیه السلام پرسیدند چرا در هر رکعت یک رکوع واجب است و دو سجده؟

فرمود: چون دو رکعت نشسته جانشین یک رکعت ایستاده است. و شاید منظور از دو رکعت نشسته جای یک رکعت ایستاده این باشد که در نشستن خدمت کمتری نسبت به مولی انجام می‌گیرد تا ایستادن، از این رو باید دو رکعت جای یک رکعت انجام پذیرد و چون سجود در مقام نشستن قرار دارد باید دوبار انجام گیرد تا تمام ادعاهایی که امکان دارد از عبد سربزند، از قبیل نسبت امور به خود، استقلال، و یا نسبت دادن امور به کسی غیر از خدای متعال و ... همه از بین بروند، بنابراین دو سجده نسبت به یک رکوع مانند دو رکعت نشسته است نسبت به یک رکعت ایستاده.^{۲۵۰}

فصل در طمأنینه

در شریعت اسلام در مواردی آرامش (طمأنینه) مستحب شمرده شده است، مراد از طمأنینه، آرامش، ثبات و استقرار است. زیرا برای به‌دست آوردن معارف،

(۱). سجده به‌ویژه سجده طولانی، کثرت سجود نسبت به افتتاح بهشت برین نقش کلیدی دارد.

گروهی خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله آمده عرضه داشتند: ای پیامبر خدا بهشت پروردگارت را بر ما تضمین فرما، فرمود: «علی أن تعینونی بطول السجود؛ به شرط این که مرا با طولانی کردن سجده یاری رسانید»، نیز ربیع بن کلب از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله درخواست دعای بهشت کرد، حضرت فرمود: «أعنی بكثر السجود؛ مرا به فراوانی سجده یاری ده». نیز مردی خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا گناهان من زیاد است اما عمل من اندک، فرمود: «أكثر السجود فإنه يبطئ الذنوب كما تبطئ الريح ورق الشجر؛ فراوان سجده کن که گناهان را از بین می‌برد آن سان که باد برگ‌ها را می‌ریزد» (جامع احادیث الشیعه، ج ۵، حدیث‌های ۲۹۴۱، ۲۹۴۵). (م)

^{۲۵۰} (۱). سجده به‌ویژه سجده طولانی، کثرت سجود نسبت به افتتاح بهشت برین نقش کلیدی دارد.

گروهی خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله آمده عرضه داشتند: ای پیامبر خدا بهشت پروردگارت را بر ما تضمین فرما، فرمود: «علی أن تعینونی بطول السجود؛ به شرط این که مرا با طولانی کردن سجده یاری رسانید»، نیز ربیع بن کلب از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله درخواست دعای بهشت کرد، حضرت فرمود: «أعنی بكثر السجود؛ مرا به فراوانی سجده یاری ده». نیز مردی خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا گناهان من زیاد است اما عمل من اندک، فرمود: «أكثر السجود فإنه يبطئ الذنوب كما تبطئ الريح ورق الشجر؛ فراوان سجده کن که گناهان را از بین می‌برد آن سان که باد برگ‌ها را می‌ریزد» (جامع احادیث الشیعه، ج ۵، حدیث‌های ۲۹۴۱، ۲۹۴۵). (م)

رسانید»، نیز ربیعۀ بن کلب از پیامبر صلی الله علیه و اله درخواست دعای بهشت کرد، حضرت فرمود: «أَعْنِي بِكَثْرَةِ السَّجُودِ؛ مرا به فراوانی سجده یاری ده». نیز مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و اله رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا گناهان من زیاد است اما عمل من اندک، فرمود: «أَكْثَرَ السَّجُودِ فَإِنَّهُ يَحِطُّ الذَّنُوبَ كَمَا تَحِطُّ الرَّيْحُ وَرَقَ الشَّجَرِ؛ فراوان سجده کن که گناهان را از بین می برد آن سان که باد برگ درخت را می ریزد» (جامع احادیث الشیعه، ج ۵، حدیث های ۲۹۴۱، ۲۹۴۵). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۸۱

حقایق و انواری که در هر مقامی از مقامات برای نمازگزار از افعال و کردار پیشین تجلی می نماید، پس هرگاه به سرعت ذکر و عمل را بجا آورد یعنی تنها به اندازه تحقق اسم بسنده نماید درحقیقت دانش و بهره فراوانی را از دست داده است، اما چنانچه کسی ثبات و استقرار یابد و باطمینان به ذکر و عمل بپردازد می تواند از هر شأن و مقام نماز بهره گیرد و فیض ببرد و دل را به یاد خدا آرام نماید، چنان که فرمود: **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ**^{۲۵۱}؛ «آگاه باش که با یاد خدا دلها آرامش می یابد».

فصل در تشهّد

حقیقت «تشهّد»^{۲۵۲} عبارت است از حضور، چون تشهّد در لغت مصدر باب تفعّل از ماده شهود است، انسان در نمازش مأمور به حضور نزد خداوند است، و کسی نزد خدا حاضر است که متوجه خطاب و سخن باشد، چه بسا که علم انسان به خدا و نماز به اندازه فکر، نظر و اندیشه اش باشد، ولی عارف افزون بر توجّه مزبور همه را ترک گفته و به آنچه پیامبران گفته اند و قرآن فرموده و عقلی که از خدا گرفته مراجعه کرده و به اندازه شناخت و معرفتش شهادت و گواهی به خداوندی خدا، به رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و به خلافت بر حق اوصیای مکرم او می دهد.

فصل

چون تشهّد بعد از کامل شدن دو رکعت و پس از تمام شدن دو سجده است - و دانستی که سجده عبارت از فنای فنا و محو محو است، و حکم خدا به مقتضای فضل و به موجب نوید پوشاندن لباس بقا و خلعت اصفیا و برگزیدگان خود به اندام فانی است - لذا تشهّد حالت بقای عبد است به بقاء الله، و حالتی است که در آن می بیند همه عالم

(۱). رعد: ۲۸.

^{۲۵۱} (۱). رعد: ۲۸.

^{۲۵۲} (۲). این فصل از فتوحات، ج ۱، ص ۴۲۷ اقتباس گردیده است؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۴۷.

(۲). این فصل از فتوحات، ج ۱، ص ۴۲۷ اقتباس گردیده است؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۴۷.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۸۲

امر، حکم و فرمان از آن خداست، و همه ملک و ملکوت از آن اوست، از این رو به یکتایی خداوند و به این که همه اسماء از آن اوست و کسی در آنها با او شریک نیست گواهی و شهادت می‌دهد، و تنها خداوند با همه اسماء و صفات و کمالاتش در مظهر جامع (حضرت محمد صلی الله علیه و اله) تجلی نموده و آشکار گردیده است، از این رو به رسالت خاتم، کامل و جامع نیز گواهی می‌دهد، و از همین جاست که مقام تشهد از تنها ویژگیهای دین اسلام است، برخلاف قیام، رکوع و سجود، لذا اگر به دقت بنگری خواهی دید که مقام تشهد مکان همنشینی عبد است با خداوند در بساط انس.

فصل دیگر

مولای ما حضرت صادق علیه السلام در کتاب **مصباح الشریعه**، می‌فرماید:

«تشهد» یعنی ستایش نمودن خدا، بنابراین در خفا بنده او باش و در اعمال و افعال خود کمال خضوع را مراعات کن، بهتر از ادعا و دعوی بندگی که جز لفظ، سود دیگری بر آن مترتب نمی‌باشد.

و سرانجام راستگویی ظاهری را با صداقت باطنی خود توأم ساز، چه آن که خدا تو را بنده آفریده و دستور داده در دل و زبان بلکه با تمام اعضاء و جوارحت به عبادت او قیام نمایی و عبودیت خود را به ربوبیت حضرتش منضم گردانی.

و بدان که سررشته همه مردم در دست اوست و آنان اختیار نفس کشیدن در هیچ حالی ندارند، مگر توانایی و خواست جناب الهی او شامل حال آنان باشد، و آنان از انجام کوچکترین عملی بدون اذن و اراده او عاجز و درمانده‌اند. چنان که خداوند می‌فرماید: **وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ**^{۲۵۳}؛ «پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند، و آنان اختیاری ندارند، منزّه است خدا، و از آنچه با او شریک می‌گردانند برتر است».

(۱). قصص: ۶۸.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۸۳

و سرانجام بنده شاکر باش، چنانچه دعوای بندگی او را داری، کاری کن که صفای باطنی هم در نتیجه برای تو پیدا شود، برای این که او تو را آفریده و کسی نمی‌تواند اظهار اراده و خواسته‌ای داشته باشد مگر این که پیش از اراده و مشیّت او اراده و خواست خدا بر او پیشدستی کرده باشد.

بنابراین تا آنجا که ممکن است طوری از خدا بندگی کن و سر عبودیت در برابر او فرود آور که حاکی از رضا به حکمت او باشد، یعنی در برابر حکمت او، حق چون و چرا به خود راه نداده و عبادتش را در انجام دستور و اوامر خدایی او بدان.

خداوند متعال دستور داده هنگام تشهد بر حبیبش حضرت محمد صلی الله علیه و اله درود بفرستی، برای آن که در واقع درود بر او را توأم با نماز کنی و فرمانبرداری و شهادت به عبودیت و نبوت پیامبرش را قرین به شهادت بر الوهیت او سازی، و تا می‌توانی کوشش کن دست تو از برکات معرفت احترام او کوتاه نگردد که از نتیجه نماز محروم بمانی، و متوجه باش هرگاه اوامر او را انجام دادی و نواهی او را ترک کردی و سنن و آداب او را به موقع خود بجای آوردی و جلالت مقام پیغمبر را دانستی خدا به آن حضرت امر فرموده تا برای تو استغفار نماید، و فردای قیامت از تو شفاعت کند.^{۲۵۴}

بیان

این که امام علیه السلام فرمود: در پنهان بنده خدا باش، اشاره است به آنچه ما تحقیق نموده و اظهار داشتیم که تشهد مقام همنشینی با خداوند در بساط انس است زیرا انس با خدا در مقام سرّ است، و بالاتر از مقام سرّ (همراز خداوند) هیچ مقامی نیست، اما این که فرمود علیه السلام: عبودیت را به ربوبیت برسانی و به منصبه ظهور آوری، اشاره است به آنچه در آخر این کتاب فرمود «عبودیت گوهری است که ژرفای آن ربوبیت و پروردگاری است، چون بعد از سجود حقیقی، عبد باقی به بقاء الله

(۱). مصباح الشریعه، باب هفدهم، ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۴۷ و بعد.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۸۴

می‌گردد، و این که فرمود «و تعلم» (و بدانی) آغازی است در اقتضای مقام تشهد، یعنی آشکارسازی آنچه از حقیقت نماز استفاده می‌شود، و زبان همراه عقاید قلب می‌گردد و همخوان اعضاء و جوارح می‌شود در رابطه با اعمالی که اشاره به مقامات سلوک دارند، بدین گونه آغاز به **بسم الله و بالله** بدین خاطر است که زمام امور خلق به دست خدای سبحان است و بدون نیروی او هیچ توان حرکت و سکون نیست و تنها با مشیّت او همه کارها

^{۲۵۴} (۱). مصباح الشریعه، باب هفدهم، ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۴۷ و بعد.

به سامان می‌رسد اما این که فرمود: بنده خدا باش هنگام شهادت به الوهیت، و فرمان او در این رابطه اشاره است به وجوب شهادت به رسالت.

[گفتنی است در اینجا جمله خالی از اضطراب نیست (چنان که در پاورقی نیز بدان اشاره گردیده) لذا ترجمه صحیحی از آن قابل انتظار نیست]. (م)

اما آنچه فرمود: بنگر که برکات احترام او را از دست ندهی، اشاره است به درود و صلوات بر آل محمد صلی الله علیه و اله زیرا احترام پیامبر صلی الله علیه و اله جز به احترام آل او نیست چون خداوند متعال فرمود: **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ**^{۲۵۵}؛ «بگو در برابر رسالت مزد و پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان». و آنچه در متن حدیث آمده به عنوان «و امره» عطف است بر «أمرک» بدین معنا که خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و اله فرمان داد هر کس بر او درود و صلوات فرستد پاداش او استغفار و شفاعت است لذا مستحب است بعد از تشهد گفته شود **«و تقبل شفاعته»** یعنی خداوند شفاعت پیامبر صلی الله علیه و اله در حق امتش را بپذیرد.^{۲۵۶}

(۱). شوری: ۲۳.

(۲). اصل تشهد در معراج به شکل کنونی درآمد چون هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله در نماز خواست بپا خیزد، گفته شد: ای محمد بنشین، پیامبر صلی الله علیه و اله نشست، در این هنگام وحی آمد: ای محمد، چون نعمت خویش بر تو ارزانی داشتم نام مرا ببر، از این رو به پیامبر صلی الله علیه و اله الهام شد بگوید: **«بسم الله و بالله و لا إله إلا الله و الأسماء الحسنى كلها لله؛ به نام و کمک خدا، و هیچ خدایی**

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۸۵

فصل در تسلیم

دانستی که «تشهد» مقام جلوس بر روی فرش انس با خداوند است، البته این مقام بعد از آن است که نمازگزار در نمازی که به عنوان معراج مؤمن به شمار رفته از مقام پائین و حضيض بندگی به آسمان عروج کند، و آسمان

^{۲۵۵} (۱). شوری: ۲۳.

^{۲۵۶} (۲). اصل تشهد در معراج به شکل کنونی درآمد چون هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و اله در نماز خواست بپا خیزد، گفته شد: ای محمد بنشین، پیامبر صلی الله علیه و اله نشست، در این هنگام وحی آمد: ای محمد، چون نعمت خویش بر تو ارزانی داشتم نام مرا ببر، از این رو به پیامبر صلی الله علیه و اله الهام شد بگوید: «بسم الله و بالله و لا إله إلا الله و الأسماء الحسنى كلها لله؛ به نام و کمک خدا، و هیچ خدایی جز خدای یکتا نیست و نامهای نیک‌تر همه از آن خدا است»، سپس خداوند به او وحی فرمود: ای محمد بر خود و اهل بیعت خویش درود بفرست، پیامبر صلی الله علیه و اله گفت: «صلی الله علی و علی اهل بیعتی؛ درود خدا بر من و بر اهل بیعت من». (جامع احادیث شیعه، ج ۵، ص ۳۳۹).

بنابراین طبق احادیث تأویل تشهد عبارته است از تجدید ایمان، بازگشت به اسلام، اقرار به برانگیخته شدن پس از مرگ، و گفتن درودها، گرامی داشتن خدای سبحان و بزرگداشتن او است از آنچه ستمگران گفته و الحادپیشگان وصف کرده‌اند. (م)

به آسمان بالا رود- چنان که در حدیث اذان و اقامه آمده است- سپس در مقام قرب به خدمت ایستد، آن گاه توسط رکوع به مقام پرده‌برداری از حجاب‌ها و قرب صفات رسد، و سپس خود و همه ماسوی الله را ترک گوید و خویشتن را در پرتو انوار جمال الهی فانی سازد و در مقام سجده سر به خاک ساید، در این وقت است که حق تعالی خلعت بقاء را به اندام او می‌پوشاند و با او روی فرش انس می‌نشیند، و او با خدا به نحو دلخواه درباره آنچه به زبان او جاری می‌شود و از ضمیر او می‌گذرد سخن می‌گوید، شهادتین می‌گوید، درود می‌فرستد و خواهان شفاعت می‌شود، آن سان که فرمایش امام صادق علیه السلام را این گونه تفسیر کردیم.

سپس بدان: مقامات معراجیه‌ای که برای نماز برشمردیم اجمالا دارای حقایق بی‌شمار و دقایق فراوانی است که برای تکامل انسان در نظر گرفته شده، و از آغاز آفرینش آدم تا هر پیامبر و ولی‌ای را به تفاوت درجات و مقامات شامل است، یعنی هر مقام و درجه‌ای ویژه یک پیامبر است، زیرا درجات پیامبران یکنواخت نیست، بلکه شدید و ضعیف می‌باشد، **تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ**^{۲۵۷}؛ «برخی از آن

جز خدای یکتا نیست و نامهای نیک‌تر همه از آن خدا است»، سپس خداوند به او وحی فرمود:

ای محمد بر خود و اهل بیت خویش درود بفرست، پیامبر صلی الله علیه و اله گفت: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ أَهْلَ بَيْتِي؛ درود خدا بر من و بر اهل بیت من»، (جامع احادیث شیعه، ج ۵، ص ۳۳۹).

بنابراین طبق احادیث تأویل تشهد عبارت است از تجدید ایمان، بازگشت به اسلام، اقرار به برانگیخته شدن پس از مرگ، و گفتن درودها، گرامی‌داشت خدای سبحان و بزرگداشت او است از آنچه ستمگران گفته و الحادپیشگان وصف کرده‌اند. (م)

(۱). بقره: ۲۵۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۸۶

پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم».^{۲۵۸}

^{۲۵۷} (۱). بقره: ۲۵۳.

^{۲۵۸} (۱). یادآوری چند نکته شایسته است:

ولئ: در اصطلاح متکلمان شیعه عبارت است از سرپرست دین و دنیا (اولی به تصرف) در امور امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و اله. و در اصطلاح اهل معرفت ولی کسی است که وجودش را در وجود حق، صفاتش را در صفات حق و افعالش را در افعال حق تعالی فانی و مستملک می‌بیند. و از این رو گفته‌اند جنبه ولایت نبی برتر و بالاتر از جنبه نبوت است نه این که ولی بلند مرتبه‌تر از نبی متبوع باشد.

نبی: عبارت است از مرد آزاد و سالم از امور نقره‌آور در نفس، نسب و حسبه، معصوم، پرهیزکار از گناهان حتی از گناهان صغیره، مبرا از رذایل اخلاقی، اکل از همه هم‌روزگاران غیر پیامبر. خداوند به مشیت خود او را از میان بندگان برگزیده و به معجزه تأیید کرده، خواه مأمور به تبلیغ اعتقاد و احکام باشد یا نباشد، نبوت به خواب (نوم) الهام و شنیدن صوت صورت می‌گیرد و لازم نیست فرشته وحی را ببیند.

رسول: کسی است که مأمور به ابلاغ و تبلیغ اعتقاد، احکام و ... می‌باشد. او صدا را می‌شنود، فرشته وحی را می‌بیند و با او سخن می‌گوید. بنابراین مرتبه رسول و رسالت از مرتبه غیر رسول بالاتر است چون جمع بین مراتب سه‌گانه ولایت، نبوت و رسالت نموده است، سپس مرتبه نبوت است، چون دو

علیه و اله پیامبر نیستند و لقب امام دارند چنان که قرآن فرمود: **وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ**، و پیامبر صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام به کرات فرمود: «**أما تراضی أن تكون بمنزلة هارون من**

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۸۷

بنابراین برای هر پیامبری یک مقام یا بعضی از یک مقام است، و او اصل و حقیقت آن مقام به شمار می‌رود چنان که فرمود: **كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ**^{۲۵۹}؛ «بگو هر کس بر حسب ساختار روانی و بدنی خود عمل می‌کند»، و فرمود: **وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا**^{۲۶۰}؛ «و برای هر یک از آنچه انجام داده‌اند مراتبی خواهد بود، تا این که درجات و مقامات نبوت به تمام و کمال رسید و منتهی گشت به سید اولین و آخرین و به وصی او - صلوات الله علیهما -» خداوند فرمود: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا**^{۲۶۱}؛ «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما به عنوان آئینی برگزیدم»، بنابراین حقیقت نماز به وجود پیامبر و علی علیهم السلام به اتمام رسید، آن سان که مقامات معراج به آن دو بزرگوار کامل گردید، پس آنان اصل نماز و هر عبادت، خیر و کمال می‌باشند، چنان که فرمود: من نماز مؤمنان هستم، و آن سان که پیامبر صلی الله علیه و اله در شب معراج همه پیامبران را ملاقات نمود. از این رو نمازگزار عارف هم باید در نمازش همه پیامبران مقرب را ملاقات کند، چون گذشت که هر مقام از مقامات نماز با یک یا چند نفر از پیامبران پیوند دارد و آنان اصل و حقیقت آن مقام می‌باشند، چنان که در پرسش مفضل از امام صادق علیه السلام بنا به نقل کتاب **بصائر الدرجات** که ما نیز در شرح حدیث قاف آن را نقل کردیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله همه پیامبران را ملاقات کرد. بر این پایه او صاحب دایره کلیه نبوت و خاتم پیامبران و تمام‌کننده شمار پیامبران الهی است، چنان که فرمود: **فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ**

موسی إلا أنه لا نبی بعدی؛ آیا از این خشنود نیستی که در جایگاه و منزلت به منزله هارون باشی نسبت به حضرت موسی، جز این که بعد از من پیامبری نیست. (برگرفته به اختصار از حاشیه سید محمد باقر سبزواری). (م)

(۱). اسری: ۸۴.

(۲). انعام: ۱۳۲.

(۳). مائده: ۳.

^{۲۵۹} (۱). اسری: ۸۴.

^{۲۶۰} (۲). انعام: ۱۳۲.

^{۲۶۱} (۳). مائده: ۳.

الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا^{۲۶۲}؛ «آنان در زمره کسانی خواهند بود که خدا ایشان را گرامی داشته با پیامبران، راستان، شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدمانند».

بر این اساس هرگاه نماز گزار بخواهد از نمازی خارج شود که اصل و حقیقت آن رسول خدا صلی الله علیه و اله است، و پیامبران به منزله اجزاء نماز، یعنی اجزای پیامبرانند سنت الهی بر این جاری شده که سلام خروجی دهد، چنان که سنت الهی به سلام ورودی جاری گشته است، بنابراین نماز گزار به خاطر برون رفت از گروه ملام اعلی - فرشتگان و پیامبران - نخست سلام به صاحب جمع (پیامبر صلی الله علیه و اله) می دهد او را در سلام مخاطب ساخته گوید: «السلام علیک ایها النبی و رحمۃ الله و برکاته» زیرا او اصل نماز است. سپس سلام به گروهی داده که به منزله اجزاء نماز و اجزای پیامبرانند لذا گوید:

«السلام علینا و علی عباد الله الصالحین» و چون برون رفت نماز گزار از مقام نماز مساوی با ورود او به گروه مسلمان است گوید: «السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته» و شایسته است هنگام سلام آخر امام عصر «عج» خلیفه الله و فرشتگان حاضر را در نظر گیرد، چرا که آنان اهل خاستگاه دنیا هستند، برخلاف مفاد سلام های اول و دوم.^{۲۶۳}

در پایان فصل، رازهای گفته شده را پاس دار، زیرا آنها از برکات پیشوایان علیهم السلام است و الحمد لله.

(۱). نساء: ۶۹.

(۲). فیض کاشانی «ره» درباره سلام های نماز گوید: خود را به محضر حضرت سید المرسلین مشاهده کن و سلام ده، نه این که به صیغه خطاب (علیک، علیکم و ...) سلام بگویی و مخاطب نداشته باشی، بلکه حضرت ختمی مرتبت و همه انبیاء، مرسلین و فرشتگان و مقربان را مخاطب خود بدان و بگو: درود بر شما راهنمایان راستین که دست خدا در آستین داشتید، و چون من بنده ضعیف را به پیشگاه خداوند گماشتید که به خلوتخانه حق روم و با پروردگار سخن گویم (برگرفته به اختصار از حاشیه سید محمد باقر سبزواری). (م)

فصل

^{۲۶۲} (۱). نساء: ۶۹.

^{۲۶۳} (۲). فیض کاشانی «ره» درباره سلام های نماز گوید: خود را به محضر حضرت سید المرسلین مشاهده کن و سلام ده، نه این که به صیغه خطاب (علیک، علیکم و ...) سلام بگویی و مخاطب نداشته باشی، بلکه حضرت ختمی مرتبت و همه انبیاء، مرسلین و فرشتگان و مقربان را مخاطب خود بدان و بگو: درود بر شما راهنمایان راستین که دست خدا در آستین داشتید، و چون من بنده ضعیف را به پیشگاه خداوند گماشتید که به خلوتخانه حق روم و با پروردگار سخن گویم (برگرفته به اختصار از حاشیه سید محمد باقر سبزواری). (م)

سید و مولای ما حضرت صادق علیه السلام در کتاب **مصباح الشریعه**^{۲۶۴} می‌فرماید:

منظور از این که دستور رسیده در پایان هر نمازی سلام دهند این بوده که در واقع اظهار امان نمایند و امان‌نامه بطلبند، یعنی کسی که فرمان خدا و سنت پیغمبرش را باکمال خضوع و خشوع به انجام رساند از آفتاب دنیا و عذاب آخرت در امان است.

سلام، نامی از نامهای خداست که آن را در میان مردم به عنوان گروگان گذاشته تا منظور آن را در معاملات و امانات و سایر تشریفات خود به کار برند و در مصاحبت و مجالست خود از آن استفاده نمایند.

اکنون اگر می‌خواهی به طوری که باید و شاید از حقیقت سلام و منظور آن استفاده‌ای از خدا بترس و دین، دل و عقل خود را نگهداری کن و مگذار به تاریکی گناهان آلوده شود و نیز پاسداران خود را که از ناحیه خداوند مأمور نگهداری تو هستند بر اثر عملیات نابجا افسرده‌خاطر مساز و آنان را به وحشت نینداز، و همچنین سعی کن تا دوست و دشمن از تو در امان باشند، زیرا اگر نزدیکترین افراد از دست آدمی در امان نباشند، دورترین آنان بدون شک در امان نخواهند بود.

و کسی که از حقیقت اسلام، اطلاعی نداشته باشد و آن را در محل مناسب بکار نبرد نه خلق از او در امان‌اند و نه سلام نماز را به موقع بجای آورده، بلکه به دروغ اظهار اسلام کرده و آن را در میان مردم افشا نموده است.

در پایان بدین نکته توجه شود که مردم دنیا در دل فتنه‌ها، محنت‌ها و گرفتاری‌ها قرار گرفته‌اند و سرانجام یا مبتلا به نعمت‌اند که باید شکر آن گزارند و یا گرفتار شدت و زحمت‌اند که باید بر آن شکیبیا باشند، و ثابت است که بزرگواری در فرمانبرداری او و خواری در نافرمانی اوست، و جز بخشش خدا راهی به خشنودی و رحمت او

(۱). **مصباح الشریعه**، باب، ۱۸، ص ۴۹، ترجمه ساعدی. با اندکی تغییر و تصرف. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۹۰

نیست، و به غیر از توفیق وسیله‌ای برای فرمانبرداری از او و شفاعتی بدون اذن و رحمت او نمی‌باشد.

فصل

برخی از اهل معرفت گفته‌اند: ^{۲۶۵} سلام از نمازگزار صحیح نیست جز این که با پروردگار خویش در حال مناجات بوده و از هرچه غیر خداست بریده باشد، و چون بخواهد از حال مناجات به حال مشاهده این جهان و اجتماع منتقل شود، مانند انسان تازه‌وارد بر آنان سلام می‌کند، زیرا در نمازش نزد خداوند حضور داشته و از

^{۲۶۴} (۱). **مصباح الشریعه**، باب، ۱۸، ص ۴۹، ترجمه ساعدی. با اندکی تغییر و تصرف. (م)

^{۲۶۵} (۱). ر. ل.: فتوحات، ج ۱، ص ۴۳۲، با شرحی از قاضی سعید قمی، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۵۰.

مردم غایب بوده است، پس اگر نمازگزار همیشه در حال نماز نیز در این جهان و اجتماع باشد و به آنان بیندیشد چگونه می‌تواند بر آنان سلام کند؟ چرا چنین نمازگزاری شرم نمی‌کند، چون با نمازش چنین وانمود می‌کند که نزد خدا بوده و هم‌اکنون به مردم و اجتماع رسیده و بر آنان سلام می‌کند.

اما سلام عارف در نماز، برای منتقل شدن او از حال نماز به حال دیگر است، از این‌رو دو سلام می‌گوید، یک سلام به کسی که از پیش او انتقال یافته و او را ترک کرده و یک سلام به کسی که بر او وارد شده است، مگر این که در نمازش نزد خدا باشد که در این صورت بر کسی که از نزد او منتقل شده سلام نمی‌دهد، زیرا خداوند خود «سلام» است، پس بر او سلام نمی‌دهد.^{۲۶۶}

(۱). ر. ک: فتوحات، ج ۱، ص ۴۳۲، با شرحی از قاضی سعید قمی، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۵۰.

(۲). از ویژگیهای نماز: دفع بلاها، برطرف شدن اندوه و مصیبت‌ها است. پیامبر صلی الله علیه و اله وقتی امری او را اندوهناک می‌کرد به نماز روی می‌آورد و می‌فرمود: ای بلال ما را راحت و خرسند کن چون نور چشم من در نماز است [من در نماز با خدا خلوت می‌کنم]. امام صادق نیز می‌فرمود: شما را چه مانع می‌شود که وقتی اندوهی از امور دنیا به شما روی آورد وضو بگیرید، داخل مسجد شوید و دو رکعت نماز گزارده و دعا کنید؟ آیا نشنیده‌اید خداوند می‌فرماید از شکیبایی و نماز

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۹۱

گوییم: منظور از سلام اول عارف و هدف عالی او این است که سلام بر پیامبر صلی الله علیه و اله، آل پیامبر، سایر پیامبران و بندگان شایسته به‌خاطر برون‌رفت از نزد آنان است، و سلام پایانی که خطاب به حاضران است برای وارد شدن به آنان می‌باشد.^{۲۶۷}

^{۲۶۶} (۳). از ویژگیهای نماز: دفع بلاها، برطرف شدن اندوه و مصیبت‌ها است. پیامبر صلی الله علیه و اله وقتی امری او را اندوهناک می‌کرد به نماز روی می‌آورد و می‌فرمود: ای بلال ما را راحت و خرسند کن چون نور چشم من در نماز است [من در نماز با خدا خلوت می‌کنم]. امام صادق نیز می‌فرمود: شما را چه مانع می‌شود که وقتی اندوهی از امور دنیا به شما روی آورد وضو بگیرید، داخل مسجد شوید و دو رکعت نماز گزارده و دعا کنید؟ آیا نشنیده‌اید خداوند می‌فرماید از شکیبایی و نماز کمک بگیرد.

شیخ الرئیس ابن سینا نیز هرگاه به مسأله مشکلی می‌رسید به مسجد رفته به نماز می‌ایستاد و مشکل خود را حل می‌کرد (پاورقی سید محمد باقر سبزواری). (م)

^{۲۶۷} (۱). اصل «سلام» در شب معراج تمثیل یافت، هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در شب معراج نشست و دست‌ورهای تشهد و صلوات را اجرا نمود، توجیهی کرد نگاه صفوه فرشتگان، فرستادگان و پیامبران را حاضر دید، به او گفته شد: ای محمد بر آنان سلام کن، «فقال السلام علیکم و رحمة الله و برکاته فأوحی الله - عز و جل - إلیه انا السلام و التحية و الرحمة و البرکات أنه و ذریته» (کافی، ج ۳، ص ۴۸۶)؛ گفته سلام، رحمت و برکات خداوند بر شما باد، خداوند به او وحی کرد: من سلام و تحیت و رحمت هستم و تو و دودمان تو برکات هستن.

تأویل سلام: همان مورد رحمت قرار گرفتن از ناحیه خداوند است، چنان‌که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تأویل این‌که می‌گوییم: «السلام علیکم و رحمة الله و برکاته» درخواست ترحم از خداوند است و معنایش این است که نماز امان شما از عذاب قیامت است، سپس فرمود: کسی که تأویل نمازش را این‌گونه نداند، نمازش ناقص است. «من لم یعلم تأویل صلاته مکذا فهمی خداج، أي ناقصة» (بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۵۴). (م)

فصل

برخی از اهل الله در حالاتی که با خدا داشته برخی از رازهای نماز را این گونه خاطرنشان ساخته که ما با ذکر آنها بحث را به پایان می‌بریم.

او گفته است: نماز عارفان پرواز روح در فضای سرمدی و صفای جاودانگی است، و حرکات آن گریز به جهان شادمانی و جستاری در این وادی است، استقبالشان به کعبه، استقبال به حال و هوای توحید، نفی حیثیات، جهات، و پراکندگی عالم کثرت، و نیت‌هایشان تمرکز دل‌ها در مشاهدات غیب‌ها، و افتتاح

کمک بگیرید.

شیخ رئیس ابن سینا نیز هرگاه به مسأله مشکلی می‌رسید به مسجد رفته به نماز می‌ایستاد و مشکل خود را حل می‌کرد (پاورقی سید محمد باقر سبزواری). (م)

(۱). اصل «سلام» در شب معراج تمثیل یافت، هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و اله در شب معراج نشست و دستوره‌های تشهد و صلوات را اجرا نمود، توجهی کرد ناگاه صفوف فرشتگان، فرستادگان و پیامبران را حاضر دید، به او گفته شد: ای محمد بر آنان سلام کن، «فقال السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته فأوحی الله - عز و جل - إلیه انا السلام و التحیة و الرحمة و البرکات أنت و ذریکت (کافی، ج ۳، ص ۴۸۶)؛ گفت سلامت، رحمت و برکات خداوند بر شما باد، خداوند به او وحی کرد: من سلام و تحیت و رحمت هستم و تو و دودمان تو برکات هستند.

تأویل سلام: همان مورد رحمت قرار گرفتن از ناحیه خداوند است، چنان که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تأویل این که می‌گویی: «السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته» درخواست ترحم از خداوند است و معنایش این است که نماز امان شما از عذاب قیامت است، سپس فرمود: کسی که تأویل نمازش را این گونه نداند، نمازش ناقص است. «من لم یعلم تأویل صلاته هكذا فهی خداج، أی ناقصة». (بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۲۵۴). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۹۲

نمازشان به تقوا و پرهیز، و گریز از ماسوی الله، و قرائت نمازشان نغمه‌های روح در قفس جسم، و رکوعشان فرود بالهای همت در دریای منت، و سجودشان افزون بخش حبّ در نردبان قرب، و بالا بردن دست‌هایشان خلوت‌گزینی، در جایگاهی بلند و تشهدشان به حضور فراخوانی خوبی و خیرات، و ادراک مشاهدات در

مکاشفات، و تکبیرشان پالایش ادراک از امساک، و تسیحشان فراوانی ذکر برپایه فکر، و سلام نمازشان برون رفت از تنگنای رسوم و مراسم غیر خدایی و دخول در انبساط و شادمانی است.^{۲۶۸}

فصل در تکبیرهای پایانی نماز

سه تکبیر در پایان نماز اشاره به نکات ذیل است، و نتیجه آنها توحیدهای سه گانه‌ای است که حقیقت نماز را تشکیل می‌دهند، تکبیرهای یادشده یادآور تکبیرهای افتتاحیه آغاز نمازند و اعاده آنها در پایان نماز به‌خاطر آن است که نمازگزار حکم به فَنای کَلِّ ماسوی الله نماید.

(۱). نماز عوام: قالبی است بی‌جان، چون روح نماز حضور قلب است، از این‌رو گفته شده «لا صلاة إلا بحضور القلب» و حضور قلب بدون مجاهدت و ریاضت محال می‌نماید.

نماز خواص: به حضور جوارح ظاهر و باطن است. این نماز چهار علامت دارد، اول: شروع با دانش و بینش.

دوم: قیام با حیا و شرم. سوم: اداء نماز با تعظیم و بزرگداشت خداوند. چهارم: خروج با بیمناکی.

نماز اخص خواص: عبارت است از بریدن و قطع کلی از ماسوی الله. و در دریای شهود غرق شدن، از اینجا معنای لطیف حدیث پیامبر صلی الله علیه و اله «نور چشمان من در نماز است» به خوبی روشن می‌شود، چون حقیقت نماز جز این نیست که نمازگزار با پروردگارش مناجات می‌کند، بنابراین هرچیز روحی دارد و روح نماز حضور قلب است، و چنانچه حضور قلب نباشد، نماز قالب بی‌روح و چونان جسم مرده است (حاشیه سید محمد باقر سبزواری با اندکی تغییر و تصرف).

(م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۹۳

^{۲۶۸} (۱). نماز عوام: قالبی است بی‌جان، چون روح نماز حضور قلب است، از این‌رو گفته شده «لا صلاة إلا بحضور القلب» و حضور قلب بدون مجاهدت و ریاضت محال می‌نماید.

نماز خواص: به حضور جوارح ظاهر و باطن است. این نماز چهار علامت دارد، اول: شروع با دانش و بینش.

دوم: قیام با حیا و شرم. سوم: اداء نماز با تعظیم و بزرگداشت خداوند. چهارم: خروج با بیمناکی.

نماز اخص خواص: عبارت است از بریدن و قطع کلی از ماسوی الله. و در دریای شهود غرق شدن، از اینجا معنای لطیف حدیث پیامبر صلی الله علیه و اله «نور چشمان من در نماز است» به خوبی روشن می‌شود، چون حقیقت نماز جز این نیست که نمازگزار با پروردگارش مناجات می‌کند، بنابراین هرچیز روحی دارد و روح نماز حضور قلب است، و چنانچه حضور قلب نباشد، نماز قالب بی‌روح و چونان جسم مرده است (حاشیه سید محمد باقر سبزواری با اندکی تغییر و تصرف).

(م)

می‌گوییم: راز تکبیرهای پایانی نماز عبارت است از این که الله اکبر اول اشاره دارد به این که خداوند متعال بزرگتر از آن است که در قلمرو مالکیت او جز آنچه او بخواهد ساری و جاری شود. تکبیر دوم بدین معناست که او بزرگتر از آن است که بتوان چیزی از اشیاء را با او و در کنار او فرض کرد، چون او با همه چیز است ولی چیزی با او نیست [او با همه است و قیومیت مطلقه دارد]. تکبیر سوم آگاه‌دهنده این راز است که در عالم بالا، عالم وسط و عالم پایین خدایی جز خدای یکتا وجود ندارد: **فَأَيْنَمَا تُولُوا فَشَمَّ وَجْهَ اللَّهِ**^{۲۶۹}؛ «به هر جا رو کنید آنجا رو به سمت خداست».^{۲۷۰}

(۱). بقره: ۱۱۵.

(۲). شایسته است اشاره‌ای شود به تعقیب نماز و حکمت‌های بی‌شمار و فضیلت آن.

^{۲۶۹} (۱). بقره: ۱۱۵.

^{۲۷۰} (۲). شایسته است اشاره‌ای شود به تعقیب نماز و حکمت‌های بی‌شمار و فضیلت آن.

اول: تعقیب به عنوان درمان و شفای دردهای بی‌شمار خاطر نشان شده است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «ما عالج الناس شيئا أشد من التَّعْقِيبِ؛ هیچ چیز شدیدتر و سریع‌تر از تعقیب، مردم را درمان نمی‌کند» تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۱۰۴، ج ۱۶۱.

دوم: تعقیب زمینه‌ساز استجاب دعا است، پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «من أدّى لله مكتوبةً فله في أثرها دعوة مستجابة؛ کسی که برای خدا نماز واجب انجام دهد - در پی نمازش - تعقیب و نیایشی است که به اجابت مقرون است و به سود او خواهد بود» (وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۸۳۶). امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «ثلاث أوقات لا يجيب فيها الدعاء عن الله تعالى، في أثر المكتوبة، وعند نزول المطر، و ظهور آية معجزة لله في أرضه؛ در سه وقت نیایش به درگاه خداوند متعال را حاجب و مانع نیست و به اجابت می‌رسد، نیایش در تعقیب نماز واجب، و هنگام بارش باران، و آنگاه که نشانه اعجاز آمیزی از خداوند در زمین ظاهر شود» (وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۶۶، ج ۸۷۴۳).

سوم: تعقیب نماز مساوی با مصلحت خدا شدن، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «من صلی صلاة فريضة و عقبه إلى أخرى فهو ضيقه الله - عز و جل - و حق على الله أن يكرم ضيقه؛ کسی که نماز واجب بجای آورد و تا وقت نماز واجب دیگر همچنان در تعقیب نماز باشد او مصلحت خداست و بر خداوند است که مصلحتش را گرامی بدارد» کفای، ج ۳، ص ۳۴۱، ج ۳. البته می‌توان گفت بین دو نماز واجب وضو داشتن نیز از تعقیب شمرده شده است؛ زیرا شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد من بلافاصله پس از نماز در پی نیاز و کار می‌روم ولی دوست دارم به تعقیب بپردازم، امام فرمود: «إن كنت على وضوء فأنت معقب؛ اگر با وضو باشی گویا در حال تعقیب نماز هستی» من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۲۹، ج ۹۶۴.

چهارم: در فضیلت تعقیب، احادیث فراوانی درباره تسبیحات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وارد شده است از جمله: «ما عبد الله بشيء من التمجيد أفضل من تسبيح فاطمة عليها السلام و لو كان شيء أفضل منه لنحل رسول الله صلى الله عليه و اله فاطمة؛ خداوند سبحان با هیچ ذکر برتر از تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام پرستیده و ستایش نمی‌شود، اگر چیزی برتر از آن وجود می‌داشت، پیامبر خدا صلی الله علیه و اله همان را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشیده بود» (کفای، ج ۳، ص ۲۴۳، ج ۱۴). امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إنما نأمر صبياننا بتسبيح فاطمة عليها السلام كما نأمرهم بالصلاة؛ ما همان گونه که فرزندانمان را به نماز فرمان می‌دهیم، به تسبیح حضرت فاطمه نیز امر می‌کنیم» (کفای، ج ۳، ص ۲۴۳، ج ۱۳).

می‌توان گفت بعد از تسبیحات یاد شده قرآن آیه الكرسي نیز از سودمندترین تعقیبات به‌شمار می‌رود چون بازگشت و مفاد آن به توحید و ولایت است، لذا از رسول خدا روایت شده است: «من قرء آية الكرسي عقبه كل فريضة تولي الله جل جلاله قبض روحه و كان كمن جاهد مع الأنبياء حتى استشهد؛ کسی که آیه الكرسي را بعد از هر نماز واجب بخواند، خداوند متعال خود متولی قبض روح او می‌شود، و مانند کسی است که با پیامبران در راه خدا جهاد کرده و سرانجام به شهادت رسیده باشد». مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۶۶، ج ۵۳۷۳. چنان که امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و اله را بر این منبر دیدم که می‌فرمود: کسی که پس از هر نماز واجب آیه الكرسي بخواند چیزی جز مرگ مانع دخول او به بهشت نیست، و کسی جز انسان راستگو و عابد بر قرآن آن مواظب نمی‌گردد، و هر کس هنگام خواب آن را بخواند خداوند متعال جان او را، خانه و خانهای همسایگان را امان می‌بخشد و پاس می‌دارد» مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۶۶، ج ۵۳۷۴. (ر. ل: رازهای نماز، آیه الله جوادی آملی، ترجمه این قلم، ص ۱۶۱ تا ۱۶۵، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش.) (۴)

اول: تعقیب به عنوان درمان و شفای دردهای بی‌شمار خاطرنشان شده است، چنان‌که امام صادق علیه السلام فرمود: «ما عالج الناس شيئاً أشدَّ من التعقيب؛ هیچ چیز شدیدتر و سریع‌تر از تعقیب، مردم را درمان نمی‌کند» تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱۶۱.

دوم: تعقیب زمینه‌ساز استجابت دعا است، پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «من أذى لله مكتوبةً فله في أثرها دعوةٌ مستجابةٌ؛ کسی که برای خدا نماز واجبی انجام دهد- در پی نمازش- تعقیب و نیایشی است که به اجابت مقرون است و به سود او خواهد بود (وسائل الشیعه، ج ۶، ح ۸۳۶۰). امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «ثلاث أوقات لا يحجب فيها الدعاء عن الله تعالى، في أثر المكتوبة، و عند نزول المطر، و ظهور آية معجزة لله في أرضه؛ در سه وقت نیایش به درگاه خداوند متعال را حاجب و مانعی نیست و به اجابت می‌رسد، نیایش در تعقیب نماز واجب، و هنگام بارش باران، و آنگاه که نشانه اعجاز‌آمیزی از خداوند در زمین ظاهر شود» (وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۶۶ ح ۸۷۴۳).

سوم: تعقیب نماز مساوی با مهمان خدا شدن، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «من صلى صلاة فريضة و عقب إلى أخرى فهو ضيف الله - عز و جل - و حق على الله أن يكرم ضيفه؛ کسی که نماز واجب بجای آورد و تا وقت نماز واجب دیگر همچنان در تعقیب نماز باشد او مهمان خداست و بر خداوند است که مهمانش را گرامی بدارد» کافی، ج ۳، ص ۳۴۱، ح ۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۹۴

این بود آنچه ما از مشکات و چراغ فروزان پیشوایان هدایت علیهم السلام اقتباس کردیم.

البته می‌توان گفت بین دو نماز واجب وضو داشتن نیز از تعقیب شمرده شده است؛ زیرا شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد من بلافاصله پس از نماز در پی نیاز و کارم می‌روم ولی دوست دارم به تعقیب بپردازم، امام فرمود: «إن كنت على وضوء فأنت معقب؛ اگر با وضو باشی گویا در حال تعقیب نماز هستی» من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۹۶۴.

چهارم: در فضیلت تعقیب، احادیث فراوانی درباره تسبیحات حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وارد شده است از جمله: «ما عبد الله بشيء من التحميد أفضل من تسبيح فاطمة عليها السلام و لو كان شيء أفضل منه لنحله رسول الله صلى الله عليه و اله فاطمة؛ خداوند سبحان با هیچ ذکر برتر از تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام پرستیده و ستایش نمی‌شود، اگر چیزی برتر از آن وجود می‌داشت، پیامبر خدا صلی الله علیه و اله همان را به حضرت فاطمه علیها السلام بخشیده بود»، (کافی، ج ۳، ص ۳۴۳، ح ۱۴). امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إننا نأمر صبياننا بتسبيح فاطمة عليها السلام كما نأمرهم بالصلاة؛ ما همان‌گونه که فرزندانمان را به نماز فرمان می‌دهیم، به تسبیح حضرت فاطمه نیز امر می‌کنیم» (کافی، ج ۳، ص ۳۴۳، ح ۱۳).

می‌توان گفت بعد از تسیبجات یادشده قرائت آیه‌ الکرسی نیز از سودمندترین تعقیبات به‌شمار می‌رود چون بازگشت و مفاد آن به توحید و ولایت است، لذا از رسول خدا روایت شده است «من قرء آیه الکرسی عقیب کلّ فریضة تولی الله جلّ جلاله قبض روحه و کان کمن جاهد مع الأنبیاء حتی استشهد؛ کسی که آیه الکرسی را بعد از هر نماز واجب بخواند، خداوند متعال خود متولّی قبض روح او می‌شود، و مانند کسی است که با پیامبران در راه خدا جهاد کرده و سرانجام به شهادت رسیده باشد»، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۶۶، ح ۵۳۷۳. چنان‌که امیر المؤمنین علیه السّلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و اله را بر این منبر دیدم که می‌فرمود: کسی که پس از هر نماز واجب آیه الکرسی بخواند چیزی جز مرگ مانع دخول او به بهشت نیست، و کسی جز انسان راستگو و عابد بر قرائت آن مواظبت نمی‌کند، و هر کس هنگام خواب آن را بخواند خداوند متعال جان او را، خانه و خانه‌های همسایگان را امان می‌بخشد و پاس می‌دارد» مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۶۶، ح ۵۳۷۴. (ر. ک: رازهای نماز، آیه الله جوادی آملی، ترجمه این قلم، ص ۱۶۱، تا ۱۶۵، مرکز نشر اسراء، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۹۵

کتاب رازهای زکات

زکات در لغت [و اصطلاح]

عبارت است از افزایش، رشد، افزونی، قرب، صلاح و طهارت، و در اصطلاح فقه عبارت است از پرداخت مقدار مالی معینی (از چیزهایی) که در شرع از آن‌ها به عنوان صدقه یاد شده است.^{۲۷۱}

برای این که زکات مایه فزونی ثواب یک به ده و زیادت‌تر است.

برای افزایش مال و رشد و نمو آن است.

برای این که موجب تقرب به خداوند است به پیروی و فرمانبرداری اوامر او.

برای این است که خلق و خوی خداوند و نام‌های مقدس او همچون «المعطی»، «المغنی» و «الجواد» به معنی عطابخش، بی‌نیازکننده و بخشنده و ... در جان پیاده شود و انسان متخلق به اخلاق الله شود.

برای پاک‌سازی مال از حقوق خداوند و حقوق آدمیان است.

برای تطهیر دل‌ها از آلودگی، چرکینی، مال‌پرستی و گردآوری آن است.

^{۲۷۱} (۱). قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا ...» (توبه: ۶۰): «صدقات (زکات) تنها از آن تصدیان هستند، بینوایان و متصدیان گردآوری آن‌ها ... است»، پیامبر صلی الله علیه و اله زکات را در نه چیز قرار داد: کُفْرًا، جَوًّا، خِرْمًا، كُشْمَشًا، طَلًّا، نَقْرًا، كُوسْفَنًا، كَأْوًا وَ شَتْرًا (کافی، ج ۲، کتاب زکات، باب ما یزکی به الحبوب، ص ۵۰، حدیث ۳؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۵۴). (م)

(۱). قرآن کریم می‌فرماید: **إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا ...** (توبه: ۶۰)؛ «صدقات (زکات) تنها از آن تهی‌دستان، بینوایان و متصدیان گردآوری آن‌ها ... است»، پیامبر صلی الله علیه و اله زکات را در نه چیز قرار داد: گندم، جو، خرما، کشمش، طلا، نقره، گوسفند، گاو و شتر (کافی، ج ۳، کتاب زکات، باب ما یزکی به الحبوب، ص ۵۱۰، حدیث ۳؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۵۴). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۹۶

برای آن است که امور زندگی تهی‌دستان به سامان برسد و اصلاح شود.

برای اصلاح اموال ثروتمندان است، زیرا خدا اهل سلامت را مکلف کرده به زندگی بیماران و زمین‌گیر شده‌ها رسیدگی نمایند. پس اگر کسی حق خدا را ادا نکند بر خداوند شایسته است رحمتش را از او دریغ دارد.

برای این که پرداخت زکات ادای شکر نعمت‌های خدا و طمع در افزایش مال است.

افزون بر این‌ها پرداخت زکات رحمت و مهربانی است بر ناتوانان و ضعیفان، نیز مایه تقویت و کمک به آن‌هاست در امر دین، نیز پند و موعظه است بر دنیاداران و مایه عبرت آنان است بر تهی‌دستی آخرت و اندوه این که مبادا آنان نیز تهی‌دست گردند.

بنابراین چنانچه مردم زکات اموالشان را بپردازند هرگز مسلمانی تهی‌دست و نیازمند پیدا نمی‌شود، مردم هرگز فقیر نمی‌گردیدند، نیازمند و گرسنه نمی‌ماندند جز به گناهی که ثروتمندان مرتکب شده و حق مسکینان را نپرداختند. چنانچه در اخبار نیز وارد شده است.^{۲۷۲}

البته وجه مؤخر شدن زکات از نماز و مقدم شدنش بر سایر عبادات قبلا گذشت.

شایان گفتن است که در خبر درباره تفسیر «دین قیّم» آمده است که دین حنیف (حق‌گرا) دین اسلام است، دین اسلام یعنی اقرار به رسالت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و اله، برپاداری نماز و اقرار به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام، زیرا علی علیه السلام نماز مؤمنین است و توسط او به جوار قرب الهی می‌توان رسید، و ادای زکات همان ولایت اهل بیت علیهم السلام می‌باشد، چون مردم با پرداخت زکات از عهده حقوق مالی پاک می‌شوند، رشد می‌کنند و فزونی می‌یابند چنان که با تطهیر اموال مال پاک

^{۲۷۲} (۱) ر. ل: وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۳، حدیث ۱-۱۶؛ کافی، ج ۳، کتاب زکات، باب فرض الزکاة، حدیث ۱-۱۹، ص ۴۹۶-۵۲۰؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۵۴.

(۱). ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۳، حدیث ۱-۱۶؛ کافی، ج ۳، کتاب زکات، باب فرض الزکاة، حدیث ۱-۱۹، ص ۴۹۶-۵۲۰؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۵۴.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۹۷

می‌شود و افزایش می‌یابد، و با دوستی با ائمه علیهم السلام و پیروی از آنان و باور به امامتشان دل‌ها زنده می‌شود، از گناه پاک می‌گردد و امر دنیا و آخرت اصلاح می‌شود و موجب تقرب الی الله است.

پس بدان: زکات بر دو قسم است: اول زکات اموال و اعیان. دوم زکات بدن و اعضاء، که خود بر دو قسم می‌شود: زکات فطر و زکات اعضاء و جوارح.

قسم اول- در نقدین (طلا و نقره) و در چهارپایان سه‌گانه (گوسفند، گاو و شتر) و در غلات چهارگانه (گندم، جو، خرما، کشمش) می‌باشد، اما طلا و نقره نصاب آن یک‌چهارم از ده یک (- ۱/۴۰) و نصاب آن مختلف است. در قسم دوم نیز یک‌چهارم از ده یک (- ۱/۴۰) می‌باشد، اما در گوسفند یک‌چهارم (۱/۴۰) روشن است، اما در گاو گرچه نصاب اول مبتنی بر سی عدد است ولی کمال و استقرار آن بر چهل عدد می‌باشد، و اما در شتر گرچه نصاب اول آن در پنج عدد است ولی ظاهراً این نصاب برابر نصاب چهل عدد گوسفند که یک گوسفند است می‌باشد.

قسم دوم: (غلات چهارگانه) نصاب آن یک‌دهم (۱/۱۰) یا نصف آن (- ۱/۲۰) قرار دارد.

باری از همه نصاب‌های غیرغلاتی چنین استفاده می‌شود که بنای زکات بر کسرهای عشری (۱/۱۰ - ۱/۲۰ - ۱/۴۰) و اغلب آن‌ها بر ربع عشر (۱/۴۰) است.

ما به کمک خداوند در این باب رازهایی را به عنوان «مفاتیح» می‌گشاییم.

اول: راز اختصاص کسر عشری- از میان کسرهای یادشده- به عموم زکات و راز کسری که ویژه غلات است.

دوم: راز کسر یک‌چهارم (۱/۴۰) به ماسوای غلات.

سوم: بیان زکات بدن، اعضا و قوا و آن‌چه به آن‌ها تعلق دارد.

در بیان موارد یادشده توفیق آغاز و انجام آن به‌دست خداوند است.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۹۸

مفتاح اول

در بیان (۱۰ / ۱) یک‌دهم که در میان نسبت‌ها به زکات اختصاص یافت و در غلات جاری شد، و آن به‌خاطر توافق نسبت چندبرابر بودن حسنات و کارهای نیک است که پاداش آن‌ها دست‌کم به ده‌برابری است، بنابراین ده‌یک (نصاب) غلات در هنگام پاداش ده برابر می‌شود، یعنی در برابر یک‌دهم پرداختن غلات، خداوند ده برابر پاداش عطا می‌فرماید و گویا تمام مال را به خدا بخشیده و خود را از صاحب ملک بودن مبرا دانسته است، در این صورت خداوند تا هفتصد و هفتاد برابر و زیاده خواهد بخشید.^{۲۷۳}

اما راز این که ده یک اموال نصاب زکات غلات به حساب آمده این است که در انسان جزئی از نبات و روئیدنی‌ها وجود دارد، چنان‌که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله حدیث آمده که فرمود: عمّه خود درخت خرما را گرامی دارید^{۲۷۴} بلکه اساساً انسان نباتی است آسمانی که از زمین روئیده است چنان‌که فرمود: **وَاللّٰهُ اَنْبَتَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ نَبَاتًا**^{۲۷۵}؛ «و خداست که شما را چونان گیاه از زمین رویانید».

در خبر نیز وارد شده است که درخت انگور همان مرد مؤمن است، بنابراین صورت یک جزء از ده جزء عقل، نفس، هیولی، صورت، جسم، اعراض، معدن، نبات و صورت است. یعنی انسان به‌طور طبیعی و وضع الهی یک‌دهم از نبات و روئیدن بهره‌مند است.

و اما نصاب نصف یک دهم یعنی یک‌بیستم (۲۰ / ۱) بخششی است از ناحیه خدا که شامل حال ثروتمندان شده است، چون اگر به‌وسیله دلو (ابزار آبرسانی دستی) آبرسانی کنند هزینه زیادتری باید بپردازند لذا خداوند نصاب غلاتی (گندم)،

(۱). این سخن برگرفته از آیه ۲۶۱ سوره بقره است، چنان‌که به آن تصریح خواهد کرد. (م)

(۲). شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۵۵، به نقل از سیوطی و از فتوحات، ج ۱، ص ۱۲۶، باب ۸.

(۳). نوح: ۱۷.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۱۹۹

جو، خرما، کشمش) که به‌وسیله دلو آبرسانی می‌شوند نصف زکات به‌وسیله آبی قرار داده که از پای خود چونان نهر، جوی، رودخانه و ... سیراب می‌کنند.

مفتاح دوم

^{۲۷۳} (۱). این سخن برگرفته از آیه ۲۶۱ سوره بقره است، چنان‌که به آن تصریح خواهد کرد. (م)

^{۲۷۴} (۲). شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۵۵، به نقل از سیوطی و از فتوحات، ج ۱، ص ۱۲۶، باب ۸.

^{۲۷۵} (۳). نوح: ۱۷.

راز اختصاص ربع ده یک (۱/ ۴۰) به غیر غلات بدین خاطر است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«إِنَّمَا جَعَلَ اللَّهُ الزَّكَاةَ فِي كُلِّ أَلْفٍ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ دِرْهَمًا، لِأَنَّهُ خَلَقَ الْخَلْقَ، فَعَلِمَ غَنِيَّتَهُمْ وَفَقِيرَهُمْ وَقَوِيَّتَهُمْ وَضَعِيفَهُمْ، فَجَعَلَ مِنْ كُلِّ أَلْفٍ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ مَسْكِينًا، لَوْ لَا ذَلِكَ لَزَادَهُمُ اللَّهُ، لِأَنَّهُ خَالَقُهُمْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِهِمْ»^{۲۷۶}؛ همانا خداوند زکات را در هر هزار ۲۵ درهم قرار داد، چون او مخلوقات را آفرید، ثروتمند، فقیر، توانمند و ناتوانشان را می‌داند، بنابراین در هر هزار بیست و پنج فقیر قرار داد، و اگر غیر از این نسبت می‌بود باید بر سهمشان می‌افزود، چون او آفریدگارشان است و به احوال آنان آگاه‌تر از هر کس دیگر است».

گویم: بنابر نسبت فوق (۱/ ۴۰) باید در هر چهل انسان یک نفر فقیر وجود داشته باشد، چنانکه نصاب زکات در غیر غلات این‌گونه است.

اما راز خبر شریف یادشده این است که اعمال و کردار خلق وقتی به سوی خدا بالا می‌رود یکی برابر ده تا هفتصد و هفتاد و زیادتر به حساب می‌رود چنان که فرمود: *مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا*^{۲۷۷}؛ «هر کس کار نیکویی انجام دهد پاداش او ده برابر است». و فرمود: *مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ*^{۲۷۸}؛ «مثل [صدقات از جمله زکات] کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند همانند

(۱). فروع کافی، ج ۳، کتاب الزکاة، باب العلة، فی وضع الزکاة علی ما هی علیه، ص ۵۰۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴؛ علل الشرایع، ج ۲، باب ۸۱، ص ۳۹۶؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۵۶.

(۲). انعام: ۱۶۰.

(۳). بقره: ۲۶۱.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۰۰

دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد، و خداوند برای هر کس که بخواد آن را چند برابر می‌کند و خداوند گشایشگر داناست».

همچنین انوار و حقایقی که از آسمان نازل و به خاستگاه دنیوی متوجه می‌شوند انوارشان به اندازه‌ای منتشر می‌شود که با آنها بتوان از حقایق مناسب زمینی بهره جست، و همان طوری که اعمال و کردار مخلوق نورشان

^{۲۷۶} (۱). فروع کافی، ج ۳، کتاب الزکاة، باب العلة، فی وضع الزکاة علی ما هی علیه، ص ۵۰۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴؛ علل الشرایع، ج ۲، باب ۸۱، ص ۳۹۶؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۵۶.

^{۲۷۷} (۲). انعام: ۱۶۰.

^{۲۷۸} (۳). بقره: ۲۶۱.

در عالم خود ضعیف است و هرچه بالاتر روند به نور و روشنی آنها- الی ما شاء الله- افزوده می‌شود، همان‌گونه نیز حقایق نورانی هرچه فروتر آیند و از خاستگاه و جایگاه ظهورشان- که کاملترین آن زمان به‌شمار می‌رود- پراکنده‌تر گردند نورانیّتشان ضعیف و ضعیف‌تر می‌گردد تا به اندازه‌ای که تاریکی سرای دنیا بر آنها چیره می‌شود، بنابراین هر اندازه که نورانیّت غالب آید نسبتش به مبدأ اعلا قوی‌تر و میل و گرایش او به دنیا ضعیف‌تر گردیده و به گردآوری زر و زیور دنیا همّت نمی‌گمارد، از این رو فقر و ناداری بر او غالب می‌شود و هر قدر نورانیّت ناتوان شود، دنیا چیره می‌شود و انسان با تکیه بر آن بر بدست آوردن متاع دنیا و گردآوری زیور و زخارف دنیا کوشاتر و حریص‌تر می‌شود. خلاصه اگر یک عمل نیک از ناحیه خلق به جانب خداوند بالا رود مزد نیکو می‌گیرد و هرچه به عالم امر نزدیک‌تر شود نورانیّتش شدت می‌گیرد تا به ده برابر یا هفتصد و هفتاد برابر و بیشتر برسد [تا جایی که به حساب نیاید].

و اما اگر چیزی از عالم امر پایین آید و به عالم خلق برسد پرتو و نورانیّتش پراکنده و متفرّق می‌شود و پرتو آن به‌گونه‌ای می‌شود که همه عوالم وجود از آن فروغ کسب نور می‌کنند.^{۲۷۹} و از برخی پرتوهای آن امت‌هایی بهره می‌گیرند و از برخی از آنها گروه‌های کوچک یا بزرگ تا به جایی برسد که دست کم از آن چهل نفر بهره جویند، چنان که خواهی دانست.

(۱). به گفته حافظ:

این همه عکس می و رنگ مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

(۲).

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۰۱

اما راز اعمال عبادی و کردار نیک این است که چون به مراحل آسمان‌های هفتگانه عرش و کرسی بگذرند و مقبول افتند و به صاحبش برنگردند، در هر مرحله بیش از پیش نورانیّت و روشنی می‌گیرند و فروغ و پرتوی افزون کسب می‌نمایند.

چنان که در روایت «صعود اعمال» به آن تصریح شده است.

^{۲۷۹} (۱). به گفته حافظ:

این همه عکس می و رنگ مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد (۲).

توضیح این که: آسمان‌ها از نورهای مختلف آفریده شده‌اند و تا وقتی اعمال و کردار بشر نورانی نشود و از جنس نور آسمان‌ها نگردد امکان ندارد بالا رود و نیز وقتی کردار انسان در هر آسمانی پذیرفته شود پاداشی مناسب آن مرتبه آسمانی می‌گیرد و پیوسته بر نور آن افزوده می‌شود و نوری بالای نور می‌شود، و یا می‌توان گفت: کردار انسان وقتی مورد پذیرش فرشته موکل بر نگارش قرار گیرد انسان وقتی آنها را ببیند از این که مورد پذیرش در آسمان‌های ده‌گانه با عرش و کرسی واقع شده، لذت می‌برد و خرسند می‌گردد. از این رو ده برابر پاداش می‌گیرد. سپس، گروهی دانش و مرتبه آنان بیش از اندازه یاد شده نیست، اما پاداش هفتصد و هفتاد و زیادت از آن گروهی است که قادر بر دریدن حجاب‌های هفتصد و هفتادگانه و زیادت‌ترند. این مطلب را می‌توان با چشم بصیرت دریافت.

اما راز انوار: از آن چه ما ذکر نمودیم شاید بتوان به گوش جان دریافت که آفرینش اصفیاء و برگزیدگان از نفس پیامبران علیهم السلام و اولیاء است. ولی گمانم این است با این وجود نیاز داری دست‌افزار فرهنگی خود را به‌گونه‌ای دیگر از زاویه‌های درونی سخن بیاری.

بدان آنچه از قواعد برهانی عقلی و از شواهد نقلی به‌دست می‌آید این است که آسمانها، زمین و آنچه در میان و در زیر آنهاست، عرش، کرسی و آنچه در زیر و زیر آنهاست همه به وجود خلیفه الله پای می‌گیرند و استوار می‌گردند چنان که در خبر معراج^{۲۸۰} این مضمون آمده که در هر آسمان و بالای آن صورت علی علیه السلام نقش گرفته

(۱). ر. ک: تفسیر فرات کوفی، صص ۱۳۶-۱۳۳؛ و در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۰۰ می‌خوانیم: «خلق^{۲۸۱}

اسرار عبادات و حقیقت نماز؛ ص ۲۰۲

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۰۲

و فرشتگان او را زیارت می‌کنند. به او تبرک می‌جویند و از او استفاده می‌نمایند، نیز در خبر آمده است که زمین اگر یک ساعت بدون امام باشد اهلس را فرو می‌برد و از بین می‌رود.^{۲۸۲}

^{۲۸۰} (۱). ر. ک: تفسیر فرات کوفی، صص ۱۳۶-۱۳۳؛ و در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۰۰ می‌خوانیم: «خلق الله ملأ علی صورة علی علیه السلام إذا اشتاقه الملائكة زاروه؛ خداوند فرشته‌های را به شکل علی علیه السلام آفریده است که هرگاه فرشتگان مشتاق علی علیه السلام می‌شوند آن فرشته را زیارت می‌کنند».

^{۲۸۱} قاضی سعید قمی/علی زمانی قمشه ای، اسرار عبادات و حقیقت نماز، جلد، انتشارات آیه اشراق - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۷.

^{۲۸۲} (۱). اصول کافی، ج ۱؛ کتاب العبة، باب أن الأرض لا تطلو من حبة، ص ۱۷۹-۱۷۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۵۸. (م)

سپس جانشینان خداوند و دوستان او به حسب درجات و مراتب کمال متفاوت‌اند تا برسند به درجه و مقام و کمالی که بالاتر از آن در جهان آفرینش وجود ندارد، بنابراین کامل‌ترین انسان و بلندپایه‌ترین آنان کسی است که همه پیامبران و اولیاء الله به واسطه او برپایند، نیز عوالم وجود از اول تا آخر توسط انسان کاملی که بالاتر از کمال او کمالی نیست و کسی به قرب و منزلت او به خداوند نمی‌رسد نیست، و آن کس سرور و سالار ما سید جهانیان و امام عالمیان حضرت محمد صلی الله علیه و اله است، چنان که نصّ صحیح و کشف دقیق و عقل صریح بر آن دلالت دارد.

بنابراین، همان‌گونه که به وسیله نور خداوند که «نور الأنوار» است همه عوالم وجود نور می‌گیرند، و از پرتو او که «نور علی نور» است لباس ظهور و شهود می‌پوشند همان‌گونه نیز از نور هر کس که از نور خدا نور گرفت و نسبت قرب به خدا و جانشینان خدا- یعنی پیامبران، اولیاء، اصفیاء، مؤمنان و پارسایان- را تصحیح و استوار نمود، گروهی از شیعیان و امت‌هایشان نور می‌گیرند بنابراین برخی نسبت به یک طایفه و برخی نسبت به یک شهر یا محل و برخی نسبت به یک خانواده- نسبت به اختلاف مراتب نورانیت و تفاوت درجات- کسب نور می‌کنند و افاده نور می‌نمایند، آری سنت خدا این‌گونه بر بندگان جاری شده و پیامبران نیز بدین شیوه به رسالت برگزیده شده‌اند، اما کمترین مراتب نور آن است که دست‌کم چهل خانه

الله ملکا علی صورة علی علیه السلام إذا اشتاقه الملائكة زاروه؛ خداوند فرشته‌ای را به شکل علی علیه السلام آفریده است که هرگاه فرشتگان مشتاق علی علیه السلام می‌شوند آن فرشته را زیارت می‌کنند».

(۱). اصول کافی، ج ۱؛ کتاب الحجّة، باب أن الأرض لا تخلو من حجّة، ص ۱۷۹-۱۷۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۵۸ (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۰۳

از بیوت ابدان عنصری از آن نور الهی بهره‌مند گردند، باتوجه به این نکته که عنصر بدن آن ولیّ کردگار نیز از جمله چهل بدن عنصری است.

راز مطلب این است که جهان خلقت دارای چهار جهت است، راست، چپ، جلو و پشت، نیز انشاء الله خواهد آمد که مخلوق اول چهار حدّ و جهت دارد، به ویژه عالم اجسام که همان عالم جهات و کمیّات است، بنابراین اگر انسان مؤمن در مرکز قرار گیرد از هر چهار جهت ده نفر از او کسب نور می‌کنند، البته باتوجه به این که سه جهت ده نفر نور می‌گیرند جز جهت چپ که نه نفرند و با آن مؤمن جمعا ده نفر می‌گردند، بدین خاطر است که نوری که از عالم امر و از جانب روح غیبی صادر گردیده از قلم اعلاست که بر لوح واقع شده و سپس به عرش، کرسی تنزل یافته، آن گاه بر آسمان‌های هفتگانه گذشته و از هریک از منازل ده‌گانه یادشده به فلک قمر^{۲۸۳}

^{۲۸۳} (۱). تطبیق انوار ده‌گانه الهی بر آسمانها تا فلک قمر هیچ جنبه برهانی ندارد و تنها بر پایه فلکیات زمین مرکزی و قدیم ترتیب یافته که امروزه واژه‌گون گردیده است. (م)

گذشته و نیرویی کسب کرده که می‌تواند اطراف خود را نورانی کند، از این رو هریک از جهات یادشده ده نور گرفته جز جهت شمال که جهت خلقی بر او چیره آمده است، لذا ضعیف و ناتوان گردیده است.

این جهات چهارگانه گرچه از «مؤمن» نور می‌گیرند جز این که یک نوع تاریکی بر آنها غالب آمده چرا که کدورت ذات دارند، از این رو تکیه آنها بر زر و زیور دنیا و اکتساب سود و منافع دار فانی زیادتر است، و تلاش آنها در آبادانی دنیا و به دست آوری، پول، دانه و چهارپایان دنیوی چیره و غالب‌تر آمده است، اما آن مؤمنی که صاحب نور است جهت ناداری و فقر الی الله و اقبال به مبدأ اعلی و دل بریدن از دار غرور و انقطاع به سرای سرور و دوراندازی شهوات دنیوی، حبّ زنان، فرزندان، اندوخته‌های طلا و نقره بیشتر و بیشتر است^{۲۸۴} بر این پایه عنایت الهی و حکمت

(۱). تطبیق انوار ده گانه الهی بر آسمانها تا فلک قمر هیچ جنبه برهانی ندارد و تنها بر پایه فلکیات زمین مرکزی و قدیم ترتیب یافته که امروزه واژگون گردیده است. (م)

(۲). اقتباس از آیه ۱۴ از سوره آل عمران، زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ ...

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۰۴

ربّانی بر این قرار گرفته که یک نفر مؤمن فقیر در هر چهل نفر وجود داشته باشد، و این سنت قابل تغییر و تبدیل نیست. وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا.^{۲۸۵}

بر این اساس مؤمن پارسا نسبت به دیگران چونان قلب است در سنجش به اعضا و قوای بدنی، فیض قلب به آنها می‌رسد و با حیات او زنده شده و به ادامه حیات می‌پردازند، در مقابل، اعضاء و جوارح نیز وظیفه دارند بهترین دست‌آوردهای غذایی را به قلب برسانند و چه بسا در تشریح و واریسی، سهم اعضاء نسبت به قلب یک دهم (۱۰ / ۱) باشد، و الله عالم.

تذیل

به نظر می‌رسد در رابطه با راز مطب فوق به گونه‌ای دیگر سخن بگوییم.

بدون شک وقتی یک نور اصیل از انوار عالم امر شروع به هبوط نمود، یعنی از عالم اعلا به عالم اسفل تنزل یافت، و این به خاطر مصلحتی است که خالق انوار می‌بیند، یا به سبب گناهی است که در مجلس نیکان صادر شده است، از این رو به جهت این مصلحت یا آن گناه صادر پروبالش شکسته می‌شود و از عالم انوار سقوط می‌نماید، این هبوط و سقوط برای این است که حالش اصلاح شود و بتواند باز به مقام اسرار و یا غیر آن از

^{۲۸۴} (۳). اقتباس از آیه ۱۴ از سوره آل عمران، زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ ... E\

^{۲۸۵} (۱). احزاب: ۶۲.

سایر علل - که نزد اهلش رمزگونه ذکر شده - پر گشاید. بنابراین بسی روشن است که هبوط نور و فرود آمدن و ظهور به عالم پایین حرکت نزولی نور است تا به تدریج به منصفه ظهور برسد. و این حرکت تدریجی به خاطر آن است که عالم پایین ظرفیت این که یکباره و ناگهانی پذیرای نور باشد، و چشمان اهل این عالم گنجایش ناگهانی فروغ این نور را دارا نیست، وانگهی لازمه نزول نور، تدریج است، به‌ویژه که این نور از عالم بالا به عالم پایین - که فرومایه‌تر است - باشد، بنابراین بدیهی است ماده‌ای که پذیرای این نور است و قابلیت ظهور

(۱). احزاب: ۶۲.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۰۵

آن را دارد باید متحرک باشد و به جانب بالا و حرکت صعودی - در برابر حرکت نزولی و به محاذات آن - گرایش داشته باشد، و چنانچه حرکت صعودی تا آخرین درجه را دارا نباشد نمی‌تواند آن نور نزولی را دریافت دارد و با آن متحد گردد، یعنی آخرین درجات صعودی ماده با پائین‌ترین درجات نزولی آن نور یکی شود، و بدین صورت قاب قوسین یا دو قوس از دایره به‌دست آید.

نیز حرکت آن نور اصیل عبارت است از بروز و ظهور آن از درون و باطن ماده‌ای که قابل و حامل آن نور است، پس هر اندازه و هر منزل از منازل این ماده را پیمود و هر مرحله‌ای را قطع کرد ماده نیز استعداد پذیرش مرحله دیگری از ظهور آن نور را پیدا می‌کند، و پذیرای فعل کامل‌تر و شدیدتر می‌شود، از این رو لازم است که حرکت صعودی ماده موازی حرکت نزولی نور - به عنوان یک لطیفه الهی - باشد.

سپس نزد صاحبان بصیرت، مخلوقات دارای چهار جهت‌اند که محیط به آنهاست - مخلوقات خواه از امور عالیه چونان عقول و نفوس باشند یا از امور سافله چون اجسام، نباتات و حیوانات - و آنچه از قلم اعلا نازل می‌شود نخست در لوح محفوظ به نام کتاب مبین نازل می‌شود، سپس به عرش بزرگ و کرسی گرام می‌رسد، و در پی آن به آسمان‌های هفتگانه نازل می‌گردد، چنان که فرمود: **يُنَزِّلُ الْأَمْرَ بَيْنَهُنَّ**.^{۲۸۶} و سرانجام به عالم ما که پایان حرکت است می‌رسد، نور یادشده وقتی به جایگاه لوح محفوظ رسید از چهار جهت نورانی می‌شود، و از طرف دیگر که ماده در حرکت صعودی است نیز چهار جهت نورانی پیدا می‌کند به‌گونه‌ای که با هر یک از نورها دست‌کم یک نفر زنده می‌شود، و دست‌بالا می‌توان گفت گروه یا جماعت، یا امت و یا عالمی از عوالم وجود زنده خواهند گشت؛ چون ارواح به‌گونه‌ای می‌باشند که در هر جا واقع شوند می‌توانند ماده‌ای را زنده کنند و حیات را در آن جاری سازند. آن‌گونه که در خبر سامری شنیدی که آواز گوساله او از فیض و

(۱). طلاق: ۱۲.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۰۶

برکت خاکی بود که جبرئیل علیه السلام بر آن راه رفته بود، نیز در خبر آمده است که اثر روح جاری شدن حیات و زندگی است.

نیز آن نور وقتی در ماده‌ای از مواد عرش، کرسی و آسمانی نزول کند آن مواد چهار نور می‌گیرند که چهار جهت را نورانی می‌کنند، و در پی آن از هر جهت و هر طرف حیاتی پدید می‌آید و شامل اشخاص و افراد مردم می‌گردد تا سرانجام به جایی می‌رسد که چهل جایگاه را نورانی و حیات می‌بخشد. بنابراین، کمترین پرتوهای انوار نازل به این عالم سی و نه شعاع و پرتو است. و این بدان معنا است که وقتی خداوند متعال نوری از انوارش را مقدر فرماید و به آثارش فرمان بخشد، کمترین مراتب آن انوار این است که در این جهان اطراف خود را بسی نورانی سازند و دست‌کم سی و نه فرد از اشخاص نوع از آن بهره‌مند گردند، یعنی استفاده این تعداد، از فروع و توابع آن نور است، و اثر آن وجودبخشی، زنده‌سازی و حیات بخشی است.

بر این اساس قیاس کن نوری را که نور یادشده از فروع و اتباع آن است، سپس به تدریج بالاتر و بالاتر حرکت کن تا به نور الانوار و سیّد المختار صلی الله علیه و اله برسی؛ یعنی کسی که همه عوالم وجود به طفیل وجود او خلق شد، درود و صلوات خداوند بر آن وجود مبارک باد.^{۲۸۷}

خلاصه سخن

براساس مطالب فوق و بر پایه سنت خداوند و حکمت ربّانی او واجب است که زکات به نصاب چهار یک‌دهم (-) ۱/۴۰- به عنوان کمترین پرتو نور اصلی و پایین‌ترین مراتب پیروی مردم از انسانهای کامل- از مال خارج شود.

(۱). اشاره است به حدیث «لو لاک لما خلقت الافلاک». یعنی: «ای محمد صلی الله علیه و اله اگر تو نبودی من (خداوند) افلاک را خلق نمی‌کردم». شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۶۳ (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۰۷

و از چیزهایی که بر بزرگی واژه مقدس «چهل» دلالت دارد این است که روح از اعلا علیین به جایگاهی استوار طیّ چهل درجه نازل شد چنان که حدیث طینت و سرشت حضرت آدم علیه السلام از آن حکایت دارد، طبق این حدیث گل آدم علیه السلام چهل روز تخمیر بود و در صبح روز چهلم روح در آن دمیده شد و جسد مبارکش به آن نور روشن گردید.

^{۲۸۷} (۱). اشاره است به حدیث «لو لاک لما خلقت الافلاک». یعنی: «ای محمد صلی الله علیه و اله اگر تو نبودی من (خداوند) افلاک را خلق نمی‌کردم». شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۶۳ (م)

نیز نطفه بعد از چهل روز علقه می‌شود و چهل روز به چهل روز ترقی می‌کند و مراحل تکامل خود را می‌پیماید.^{۲۸۸}

نیز بعثت پیامبر صلی الله علیه و اله در چهل سالگی رخ داد^{۲۸۹} و بعثت هر پیامبری بعد از عروج به بلندترین جایگاه کمال است - کمالی که در حق او تصور می‌شود - نیز بعثت پیامبر ما صلی الله علیه و اله به عنوان سید، اشرف و آقای مخلوقات، و کامل‌ترین انسان در شرق و غرب عالم، در چهل سالگی رخ داد، وی به دورترین درجات کمال ممکن صعود نمود.

نیز اخلاص در عبادت برای خداوند متعال طی چهل روز سبب ظهور انوار و حکمت ربانی - و تنزل از غیب قلب به مرتبه شهود زبان - خواهد گردید.^{۲۹۰} نیز

(۱). علل الشرایع، صدوق، ج ۱، باب ۸۵، حدیث ۴.

(۲). سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۱، حدیث ۳۶۲۱؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۶۳.

(۳). ر. ک: اصول کافی، ج ۲، کتاب ایمان و کفر، باب اخلاص، حدیث ۶، ص ۱۶؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۶۳.

گفتنی است، دانشمندان برای عدد چهل، آثار، خصوصیات و ویژگی‌هایی برشمرده‌اند از جمله:

^{۲۸۸} (۱). علل الشرایع، صدوق، ج ۱، باب ۸۵، حدیث ۴.

^{۲۸۹} (۲). سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۹۱، حدیث ۳۶۲۱؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۶۳.

^{۲۹۰} (۳). ر. ک: اصول کافی، ج ۲، کتاب ایمان و کفر، باب اخلاص، حدیث ۶، ص ۱۶؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۶۳.

گفتنی است، دانشمندان برای عدد چهل، آثار، خصوصیات و ویژگی‌هایی برشمرده‌اند از جمله:

الف) پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «من اخلص عمله اربعین صباحا ظهر له یناهیج الحکمة علی لسانه؛ هر کسی چهل روز خردار خود را از روی اخلاص انجام دهد چشمه‌های حکمت بر زبان او جاری خواهد شد». از این رو اهل عبادت، ریاضت‌های خود را بر اربعین گذاشته و آثاری دیده‌اند. ب) شیخ صدوق «ره» از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: آدمی تا چهل سالگی در وسعت است و بعد از آن به او گفته می‌شود خود را جمع کن که عذرت پذیرفته نمی‌شود، کارهای نیک انجام بده و سخنان بی‌مفود و باغزار. بنابراین، اگر کسی به چهل سال برسد و نیکوکار باشد خداوند او را گرامی می‌دارد و چنان چه خیر او بر سر او غالب نیاید باید خود را آماده آتش سازد (خال، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۴۵، ابواب الأربعین، باب فیمن عمر اربعین، ج ۲۴).

ج) پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «من حفظ من امتی اربعین حدیثا بعثه الله یوم القيامة فقیما عالما؛ هرکسی از امت من چهل حدیث حفظ نماید خداوند او را در روز قیامت عالم فقیه مبعوث نماید» وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۳، ج ۳۳۲۹۹.

د) در نماز شب در رکعت آخر - وتر - دستور است چهل تن از مؤمنان دعا شوند.

ه) در حدیث است که اگر کسی عسای نابینایی را بگیرد و چهل قدم راه‌نمایی کند مورد عنایت خدا قرار می‌گیرد، و چنانچه این عمل را در زمین ناممور انجام دهد همه گناهان او بخشیده خواهد شد.

و) حق همسایگان تا چهل خانه گسترده است.

ز) شهادت چهل مؤمن در حق کسی که مرده است مؤثر می‌باشد.

ح) اقباس و برگرفته از پاورقی سید محمد باقر سبزواری «ره» (۴).

الف) پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «من اخلص عمله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة علی لسانه؛ هر کسی چهل روز کردار خود را از روی اخلاص انجام دهد چشمه‌های حکمت بر زبان او جاری خواهد شد». از این رو اهل عبادت، ریاضت‌های خود را بر اربعین گذاشته و آثاری دیده‌اند.

ب) شیخ صدوق «ره» از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: آدمی تا چهل سالگی در وسعت است و بعد از آن به او گفته می‌شود خودت را جمع کن که عذرت پذیرفته نمی‌شود، کارهای نیک

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۰۸

احادیث دیگری در این زمینه وجود دارد.

تذنیب

در دنباله سخن راز دیگری به ذهن خطور نمود، و آن این است که در عنایت خداوند چنین جاری است که در هر چهل نفر انسان یکی فقیر و تهی‌دست باشد، گرچه این سخن تا اندازه‌ای عکس سخنان پیش گفته است، لیکن خواهیم گفت:

اولاً: بدون شک، خلق، آینه‌وار مظهر اسماء جلال و جمال خداوند و جلوه‌گاه انوار او می‌باشند، نامهای نیک خداوند حقایقی هستند که از عالم انوار برخاسته و نوریت، بی‌نیازی، تملک، و تصرف در اشیاء از لوازم آنها به‌شمار می‌روند، یعنی آثاری که بر آنها مترتب می‌شوند باید دارای صفات یادشده باشند، چون که آنها معلول اسماء هستند، و معلول، پیوسته اثر علت است.

ثانیاً: در حکمت ربّانی این سنت جاری شده که پیدایش عناصر بعد از چهل

انجام بده و سخنان بیهوده واگذار. بنابراین، اگر کسی به چهل سال برسد و نیکوکار باشد خداوند او را گرامی می‌دارد و چنانچه خیر او بر شرّ او غالب نیاید باید خود را آماده آتش سازد (خصال، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۴۵، ابواب الأربعین، باب فیمن عمر اربعین، ح ۲۴).

ج) پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «من حفظ من امتی اربعین حدیثاً بعثه الله یوم القیامة فقیها عالماً؛ هر کسی از امت من چهل حدیث حفظ نماید خداوند او را در روز قیامت عالم فقیه مبعوث نماید» وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۹۳، ح ۳۳۳۹۹.

د) در نماز شب در رکعت آخر- وتر- دستور است چهل تن از مؤمنان دعا شوند.

ه) در حدیث است که اگر کسی عصای ناینبایی را بگیرد و چهل قدم راهنمایی کند مورد عنایت خدا قرار می‌گیرد، و چنانچه این عمل را در زمین ناهموار انجام دهد همه گناهان او بخشیده خواهد شد.

و) حق همسایگان تا چهل خانه گسترده است.

ز) شهادت چهل مؤمن در حق کسی که مرده است مؤثر می‌باشد.

اقتباس و برگرفته از پاورقی سید محمد باقر سبزواری «ره» (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۰۹

است، خواه چهل‌ها متعدد باشند یا یک اربعین باشد، چنان‌که از احادیث طینت و سرشت گل آدم علیه السلام استفاده شد. نیز نطفه در چهل روز از مرحله‌ای به مرحله دیگر انتقال می‌یابد و تا هنگام زاده شدن و ولادت غالباً هفت اربعین صورت می‌گیرد.

ثالثاً: طبیعت واحد در هر جا، در هر مرحله، و در هر خاستگاه پیدا شود از ذاتیات خود تخلف نمی‌نماید، و ظهور آن طبیعت در واژه چهل رخ می‌نماید، خواه در وجود باشد یا در احکام وجود.

رابعاً: مخلوقات دارای آثاری هستند که بعضی از آنها آثار علت‌های خود به شمار می‌روند و به عنوان اسماء نوری شناخته می‌شوند، و برخی از آنها دارای آثاری هستند که از ذات خودشان برخاسته لذا تاریک، ظلمانی و پذیراگرند. از این رو آثار نورانی و ظلمانی درهم می‌آمیزند، بنابراین همان‌گونه که اسماء خداوند ظهورات مختلف دارند، یعنی از سویی برخی اسماء بر بعضی دیگر غالب می‌شوند و اثر چیرگی خود را می‌گذارند و از سویی دیگر آثار اسماء مغلوب پنهان می‌مانند و در زمان، مکان و اوضاع ویژه به منصه ظهور نمی‌رسند، همان‌گونه نیز دسته‌ای از اسماء تأثیرگذار و دسته‌ای از آنها تأثیرپذیرند و غالبیت و مغلوبیت دارند.^{۲۹۱}

خامساً: به عنوان نتیجه می‌توان گفت: در جای خود ثابت است که وجود خلق در کلمه چهل تحقق یافته است. بنابراین، باید ظهور جنبه خلق و غلبه احکام ماده قابل، که عبارت است از ناداری، تهیدستی، ناتوانی، یک از چهل (۴۰ / ۱) باشد، این نصاب برحسب نشأه و خاستگاه دنیا است و مابقی از چهل [یعنی ۳۹] را اسماء دیگر بر آنها غالب شده و اثر آنها، بی‌نیازی و ثروت دنیوی است و چنین حکم و نصابی در اسماء باطن که مطابق با ظاهرند نیز جاری است، آن سان که حضرت

(۱). در عالم عناصر نیز گفته‌اند: «هیولا جوهری است قابل و پذیرای صورت، و صورت جوهری است فاعل و تأثیرگذار. از این رو جنبه غالبی و هیولا تأثیرگذار، از این رو جنبه غالبی و هیولا جنبه مغلوبی دارد». سید محمد باقر سبزواری (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۱۰

^{۲۹۱} (۱). در عالم عناصر نیز گفته‌اند: «هیولا جوهری است قابل و پذیرای صورت، و صورت جوهری است فاعل و تأثیرگذار. از این رو جنبه غالبی و هیولا جنبه مغلوبی دارد». سید محمد باقر سبزواری (م)

ولی الله که فقیرترین فرد الی الله است از جمله چهل نفر است و از آنان تخلف ندارد، خواه ولی خدا به حسب ظاهر توانگر باشد یا تهیدست (چون ملاک فقر الی الله است).

در همین رابطه بسیاری از اخبار دلالت دارند که دعای چهل نفر مؤمن رد نخواهد شد، چون در میان آنان ولی خدا وجود دارد، و ظاهر، عنوان باطن است، چنان که بیان این راز گذشت.

مفتاح سوم

در زکات اعضا و قوای بدن و ذکر رازهای آن:

در این باره به فرمایش سرور و سالارمان حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام در کتاب مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة اقتدا کرده و فرمایش ایشان را شرح می‌نماییم. آن حضرت در کتاب یادشده^{۲۹۲} می‌فرماید: هرگاه کاملاً دقت نمایی خواهی دانست که بر هر جزء از اجزای تو زکات واجب تعلق گرفته که باید زکاتش را ادا نمایی، بلکه بالاتر بر هر مویی از موهای بدن تو و بر هر مژه از مژگان تو زکاتی واجب است:

زکات چشم آن است که دیده عبرت‌بین خود بگشایی و با کمال دقت به اشیایی که آفریده شده بنگری و سود و زیان خود را بدست آوری، و از شهوات و تمایلات نفسانی و از هر عاملی که مانع از حق و حقیقت‌اند چشم بپوشی.

(و بنا به سروده سنایی:

خشم و شهوت مار و طاووس است در
نفس را این پای‌بند و دیو را آن استوار
ترکیب تو

(۱). مصباح الشریعة، باب بیست و دوم، ترجمه ساعدی خراسانی، ص ۵۸.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۱۱

کی توانستی برون آورد آدم را ز خلد
گر نبودی راهبر ابلیس را طاووس و مار

^{۲۹۲} (۱). مصباح الشریعة، باب بیست و دوم، ترجمه ساعدی خراسانی، ص ۵۸.

(زکات گوش، استماع دانش و حکمت و علوم قرآن و موعظه و نصیحت است و هر سخنی که موجب نجات تو باشد و بالاخره از دروغگویی و غیبت و امثال اینها که مضرّاتش را می‌شنود دوری کند.

زکات زبان آن است که مسلمان‌ها را پند و اندرز دهد، و مردم غافل را از خواب بیدار کند و همواره به ذکر خدا و تسبیح او مشغول باشد.

زکات دست آن است که نعمت‌هایی که خدا به تو لطف فرموده در راه رضای او بذل و بخشش نمایی و به بیچارگان و تهی‌دستان کمک کنی، و علم و دانش و معارف الهی را در صفحات کتاب به نگارش آوری و به سود مسلمانان و بیداری آنان انتشار دهی، و از انجام شرور ارتکاب معاصی خودداری کنی.

زکات پا همان است که حقوق الهی را ادا نمایی، به زیارت نیکوکاران بروی و در مجالس ذکر حضور پیدا کنی و به اصلاح مردم و دیدار نزدیکان و جهاد در راه خدا، و هرچیزی که به صلاح دین و سعادت قلبی تو است بپردازد.

زکات‌های اعضاء و جوارح را به‌گونه‌ای که بیان شد چنان‌اند که همه دلها را قابلیت تحمل فهم آنهاست، و همگان می‌توانند به‌کار گیرند، لیکن دقایق دیگری نیز وجود دارد که به غیر از بندگان باخلاص و مقربان درگاه خدا که همواره آنها را شیوه خود قرار داده مردم دیگر باخبر نمی‌شوند و پی نمی‌برند.

آری سخن ولی الله (حضرت صادق علیه السلام) و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و اله مورد تصدیق است.

تنبیه و بیان

این مطلب نگاشته شد که در انسان جزئی از معدنیات وجود دارد و آن عبارت

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۱۲

است از جسم عنصری او. درباره معدن وارد شده است که «مؤمن عزیزتر از کبریت احمر است»^{۲۹۳} بلکه انسان همان کبریت احمر است، نیز در انسان جزئی از رویدنی‌ها وجود دارد چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «عمّه خود درخت خرما را گرامی دارید»^{۲۹۴} زیرا درخت خرما از زیادی گل آدم است، و نیز در او جزئی از حیوان وجود دارد آن‌سان که در وصف مؤمن روایت شده که او چونان شتر سربه‌هواست و چنان‌که او به قید و بند آید رام می‌شود.

بنابراین، آنچه امام صادق علیه السلام فرمود که بر هر جزئی از اجزای تو زکات است می‌تواند اشاره به جزء معدنی او باشد، و این که فرمود: «بر هر رستنگاه موی تو زکاتی واجب است، اشاره است به جزء نباتی او، و

^{۲۹۳} (۱). کفای، ج ۲، ص ۲۴۲، باب فلة معدن المؤمنین، ج ۱.

^{۲۹۴} (۲). ر. ل. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۳۹۰، ذیل حدیث ۱.

این که فرمود: «بر هر لحظه و نگاه زکاتی واجب است» اشاره است به جزء حیوانی او.» و این که فرمود: «واجب است زکات برای خدا باشد» یا وجوب عقلی محض است چون عقل به وجوب شکر خدای نعمت بخش حکم می‌کند، و شکر هر نعمتی باید مناسب همان نعمت باشد. مثلاً شکر دانش آن است که به دانشجویان و دانش‌پژوهان علم و دانش بیاموزد،^{۲۹۵} و شکر مقام آن است که به فریاد مظلومان برسد و آنان را دریابد، و شکر مال عبارت است از بذل و بخشش و پرداخت حقوق مالی واجب و مستحب به تهیدستان و مستمندان، نیز خداوند وقتی مال و اموالی را به عبد خود واگذار کرد تا

(۱). کافی، ج ۲، ص ۲۴۲، باب قلّة عدد المؤمنین، ح ۱.

(۲). ر. ک: مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۳۹۰، ذیل حدیث ۱.

(۳). چنان که در بذل مال - به عنوان زکات - کوشش لازم است تا به دست مستمندان واقعی برسد نه به دست تنبل‌ها و بیکاران، در بذل دانش نیز باید تلاش شود تا به اهل دانش برسد، و از نااهلان دریغ نشود، چنان که در حدیث می‌خوانیم: «لا تعطوا الحکمة بغير أهلها فتظلموها، و لا تمنعوها عن أهلها فتظلموهم؛ حکمت را به نااهل نیاموزید که به حکمت ستم کرده‌اید و از اهله دریغ مدارید که به آنان ظلم روا داشته‌اید» بحار، ج ۷۷، ص ۱۸۱. (پاورقی سید محمد باقر سبزواری). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۱۳

در جای معینی هزینه کند عقل قبیح می‌شمرد که در غیر مورد معین هزینه شود، و بدون شک هرچه در انسان وجود دارد از آن خدای بزرگ‌قدر است. و خدای سبحان هر عنصری را برای کار خاص - از امور معاش و معاد - قرار داده و مصرف در غیر آن کار صحیح نیست و خردمندان آن را قبیح می‌شمردند. و یا این که مراد از وجوب، وجوب شرعی است که در این صورت مخصوص بندگان با اخلاص است - نه خصوص همه مکلفان - چنان که در آخر حدیث فرمود: «هو شعارهم دون غیرهم».

توضیح این که بندگان خدا چند دسته‌اند، و بنا به اختلاف زمان و احوال و ...

^{۲۹۵} (۳). چنان که در بذل مال - به عنوان زکات - کوشش لازم است تا به دست مستمندان واقعی برسد نه به دست تنبل‌ها و بیکاران. در بذل دانش نیز باید تلاش شود تا به اهل دانش برسد، و از نااهلان دریغ نشود، چنان که در حدیث می‌خوانیم: «لا تعطوا الحکمة بغير أهلها فتظلموها، و لا تمنعوها عن أهلها فتظلموهم؛ حکمت را به نااهل نیاموزید که به حکمت ستم کرده‌اید و از اهله دریغ مدارید که به آنان ظلم روا داشته‌اید» بحار، ج ۷۷، ص ۱۸۱. (پاورقی سید محمد باقر سبزواری). (م)

احکام مختلفی دارند، بلکه هر انسان تکلیف ویژه و موقعیت خاص خود دارد و حکمی مناسب با آن رتبه و درجه به او متوجه است آن سان که گفته‌اند: «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ»؛^{۲۹۶} کارهای نیک خوبان، گناهان مقربان است». و گفته‌اند:

«برای رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ واجب بود که بر پیشینیان و پسینیان وجوب نداشت».

اما آنجا که امام صادق علیه السلام برای هر جزء از بدن زکاتی واجب دانست و احکام اعضای ظاهری را بیان کرد برای این است که نمونه‌ای باشد برای اعضاء و اجزای باطنی، و کسی که اهل بصیرت باشد باطن را با ظاهر قیاس کرده و به سنجش می‌آورد از این رو آن که فرمود: زکات چشم، به خاطر این است که خداوند به چشم اقتدار بسط و قبض داد، و قبض و بسط دو نعمت بزرگ به شمار می‌روند، از این رو فرمود: **عَيْنَانِ نَضَّخْتَانِ، فَبَأَى آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكذَّبَانِ**.^{۲۹۷} «دو چشمه همواره جوشان است، پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را منکرید». منظور از بسط چشم این است که نگاه عبرت‌آمیز به آسمان و زمین، آفاق و انفس داشته باشد و بتواند با آن ملکوت آسمان‌ها و زمین را سیر کند و به تدریج بالا و بالاتر گام بردارد تا به جایی رسد که عالم تکوین را به عنوان تألیف حق تعالی و کتاب مبین بخواند، چنان که

(۱). بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵.

(۲). الرحمان: ۶۶-۹۷.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۱۴

فرمود: **وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ**^{۲۹۸}؛ «روی زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی است». و از این هم بالاتر رفته به جایی برسد که جز اسماء برتر خداوند و کلمات او چیزی نبیند، سپس از آنجا هم بالاتر رود تا جز خدا چیزی نبیند، آن سان که از امام امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده فرمود: «چیزی ندیدم جز این که خداوند را قبل از آن مشاهده نمودم».

مقصود از زکات قبض آن است که از خواسته‌های نفسانی و شهوات و لذات چشم بپوشد، به آنها نظر نیفکند، و در آنها طمع نورزد تا به جایی ترقی کند که از خودش و از ماسوی الله چشم بپوشد و غیر از خدا چیزی نبیند، در اینجاست که خداوند هر که را بخواهد یاری می‌دهد و تأیید می‌کند.

^{۲۹۶} (۱). بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۵.

^{۲۹۷} (۲). الرحمان: ۶۶-۹۷.

^{۲۹۸} (۱). خازن‌پناه: ۲۰.

اما این که امام علیه السلام فرمود: زکات گوش، گوش دادن است ... چون قبض و بسط در گوش نیز جاری است، بلکه دو باغ بهشتی هستند چنان که فرمود: **وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانَ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**.^{۲۹۹}؛ «چیدن میوه از آن دو باغ به آسانی در دسترس است، پس کدامیک از نعمت‌های پروردگارتان را منکرید».

امام علیه السلام فرمود: بر هریک از قبض و بسط حقی بر خدا است، بسط گوش آن است که به علم و دانش گوش فرادهد، یعنی به دانش دین، احکام اسلام، اوامر، نواهی و حکمت که همان علم به حقایق اشیاء بر پایه سبب و مسبب است تا برسد به مسبب الاسباب و خداوند متعال، فواید دین عبارت است از پند، موعظه، نصیحت، اندرز به امور مستحب و اخلاقیات، تا برسد به قرب فرایض و قرب نوافل و محبوب خداوند گردد در این وقت است که خدا گوش او می‌شود، و او با گوش خدا می‌شنود، و صداهایی می‌شنود که تنها از ناحیه خدا باشد و به مرتبه‌ای می‌رسد که عرضه می‌دارد خداوند همه خلق در برابر تو خضوع دارند و فروتن‌اند، نوری جز نور تو دیده نمی‌شود، و هیچ صدا و ندایی جز صوت و صدای تو وجود ندارد.

(۱). ذاریات: ۲۰.

(۲). الرحمن: ۵۴ - ۵۵.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۱۵

اما قبض گوش آن است که آن را از غیبت، تهمت و ... فروبندند تا به مرتبه‌ای که جز صدای خدا هیچ نشنود، چون صدای دیگران و سخن آنان همه ادعاست، ادعای چیزی که ندارند، از این رو دروغگو به حساب می‌آیند، اما بنده‌ای که گوش خود را از صداهای یاه و دروغ بسته و به مقاماتی رسیده دیگر دروغ‌شنو نیست، و تنها سخن راست را از خدا می‌شنود.

اما قبض زبان بدین گونه است که از فحش، ناسزا، بدگویی به دیگران و ... بسته شود. و به تدریج بالا و بالاتر رود به گونه‌ای که حتی در امور مباح سخن نگوید و به طور کلی به خاموشی گراید جز در امور ضروری، و بالاتر آن که از ذکر غیرخدا مطلقا خاموش ماند.

اما این که امام علیه السلام فرمود: زکات دست بخشش و سخاوت است و ... دست نیز قبض و بسط دارد، یعنی دارای دو جنبه است، دست‌ودل‌بازی به‌جا و دست و دل‌بستگی به‌موقع، چنان که فرمود: **مُدْهَامَتَانِ فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ**.^{۳۰۰}؛ «دو باغی که از شدت سبزی سیه‌گون می‌مانند در آن دو باغ از هر

^{۲۹۹} (۲). الرحمن: ۵۴ - ۵۵.

^{۳۰۰} (۱). الرحمن: ۶۴، ۵۲، ۵۳.

میوه‌ای دو گونه است، پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را منکرید». و از این رو گفته‌اند دست بالا (دست بخشنده) بهتر از دست پایین (دست گیرنده) است.

اما مظهر بسط و باسط دست راست است که باید در موارد واجبات مالی، صدقات مستحب، سخاوت و بخشندگی داشته بلکه در هر نعمتی که خدا به او بخشیده ایثار کند، نیز در نشر علوم و معارف و نگارش آنها بر لوح دلها و سینه‌ها و در هر آنچه به سود مسلمانان است در راه رسیدن به اوامر و اطاعت حقتعالی تلاش و کوشش جدی نماید.

اما مظهر قبض، دست چپ است، گرچه در اموری چون شر، ستم، زیان به مسلمین، قلم و نوشتار بد، اشاره و ... هر دو دست را شامل می‌شود.

(۱). الرحمان: ۶۴، ۵۲، ۵۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۱۶

در نتیجه وقتی در قبض و بسط ترقی نماید به جایی می‌رسد که جز به اذن و خشنودی خداوند قبض و بسط نداشته باشد و دستان را به گونه‌ای به حرکت آورد تا به مقامی برسد که در حق او گفته شود دست او دست باز خداوند است که روی بندگان به رحمت و نعمت گشوده شده است.

اما این که امام علیه السلام فرمود: زکات پا، سعی و تلاش در راه حقوق الله است ... پا نیز دو جهت دارد که چونان دو چشمه جوشان‌اند، بسط پا این است که درباره حقوق الهی تلاش کند، مانند رفتن به زیارت صالحان که دارای دو فایده است.

اول: به سود خود است، چراکه فرمان خدا را اطاعت کرده و حق او را بجا آورده، کسب ثواب نموده، شعائر دین را اقامه کرده، گرایش خود به مردم و محبت به آنان را اظهار نموده، و خود را از مردم دانسته است. از این رو مقامی بس والا را به دست آورده است.

دوم: این که ادخال سرور در قلب کسی که به زیارت او آمده، نموده است، بلکه بهترین زیارت‌ها آن است که آن کس را در نظر نگیرد و تنها خدا را منظور نظر داشته باشد. نیز از جمله حقوق خداوند، به مجالس ذکر رفتن است، مجالس ذکر شامل محافل عبادی و مساجد، مدارس اهل علم و حکمت، مجالس ذکر خداوند همچون سبحان الله، لا اله الا الله و ... می‌باشد، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: «روحوا إلى ریاض الجنة،

فقیل و ما ریاض الجنّة؟ قال: حلق الذکر^{۳۰۱}؛ به باغ‌های بهشت بشتابید، گفته شد باغ‌های بهشت کجاست؟ فرمود: جاهایی است که در آن ذکر خدا می‌شود».

نیز روایات دیگری وجود دارد مبنی بر این که مجالس ذکر غیر از مساجد و مدارس است، و احتمال دارد که مجالس ذکر شامل مساجد و مدارس دانش دین

(۱). معانی الاخبار، ص ۳۲۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۳۲، حدیث ۳۵۱؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۶۹.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۱۷

هم باشد. نیز از حقوق الله تلاش و کوشش در اصلاح امور مردم، برآوردن نیازهای آنان، سعی به جهاد اکبر و اصغر و ... می‌باشد.

اما قبض پا درباره آنچه صلاح قلب و سلامت دین باشد به این است که به مجالس فسق، منازل ظلم، و مواضع تهمت نرود و در جاها و مواردی که خشنودی خدا در آنها نیست گام ننهد تا بتواند به توسط قبض و بسط ترقی نموده و به قسط و عدل عمل نماید، و از این فراتر آن است که گامی برندارد مگر این که خشنودی و اذن را در آن ببیند، در این صورت هر کجا قدم گذاشت برکت جاری می‌شود، و روی خاکی که بر آن گام نهاد حیات پیدا می‌شود، آن گونه که شأن ارواح مقدس نیز این گونه (حیات بخش) می‌باشد.

اما آن فراز که امام علیه السلام فرمود: چیزی که دلها می‌تواند فهم آن را تحمل کند ...

اشاره است به زکات بدن و اجزا و قوای ظاهر بدن.

اما آنجا که فرمود: آن مقامی که جز بندگان مخلص بر آن اشراف و اطلاع نمی‌یابند ... اشاره است به زکات قوای درونی، یعنی خیال، فکر، قلب، عقل و سرّ.

خلاصه عبد مخلص و کسی که از قید و بند تعلقات و وابستگی‌ها نجات یافته و درون او از ماسوی الله - آفریننده خوبی‌ها - خالص شده به گونه‌ای است که اهتمام و همت او در یکی (خدا)، فکر و اندیشه او در یکی، نظر و عقل او در یکی و راز دل او در یکی و جز یکی را نمی‌بیند، چنان که سروده شده است.

و کل نعیم لا محاله زائل

ألا کل شیء ما خلا الله باطل

^{۳۰۱} (۱). معانی الاخبار، ص ۳۲۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۳۲، حدیث ۳۵۱؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۶۹.

آگاه باش که هر چیزی جز خدا باطل است، و هر نعمت جز نعمت توحید سرانجام نابود می‌شود.

و دیگری سروده است:

إنما الكون نقوش أو خيال أو عكوس أو مرايا أو ظلال

ماسوی الله جز نقش، خیال، عکس، آینه و یا سایه‌هایی بیش نیستند.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۱۸

این بود مختصر شرحی که در زمینه اسرار زکات به خاطر رسید. فضل و نعمت تنها به دست خدا است، و انشاء الله در پی آن رازهای روزه به نگارش می‌آید، در این باره نیز از خداوند کمک می‌خواهم، همان طوری که در اسرار توحید و زکات کمک نمود، آری خداوند سرپرست هدایت و رشاد است و اوست که از لغزش‌ها ننگه می‌دارد، و الحمد لله أولا و آخرا. ۳۰۲-۳۰۳

۲۴ (۱). گفته‌اند اسمی که دو نام مبارک باسط و قابض از نامهای خدا در مرتبه فعل اسم، باسط یعنی خداست که ارواح را بسط می‌دهد، روزی‌ها را توسعه می‌بخشد گشایش و بخشایش در موارد نیازشان را فراهم می‌آورد، دست‌و‌دل‌بازی او با جنبه‌های حکمت و مصلحت بنده در نظر گرفته می‌شود. چنان‌که می‌فرماید: *إِنَّ لَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَ لَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ* E؛ «اگر خداوند روزی را بر بندگانش فراخ گرداند مسلماً در زمین سر به مصیان برمی‌دارند، لیکن آنچه را خدا بخواهد به اندازه‌ای که مصلحت اسم فرو می‌فرستد». (شوری: ۲۷)

لذا در بسیاری از آیات بسط مطلق جز بر پیامبران و بندگانش شایسته نیست.

قبض نیز بر پایه حکمت خدا استوار گشته است، از این رو گاهی در رزق امساک می‌کند، نیز قبض ارواح می‌نماید، گاهی زندگی را قبض می‌کند، و زمانی قلبی عارف را به خاطر تقصیر و کوتاهی و یا به خاطر تأذیب و ارتقاء رتبه قبض می‌نماید. (م)

۲۴ (۲). بهترین عبادات نماز است. چرا که او ستون دین است، و چنانچه پذیرفته شود سایر عبادات نیز پذیرفته خواهند شد. باین وجود خداوند دستور داده نمازگزار قبل از ورود به نماز اول دلی را خوش کند و صاحب دلی را خوشدل آنگه به حضور آید. خوشدل گردن و دلخوش نمودن به زکات تحقق می‌یابد. لذا فرمود:

إِنَّ قَدْ أُنْفِخَ مِنْ تَرْتَمِي وَ حَزَرَ اِسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى E؛ «رستگار آن کس که خود را پاك گردانید، و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد». (اعلی: ۱۴-۱۵)

زیرا به وسیله زکات نظم زندگی سامان می‌یابد و در نماز توجیه کامل حاصل می‌شود. از این رو امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «حَصَّنَا أَمْوَالُكُمْ بِالزَّكَاةِ؛ دارائی‌هایتان را با زکات نگهدارید و در پناه آورید» (نهی البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۳۸).

و چون انسان طبعاً علاقه شدید به مال و میل به خوشگذرانی و لذت دارد، و از سوی دیگر موجب منع کمال روح انسانی می‌شوند، خداوند متعال علاج آن را در زکات نموده است، لذا نماز و زکات مجموعه اصول عبودیت را دربر دارند و در قرآن حکیم همدوش هم ذکر شده‌اند، و همه‌جا می‌خوانیم: *أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ* E. امیر المؤمنین علیه السلام این دو را همدوش هم ذکر فرموده است که: «تعاهدوا امر الصلاة، و حافظوا علیها، و استکثروا منها، و تقربوا بها، فإِنَّهَا كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا، أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جِوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سَأَلُوا: مَا سَأَلَكُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ؛» امر نماز را مراعات کنید (که معراج مؤمن و ستون دین و نخستین چیزی است که در قیامت از بنده بازپرسی می‌شود) و آن را پاسدارید (از وقت فضیلت آن محافل نمازید) و بسیار بجا آورید، و به وسیله آن به خدا نزدیک شوید، زیرا نماز بر مؤمنان فریضه است و وقت آن تعیین گردیده، آیا به پاسخ اهل دوزخ گوش فرانمی‌دهید. آنگاه که از آنها می‌پرسند، چه چیز شما را گرفتار دوزخ ساخت؟ می‌گویند: از نمازگزاران نبودیم».

« ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جَعَلَ مَعَ الصَّلَاةِ قَرَابًا لِأَهْلِ الْأَسْلَامِ، فَمَنْ أَعْطَاهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا، فَإِنَّهَا تَجَلُّ لَهُ كَقَرَابَةِ، وَ مِنَ النَّارِ حِجَارًا وَ وَهَابَةً، فَلَا يَتَّبِعْنَهَا أَحَدٌ نَفْسَهُ، وَ لَا يَخْتَرُونَ عَلَيْهَا لَهْفَةً، فَإِنَّ مِنَ أَعْطَاهَا خَيْرَ طَيِّبِ النَّفْسِ بِهَا يَرْجُو بِهَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا فَهُوَ جَاهِلٌ بِالسَّئَةِ، مَغْبُونٌ الْأَجْرِ، خَالَ الْعَمَلِ، طَوِيلٌ النَّدَمِ؛ سِيسَ بَرَايَ مُسْلِمَانِ زَكَاةً بِأَنْ نَمَازَ هَمْدُوشِ وَ مَايَهَ قَرَبَهُ بِخِدا قَرَارَ كَرَفِيسَ، هَرَكَسَ أَنْ رَا بِهَ مِیلَ وَ رَجَبَهُ وَ سُرُورَ اِحَادَ نَمَائِدِ بَرَايَ اَوْ كَقَرَابَةِ كُنَّاهانِ وَ مَانَعِ وَ نَگَاهدَارِنْدَه اَزْ آتَشِ اسْمِ وَ نَبَائِدِ كَسِي، كَهْ أَنْ رَا پَرْدَاخِزَ بِهَ يَادِ أَنْ بَاشَدِ، وَ نَبَائِدِ اَزْ أَنْ بَسِيَارَ اِنْدُوهَ بِهَ خُودِ رَاهِ دَارَدِ، وَ عِلَاقَهَ بِهَ أَنْ مَنَافِي بِأَ تَقَرَّبَهُ بِهَ خِدا اسْمِ، وَ

(۱). گفتنی است که دو نام مبارک باسط و قابض از نامهای خدا در مرتبه فعل است، باسط یعنی خداست که ارواح را بسط می‌دهد، روزی‌ها را توسعه می‌بخشد گشایش و بخشایش در موارد نیازشان را فراهم می‌آورد، دست‌ودل‌بازی او با جنبه‌های حکمت و مصلحت بنده در نظر گرفته می‌شود. چنان که می‌فرماید: **وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ**؛ «اگر خداوند روزی را بر بندگانش فراخ گرداند مسلماً در زمین سر به عصیان برمی‌دارند، لیکن آنچه را خدا بخواهد به اندازه‌ای که مصلحت است فرو می‌فرستد». (شوری: ۲۷)

لذا در بسیاری از آیات بسط مطلق جز بر پیامبران و بندگان شایسته نیست.

قبض نیز بر پایه حکمت خدا استوار گشته است، از این رو گاهی در رزق امساک می‌کند، نیز قبض ارواح می‌نماید، گاهی زندگی را قبض می‌کند، و زمانی قلب عارف را به خاطر تقصیر و کوتاهی و یا به خاطر تأدیب و ارتقاء رتبه قبض می‌نماید. (م)

(۲). بهترین عبادات نماز است. چراکه او ستون دین است، و چنانچه پذیرفته شود سایر عبادات نیز پذیرفته خواهند شد. با این وجود خداوند دستور داده نمازگزار قبل از ورود به نماز اول دلی را خوش کند و صاحب‌دلی را خوشدل آنگه به حضور آید. خوشدل کردن و دلخوش نمودن به زکات تحقق می‌یابد، لذا فرمود:

کسی که آن را از روی بی‌میلی عطا کند، در معرض به آنچه از آن برتر است (بمشق جاوید) امیدوار باشد. در غیر این صورت به سنت پیامبر صلی الله علیه و اله نادان است و در بردن مزد و پاداش زیانکار، و در کردار کفرانه، و پشیمانی او بسیار خواهد بود». (ر. ل. نهج البلاغه، فیض، ج ۱۹۰) اما نکته مقدم کردن زکات بر نماز در آیه **إِذْ أُنزِلَ مِنَ تَنْزِيلِهِ وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى** E\ بدین خاطر است که زکات بذل و بخشش مال است، و این سبب ملکه سخاوت است و دل را از رکاب اخلاقی همچون بخل، حسد و قساوت پاک می‌کند و به منزله تطهیر و مقدمه نماز است. و این تطهیر متوقف بر طهارت باطن است و اگر دلی قساوت داشته باشد چیزی در آن مؤثر نیست.

زکات به معنی نشو و نما و زیاده هم آمده است. لذا گفته‌اند: زکات اخراج بعضی از مال است تا در بقیه مال برکت آید و زکات‌دهنده صاحب درجاء شود و مال از حرام پاک گردد و صاحب آن محرم نشود. چنان که در خبر آمده است: «الصدقة تزيد في المال:» زکات، مال را افزون می‌کند» کافی، ج ۴، ص ۹، ج ۲. از این رو خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: **إِذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةٌ تُطْرَقُ مِنْهُمْ وَ تُذَكِّرُهُمْ بِمَا وَعَدْتُمْ لَهُمْ** E\؛ «از اموالشان زکات بگیر و به وسیله زکات آنان را پاک و مطهر گردان». (توبه: ۱۰۳)

این آیه در ماه رمضان نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و اله به مردم ابلاغ فرمود. پس از یک سال پیامبر صلی الله علیه و اله دستور فرمود در میان مسلمین ندا کنند: «أَيُّهَا النَّاسُ زَكُوا أَمْوَالَكُمْ فَتَقْبَلِ صَلَاتُكُمْ» ای مردم زکات اموالتان را بدهید تا نمازتان پذیرفته شود» کافی، ج ۳، ص ۴۹۷، کتاب الزکاة، ج ۲.

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «إِذَا مَنَعَتِ الزَّكَاةَ مَنَعَتِ الْأَرْضَ بَرَكَاتِهَا. مَرَكَاةُ زَكَاةٍ دَاخِلَةٌ فِي الْأَرْضِ فَتُحْرَقُ بِهَا الْأَرْضُ وَتُحْرَقُ بِهَا الْأَرْضُ وَتُحْرَقُ بِهَا الْأَرْضُ» کافی، ج ۳، ص ۵۰۵، باب منع الزکاة، ج ۱۷. امام باقر علیه السلام فرمود: «من أقام الصلاة و لم يؤت الزكاة فلو بقيم الصلاة: هر کس نماز برپا دارد و زکات نهد در واقع نماز هم بر پا نداشته است». امام صادق علیه السلام فرمود: «ما فرض الله تعالى على هذه الأمة شيئا أشد عليهم من الزكاة و فيها تملك عامتهم: خداوند متعال در این آیه چیزی سخت‌تر از زکات واجب نکرده است و در این باره است که عموم آنان هلاک می‌شوند (به خاطر نپرداختن زکات)» کافی، ج ۳، ص ۴۹۷، کتاب الزکاة، ج ۳. امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «خداوند زکات را وسیله آزمایش توانگران کرد و حقوق بینوایان را به آنان حواله نمود، اگر ثروتمندان سهم تصدستان را در حد نصاب بپردازند و به حساب خود برسند هیچ مسلمان، بینوا نخواهد ماند. از این رو بر خداوند لازم است که رحمت خود را از مانع زکات منع کند، سوگند به خدا که هیچ مالی در حضر و سفر نابود نمی‌شود مگر این که صاحب مال تزییع حقی کرده باشد».

(پاورقی سید محمد باقر سبزواری، برگرفته به اقتباس و تغییر و تلخیص). (ه)

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى؛ «رستگار آن کس که خود را پاک گردانید، و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد». (اعلی: ۱۴-۱۵)؛ زیرا به وسیله زکات نظم زندگی سامان می‌یابد و در نماز توجه کامل حاصل می‌شود، از این رو امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «حصنوا أموالکم بالزکاة؛ دارائی‌هایتان را با زکات نگهدارید و در پناه آورید» (نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۱۳۸).

و چون انسان طبعاً علاقه شدید به مال و میل به خوشگذرانی و لذت دارد، و از سوی دیگر

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۱۹

موجب منع کمال روح انسانی می‌شوند، خداوند متعال علاج آن را در زکات نموده است، لذا نماز و زکات مجموعه اصول عبودیت را دربر دارند و در قرآن حکیم همدوش هم ذکر شده‌اند، و همه‌جا می‌خوانیم: **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ***. امیر المؤمنین علیه السلام این دو را همدوش هم ذکر فرموده است که: «تعاهدوا أمر الصلاة، و حافظوا علیها، و استکثروا منها، و تقرّبوا بها، فإنّها کانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً، ألا تسمعون إلی جواب أهل النار حین سئلوا: ما سئلكم فی سقر؟ قالوا: لم نک من المصلّین؛ «امر نماز را مراعات کنید (که معراج مؤمن و ستون دین و نخستین چیزی است که در قیامت از بنده بازپرسی می‌شود) و آن را پاسدارید (از وقت فضیلت آن غافل نمانید) و بسیار بجا آورید، و به وسیله آن به خدا نزدیک شوید، زیرا نماز بر مؤمنان فریضه است و وقت آن تعیین گردیده، آیا به پاسخ اهل دوزخ گوش فرانی‌دهید، آنگاه که از آنها می‌پرسند، چه چیز شما را گرفتار دوزخ ساخت؟ می‌گویند: از نماز گزاران نبودیم».

«ثمّ إنّ الزکاة جعلت مع الصلاة قرباناً لأهل الاسلام، فمن أعطاهها طیب النفس بها، فإنّها تجعل له كفارة، و من النّار حجازاً و وقایة، فلا يتبعنّها أحد نفسه، و لا یكثرنّ علیها لهفه، فإنّ من اعطاها غیر طیب النفس بها یرجو بها ما هو أفضل منها فهو جاهل بالسنة، مغبون الأجر، ضالّ العمل، طویل الندم؛ سپس برای مسلمانان زکات با نماز همدوش و مایه قرب به خدا قرار گرفت، هر کس آن را به میل و رغبت و سرور ادا نماید برای او کفاره گناهان و مانع و نگاهدارنده از آتش است و نباید کسی که آن را پرداخت به یاد آن باشد، و نباید از آن بسیار اندوه به خود راه دارد، و علاقه به آن منافی با تقرب به خدا است، و کسی که آن را از روی بی‌میلی عطا کند، در عوض به آنچه از آن برتر است (بهشت جاوید) امیدوار باشد، در غیر این صورت به سنت پیامبر صلی الله علیه و اله نادان است و در بردن مزد و پاداش زیانکار، و در کردار گمراه، و پشیمانی او بسیار خواهد بود». (ر. ک: نهج البلاغه، فیض، خ ۱۹۰)

اما نکته مقدم کردن زکات بر نماز در آیه **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى** بدین خاطر است که زکات بذل و بخشش مال است، و این سبب ملکه سخاوت است و دل را از رذایل اخلاقی همچون بخل، حسد و قساوت پاک می‌کند و به منزله تطهیر و مقدمه نماز است. و این تطهیر متوقف بر طهارت باطن است و اگر دلی قساوت داشته باشد چیزی در آن مؤثر نیست.

زکات به معنی نشو و نما و زیاده هم آمده است. لذا گفته‌اند: زکات اخراج بعضی از مال است تا

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۲۰

در بقیه مال برکت آید و زکات‌دهنده صاحب درجات شود و مال از حرام پاک گردد و صاحب آن مذمت نشود، چنان که در خبر آمده است: «الصدقة تزيد في المال؛ «زکات، مال را افزون می‌کند» کافی، ج ۴، ص ۹، ح ۲. از این رو خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: **خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ؛** «از اموالشان زکات بگیر و به وسیله زکات آنان را پاک و مطهر گردان». (توبه: ۱۰۳)

این آیه در ماه رمضان نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و اله به مردم ابلاغ فرمود. پس از یک سال پیامبر صلی الله علیه و اله دستور فرمود در میان مسلمین ندا کنند: «أَيُّهَا النَّاسُ زَكُوا أَمْوَالَكُمْ فَتَقْبَلْ صَلَاتِكُمْ؛ «ای مردم زکات اموالتان را بدهید تا نمازتان پذیرفته شود» کافی، ج ۳، ص ۴۹۷، کتاب الزکاة، ح ۲.

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «إِذَا مَنَعْتَ الزَّكَاةَ مَنَعْتَ الْأَرْضَ بَرَكَاتِهَا. هرگاه زکات داده نشود زمین برکات خود را دریغ می‌دارد» کافی، ج ۳، ص ۵۰۵، باب منع الزکاة، ح ۱۷. امام باقر علیه السلام فرمود: «من أقام الصلاة و لم يؤت الزكاة فلم يقيم الصلاة؛ هرکس نماز برپا دارد و زکات ندهد در واقع نماز هم بر پا نداشته است». امام صادق علیه السلام فرمود: «ما فرض الله تعالى على هذه الأمة شيئاً أشدَّ عليهم من الزكات و فيها تهلك عامتهم؛ خداوند متعال در این امت چیزی سخت‌تر از زکات واجب نکرده است و در این باره است که عموم آنان هلاک می‌شوند (به خاطر نپرداختن زکات)» کافی، ج ۳، ص ۴۹۷، کتاب الزکاة، ح ۳. امام صادق علیه السلام نیز فرمود: «خداوند زکات را وسیله آزمایش توانگران کرد و حقوق بینوایان را به آنان حواله نمود، اگر ثروتمندان سهم تهیدستان را در حد نصاب بپردازند و به حساب خود برسند هیچ مسلمان، بینوا نخواهد ماند. از این رو بر خداوند لازم است که رحمت خود را از مانع زکات منع کند، سوگند به خدا که هیچ مالی در حضر و سفر نابود نمی‌شود مگر این که صاحب مال تضييع حقّی کرده باشد».

(پاورقی سید محمد باقر سبزواری، برگرفته به اقتباس و تغییر و تلخیص). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۲۱

کتاب رازهای روزه

درباره اسرار روزه به اخباری که از طریق پیشوایان دین و اهل بیت حکمت و تأویل، و معدن وحی و تنزیل به دست ما رسیده بسنده خواهیم کرد، زیرا آنها بر این مطلب کافی، گواه و وافی به کشف اسرارند.

از پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَوَايَتِ شَدِيدَةٌ كَمَا فِي أَصْلِ إِسْلَامِ نَمَازٍ، فَرَعُ أَنْ زَكَاتٍ، أَوْجُ أَنْ رَوْزَهُ ٣٠٤ وَ قَلَّهْ أَنْ جِهَادٍ اسْتِ، نِيْزُ فَرَمُوْدُ: «زَكَاةُ الْأَبْدَانِ الصِّيَامِ» ٣٠٥ زَكَاتِ بَدَنِ رَوْزَهُ اسْتِ». نِيْزُ فَرَمُوْدُ: «رَوْزَهُ رَوِي شَيْطَانَ رَا سِيَاهُ مِي كُنْدُ» ٣٠٦.

نيز روايت شده چند نفر يهودي خدمت پيامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَسِيْدِنْدِ، دَانَا تَرِيْنِ اَنَانِ پَرَسِيْدِ چَرَا خَدَاوَنْدِ بَرِ اَمْتِ تُو رَوْزَهُ رَا سِي رَوْزِ وَاجِبِ كَرْدِ؟

پيامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُوْدُ: «وَقْتِيْ اَدَمُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اَزْ اَنْ دَرِخْتِ تَنَاوَلِ كَرْدِ سِي رَوْزِ دَرِ شَكْمِ اَوْ مَانْدِ لَذَا خَدَا بَرِ فَرَزَنْدَانِ اَدَمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ سِي رَوْزِ گَرَسَنْگِي وَ تَشَنْگِي رَا وَاجِبِ كَرْدِ، وَانگِهِي اَنْچِه رَا هَمِ دَرِ شَبِ مِي خُوْرَنْدِ اَزِ بَابِ تَفَضُّلِ وَ تَرَحُّمِ خَدَاوَنْدِ اسْتِ. اَيْنِ گُوْنِه رَوْزَه دَارِي

(١). وَ دَرِ بَرِخِي اِخْبَارِ چَنِينِ اَمْدَه اسْتِ «.. وَ ذَرُوْتَه وَ سَنَامَه الْجِهَادِ فِي سَبِيْلِ اللهِ ... اِلَا اِجْزَاكُ بَابُوَابِ الْخَيْرِ اَنْ الصُّوْمِ جَنَّةٌ» يَعْنِيْ اَوْجُ وَ قَلَّهْ اَنْ جِهَادِ اسْتِ، اَيَا بَه تُو اَزِ اِبْوَابِ خَيْرِ خَبَرِ دَهْمِ؟

هَمَانَا رَوْزَه سَبَرِ اسْتِ (اَزِ اَتَشِ دُوْزَخِ). كَافِي، ج ٤، ص ٦٢.

(٢). فَرُوْعِ كَافِي، كِتَابِ الصِّيَامِ، فِصْلُ مَا جَاءَ فِي فَضْلِ الصُّوْمِ، حَدِيْثِ ٢، ص ٦٢.

(٣). فَرُوْعِ كَافِي، كِتَابِ الصِّيَامِ، فِصْلُ مَا جَاءَ فِي فَضْلِ الصُّوْمِ، حَدِيْثِ ٢، ص ٦٢.

اسرار عبادات و حقيقت نماز، ص: ٢٢٢

برنامه عبادي حضرت آدم بود، از اين رو بر امت نيز واجب گردانيد» ٣٠٧.

پيامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبَسِ اَيْنِ اَيَه رَا تَلَاوْتِ فَرَمُوْدُ: كُتِبَ عَلَيْكُمْ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَيَّ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ٣٠٨؛ «رَوْزَهُ بَرِ شَمَا بَه عُنْوَانِ يَكِ عِبَادَاتِ وَاجِبِ نُوْشْتَه شَدِ اَنْ گُوْنِه كِه بَرِ پِيْشِيْنِيَانِ شَمَا هَمِ نُوْشْتَه شَدِه بُوْدُ».

از جمله نوشته‌های حضرت رضا عليه السلام بر محمد بن سنان اين است که حکمت روزه آن است که انسان گرسنگی و تشنگی را احساس کند، و او را رام و فروتن سازد، و راهنما باشد بر سختی‌های آخرت، افزون بر اين،

٣٠٤ (١). وَ دَرِ بَرِخِي اِخْبَارِ چَنِينِ اَمْدَه اسْتِ «.. وَ ذَرُوْتَه وَ سَنَامَه الْجِهَادِ فِي سَبِيْلِ اللهِ ... اِلَا اِجْزَاكُ بَابُوَابِ الْخَيْرِ اَنْ الصُّوْمِ جَنَّةٌ» يَعْنِيْ اَوْجُ وَ قَلَّهْ اَنْ جِهَادِ اسْتِ، اَيَا بَه تُو اَزِ اِبْوَابِ خَيْرِ خَبَرِ دَهْمِ؟

هَمَانَا رَوْزَه سَبَرِ اسْتِ (اَزِ اَتَشِ دُوْزَخِ). كَافِي، ج ٤، ص ٦٢.

٣٠٥ (٢). فَرُوْعِ كَافِي، كِتَابِ الصِّيَامِ، فِصْلُ مَا جَاءَ فِي فَضْلِ الصُّوْمِ، حَدِيْثِ ٢، ص ٦٢.

٣٠٦ (٣). فَرُوْعِ كَافِي، كِتَابِ الصِّيَامِ، فِصْلُ مَا جَاءَ فِي فَضْلِ الصُّوْمِ، حَدِيْثِ ٢، ص ٦٢.

٣٠٧ (١). مَعْلَلُ الشَّرَائِعِ، ج ٢، ص ٣٧٩، بَابِ ١٠٩، حَدِيْثِ ١؛ شَرْحُ تَوْحِيْدِ صَدُوْقِ، ج ١، ص ٦٧١.

٣٠٨ (٢). بَقْرَه، ١٨٣.

در روزه شکست و فروکش نمودن شهوت و قوای شهوانی است، و اندازه سختی روزه از حال اهل فقر و تهی‌دستان دانسته می‌شود.^{۳۰۹}

در کتاب **مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه** می‌خوانیم: «حضرت صادق علیه السلام فرمود، پیامبر صلی الله علیه و اله فرموده است: «روزه سپر بلیات دنیا و مانع شکنجه آخرت است.»

اینک هرگاه روزه گرفتی نیتت آن باشد که از امور شهوانی خودداری کنی، و پابه‌پای شیطان حرکت نکنی، و خود را مانند بیمارانی قرار دهی که مایل به غذا و آب نمی‌باشند، و همواره از خدا بخواهی تا تو را از بیماری گناهان شفا کرم کند، و خانه باطنت را از آلودگی‌های دروغ و غفلت و تاریکی که مانع از اخلاص است پاک سازی.^{۳۱۰}

(۱). **علل الشرایع**، ج ۲، ص ۳۷۹، باب ۱۰۹، حدیث ۱؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۷۱.

(۲). بقره: ۱۸۳.

(۳). **علل الشرایع**، ج ۲، باب ۱۰۸، حدیث ۱، ص ۳۷۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۷۲.

(۴). در شریعت اسلام، روزه عبارت است از امساک از مفطرات، و در حقیقت روی‌گردانی است از التفات به جمیع کاینات و گفته‌اند:

روزه بدن: امساک و بازایستادن است از طعام و شراب.

روزه دل: نگهداشتن دل است از وسوسه‌های گناه.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۲۳

به کسی گفتند: آدم رنجور و ناتوانی هستی و روزه به رنجوری تو می‌افزاید. پاسخ داد: من خود را به گرفتاری روزه‌درازی نوید می‌دهم و توجه دارم که هرگاه کسی بر انجام وظیفه الهی شکیبایی ورزد آسانتر است از آن که بر شکنجه او صابر باشد.

^{۳۰۹} (۳). **علل الشرایع**، ج ۲، باب ۱۰۸، حدیث ۱، ص ۳۷۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۷۲.

^{۳۱۰} (۴). در شریعت اسلام، روزه عبارت است از امساک از مفطرات، و در حقیقت روی‌گردانی است از التفات به جمیع کاینات و گفته‌اند:

روزه بدن: امساک و بازایستادن است از طعام و شراب.

روزه دل: نگهداشتن دل است از وسوسه‌های گناه. روزه روح: توجه نکردن به مردم است.

روزه سر: نترسیدن در دریای مشاهده خداوند و آثار اوست.

آن کس که روزه ظاهری دارد در شیب افطار می‌خندد، و آن کس که روزه معنوی دارد افطار او هنگام ملاقات خدا است.

(حاشیه سید محمد باقر سبزواری با اندک تغییر و تصرف). (م)

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود، خداوند می‌فرماید: «روزه متعلق به من است، و من خود پاداش آنم».^{۳۱۱}

روزه آرزوی هوای نفس را نابود می‌سازد، و آتش شهوت طبیعت را خاموش می‌نماید، و آینه دل را صفا می‌دهد، و اعضا و جوارح را پاک می‌کند، و ظاهر و باطن را معمور و آباد می‌دارد، و آدمی را به شکر نعمت‌های الهی رهبری می‌کند و احسان به تهی‌دستان را می‌آموزد، و تضرع و زاری و خشوع را می‌افزاید، و ریسمان التجاء به خدا را استوار می‌دارد، و اهتمام به دنیا را اندک می‌سازد، و گناهان را سبک می‌کند، و حسنات را دوچندان می‌نماید.

و سرانجام، فواید روزه به اندازه‌ای است که از شماره بیرون است و کافی است درباره اهمیت و بزرگواری کسی که آنچه را گفتیم تعقل نماید و به انجام آن موفق شود.^{۳۱۲-۳۱۳}

روزه روح: توجه نکردن به مردم است.

روزه سر: غرق شدن در دریای مشاهده خداوند و آثار اوست.

آن کس که روزه ظاهری دارد در شب افطار می‌کند، و آن کس که روزه معنوی دارد افطار او هنگام ملاقات خدا است.

(حاشیه سید محمد باقر سبزواری با اندکی تغییر و تصرف). (م)

(۱)

مجو از روزه در راهش جدایی

چون گفت الصوم لی ذات خدایی

^{۳۱۱} (۱) َ\i\ ُچون كُفَيْتَ الصَّوْمَ لِي ذَاتِ خِدَائِي\ مجو از روزه در راهش جدایی\ زهر حرفه بشاره ده سراسر\ بود حرفه انا اُجْزِي نُكُوتِر\ Z\ E\ E\ همان).

^{۳۱۲} (۲) ترجمه فارسی، مصباح الشریعه، باب بیستم، حقیقت روزه، ص ۵۳.

^{۳۱۳} (۳) در کتابه غلل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۹، باب ۵، حدیث ۵، آمده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از جبرئیل علیه السَّلَام چنین نقل فرمود: که دین اسلام چونان درختی است استوار، ایمان تنه آن است، نماز ریشه‌های آن، زکات آب آن درخت، روزه شاخه آن، و بازایستادن از محرمانه میوه آن است، آن گونه که درخت کامل نخواهد بود جز با میوه، ایمان نیز کامل نمی‌شود جز با ترک محرمانه».

محمد السلام بن صالح (ابو الصلح) گوید: در روز جمعه آخر ماه شعبان خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم، فرمود: ای ابو الصلح بیشترین ایام شعبان سپری شده و این روز آخرین جمعه آن است، در چند روز باقی مانده کفکاری و تقصیرش را تدارک کن، بر تو باد به آنچه تو را در این باره حکمت نماید، فراوان دعا بخوان، استغفار کن، قرآن تلاوت نما، از گناهان توبه کن تا وارد رمضان گردی و از روی اخلاص خدای عز و جل را عبادت نمای، امانتی بر گردن نداشته باش جز این که احدا نکرده باشی، کینه مؤمنی را بر دل نداشته جز این که آن را از خود دور کنی، از خدا پروا داشته باش در ظاهر و باطن بر خدا توکل کن، زیرا کسی که بر خدا توکل کند خدا او را بس است، خدا فرمان خود را رسانده و بر هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.

ای ابو الصلح در بقیه این ماه، این دعا را فراوان بخوان: «اللهم إن لم تكن تحرفه لنا فيما مضى من شعبان، فاحفر لنا فيما بقي منه». زیرا خداوند در این ماه بندگان بسیاری را- به خاطر احترام ماه رمضان- از آتش دوزخ رها می‌فرماید همچون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۴، ص ۵۱، حدیث ۱۹۸.

(سید محمد باقر سبزواری). (م)

(همان).

(۲). ترجمه فارسی، مصباح الشریعه، باب بیستم، حقیقت روزه، ص ۵۳.

(۳). در کتاب علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۹، باب ۱۸۲، حدیث ۵، آمده که رسول خدا صلی الله علیه و اله از

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۲۴

بیان

آنچه ممکن است از احادیث نورانی پیش‌نوشته استفاده نمود، و بنا به فهم قاصر رازهایی از آن برداشت کرد امور زیر است:

اول: اما در حدیث اول پیامبر صلی الله علیه و اله از روزه به عنوان بلندای اسلام و اوج آن یاد کرد و از جهاد با عنوان قلّه و کوهان (سنام)، پیامبر در این عبارت از استعاره تخیلی استفاده نمود، چون سنام به معنی بالا و کوهان است که درباره شتر بیشتر به کار گرفته می‌شود، یعنی اگر اسلام را به منزله یک حیوان چونان شتر فرض کنیم اصل حیوان بدن اوست و فرعش ظاهر، پوست، مو و ... می‌باشد، اما وجه تشبیه - چنان که قبلا از حقایق و لطایف دانستی - امور عالی و حقایق برتر از آنجا که از عالم حیات

جبرئیل علیه السلام چنین نقل فرمود: که دین اسلام چونان درختی است استوار، ایمان تنه آن است، نماز ریشه‌های آن، زکات آب آن درخت، روزه شاخه آن، و بازاریستان از محرّمات میوه آن است، آن گونه که درخت کامل نخواهد بود جز با میوه، ایمان نیز کامل نمی‌شود جز با ترک محرّمات».

عبد السلام بن صالح (ابو الصلت) گوید: در روز جمعه آخر ماه شعبان خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم، فرمود: ای ابو الصلت بیشترین ایام شعبان سپری شده و این روز آخرین جمعه آن است، در چند روز باقی‌مانده کم‌کاری و تقصیرت را تدارک کن، بر تو باد به آنچه تو را در این باره کمک نماید، فراوان دعا بخوان، استغفار کن، قرآن تلاوت نما، از گناهانت توبه کن تا وارد رمضان گردی و از روی اخلاص خدای عزّ و جلّ را عبادت نمایی، امانتی بر گردن نداشته باش جز این که ادا کرده باشی، کینه مؤمنی را بر دل نداشته جز این که آن را از خود دور کنی، از خدا پروا داشته باش در ظاهر و باطن بر خدا توکل کن؛ زیرا کسی که بر خدا توکل کند خدا او را بس است، خدا فرمان خود را رسانده و بر هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.

ای ابو الصلت در بقیه این ماه، این دعا را فراوان بخوان: «اللهم إن لم تكن غفرت لنا فيما مضى من شعبان، فاغفر لنا فيما بقى منه». زیرا خداوند در این ماه بندگان بسیاری را - به خاطر احترام ماه رمضان - از آتش دوزخ رها می‌فرماید عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۴، ص ۵۱، حدیث ۱۹۸.

(سید محمد باقر سبزواری). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۲۵

و سرور می‌باشند صورتی دارند که در عالم پایین به شکل حیوانی مثلا مشاهده می‌گردند [صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی] و یا این که در حدیث یادشده استعاره به درخت آمده است که اصل و فرع دارد، بنابراین بالای درخت، شاخه‌های آن می‌باشد، و وجه شبه آن است که عبد توسط عبادات چنان بالا می‌رود تا به اعلا علیین برسد، و اعمال و کردارش او را به مقام مقربین برساند، روی این حساب، نماز، اصل و ستون دین است، چون اشاره به مقام توحید دارد، - چنان که گذشت - و توحید اصل همه اصول دین است، اما زکات فرع نماز است (و نماز معرفه الله است) چون حق الله توسط زکات ادا می‌شود، از این رو بر روزه مقدم است، همچنین گذشت که زکات بدن نیز اخراج حق الله است، از این رو زکات بر اوج عبادات قرار دارد، چنان که اوج درخت، قله و ... مقام بالای آنهاست. همچنین است حکم جهاد که در قله و سنام اسلام قرار گرفته چنان که در بحث رازهای نماز دانستی.

دوم: در حدیث دوم که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «الصوم یسود وجه الشیطان؛ روزه روی شیطان را سیاه می‌کند». شاید بدین سبب باشد که اصلی‌ترین درهای ورود شیطان به انسان از راه زبان و شرمگاه است، و این دو راه هنگام روزه بسته می‌شوند، اما سیاهی رو کنایه و اشاره به بیچارگی و زبانی است که در پیروی از شیطان نصیب انسان می‌شود. نیز سرشت شیطان با رتبه حیوانیت مناسبت و همخوانی دارد از این رو چونان خون در رگ حیوان و انسان می‌دود،^{۳۱۴} بر او سیطره دارد و سلطنت می‌کند.

بنابراین، بدون شک انسان به واسطه روزه قوای شهوانی را ناتوان می‌سازد، و نمی‌گذارد آنها کار خود کنند، و بدیهی است که ناتوانی قوای جسمانی، نباتی و

(۱). استفاده شده از حدیث «الشیطان یجری مجرى الدم...» سنن ابن ماجه، ج ۱، کتاب الصیام، ص ۵۶۵، ح ۱۷۷۹؛ محجة البیضاء، ج ۲، ص ۱۲۵، ج ۵، ص ۵۲؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۶۳۴؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۷۴.

^{۳۱۴} (۱). استفاده شده از حدیث «الشیطان یجری مجرى الدم...» سنن ابن ماجه، ج ۱، کتاب الصیام، ص ۵۶۵، ح ۱۷۷۹؛ محجة البیضاء، ج ۲، ص ۱۲۵، ج ۵، ص ۵۲؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۶۳۴؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۷۴.

حیوانی سبب سیاهی چهره آنها می‌شود.

سوم: در خبر سوم گروهی از یهود از پیامبر صلی الله علیه و اله پرسشی داشتند که در واقع به دو پرسش برمی‌گردد.

اول این که چرا روزه طیّ سی روز است؟ دوم این که چرا باید روزه فقط در روز باشد؟ ما نیز سؤال سومی می‌افزاییم، و آن این که چرا روزه باید در ماه رمضان باشد؟ بنابراین برای روشن شدن این مطلب، سخن را در سه فاتحه پی می‌گیریم و آن را می‌کاویم.

فاتحه اول:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در حدیث پیش گفته، فرمود: «چون حضرت آدم علیه السلام از آن درخت خورد سی روز در شکمش ماند لذا خداوند سی روز گرسنگی و تشنگی را به عنوان روزه بر فرزندان او واجب نمود، چنان که بر حضرت آدم علیه السلام نیز این تکلیف مقرر بود».

توضیح سخن: پیامبر صلی الله علیه و اله نفرمود آنچه آدم علیه السلام خورد نامش چه بود؟ آیا میوه درخت بود که سی روز در شکم آدم علیه السلام ماند؟ آیا آنچه از درخت خورد اثرش سی روز ماند؟ ممکن است اثر میوه یا اثر برگ یا اثر ... باشد.

اما بر فرض اول [میوه] میوه وقتی وارد بدن گردید به اذن خدا اعضاء و قوا به فعالیت می‌افتند و آن را صورتی می‌پوشانند و سپس صورت دیگر و ... و آن میوه طیّ سی چهل روز صورت‌های گوناگون می‌پوشد، و پس از این مدت چیزی از ماده نمی‌ماند و همه به تحلیل می‌رود و بدل جایگزین آن می‌شود، البته این بیان با اصول طبیعی در سوخت و ساز مواد بدن همراه است.

اما بر فرض دوم، آنچه سی چهل روز در بدن می‌ماند اثر ماکول است مثلاً زیان یا سود ماکول، یعنی آنچه آدم علیه السلام خورد یا اثر سودبخش دارد یا اثر زیانبار و در این مدت سی چهل روز می‌تواند تبدیل و تغییر یابد و در ترکیب بدن مؤثر باشد. در این

صورت باید گفت طیّ چهل روز یا یک اربعین می‌تواند این اثر مرتفع شود، چنان که ما قبلاً درباره اربعین سخنانی ایراد نمودیم، اما چنانچه سی روز را در نظر بگیریم، می‌توان گفت شاید اثر چیزی یا خود آن چیز، به تفاوت طبع و مزاج اشخاص می‌تواند بجا بماند.

اما چرا فرزندان آدم واجب است روزه بگیرند، باتوجه به این که پدرشان از آن درخت تناول کرده است؟ شاید بدان خاطر است که فرزندان آدم در صلب پدران خود با آدم علیه السلام شریک بوده و از آن شجره تناول کرده‌اند لذا برای رهایی و خلاصی باید سی روز روزه بگیرند.

اما راز این که فرزندان آدم علیه السلام در صلب او بوده‌اند به اعتبار ماده انسان است که پذیرای صورت انسانیت است، یعنی این ماده نخست صورت پدری پوشید، سپس در پدران پراکنده شد، البته این ماده مقدار مشخصی ندارد [تا اشکال شود که مگر می‌شود آن ماده بر همه ذریه آدم پراکنده شود]، بلکه مانند یک خرمن یا چند خرمن از یک دانه، اما این بیان در صورتی است که ذریه آدم را به اعتبار بدنشان در نظر بگیریم، اما اگر آنان را به اعتبار روحشان در نظر بگیریم، نیازی به تکثیر ماده و خرمن شدن نداریم.

فاتحه دوم

پیامبر صلی الله علیه و اله در پاسخ دوم فرمود:

آنچه روزه‌دار در شب می‌خورد از باب ترحم و تفضل خداوندگار است، معنی این فقره آن است که نظام ربّانی مطابق نظام کیانی و طبیعی است و اقتضا دارد که در این مدت (سی روز) شب و روز روزه باشند، ولی چون خداوند می‌داند طبع و مزاج فرزندان آدم علیه السلام توان چنین روزه‌ای را ندارد از باب تفضل اجازه فرمود در شب غذا و نوشیدنی بخورند، زیرا او بندگانش را به اندازه توانشان تکلیف می‌کند نه زیادترا **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا** **وُسْعَهَا**.^{۳۱۵}

(۱). بقره: ۲۸۶.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۲۸

اگر گفته شود: امر تکلیف بر پایه تفضل و راحتی است، بلکه به‌طور کلی شریعت مقدس اسلام بنا را بر راحتی و بخشایش گذاشته است.

در پاسخ گوییم: این سخن گذشت که حضرت آدم علیه السلام در روز از آن درخت خورد و توبه او هنگام مغرب پذیرفته و از گناه پاک شد، از این رو سنت بر این قرار گرفت که هر روز، از ایام روزه، تا مغرب روزه باشند و شب هنگام از روزه فارغ گردند و برای خوردن و آشامیدن رخصت یابند.

فاتحه سوم

(۱). بقره: ۲۸۶.

در بیان این که چرا روزه در ایام ماه مبارک رمضان واجب گردید؟ وجوب روزه در رمضان بدین سبب است که خدای متعال فرمود: **شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ**^{۳۱۶}: «ماه رمضان همان ماه است که در آن قرآن فرو فرستاده شده است، کتابی که مردم را راهبر و متضمن دلایل آشکار هدایت و میزان تشخیص حق از باطل است».

در حدیث آمده است که پیش درآمد تابناک ماه‌ها، ماه رمضان است و قلب رمضان شب قدر است، و قرآن در شب اول قدر نازل شد و تکمیل آن نیز در شب قدر بود.^{۳۱۷-۳۱۸}

(۱). بقره: ۱۸۵.

(۲). فروع کافی، ج ۴؛ کتاب صیام؛ باب فضل شهر رمضان، حدیث ۱، ص ۶۵؛ بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۳۷۶؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۷۶.

(۳). بیان این که نزول قرآن در ماه رمضان و در شب قدر است، با این که قرآن در مدت ۲۳ سال به تدریج نازل شده است، بدین گونه می‌باشد:

قرآن منازل و مراتب مختلف دارد یکی مرتبه وجود، در مرتبه دیگر در شب قدر بر قلب پیامبر یکپارچه نازل شد، و مقام و مرتبه دیگر تنزیل است که به تدریج نازل شد یعنی در مدت ۲۳ سال،

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۲۹

بدان موجوداتی که در عالم پایین قرار دارند تفصیلی از اجمال موجودات عالم امر به‌شمار می‌روند. این سخن قبلاً گذشت که قرآن عبارت است از تمام حقایق علمی، قوام و سرپا بودن این جهان که ما در آن زندگی می‌کنیم به واسطه امر خدا از آسمان عالم قدس نازل و به سرزمین تکوین و جهان رنگها رسیده است. بنابراین

^{۳۱۶} (۱). بقره: ۱۸۵.

^{۳۱۷} (۲). فروع کافی، ج ۴؛ کتاب صیام؛ باب فضل شهر رمضان، حدیث ۱، ص ۶۵؛ بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۳۷۶؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۷۶.

^{۳۱۸} (۳). بیان این که نزول قرآن در ماه رمضان و در شب قدر است، با این که قرآن در مدت ۲۳ سال به تدریج نازل شده است، بدین گونه می‌باشد: قرآن منازل و مراتب مختلفه دارد یکی مرتبه وجود، در مرتبه دیگر در شب قدر بر قلب پیامبر یکپارچه نازل شد، و مقام و مرتبه دیگر تنزیل است که به تدریج نازل شد یعنی در مدت ۲۳ سال،- (بنابراین در مقام انزال یکپارچه به قلب پیامبر و در شب قدر بوده است) چنان که خداوند متعال می‌فرماید: **إِنَّا نَزَّلْنَاهُ فِي الْقُرْآنِ عَلَىٰ مَجْزِئِهِ لِيُتْلَىٰ عَلَيْهِ لِلْعَالَمِينَ تَجْزِئًا** (فرقان: ۱): «بزرگ و خسته است کسی که بر بنده خود فرقان (کتابه جدا سازنده حق از باطل) را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشدار دهنده‌ای باشد».

قرآن منزل دیگری نیز دارد و آن قلوبه سالکان و پارسایان است، اگر در این منزل نازل شود علاج کار و شفای دل بیمار خواهد بود. **وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ** E.

و نکته نزول در ماه رمضان همین است که گفته‌اند. اضافه به صفات ملائکه و تخلّق به اخلاق روحانیان است، چون فایده روزه تعقیف قوای حیوانی و تقویت نیروی عقلی ملکی است، و چون حقیقت روزه کفّ نفس و خودداری است، و این مخالفه با هوای نفس و میل نفسانی است، هر قدر که جنبه حیوانی ضعیف شود، معنویات و قوای ملکی و ملکوتی نیرومند و توان‌تر می‌گردند

(پاورقی سید محمد باقر سبزواری). (م)

لازم است که ساخت‌وساز نخستین این جهان در شب قدر رقم خورد، چراکه سنت خداوند بر این قرار گرفته است که امر او در این شب نازل گردد، و به برکت این شب، شبهای جلوتر و بعد از آن نیز کسب فیض و برکت نمایند، از این رو جمعا سی روز می‌شوند و نام ماه رمضان به خود می‌گیرند.

اما این که چرا تعداد شبهای قبل از لیلۃ القدر زیادتر از شبهای بعد از آن است، یعنی شبهای قبل حدود بیست شب و شبهای بعد حدود ده شب می‌باشند و نسبت دو برابر دارد، بدین خاطر است که نور، وقتی شروع به ظهور و پیدایی نماید هرچیز هر اندازه قابلیت و استعداد کسب نور داشته باشد نورانی می‌شود تا به جایی که تمام نور، طالع شود و به خط استوا برسد و سپس به تدریجاً به آخرین نقطه

– (بنابراین در مقام انزال یکپارچه به قلب پیامبر و در شب قدر بوده است) چنان که خداوند متعال می‌فرماید: **تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا** (فرقان: ۱)؛ «بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان (کتاب جداسازنده حق از باطل) را نازل فرمود، تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد».

قرآن منزل دیگری نیز دارد و آن قلوب صالحان و پارسایان است، اگر در این منزل نازل شود علاج کار و شفای دل بیمار خواهد بود. **و نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ**.

و نکته نزول در ماه رمضان همین است که گفته‌اند. اتصاف به صفات ملائکه و تخلُّق به اخلاق روحانیان است، چون فایده روزه تضعیف قوای حیوانی و تقویت نیروی عقلی ملکی است، و چون حقیقت روزه کفّ نفس و خودداری است، و این مخالف با هوای نفس و میل نفسانی است، هر قدر که جنبه حیوانی ضعیف شود، معنویات و قوای ملکی و ملکوتی نیرومند و تواناتر می‌گردند

(پاورقی سید محمد باقر سبزواری). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۳۰

اوج و تمامیت قرار گیرد، و به محض طلوع به تدریج شروع به نفوذ در عالم ماده می‌نماید و فوراً در آن مخفی و پنهان می‌گردد، یعنی در ابتدای طلوع نفوذ فوری ندارد بلکه تدریجی است و خداوند اذن نفوذ نمی‌دهد، چنان که روی این قاعده است نور هلال که به تدریج زیاد می‌شود و سپس تدریجاً رو به کاهش می‌گذارد، بنابراین بخش اول زمان زیادتری به خود اختصاص می‌دهد، در احادیث نیز می‌خوانیم که صحف ابراهیم علیه السلام در شب اول ماه مبارک رمضان نازل شد، اول ماه رمضان مبدأ نور فرقانی است که حق و باطل از هم جدا می‌شوند، نیز بامداد روز جامع و کامل محمدی صلی الله علیه و اله است، اما تورات در شب سوم ماه رمضان نازل شد که وقت تابش آن نور است، و در شب دوازدهم این ماه، زبور نازل گردید که وقت ارتفاع این نور عالمتاب است، و در شب هیجدهم انجیل نازل شد که به منزله کمال ارتفاع این نور است، و در شب بیست و سوم قرآن فرود آمد

که به منزله استوای این خورشید جهانتاب است، و مطابق امور یادشده رسالت‌ها تکامل یافتند تا به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و اله پایان پذیرفت. و در وحی قدیم حدیثی به این مضمون آمده است که نور از طور سینا آمد و در ساعیر تابش نمود و در کوه فاران به خوبی آشکار گردید.^{۳۱۹}

اول اشاره است به بعثت موسی علیه السلام و دوم به بعثت حضرت عیسی علیه السلام و سوم به بعثت حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله.

راز مطلب این است که همان‌گونه که پیامبر «ص» ما صلی الله علیه و اله خاستگاه و جایگاه همه

(۱). امام رضا علیه السلام از تورات نقل فرمود که: «جاء النور من جبل طور سینا و أضاء لنا من جبل ساعیر، و استعلن علينا من جبل فاران؛ در تورات است که نور از کوه سینا آغازید و در کوه ساعیر برای ما نورافشانی کرد و در کوه فاران به خوبی آشکار شد». توحید صدوق، باب ذکر مجلس رضا علیه السلام، ص ۴۲۷؛ کتاب مقدس، سفر تثنیه، فقره ۳۳، اول اشاره است به بعثت موسی علیه السلام و دوم به بعثت عیسی علیه السلام و سوم به بعثت سید المرسلین علیهم السلام، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۷۷.

(م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۳۱

انوار پیامبران، و آخرین عروجگاه کمالات آنان است، همان‌گونه نیز قرآن فرودگاه همه حقایق الهی می‌باشد که در کتاب‌های آسمانی است، قرآن در خط استوای کمال و بر بلندای همه درجات جمعی و مشتمل بر تصدیق کتاب‌های فرود آمده آسمانی است، و بر تمام آنها ناظر است، سیطره دارد و مهیمن است. این نور پرفروغ زیبا و این گوهر پربهای معرفت را نگهداری کن و پاسدار که در هیچ کتابی نخواهی یافت. ستایش و سپاس مخصوص خداوند بخشاینده و بالابرنده درجات است.

فصل

اما توضیح حدیث **مصباح الشریعه**، این که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «روزه سپر است» مراد ایشان است که:

^{۳۱۹} (۱). امام رضا علیه السلام از تورات نقل فرمود که: «جاء النور من جبل طور سینا و أضاء لنا من جبل ساعیر، و استعلن علينا من جبل فاران؛ در تورات است که نور از کوه سینا آغازید و در کوه ساعیر برای ما نورافشانی کرد و در کوه فاران به خوبی آشکار شد». توحید صدوق، باب ذکر مجلس رضا علیه السلام، ص ۴۲۷؛ کتاب مقدس، سفر تثنیه، فقره ۳۳، اول اشاره است به بعثت موسی علیه السلام و دوم به بعثت عیسی علیه السلام و سوم به بعثت سید المرسلین علیهم السلام، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۷۷.

اولاً: روزه در برابر آفات دنیا پوشش است، زیرا ریاضت‌های بدنی، بدن انسان را از بیماری‌ها نگهداری می‌کند و گویا چونان نگهبانی است که از زیان‌های غذا و نوشیدنی‌هایی که در طول سال مواد زیانبار تولید می‌کنند و به تحلیل نمی‌روند جز به ریاضت تمام که به وسیله روزه تحقق می‌یابد.

ثانیاً: روزه پوششی است از عذاب آخرت، چراکه روزه‌دار فرمان خدا را فرمانبرداری کرده، تسلیم حکم خدا شده، گرسنگی و تشنگی کشیده، نفس خود را پاک نموده و رام خداوند گردیده. از این رو در برابر آن ثواب می‌برد، و از آتش و ترس روز قیامت دور می‌شود.

ثالثاً: روزه دلیل بر سختی‌های آخرت است، و با روزه گرفتن ترسی پدید می‌آید که مایه عدم ارتکاب چیزهایی است که در قیامت موجب گرسنگی و تشنگی انسان باشد.

رابعاً: روزه سبب شکست فشار شهوت می‌شود و روزه‌دار به گناهان نزدیک نمی‌شود و انگهی به حال فقرا و تهی‌دستان آگاه می‌گردد که چگونه سختی،

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۳۲

گرسنگی و ناداری را تحمل می‌کنند، از این رو در راه خدا مال و اموالی انفاق و کسب ثواب می‌نماید، و به خدا نزدیک می‌شود و از سختی‌های آخرت دور می‌گردد.

خامساً: سودهای دیگری نیز در دنیا و آخرت بر آن مترتب می‌شود.

اما آنجا که فرمود: هرگاه روزه گرفتی ... یعنی هرگاه روزه ظاهری گرفتی و از خوردنی و نوشیدنی‌ها و ... امساک کردی نیت روزه باطنی نیز داشته باش؛ یعنی هر چه را نفس امّاره خواهان آن است و مایه قرب نمی‌باشد بلکه از خدا دور می‌نماید لازم است امساک نمایی، چراکه نفس امّاره به بدی سخت فرمان می‌دهد.

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ.^{۳۲۰}

باید اهتمام و همت خودت را از خطرات ماسوی الله قطع کنی، زیرا اینها خطرهای شیطان لعین است، نیز لازم است باطن بیمار خویش را از اخلاق بد، اخلاق فاسد دور سازی به گونه‌ای که نه طعام خواهی نه شراب و نوشیدنی آن سان که بیماران نه غذا خواهند نه شراب، بلکه هرآن شفای خود را از بیماری گناهان بخواه و با این پرهیز باطن و درونت را از هر نوع آلودگی که از غذای اندیشه بد و فاسد، و از خطرات شیطان، و از غفلت از یاد خدا، و تاریکی جهل پدید می‌آید پاک نما، چراکه همه اینها تو را از حقیقت اخلاص به درگاه خدا دور می‌سازد، بلکه در روزه‌داری باید به گونه‌ای باشی که فقط برای خدای سبحان روزه گرفته‌ای.^{۳۲۱}

^{۳۲۰} (۱) یوسف: ۵۳.

^{۳۲۱} (۲) صاحب مثنوی به زیبایی سروده است:

(۱). یوسف: ۵۳.

(۲). صاحب مثنوی به زیبایی سروده است:

گر تو این انبان زنان خالی کنی
پر ز گوهرهای اجلالی کنی
طفل جان از شیر شیطان باز کن
بعد از آتش با ملک انباز کن
تا تو تاریک و ملول و تیره‌ای
دان که با دیو لعین همشیره‌ای

مثنوی، دفتر اول، ص ۴۴، تعظیم کن ...

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۳۳

اما این که امام علیه السلام شاهی بر این کلام از قول رسول اکرم صلی الله علیه و اله آورد که خدای متعال فرموده است:

«روزه از آن من است و من پاداش اویم». معنا و مفهوم این جمله آن است که غیر روزه- سایر عبادات- عملی است که اشاره با انانیت و غیریت خدا و بنده دارد، یعنی بویی از خودخواهی در آن وجود دارد، برخلاف روزه زیرا روزه، ترک خواسته‌ها و قطع علاقه از خواسته‌های نفسانی، خودداری از موارد میل و گرایش هاست، با چنین انگیزه روزه گرفتن همه تمایلات نفسانی یک‌جانبه نابود می‌شوند، یعنی وقتی انسان از خود و بقای بعد از فنای خود فانی شود، در حقیقت فنای در فناست و جز خدا چیزی باقی نخواهد بود، از این رو پاداش روزه‌دار تنها خداوند است، نه این که باقی می‌ماند به بقاء الله.

و نیز گفته شده است، بقیه عبادات- غیر روزه- به حرکات و اعمال تحقق می‌یابند و به منصه ظهور می‌رسند، و کم است که دستخوش ریا نشوند برخلاف روزه، چون حقیقت روزه گرفتن به گونه‌ای است که جز خدای سبحان

سُؤاِی\ كُر تو این انبان زنان خالی کنی\ Z\ پر ز گوهرهای اجلالی کنی\ Z\ طفل جان از شیر شیطان باز کن\ Z\ بعد از آتش با ملک انباز کن\ Z\ تا تو تاریک و ملول و تیره‌ای\ Z\ دان که با دیو لعین همشیره‌ای\ Z\ مثنوی، دفتر اول، ص ۴۴، تعظیم کن ... نیز سروده است:

سُؤاِی\ چند خوردی چرب و شیرین از طعام\ امتحان کن چند روزی در صیام\ Z\ چند شبها خواب را گشتی اسیر\ Z\ یک شبی بیدار شو دوله بگیر\ Z\ همان، ص ۴۸۷ در بیان خاموشی.

سُؤاِی\ این دهان بستی دهانی باز شد\ Z\ گان خورنده لقمه‌های راز شد\ Z\ همان، ص ۲۹۲، پیدا شدن روح القدس. (م)

کسی بر آن مطلع نمی‌گردد، از این رو خدا پاداش آن است و با روی کردی کریمانه با آن برخورد می‌کند، و روزه‌دار چنین خداوند و پادشاه کریمی را ملاقات می‌کند.^{۳۳۲}

نیز انسان به واسطه روزه مانند فرشته‌های مقرب و انوار مقدس می‌شود، زیرا

نیز سروده است:

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| چند خوردی چرب و شیرین از طعام | امتحان کن چند روزی در صیام |
| چند شبها خواب را گستی اسیر | یک شبی بیدار شو دولت بگیر |

همان، ص ۴۸۷ در بیان خاموشی.

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| این دهان بستی دهانی باز شد | کان خورنده لقمه‌های راز شد |
|----------------------------|----------------------------|

همان، ص ۲۹۲، پیدا شدن روح القدس. (م)

(۱). ر. ک: ابو حامد غزالی، احیاء العلوم، ج ۱، کتاب اسرار روزه، ص ۲۳۸؛ فیض کاشانی در محجۀ البیضاء، ج ۲، ص ۱۲۸ از غزالی پیروی کرده است؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۷۹. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۳۴

آنان وجود و هویتشان برای خداست و جز او چیزی نمی‌بینند، از این رو عبد- با این وجه تشبیه- خدایی می‌شود، و روزه او از آن خداست.

من در زمان گذشته در نوشته‌ای یافتیم که در آن نگاشته شده بود: سایر عبادات برای رسیدن به مقام یک انسان نوری است، آن گونه که نماز برای رسیدن به مقام توحید، و درجات شناخت خدا است، و حج برای یادآوری عهد و میثاقی است که انسان در عوالم پیشین- قبل از خاستگاه عنصری و مادی- داشته است برخلاف روزه که تنها برای امساک، دست کشیدن از همه چیز و توسل به هدایتگر راه‌ها و قطع همه اصول و فروع است، بلکه بتواند

^{۳۳۲} (۱). ر. ک: ابو حامد غزالی، احیاء العلوم، ج ۱، کتاب اسرار روزه، ص ۲۳۸؛ فیض کاشانی در محجۀ البیضاء، ج ۲، ص ۱۲۸ از غزالی پیروی کرده است؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۷۹. (م)

به مبدأ اعلا و علت العلل - یعنی آفریدگار نفوس و عقول - برسد. اما آن بیان که اول نقل کردیم از همه وجوه بالاتر و زلال تر است.

سپس امام علیه السلام فرمود: «روزه خواسته‌های نفس را می‌کشد...». این جمله اشاره است به فنای کلی نفس و میراث شهوت طبع، نیز اشاره دارد به فناء از خواسته‌های دنیوی و اخروی نفس.

اما آنجا که امام علیه السلام فرمود: «قلب از روزه صفا می‌گیرد». این صفا امری است الهی که موجب بازداشت قلب از غیرخدا و سبب قرب به او، طهارت اعضاء و جوارح ظاهری از آلودگی‌های دنیوی، و مایه پاکیزگی قوای باطنی از خیالات شیطانی و هوس‌های نفسانی می‌گردد، روزه موجب آبادانی ظاهر و باطن و تخریب اساس و بنیان انانیت (من، خودبینی و ...) و فنای کلی از همه ماسوی الله می‌باشد. زیرا هر چیزی که توهم وجود کند (خودبینی داشته باشد) در این دار خراب ساکن می‌شود و زیر این حجاب متوقف می‌شود.

نیز در روزه شکر نعمت گزار وجود دارد، زیرا حقیقت شکر، رؤیت نعمت گزار است، نه دیدن نعمت، وقتی نعمت‌گزار را دید و نعمت‌ها را نادیده گرفت در واقع حکم به فنای ماسوی الله کرده است.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۳۵

نیز در روزه احسان به تهیدستان لحاظ شده است، زیرا او احساس گرسنگی و تشنگی و نرسیدن به خواسته‌های خود کرده و به آنها نرسیده است.

نیز در روزه لابه، تضرع، زاری، فروتنی و گریه زیاد می‌شود، چون مشاهده شده است که غذای کم تناول کردن سبب تقویت روح و تحریک به مقامات بلند بهشت، و قرب به حق تعالی است. و همه اینها از فروتنی، خشوع و زاری به دست آمده است.

روزه ریسمان پناه به خدای متعال است، چون در طول مدت روزه‌داری مانع لذات می‌شود، به جز آنچه را خداوند به آن اذن فرموده است.

نیز روزه سبب شکست عزم و اهتمام به غیرخدا است، زیرا روزه عبارت است از فنای عبد در اسماء و صفات خداوند از این رو عزم و اهتمام به غیرخدا شکسته می‌شود و سبب سبک شدن حساب روز قیامت او می‌گردد چون حساب و کتاب در وقتی است که چیزی در کار باشد اما روزه‌دار که از خود و غیرخود و از همه چیز فانی شده چیزی به حساب نمی‌آید که مورد حساب و مؤاخذه قرار گیرد.

نیز روزه سبب چندین برابر شدن نیکی‌ها می‌شود، زیرا وقتی او فانی شد جانشین او چیزی است که چندین برابر عمل اوست و چون این پاداش چندین برابر از ناحیه خداوند به او عطا شده بهترین و پایدارترین اشیاء است یعنی پاداش او از ناحیه شخص کریم به چندین برابر می‌رسد.

این بود آخرین سخن‌ها در بیان رازهای روزه که به اندازه وقت و فهم قاصر خود در این جا به نگارش آورده‌ایم، و انشاء الله در پی آن رازهای حج خواهد آمد. حمد و ستایش مخصوص خداوند است اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً. ۳۲۳

(۱). روزه سه درجه دارد:

اول: روزه عام، خودنگهداری شکم و شرمگاه از خواسته‌های آنان.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۳۶

دوم: روزه خاص؛ خودنگهداری گوش، چشم، دست، پا و سایر جوارح و اعضا از گناهان. امام صادق علیه السلام در این رابطه فرمود: «وقتی روزه‌دار شدی باید گوش، چشم، پوست و ... نیز روزه دار شوند و نباید روزه‌داری و روزه نگرفتن روزه نگرفتن تو یکی باشد» کافی، ج ۴، ص ۸۷، باب ادب الصائم، ح ۱.

۳۲۳ (۱). روزه سه درجه دارد:

اول: روزه عام، خودنگهداری شکم و شرمگاه از خواسته‌های آنان. دوم: روزه خاص؛ خودنگهداری گوش، چشم، دست، پا و سایر جوارح و اعضا از گناهان. امام صادق علیه السلام در این رابطه فرمود: «وقتی روزه‌دار شدی باید گوش، چشم، پوست و ... نیز روزه دار شوند و نباید روزه‌داری و روزه نگرفتن تو یکی باشد» کافی، ج ۴، ص ۸۷، باب ادب الصائم، ح ۱.

سوم: روزه اخس؛ و آن روزه قلبی است از اندیشه‌های پست و امور دنیوی بلکه به طور کلی باید از ماسوی الله خودنگهدار باشی و چنانچه درباره تیرخدا اندیشه کنی و تیرخدا را از نظر بگذرانی در واقع افطار کرده‌ای. از این رو گفته‌اند ترقی انسان در کسبه کمال موجب رسیدن به درجایه هشتگانه بهشت هاست و به هر اندازه تکامل یافت به بهشتی بالاتر ارتقاء می‌یابد و آنها عبارتند از: ۱. فردوسی، ۲. جنه العالیه، ۳. جنه النعیم، ۴. بهشت عدن، ۵. دار المقام، ۶. جنه الماوی، ۷. دار لسلام، ۸. جنه الخائب.

در پایان ماه رمضان خداوند به عنوان عیدی نیز پاداش دیگری به آنان عطا می‌فرماید. عید فطر یکی از دو عید بزرگ اسلامی است که پس از پایان ماه رمضان به شکرانه این توفیق که در ماه رمضان به سعادت مجاهدت نایل آمده و با انحراف نفسانی مبارزه کرده و امراض اخلاقی خود را معالجه نموده و قوای ایمانی بر هوا و هوس‌های شیطانی پیروز آمده و نفس خود را کشته عیدی می‌گیرد.

همچنین، به شکرانه این توفیق باید زکات فطر بدهد تا روح و مال پاک و پاکیزه شود چنان که اشاره شد خداوند فرمود: «کسی رستگار گردید که زکات داد و یاد نام خداوند کار نمود و نماز گزارد». از این رو امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «حَصَّنَا أَمْوَالُكُمْ بِالزَّكَاةِ؛ دارانی‌هایتان را با زکات دادن در پناه آورید و نگه‌دارید». (نهی البلاغه فیض، حکمه ۱۳۸)

نیز فرمود: «ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاةَ جَعَلَهَا مَعَ الصَّلَاةِ فَرِيَانًا لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَمَنْ عَطَاَهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا فَبِنَا تَجْعَلُ لَهُ كِفَارَةً مِنْ النَّارِ حِجَازًا وَ وَفَاةً؛ زکات ممدوش نماز شد، بلکه مسلمانان توسط آنها به خداوند تقرب جویند، بنابراین کسی که زکات دهد توسط آن خود را پاک و پاکیزه ساخته، و زکات کفاره او گردیده و او را از آتش جهنم مانع و حافظ خواهد بود». (نهی البلاغه، ج ۱۹۰) و چنانچه زکات پرداخت نشود نماز هم مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت. از این رو پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ زَكُوا أَمْوَالَكُمْ تَقْبَلُ صَلَاتَكُمْ» کافی، ج ۳، ص ۴۹۷، ح ۲. همچنین فرمود: «إِذَا مَنَعْتَ الزَّكَاةَ مَنَعْتَ الْأَرْضَ بَرَكَاتِهَا؛ کافی، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۱۷. هرگاه زکات پرداخت نشود، زمین هم بَرَكَاتِش را دریغ می‌داد (برکت از زمین برداشته می‌شود). امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ لَمْ يُؤِزْ الزَّكَاةَ فَلَمْ يَقِيمِ الصَّلَاةَ؛ کسی که نماز برپا دارد و زکات نپردازد در واقع نماز برپا نداشته است».

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند زکات را وسیله آزمایش توانگران کرد، و حقوق بینوایان را به آنان حواله نمود، اگر ثروتمندان سهم و نصیب فقرا را در حد نصاب زکات بپردازند و به حساب خود برسند، هیچ مسلمان بی‌نوا نخواهد ماند. و از این رو بر خداوند لازم است که رحمت خود را از مانع زکات منع کند، سوگند به خدا هیچ مالی نابود نمی‌شود- در سفر و در حضر- غیرسفر- مگر این که صاحب آن مال تصبیح حق کرده باشد».

ر. ک: پاورقی سید محمد باقر سبزواری، به اختصار و تغییر اندک. (م)

سوم: روزه اخص؛ و آن روزه قلب است از اندیشه‌های پست و امور دنیوی بلکه به‌طور کلی باید از ماسوی الله خودنگهدار باشی و چنانچه درباره غیرخدا اندیشه کنی و غیرخدا را از نظر بگذرانی در واقع افطار کرده‌ای. از این رو گفته‌اند ترقی انسان در کسب کمال موجب رسیدن به درجات هشتگانه بهشت‌هاست و به هر اندازه تکامل یافت به بهشتی بالاتر ارتقاء می‌یابد و آنها عبارتند از: ۱. فردوس، ۲. جنه‌العالیه، ۳. جنه‌النعیم، ۴. بهشت عدن، ۵. دارالمقام، ۶. جنه‌المأوی، ۷. دار لسلام، ۸. جنه‌الدات.

در پایان ماه رمضان خداوند به عنوان عیدی نیز پاداش دیگری به آنان عطا می‌فرماید. عید فطر یکی از دو عید بزرگ اسلامی است که پس از پایان ماه رمضان به شکرانه این توفیق که در ماه رمضان به سعادت مجاهدت نایل آمده و با اغراض نفسانی مبارزه کرده و امراض اخلاقی خود را معالجه نموده و قوای ایمانی بر هوا و هوس‌های شیطانی پیروز آمده و نفس خود را کشته عیدی می‌گیرد.

همچنین، به شکرانه این توفیق باید زکات فطر بدهد تا روح و مال پاک و پاکیزه شود چنان‌که اشاره شد خداوند فرمود: «کسی رستگار گردید که زکات داد و یاد نام خداوند کار نمود و نماز گزارد». از این رو امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «حصّنوا أموالکم بالزکات؛ دارائی‌هایتان را با زکات دادن در پناه آورید و نگهدارید». (نهج البلاغه فیض، حکمت ۱۳۸)

نیز فرمود: «ثم انّ الزکوة جعلت مع الصلّاة قربانا لأهل الإسلام، فمن اعطاها طیب النفس بها فإنّها تجعل له کفّارة و من النار حجازا و وقایة؛ زکات همدوش نماز شد، بلکه مسلمانان توسط آنها به خداوند تقرب جویند، بنابراین کسی که زکات دهد توسط آن خود را پاک و پاکیزه ساخته، و زکات کفّاره او گردیده و او را از آتش جهنم مانع و حافظ خواهد بود». (نهج البلاغه، خ ۱۹۰) و چنانچه زکات پرداخت نشود نماز هم مورد پذیرش قرار نخواهد گرفت، از این رو پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «أیّها الناس زکّوا أموالکم تقبل صلاتکم» کافی، ج ۳، ص ۴۹۷، ح ۲.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۳۷

کتاب رازهای حج

رسیدن به بلندای این قلّه به سه راه نورانی امکان‌پذیر است.

راهپو با نور اول به رازهای مناسک حج دست می‌یازد.

با نور دوم به رازهای اوضاع و مقامات حج دست پیدا می‌کند. که چرا این اوضاع و مقامات بدین اسامی نامیده شده‌اند؟

با نور سوم کسی که سالک کوی حقایق و معارف باشد با گام‌های معرفت‌شناختی به حقایق و معارف مقامات یادشده متصف می‌شود.

همچنین فرمود: «إذا منعت الزكاة الأرض برکاتها؛ کافی، ج ۳، ص ۵۰۵، ح ۱۷. هرگاه زکات پرداخت نشود، زمین هم برکاتش را دریغ می‌داد (برکت از زمین برداشته می‌شود).

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «من أقام الصلاة و لم يؤت الزكاة فلم یقیم الصلاة؛ کسی که نماز برپا دارد و زکات نپردازد در واقع نماز برپا نداشته است».

امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند زکات را وسیله آزمایش توانگران کرد، و حقوق بینوایان را به آنان حواله نمود، اگر ثروتمندان سهم و نصیب فقرا را در حد نصاب زکات بپردازند و به حساب خود برسند، هیچ مسلمان بی‌نوا نخواهد ماند، و از این رو بر خداوند لازم است که رحمت خود را از مانع زکات منع کند، سوگند به خدا هیچ مالی نابود نمی‌شود- در سفر و در حضر- غیرسفر- مگر این که صاحب آن مال تزیین حقی کرده باشد».

ر. ک: پاورقی سید محمد باقر سبزواری، به اختصار و تغییر اندک. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۳۸

راه اول در بیان رازهای نامگذاری:

گفته شده که «بکه» (به باء) نام جایگاه خانه خداست و «مکه» (به میم) نام سایر شهرهاست.

و گفته شده، که «بکه و مکه» هر دو نام یک جایگاه (خانه خدا) است چون باء و میم به جای همدیگر در یک کلمه استعمال دارند.

امام رضا علیه السلام فرمود: «مکه» مکه نامیده شد برای این که مردم قصد آن جا می‌کنند.^{۳۲۴} و می‌توان معنی مزبور را از این آیه شریفه به دست آورد: **وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً**^{۳۲۵}؛ «و نمازشان در خانه خدا جز سوت کشیدن و کف زدن نبود»، بنابراین مکاء سوت زدن و تصدیه کف زدن است.

اما بکه نامیده شدن به علت آن است که مردان و زنان در این جا تراکم و تزامم دارند.^{۳۲۶} و یا به خاطر آن است که گردنکش‌ها و گردن کلفت‌ها در این جا گردن‌هاشان نازک می‌شود، و یا بدین معناست که مردم در این جا گریبان می‌شوند.

^{۳۲۴} (۱). بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۷۸، حدیث ۱۰-۱۱-۱۲؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۸۳.

^{۳۲۵} (۲). انفال: ۳۵، مغلل الشرایع، ج ۲، باب ۱۳۶، ص ۳۹۷؛ تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۷۸، ذیل ۹۶ آل عمران؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۹۶. شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۸۴.

گفتنی است مرحوم قاضی سعید «ره» در این جا طی چند سطر به تحلیل و بررسی واژه مکاء پرداخته و همان معنای «قصد» را اثبات نموده است.

^{۳۲۶} (۳). مغلل الشرایع، ج ۲، باب ۱۳۷، ص ۳۹۷.

و اما مکه نامیده شدن به این سبب است که وسط دنیاست، چنان که در خبر آمده است پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: چون کعبه مربع است و محاذی «بیت المعمور» قرار دارد، و بیت المعمور در آسمان دنیا و یا در آسمان چهارم و محاذی «ضراح» در آسمان هفتم و ضراح در محاذی عرش است و عرش نیز چهار گوشه دارد از این رو کلماتی

(۱). بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۷۸، حدیث ۱۰-۱۱-۱۲؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۸۳.

(۲). انفال: ۳۵، علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۳۶، ص ۳۹۷؛ تفسیر کشاف، ج ۱، ص ۷۸، ذیل ۹۶ آل عمران؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۹۶، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۸۴.

گفتنی است مرحوم قاضی سعید «ره» در این جا طی چند سطر به تحلیل و بررسی واژه مکه پرداخته و همان معنای «قصد» را اثبات نموده است.

(۳). علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۳۷، ص ۳۹۷.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۳۹

که اسلام بر آن‌ها بنا شده نیز چهار است.^{۳۲۷}

و گفته شده هر چیزی که بالا رود و مرتفع گردد در واژگان عرب «کعب» است و از همین رو خانه خدا را «کعبه» گفته‌اند.

و چرا «بیت الله» گفته شده؟ زیرا منسوب به خداوند است و مورد احترام قرار می‌گیرد، و یا بدین سبب است که بر مشرکین حرام است داخل آن گردند و یا به این علت است که هر کس داخل آن شود بیشترین چیزهایی که بر او در جاهای دیگر حلال بوده حرام می‌شود.

و اما این که آن را «بیت العتیق» گفته‌اند بدین سبب است که زمان توفان نوح علیه السلام از غرق شدن رها گردید و غرق نشد، و یا به این خاطر است که هیچ خانه‌ای نیست مگر این که مالک و صاحبی دارد جز این خانه که جز خداوند کسی صاحب آن نیست،^{۳۲۸} بنابراین خانه‌ای است حرّ و آزاد و کسی مالک آن نیست.

اما «حطیم» چیست؟ حطیم، قطعه زمینی است بین حجر الاسود و باب خانه و چون مردم در آن جا همدیگر را مورد فشار قرار می‌دهند و تراحم به وجود می‌آورند آن را حطیم نامیده‌اند، و گفته شده علت نامگذاری آن است که چون بیت بالا رفت مردم هرچه پائین آن قرار داشته باشد پایمال کنند لذا حطیم به معنی پایمال است.

^{۳۲۷} (۱). و آن چهار کلمه عبارتند از: سبحان الله، و الحمد لله، و لا اله الا الله، و الله أكبر. (همان مصدر).

^{۳۲۸} (۲). کافی، ج ۴، کتاب الحج، باب اول ما خلق الله، ص ۱۸۹؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۲۹۹، باب ۱۴۰.

اما چرا سرزمین «منی» به این اسم نامگذاری شد؟ علت این است که چون جبرئیل علیه السلام به آدم علیه السلام و در خبر دیگر به ابراهیم علیه السلام گفت آرزوهایت را بخواه از این رو منی نام گرفت.^{۳۳۹} و در حدیث دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام تمنا کرد به جای ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام خداوند قوچی قرار دهد.

و چرا «عرفات» به عرفات نامگذاری شد؟ چون جبرئیل حضرت آدم علیه السلام و در

(۱). و آن چهار کلمه عبارتند از: سبحان الله، و الحمد لله، و لا اله الا الله، و الله اكبر. (همان مصدر).

(۲). کافی، ج ۴، کتاب الحج، باب اول ما خلق الله، ص ۱۸۹؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۹، باب ۱۴۰.

(۳). من لا يحضره الفقيه، ج ۲، کتاب الحج، باب فی علل الحج، حدیث ۸-۹، ص ۱۲۷.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۴۰

حدیث دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام را در روز عرفه (نهم ذی الحجه) به این سرزمین آورد ظهرگاهان گفت: به گناهانت اعتراف کن و مناسک حج را فراگیر، از این رو، روز نهم ذی الحجه به عرفه موسوم گردید.^{۳۳۰}

و چرا مشعر الحرام «مزدلفه» نامیده شد؟ علت این است که جبرئیل علیه السلام به آدم علیه السلام و در خبر دیگر به ابراهیم علیه السلام گفت: «إزدلف إلى المشعر؛ به مشعر نزدیک شو».

مشعر الحرام را «جمع» نیز گفته‌اند، چون حضرت آدم علیه السلام در این جا بین دو نماز جمع کرد. و به زودی وجه و علت نامگذاری بقیه مناسک در جای خود خواهد آمد.

راه دوم در بیان اسرار نهادها و مقامات یادشده:

خداوند متعال فرمود: **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِنَكَّةَ مُبَارَكًا^{۳۳۱}؛** «در حقیقت نخستین خانه‌ای که برای نهاده شده همان است که در مکه قرار گرفته خانه‌ای مبارک و برای جهانیان مایه هدایت است»، نیز فرمود: **جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ^{۳۳۲}؛** «خداوند زیارت کعبه، بیت الله الحرام را به وسیله پیداشتن مصالح مردم قرار داده است، همچنان فرمود: **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ^{۳۳۳}؛** «و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است»، همچنان که فرمود: **وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ^{۳۳۴}؛** «مردم باید طواف بیت عتیق نمایند».

^{۳۳۹} (۳). من لا يحضره الفقيه، ج ۲، کتاب الحج، باب فی علل الحج، حدیث ۸-۹، ص ۱۲۷.

^{۳۳۰} (۱). همان؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۸۵.

^{۳۳۱} (۲). آل عمران: ۹۶.

^{۳۳۲} (۳). مائده: ۹۷.

^{۳۳۳} (۴). آل عمران: ۹۷.

^{۳۳۴} (۵). حج: ۲۹.

امام رضا علیه السلام در حدیثی فرمود: خانه خدا وسط زمین قرار گرفت، چون زمین از

(۱). همان؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۸۵.

(۲). آل عمران: ۹۶.

(۳). مائده: ۹۷.

(۴). آل عمران: ۹۷.

(۵). حج: ۲۹.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۴۱

زیر آن گسترده شد^{۳۳۵} و در دنیا هر بادی وزید از زیر رکن شامی است. بیت الله نخستین خانه‌ای است که در زمین بنا گردید و چون در وسط قرار گرفته وجوب عبادت به سمت آن برای همه اهالی شرق و غرب یکسان است.^{۳۳۶}

شرح

بنابر آن چه خرد کوتاه من بدان می‌رسد چون اراده خداوند- طبق راز محبوبیت-^{۳۳۷} به آفرینش خاستگاه انسان تعلق گرفت، و این خاستگاه لطیف ربانی خاکی بود، تقدیرش به آبادسازی زمین قرار گرفت تا آفرینش انسان از این خاک به سامان برسد و چنین هدفی میسر نمی‌گشت جز به این که رطوبت از گرده زمین برداشته و خشک گردد، از این رو عنایت پیشین حق تعالی بر این قرار گرفته که مرکز خورشید از مرکز دایره کل عالم خارج باشد و به ناحیه جنوب نزدیکتر گردد، از این رو رطوبت زیادتری جذب خورشید شد و دریاها در ناحیه جنوب قرار گرفت، و آبها از ناحیه

^{۳۳۵} (۱). یعنی آب به تدریج محبوس‌نشینی کرد، چنان که در برخی از روایات آمده است، ر. ل. ن. لعل الفرائح، ج ۲، باب ۱۳۴، ص ۱۲۹۶. (۴)

^{۳۳۶} (۲). همان.

^{۳۳۷} (۳). توجیه سخن رمزگونه مرحوم قاضی سعید در این فراز با رویکردی هیومی و نجومی آن است که خورشید از مرکز کره عالم به اندازه دو درجه نجومی (فلکی) بیرون است و به تعبیر دیگر خورشید در مدار گردش می‌کند که مرکز آن از مرکز عالم بیرون است (خارج مرکز) این دو درجه سبب می‌شود که مدار خورشید در حرکت ظاهری (و در واقع مدار کره زمین در حرکت سالانه) بیضوی باشد، از این رو خورشید در اوایل برج سرطان (- تیر) در نیمکره شمالی به اوج می‌رسد و سپس در اوایل میزان (- مهر) به اعتدال می‌گراید، آن گاه به نیمکره جنوبی میل می‌کند و در اوایل زمستان به نقطه حضیض می‌رسد، در نقطه حضیض خورشید و زمین به هم نزدیکتر از هر فصل دیگر می‌شوند، یعنی زمین حدود ۵ میلیون کیلومتر به خورشید نزدیکتر از نقطه اوج می‌باشد، از این رو به گفته مرحوم قاضی سعید رطوبت دریاها جذب خورشید می‌شوند و آبها از ناحیه شمال به سمت جنوب جاری می‌گردند، در نتیجه نیمکره شمالی زمین خشک می‌شود و قابلیت ساختن و ساز پیدا می‌کند. (۴)

(۱). یعنی آب به تدریج عقب‌نشینی کرد، چنان‌که در برخی از روایات آمده است، ر. ک. علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۳۴، ص ۳۹۶. (م)

(۲). همان.

(۳). توجیه سخن رمزگونه مرحوم قاضی سعید در این فراز با روی کردی هیوی و نجومی آن است که خورشید از مرکز کره عالم به اندازه دو درجه نجومی (فلکی) بیرون است و به تعبیر دیگر خورشید در مداری گردش می‌کند که مرکز آن از مرکز عالم بیرون است (خارج مرکز) این دو درجه سبب می‌شود که مدار خورشید در حرکت ظاهری (و در واقع مدار کره زمین در حرکت سالیانه) بیضوی باشد، از این رو خورشید در اوایل برج سرطان (- تیر) در نیمکره شمالی به اوج می‌رسد و سپس در اوایل میزان (- مهر) به اعتدال می‌گراید، آن‌گاه به نیمکره جنوبی میل می‌کند و در اوایل زمستان به نقطه حضيض می‌رسد، در نقطه حضيض خورشید و زمین به هم نزدیکتر از هر فصل دیگر می‌شوند، یعنی زمین حدود ۵ میلیون کیلومتر به خورشید نزدیکتر از نقطه اوج می‌باشد، از این رو به گفته مرحوم قاضی سعید رطوبات دریاها جذب خورشید می‌شوند و آب‌ها از ناحیه شمال به سمت جنوب جاری می‌گردند، در نتیجه نیمکره شمالی زمین خشک می‌شود و قابلیت ساخت‌وساز پیدا می‌کند. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۴۲

شمال به سمت جنوب جاری گردید،^{۳۳۸} لذا نیمکره شمالی زمین قابلیت عمارت و ساخت‌وساز پیدا کرد و حیوانات در آن پدید آمدند، این عمل، نخست از مناطق استوایی نزدیک به خط استوا آغاز شد، چون حرارت خورشید بر آفاق مناطق یاد شده که در بیشتر فصول تقریباً به یک نسبت‌اند، استیلا یافت.

اما چون خورشید اراده کلی حق تعالی از آسمان آزاد سطح جسم کلی - که گفتیم به معنایی همان عرش خداوند علیّ اعلاست - طلوع نمود، نور و فروغش سرتاسر آفاق اعتدالی را فراگرفت و شادمان کرد، و به حد کمال نورانی نمود، و قبلاً دانستی که طبیعت جسم کلی مظهر اراده خداوند است، و چهار گوشه بودن عرش عبارت است از چهار گوشه بودن این طبیعت، از این رو بیت الله چهار گوش برآمد تا محاذی عرش باشد، از این رو نقوش عالم بالا و صورتهای نوری در آینه‌های حقایق عالم پائین تجلی کرد و کعبه نام گرفت، زیرا در محاذات عرش است و از طرفی وسط دنیا است، چنان‌که در حدیث گذشت.

بیان افزون

دانستی که جهات چهارگانه عالم طبیعت جلوه‌گاه و مظهر اراده پروردگار است:

^{۳۳۸} (۱). همان.

۱- جهت اول: محاذی عقل کلی است.

۲- جهت دوم: ناظر به نفس کلی است.

۳- جهت سوم: ناظر به عالم طبیعت است.

۴- جهت چهارم: نسبت به هیولا سنجیده می‌شود.

و چون این جهات نورانی آسمانی در آینه قابلیت زمین که پذیرای بازتاب انوار الهی است تابش نمود، چهار رکن خجسته کعبه پدید آمد.

پس از اتصالات نظرها و مناسبت‌های جهات چهارگانه، پایه‌های بیت الله و

(۱). همان.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۴۳

ضلع‌های آن بالا رفت و دو عدد از چهار حقیقت یادشده یعنی عقل و نفس در جهت شرق واقع شدند، چون این دو از افق عالم انوارند و خورشید از این افق شروع به پرتوافکنی کرد، و دو عدد دیگر در جهت غرب قرار گرفتند، یعنی عالم طبیعت و ماده کلی (هیولی) بنابراین نوری که از مبدأ اعلی پرتوافشانی کرد از دو جهت اول آغاز، و دو ربع دوره (۱۸۰ درجه) در روز الهی به اتمام رسید و دو ربع دیگر (۱۸۰ درجه) کامل سازنده شب‌اند (طبیعت و هیولی) تا دگربار خورشید از افق غربی طلوع نماید انشاء الله.

البته طلوع خورشید از غرب در آخر الزمان (ظهور حضرت حجه بن الحسن «عج») برای کمال و تمام فرمان خداوند متعال و شکوفایی دین خالص صورت می‌پذیرد و این جهان را آباد می‌سازد. و آنچه درباره این دو افق شرقی و غربی و دو قوس روز و شب بیان کردیم قرآن کریم نیز اشاره دارد: رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ^{۳۳۹}؛ «پروردگار دو مشرق و دو مغرب».

از بیان بالا روشن شد که لازم است عالم بالا و عالم پائین همسان هم باشند.

بنابراین چهار گوشه و پایه‌های بیت الله به این صورت می‌باشند.

دو عدد از رکن‌ها شرقی هستند یکی «رکن حجر الاسود» چون برابر قطب شمالی است از ناحیه مشرق، و دیگری «رکن یمانی» که برابر قطع جنوبی است از جانب مشرق.

و دو رکن دیگر غربی‌اند، یکی «رکن شامی» که در برابر قطب شمالی است از ناحیه مغرب، و دیگری «رکن غربی» که در برابر قطب شمال است از جهت مغرب.

بنابراین رکنی که حجر الاسود در آن قرار دارد در محاذات جهتی است که طبیعت رو به عقل دارد لذا در جانب پائین شرقی قرار دارد (یعنی جلوی بیت الله از طرف راست) در صورتی که ما خانه خدا را مانند یک انسان فرض کنیم، یا چنین

(۱). الرحمان: ۱۷.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۴۴

بنگریم که صاحب بیت رو به شمال ایستاده، چون در بخش شمال بلاد و آبادانی زیادتر است، پس آن چه از بیت الله روبه‌روی ما باشد جهت حق است. در احادیث نیز وارد شده است «و استقبال وجهی؛ یعنی روی مرا به جانب کعبه قرار بده» (باتوجه به صیغه امر در استقبال) و آن چه از ما رو به کعبه دارد جهت خلق است، از این رو در حدیث می‌خوانیم که «حجر الاسود» دست راست خدا در زمین است که توسط آن با مخلوقش مصافحه می‌کند.^{۳۴۰}

سپس رکن آبی (عنصر آب) در این جهان پدید آمده از جهتی است که طبیعت رو به عقل دارد، از این رو آبی که در چاه زمزم جوشش دارد از زیر این رکن (حجر) است و این رکن سمت اهل عراق می‌باشد لذا به رکن عراقی نامگذاری شده است، زیرا نیروی عقل بر آنان چیره است چنان که در حدیث وارد شده که «لو کان الدین بالثریا لنالوته رجال من فارس»؛^{۳۴۱} اگر دین به ستاره دوردست ثریا باشد مردانی از فارس به آن دست می‌یازند».

اما رکن شامی در سمت چپ خانه قرار گرفته در صورتی که روبه‌روی ما باشد و سمت راست خانه قرار دارد در صورتی که جلوی ما و ما پشت آن قرار بگیریم، این رکن در تأویلی محاذات جهت طبیعی هیولائی است، چون هیولی از جهت خلقی عقل صادر شده و این جهت را چپ خوانند، و دانستی که رکن خاکی عالم طبیعت از جهتی است که هیولی رو به طبیعت دارد، لذا هیولی شبیه‌ترین اشیاء به خاک است،

(۱). علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۶۱، ص ۴۲۴.

^{۳۴۰} (۱). علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۶۱، ص ۴۲۴.

^{۳۴۱} (۲). مسند احمد، ج ۱۵، ص ۲۱۸، حدیث ۸۰۶۷ و ص ۹۶، حدیث ۷۹۳۷. و سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۸۴ و ۴۱۴ و ۷۲۱. و اهل عراق همان اهل فارس‌اند. گفتنی است مجموعه ستارگان ثریا جزء برج ثور «کَآو» به نام پروین شهرت دارند این مجموعه در گردن صورت فلکی کَآو به شکل خوشه انگور می‌باشد. در زمان قدیم محد آن‌ها دیده می‌شد، ولی امروز بیش از ۱۲۰ محد به‌شمار آمده و تا ۵۰۰ محد تخمین زده می‌شود و فاصله آن‌ها از خورشید ۴۱۰ سال نوری است (ر. لند: به هیات و نجوم اسلامی، ص ۲۳۳ از همین قلم. م)

(۲). مسند احمد، ج ۱۵، ص ۲۱۸، حدیث ۸۰۶۷ و ص ۹۶، حدیث ۷۹۳۷، و سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۸۴ و ۴۱۴ و ۷۲۱، و اهل عراق همان اهل فارس‌اند.

گفتنی است مجموعه ستارگان ثریا جزء برج ثور «گاو» به نام پروین شهرت دارند این مجموعه در گردن صورت فلکی گاو به شکل خوشه انگور می‌باشد، در زمان قدیم هفت عدد آن‌ها دیده می‌شد، ولی امروز بیش از ۱۲۰ عدد به‌شمار آمده و تا ۵۰۰ عدد تخمین زده می‌شود و فاصله آن‌ها از خورشید ۴۱۰ سال نوری است (ر. ک: به هیات و نجوم اسلامی، ص ۳۳۳ از همین قلم. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۴۵

چراکه استعدادهای عالم حقایق و معارف در این خاستگاه به منصّه ظهور تام می‌رسد.

اما رکن یمانی که در طرف راست خانه از جهت جنوب واقع شده (در صورتی که جهت جنوب پشت سر ما باشد) یعنی ما روبروی این رکن باشیم. رکن یمانی در محاذات جهتی است که طبیعت رو به نفس یعنی «روح کلی» دارد، از این رو، در طرف دیگر رکن حجر واقع شده است، چون نفس از ناحیه حقیقت عقل صادر شده است لذا در طرف شرقی بیت الله واقع گردیده است، چنان که در حدیث می‌خوانیم: **«أَنَّ يَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ»** و در حدیث دیگر هردو ذکر شده است: **«الحجر الأسود و الركن اليماني عن يمين العرش»**؛^{۳۴۲} حجر الاسود و رکن یمانی طرف راست عرش خداوند می‌باشند».

اما رکن مغربی که در چپ بیت الله واقع گردیده است (اگر پشت سر انسان نقطه جنوب باشد) نیز در محاذات جهتی است که طبیعت رو به خود دارد، از این رو بین دو رکن شامی و یمانی قرار گرفته و رکن شامی محاذی جهت طبیعت به هیولاست، و رکن یمانی در محاذات جهتی است که طبیعت به نفس دارد، چراکه طبیعت پدید آمده از دمیدن روح کلی در هیولاست، و دانستی که رکن هوایی در این جهان برخاسته از این جهت (طبیعی) است، و چون پیدایش طبیعت و آثار آن در ماده است اثر رکن هوایی در رکن شامی ظاهر می‌شود، چنان که در حدیث وارد شده که بادهای جنوب، شمال، دبور و صبا از ناحیه رکن شامی می‌وزند، از این رو، این رکن در زمستان، تابستان، روز و شب بادگونه حرکت دارد و باد از نفس الرحمان است و باد مظهر این نام مبارک می‌باشد و اثر آن جز در هیولی ظاهر نمی‌شود.^{۳۴۳}

(۱). علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۶۳، حدیث ۱، ص ۴۲۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۹۰.

(۲). تطبیق چهار رکن بیت الله بر عناصر اربعه تنها ذوقی است و تأویلی است که نمی‌توان

^{۳۴۲} (۱). علل الشرایع، ج ۲، ص ۱۶۳، حدیث ۱، ص ۴۲۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۹۰.

^{۳۴۳} (۲). تطبیق چهار رکن بیت الله بر عناصر اربعه تنها ذوقی است و تأویلی است که نمی‌توان چنان‌که امروزه می‌دانیم عناصر اربعه برخاسته از یک دیدگاه بسیط در فلسفه قدیم و فیزیک ابتدایی است. (م)

با این بیان روشن شد که بیت الله به شکل یک مکعب در محاذات عرش بزرگ خدا قرار دارد که از طرفی نمادی است از طبیعت کلی جسم، و در حدیث آمده که محاذی بیت المعمور است که در آسمان دنیا واقع گردیده و بیت المعمور در محاذات «ضراح» است و ضراح در آسمان چهارم در محاذات عرش است، و عرش در آسمان هفتم قرار دارد، و عرش چهار گوشه دارد زیرا کلماتی که اسلام بر آن‌ها بنا شده چهارند: (یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر). گرچه در لابه‌لای سخنان ما و نیز در مقدمه ذکر کردیم که امر حق تعالی از آسمانی به آسمان دیگر نازل می‌شود تا برسد به ارض مشاهده. و آنچه در عالم حس شکل گرفته صورتی است از آنچه در عالم فوق و همچنین تا برسد به صورت صورت‌ها.

اما علت این که کلماتی که اسلام بر آن‌ها بنا شده چهار عددند- و از این رو عرش، مکعب شده- شاید (احتمالاً) مراد این باشد که این عرش جسمانی به محاذات عرش وحدانیت است، و وحدانیت حقیقی بر پایه توحیدهای سه‌گانه است، یعنی توحید فعلی که برآیندی است از تحمید «الحمد لله» و توحید صفاتی که مفاد تحلیل (لا اله الا الله) است، و توحید ذاتی که برآمده از تکبیر (الله اکبر) می‌باشد، اما در پی تکبیر، «تنزیه» از جمیع توحید قرار گرفته که آن را مقام تسبیح (سبحان الله) می‌گویند.

ما این بحث را در برخی از نوشته‌ها به تفصیل و تصریح تحقیق و بررسی نمودیم.

فصل

ما این سخن را به گونه دیگری که تا اندازه‌ای از فهم عامی دور باشد آغاز می‌کنیم.

بدان: از مولای ما حضرت امام محمد باقر علیه السلام از پدرانش، معادن دانش‌های

روایات و آیات بر آن همراه و همخوان کرد. چنان که امروزه می‌دانیم عناصر اربعه برخاسته از یک دیدگاه بسیط در فلسفه قدیم و فیزیک ابتدایی است. (م)

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و اله چنین رسیده است که آدم علیه السلام پس از هبوط به زمین به خداوند شکایت برد و بیم و وحشت خود را اظهار نمود، خداوند خیمه‌ای از بهشت توسط جبرئیل فرورستاد و در مکانی مرتفع- که امروزه جای بیت الله است و پایه‌هایی است که فرشته‌ها بالا بردند- سرپا نمود، آن خیمه به اندازه ارکان و پایه‌های بیت الله بود، عمود این خیمه یک نی از جنس یاقوت سرخ بود، نور این یاقوت کوه‌های مکه و اطراف آن و مواضع حرم را روشن کرده بود، میخ‌های آن صخره‌ای بود از بیابان‌های بهشت و طناب‌های

آن از جنس موهای ارغوانی بود، خداوند سپس دستور فرمود: آدم علیه السلام و حوا از هم جدا و دور شدند و در جای خیمه خانه‌ای بنا کنند، این خانه در برابر و محاذات بیت المعمور قرار دارد که هفتاد هزار فرشته (فرشتگانی که خدا مقرر کرد انیس آدم باشند) گرد آن طواف کنند، آن گونه که اطراف بیت المعمور طواف می‌نمودند حضرت آدم علیه السلام پایه‌های خانه را با سنگ‌های کوه صفا، سنگی از طور سینا و سنگی از کوه‌های سلام (واقع در کوفه) بالا برد و با سنگی از کوه ابو قبیس به پایان رسانید، و برای آن دو درب قرار داد یکی از جانب مشرق و دیگری از طرف مغرب و چون بیت پایان پذیرفت فرشتگان طواف کردند، آدم و حوا نیز هفت دور طواف نمودند و^{۳۴۴}

شاید مراد این خبر شریف همان چیزهایی است که در خبرهای دیگر آمده است، مانند حدیثی که از امام صادق علیه السلام درباره راز مکان بیت الله وارد شده که حضرت جبرئیل علیه السلام به فرمان خداوند و به منظور توبه دادن آدم علیه السلام نازل شد و او را برای توجه به خدا به بیت الله آورد، در این وقت ابری بر سر آنان سایه افکند،

(۱). علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۹، حدیث ۳، ص ۴۲۰؛ کافی، ج ۴، کتاب حج، باب علة الحرم، حدیث ۲، ص ۱۵۹؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۹۲، گفتنی است مؤلف محترم در این جا وارد تحقیق در برخی واژگان شده که ما در ترجمه آن‌ها نیازی ندیدیم بلکه به ترجمه اصل روایت بسنده نمودیم. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۴۸

جبرئیل علیه السلام دستور داد آدم علیه السلام با پای خود تا جایی که ابر سایه افکنده خطی رسم نماید،^{۳۴۵} در حدیث دیگر درباره حجر الاسود آمده است که او فرشته‌ای از بزرگ‌فرشتگان و نخستین کسی بود که هنگام اخذ میثاق به ربوبیت خداوند اقرار کرد، او با آدم در بهشت قرار داشت و آدم را به عهد و میثاق تذکر می‌داد، و چون خداوند توبه آدم را پذیرفت آن فرشته (حجر الاسود) به صورت سنگ سفید نورانی درآمد و از بهشت به سوی آدم علیه السلام افکنده شد^{۳۴۶} نیز در حدیث دیگر آمده که حجر الاسود دو چشم، دو گوش، دهان و زبان دارد و هر وقت آدم علیه السلام در بهشت از آن می‌گذشت پایی بر آن می‌زد، چون آدم علیه السلام هبوط نمود آن سنگ را که از یاقوت سرخ بود بوسید، از این رو است که مردم نیز حجر را می‌بوسند.^{۳۴۷}

^{۳۴۴} (۱). علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۹، حدیث ۳، ص ۴۲۰؛ کافی، ج ۴، کتاب حج، باب علة الحرم، حدیث ۲، ص ۱۵۹؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۹۲، گفتنی

است مؤلف محترم در این جا وارد تحقیق در برخی واژگان شده که ما در ترجمه آن‌ها نیازی ندیدیم بلکه به ترجمه اصل روایت بسنده نمودیم. (م)

^{۳۴۵} (۱). علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۰، باب ۱۴۲؛ کافی، ج ۴، کتاب حج، باب حج آدم، حدیث ۱-۲، ص ۱۹۰؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۹۲.

^{۳۴۶} (۲). کافی، ج ۴، کتاب حج، باب بدء الحجر، حدیث ۳، ص ۱۸۵.

^{۳۴۷} (۳). علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۶۱، حدیث ۷-۸، ص ۲۲۶، حدیث ۹، ص ۴۲۷، لازم به ذکر است که مرحوم قاضی سعید برخی از احادیث مزبور را نقل

به مضمون کرده است. (م)

همچنین در حدیث می‌خوانیم: چون آدم علیه السلام به کوه ابو قبیس هبوط نمود به خاطر هراس و نشنیدن آن‌چه در بهشت می‌شنید به خدا شکایت برد، از این‌رو خداوند یاقوت سرخی هبوط داد و جای بیت الله کنونی جای‌گزین نمود و آدم علیه السلام اطراف آن طواف می‌کرد، نور آن یاقوت تا آن‌جا که پرتو افکند علامت‌گذاری شد و نام «حرم» به خود گرفت.^{۳۴۸}

اسرار یادشده را خردهای ورزیده و ریاضت‌کشیده بدان نمی‌رسند چه رسد به فهم مردم رفاه‌طلب، و ما به یاری خداوند برای کسانی که بخواهند به فراز این کوه طور برآیند به پاره‌ای از پرتوهای آن اشاره خواهیم داشت، بنابراین از خداوند توفیق خواسته‌گویییم:

(۱). *علل الشرایع*، ج ۲، ص ۴۰۰؛ باب ۱۴۲؛ کافی، ج ۴، کتاب حج، باب فی حجّ آدم، حدیث ۱-۲، ص ۱۹۰؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۹۲.

(۲). کافی، ج ۴، کتاب حج، باب بدء الحجر، حدیث ۳، ص ۱۸۵.

(۳). *علل الشرایع*، ج ۲، باب ۱۶۱، حدیث ۷-۸، ص ۲۲۶، حدیث ۹، ص ۴۲۷، لازم به ذکر است که مرحوم قاضی سعید برخی از احادیث مزبور را نقل به مضمون کرده است. (م)

(۴). *علل الشرایع*، ج ۲، باب ۱۵۹، حدیث ۴، ص ۴۲۲؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۹۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۴۹

پرتوی از نور

در اصول حکمت و ابواب معارفی که قبلاً به نگارش آوردیم این نکته را به کرات خاطر نشان ساختیم که موجودات عالم با همه اختلافی که دارند بر دو بخش‌اند:

یکی جسمانی و دیگری روحانی و گفتیم که در میان اشکال هندسی، بهترین، گسترده‌ترین و دورترین آن‌ها از آفات شکل کره است، از این‌رو اجرام و اجسام بسیط به شکل کره‌اند.

سپس اجرام و اجسام کروی در عالم طبیعت برخی محیط بر برخی دیگرند، زیرا اگر از قانون محیط و محاط پیروی نکنند لازم می‌آید در بین آن‌ها خلأ پدید آید و یا جسم دیگری قرار گیرد، اما خلأ محال است چنان‌که در جای خود برهانی شده است و در این‌جا محال بودنش شدیدتر است زیرا لازم می‌آید از دو طرف حدّ، اندازه و انتهای وجود داشته باشد، حال آن‌که دو طرف آن بسیط است [یعنی بین دو جرم کروی بسیط و بدون حدّ و انتهای و مرز قرار دارد] اما جسم نمی‌تواند بین آن‌ها قرار گیرد، زیرا جسم مرکب نمی‌تواند بین امور بسیطه واقع

^{۳۴۸} (۴). *علل الشرایع*، ج ۲، باب ۱۵۹، حدیث ۴، ص ۴۲۲؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۹۳.

شود. چنان که اشاره کردیم که اجسام بسیطه نخستین همه کروی شکل اند، [و کروی‌ها همه بسیط، بدون حد، زاویه و بدون مرزند]. بنابراین واجب است برخی از اجرام بر برخی دیگر محیط و برخی دیگر محاط باشند و در بین آن‌ها خلأ نباشد و نیز جسمی واقع نشود.

وانگهی هریک از کره‌های جرمانی نسبت به مافوق خود غلیظ و کدرند آن سان که زمین نسبت به آب غلیظ و کدر می‌باشد و نیز آب نسبت به هوا و هوا نسبت به آتش و آتش نسبت به فلک ماه و همچنین هر فلکی نسبت به فلک فوق خود غلیظ، کدر و کثیف است تا برسد به فلک اطلس - که عرش جسمانیات به حساب می‌آید - که از همه غلظت‌ها و کدورت‌های مادون و حتی از کدورت‌های کواکب و افلاک آن‌ها، پاک و منزه است، حتی فلکی که پائین‌تر از فلک اطلس قرار دارد، یعنی فلک ثوابت نسبت به افلاک آسمان‌های هفتگانه در عدم کدورت مانند معقول است

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۵۰

نسبت به محسوس، از این رو، صاحب شرع، حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله بر دو فلک اطلس و ثوابت نام آسمان نهاد [چون از منظر لطافت و عدم کدورت مانند معقول اند] این است بیان موجودات جسمانی و جرمانی.^{۳۴۹}

اما موجودات روحانی نیز به خاطر همسان و همانندی دو عالم جسمانی و روحانی باید کروی باشند، بلکه اجسام کروی این عالم کروییت خود را از عالم روحانی کسب نموده‌اند، یعنی در عالم اعلی کره‌های حقیقی وجود دارند و برخی محیط بر برخی دیگرند از نوع احاطه علت بر تمام جهات معلول، و اگر این گونه

(۱). شایان توجه است آن چه را مرحوم قاضی سعید به عنوان اصول حکمت بیان کرد امروزه از چند جهت مخدوش است.

^{۳۴۹} (۱). شایان توجه است آن چه را مرحوم قاضی سعید به عنوان اصول حکمت بیان کرد امروزه از چند جهت مخدوش است. اولاً: گفتار بالا همه بر پایه قواعد و قوانین طبیعی و هیوی پیشین است، یعنی اجرام و اجسام آسمانی از قانون محیط و محاط (حاروی و محوی) یاد شده پیروی نمی‌کنند و در بین آن‌ها فرض خلأ و یا جسم دیگر آن گونه که پنداشته‌اند وجود ندارد. ثانیاً: ترتیب و چینش افلاک به گونه بطلموسی صحیح نیست، و دانشمندان و اخترشناسان و آشنایان به دانش فضا رابطه اجرام فضایی را بر پایه قوانین کپلر و نیوتن تنظیم می‌کنند، نه بر اساس عدم خرق و التیام افلاک، و عدم خلأ و وجود ملأ و ... ثالثاً: موجودات روحانی را در قالب و شکل دایره، کره و هندسه قرار دادن بی‌دلیل است، چون مجردات به‌طور کلی از جغرافیای مکان، زمان و هندسه بیرون اند، و اگر میرفندرسکی سروده است:

سوره زیرین اگر با نردبان معرفت ز بررود بالا همان با اصل خود یکتاستی $Z \setminus E \setminus E$ بدان معنا نیست که در آن جا کروییت، استداره، طول و عرض و ویژگی‌های جسمانی وجود دارد. بلکه سروده او از قانون حقیقت و رقیقت عرفانی و علی و معلولی پیروی می‌کند، و در این جا دلیلی بر تأویلات یاد شده جز تشبیه معقول به محسوس وجود ندارد. باری ما در این باره مقاله‌ای در شرح رساله «میوط الحبر» تألیف آقا حسین خوانساری رحمه الله که حصه بزرگداشت و کنگره او برگزار گردید به عنوان «سقوط آزاد اجسام» به نگارش آوردیم و آن را با اصول و قوانین مکانیک فضایی جدید که امروزه بر دانش فضا حاکم است انطباق داده و بیان نمودیم. (م)

اولاً: گفتار بالا همه بر پایه قواعد و قوانین طبیعی و هیوی پیشین است، یعنی اجرام و اجسام آسمانی از قانون محیط و محاط (حاوی و محوی) یادشده پیروی نمی‌کنند و در بین آن‌ها فرض خلأ و یا جسم دیگر آن‌گونه که پنداشته‌اند وجود ندارد.

ثانیاً: ترتیب و چینش افلاک به گونه بطليموسى صحيح نيست، و دانشمندان و اخترشناسان و آشنایان به دانش فضا رابطه اجرام فضایی را بر پایه قوانین کپلر و نیوتن تنظیم می‌کنند، نه بر اساس عدم خرق و التیام افلاک، و عدم خلأ و وجود ملاً و ...

ثالثاً: موجودات روحانی را در قالب و شکل دایره، کره و هندسه قرار دادن بی‌دلیل است، چون مجردات به‌طور کلی از جغرافیای مکان، زمان و هندسه بیرون‌اند، و اگر میرفندرسکی سروده است:

صورت زیرین اگر با نردبان معرفت بررود بالا همان با اصل خود یکتاستی

بدان معنا نیست که در آن‌جا کرویت، استداره، طول و عرض و ویژگی‌های جسمانیت وجود دارد. بلکه سروده او از قانون حقیقت و رقیقت عرفانی و علی و معلولی پیروی می‌کند، و در این‌جا دلیلی بر تأویلات یادشده جز تشبیه معقول به محسوس وجود ندارد. باری ما در این باره مقاله‌ای در شرح رساله «هبوط الحجر» تألیف آقا حسین خوانساری رحمه الله که جهت بزرگداشت و کنگره او برگزار گردید به عنوان «سقوط آزاد اجسام» به نگارش آوردیم و آن را با اصول و قوانین مکانیک فضایی جدید که امروزه بر دانش فضا حاکم است انطباق داده و بیان نمودیم. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۵۱

نباشند معلولی وجود نخواهد داشت و عالم پائین عوالم روحانی نیز مانند عالم پائین اجسام نسبت به عالم اعلای اجسام کتیف، کدر و ظلمانی‌اند، ولی «عالم پائین» در اجسام به عنوان مرکز عالم عالی به حساب می‌آید، برخلاف عوالم روحانی که در آن‌جا «عالم عالی» مرکز و مدار سایر عوالم شمرده می‌شود و ویژگی احاطه بر سایر عوالم را نیز داراست، و عالم سافل روحانی نیز محیط است، گرچه محاط هم به حساب می‌آید. و همچنین است تا برسد به مرکز دایره وجود، و به اصل اصول، و از این جاست که مرکز کره‌های جسمانی در محاذات هم و در محاذات کرات عقلی قرار گرفته‌اند، و ویژگی مرکز کره جسمانی (یعنی بیت الله) آن است که بیت الله در محاذات «عرش وحدانیت بزرگ» یعنی «بیت الله عقلی» قرار گرفته تا گروه‌های عقول، اطراف آن طواف نمایند. آن‌سان که بین این دو، بیت المعمور و ضراح قرار گرفته تا ارواح مقدس، و فرشتگان نوری در اطراف آن طواف کنند، از این‌رو آن‌چه در اخبار آمده که کعبه در محاذات عرش مجید قرار گرفته اجمالاً درست به‌نظر می‌رسد.

تفصیل سخن

بیت الله، در محاذات عرش مجید خداوند در عالم روحانی «بیت المعمور» قرار گرفته تا فرشتگانی که با آدم علیه السلام بودند گرداگرد آن به طواف آیند و یک کره واقعی که در وسط عالم است را تداعی نمایند، اثر این کره، نفس کلی و عنایت الهی است که عالم جسمانی را تدبیر و سرپرستی می‌نماید. عرش مجید در محاذات عرش اعظم خداوند به نام «ضراح» قرار دارد تا تمام ارواح، نفوس مقدس و فرشتگان مقرب اطراف آن در گردش آیند، ضراح را می‌توان به نام «جسم محیط به کل» شناخت، و مرکز این دو عرش - مجید و اعظم - در محاذات عرش وحدانیت است، عرش وحدانیت به تعبیر شرع مقدس «عقل کل» نام گرفته، و مرکز عقلانی نیز به‌شمار می‌آید. اما خداوند سبحان بر همه مراکز و دوایر جسمانی و عقلانی محیط؛ و

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۵۲

فرمان او از مرکز عالی به مرکز سافل انعکاس می‌یابد و نازل می‌گردد.

در بیان فوق رازی نهفته است که ندیدم کسی بیش‌تر از من به قلم آورده باشد.

خلاصه سخن

همان طوری که عرش - این سقف و خیمه طبیعت عرشی - در هر ماده‌ای - مجرد یا مادی - تحقق یابد و به منصفه ظهور رسد نیازمند سقف، پایه، میخ، طناب، و ابزار و شرایط مخصوص و مناسب است و زیانی به دایره و کروی بودن آن وارد نمی‌سازد - چنان که راز این سخن را عارفان به خدا و آیات او می‌دانند - همان طور نیز عرش وحدانیت و عرش اعظم و عرش مجید، و کعبه شریف که در محاذات آن‌ها قرار گرفته نیازمند امور پیش‌گفته‌اند یعنی عرش وحدانیت نیازمند آن‌هاست بنابراین:

عمود عرش وحدانیت عبارت است از الوهیت بزرگ که آسمان‌های بالا و پائین و زمین به آن سرپاست، و آن چه در آسمان و زمین قرار دارد همه شاهد وحدت و یکتایی او به‌شمار می‌روند و به منزله همان یاقوت سرخ‌اند چون جامعیت دارند، یعنی هم جهت حق‌نمایی دارند که نور مطلق را نشان می‌دهند، و هم جهت خلقی دارند که به عنوان مخلوق، تیره و تاریک‌اند، چون ربّ، مربوط می‌طلبند و اله، مألوه می‌خواهد، و شکی نیست که رنگ سرخی که در یاقوت به چشم می‌خورد پدید آمده از آمیزه‌ای از سفیدی که جهت نور است و از سیاهی که جهت ظلمت و تاریکی است.

اما میخ‌های عرش مزبور عبارت است از همان طبیعت کلی که نظام عالم جسمانی را در چهار جهت نگه می‌دارد، اما این که میخ‌ها زرد و طلاگون‌اند به‌خاطر این است که به انوار عقلی نزدیک‌اند و بر زمین هیولا فرورفته و استحکام یافته و از آثار و احکام آن‌ها رنگ گرفته‌اند.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۵۳

اما طناب‌های این عرش، عبارت‌اند از نور نفس که در تمام آفاق عالم جسمانی پراکنده گشته‌اند، و مراتب این نفس عبارت است از شرافت عالم بالا، [یعنی هر نفسی شریف‌تر باشد در مرتبه‌ای بالاتر قرار دارد] اما این که رنگ این طناب‌ها ارغوانی است بدین جهت است که بین دو عالم عقل محض و هیولی (طبیعت) قرار گرفته است، یعنی رنگ بنفش و ارغوانی آمیزه‌ای است از رنگ زرد هیولی و رنگ سرخ عالم عقل.

اما خیمه عرش، عبارت است از مرتبه عقل، مرتبه عقل افزون بر این که مرکز کل عالم است، محیط به دایره‌های عقلی و جسمی نیز می‌باشد. و این همان عرش وحدانیت و «بیت الله» در مرتبه عقلی است، نیز نخستین خانه‌ای است که بر مردم عقل‌گرا و بر فرشتگان مدبر در زمین نهاده شد، و به علت همانندی بین عوالم در محاذات بیت الله در مرتبه نفس و نیز در مرکز طبیعت زمین و خانه‌های خدا و مساجد^{۳۵۰} قرار گرفت. و نیز فرمود: **وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ^{۳۵۱}**؛ «مسجدهایی که نام خدا در آن‌ها به میان می‌آید».

بنابراین، عرش اعظم نخستین جلوه‌گاه و مظهر روح کلی و همان بیت الله در عالم نفس است تا فرشتگان مغرب اطراف آن به طواف آیند و همان عرش مجید است که در شکل و مثال آمده است.

اما «ضراح» که در آسمان چهارم قرار گرفته بسان خورشیدی است که عالم طبیعت را احاطه کرده و دور زده است، و همان بیت الله عالم جسمانی است تا فرشتگان مدبر، گرداگرد آن به گردش آیند.

اما کعبه که در وسط همه قرار گرفته همان بیت الله است در سرزمین هیولی که در محاذات همه قرار گرفته است. لذا مرکزیت اصلی با اوست، چنان‌که پیامبر صلی الله علیه و اله در حدیث نبوی در شب معراج فرمود:

(۱). برگرفته از سوره نور، آیه: ۳۶.

(۲). حج: ۴۰.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۵۴

«كأني أنظر إلى بيتكم هذا»^{۳۵۲} من از بالای معراج گویا به همین خانه‌های شما نگاه می‌کردم» سپس فرمود: برای هر چیز مثال و نمادی وجود دارد، از این رو ابر چونان خیمه‌ای است که در بهشت عقلی برپاست و حجر الاسود همان یاقوت است، پرده و دیوار کعبه به منزله مو، بند و طناب‌های بنفش و ارغوانی است، زیرا پرده‌ها در عالم بزرگ چونان مراتب نفوس‌اند و سنگ‌هایی که از کوه صفا، طور سینا، کوه السلام و کوه ابو قبیس می‌باشند در برابر میخ‌های طلایی یاد شده‌اند.

^{۳۵۰} (۱). برگرفته از سوره نور، آیه: ۳۶.

^{۳۵۱} (۲). حج: ۴۰.

^{۳۵۲} (۱). لؤلؤ الشرایع، ج ۲، حدیث ۱، ص ۲۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۵۷؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۹۷.

میخ‌های طلایی مزبور اشاره دارند به انوار ولایت که همه عالم وجود توسط آن‌ها بنا گردیده و حضرت ابراهیم، موسی، عیسی، محمد و علی - صلوات الله علیهم أجمعین - از این ولایت برخوردارند، چنان که در تورات از آن به عبارت «جاء النور - نور آمد»، یاد شده، و در حدیثی: «جاء الرب من طور سینا و أشرق فی ساعیر و أضاء فی جبل فاران»^{۳۵۳} پروردگار از طور سینا آمد و از کوه ساعیر پرتو افکند و از کوه فاران نورفشانی نمود»، بنابراین:

اول: اشاره است به ظهور موسی علیه السلام.

دوم: اشاره دارد به رسالت حضرت عیسی علیه السلام.

سوم: اشاره است به بعثت پیامبر ما صلی الله علیه و اله اما اصل نور یکی است. و فاعل نوربخش آن‌ها نور جناب مصطفوی است که سایر پیامبران حامل، و مظاهر آن نورند، یعنی آغاز ظهور این نور و کمال آن از حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام است گرچه آغاز آن از حضرت آدم علیه السلام است، اما کمال آن به وجود ابراهیم علیه السلام می‌باشد.

اما سنگی که از کوه صفاست مقام و مرتبه حضرت ابراهیم علیه السلام است زیرا او بود که نام و حقیقت الله را بالا برد و اظهار اسلام نمود، و او ملت حق‌گرا بود.

(۱). علل الشرایع، ج ۲، حدیث ۱، ص ۳۱۴؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۵۷؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۹۷.

(۲). توحید صدوق، باب ذکر مجلس الرضا، ص ۴۲۷؛ کتاب مقدس سفر تثنیه، فقره ۳۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۵۵

سنگی که از کوه طور آمد اشاره است به مرتبه موسی علیه السلام زیرا او دین را برپا داشت و احکام شریعت الهی را اجرا نمود.

سنگی که از کوه السلام با آن خانه بنا گردید اشاره است به مرتبه حضرت عیسی علیه السلام گرچه این مقام مولای ما حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نیز می‌باشد زیرا آن گونه که ختم ولایت آدم به عیسی علیه السلام بود همان گونه ختم ولایت کلیه به مولای ما علی علیه السلام است، بنابراین علی علیه السلام قایم مقام عیسی علیه السلام است، و همان‌طور که ختم ولایت محمدی صلی الله علیه و اله به مولای ما حضرت مهدی

^{۳۵۳} (۲). توحید صدوق، باب ذکر مجلس الرضا، ص ۴۲۷؛ کتاب مقدس سفر تثنیه، فقره ۳۳.

صاحب الزمان «عج» است، از این رو آن حضرت قایم مقام و جانشین آل محمد صلی الله علیه و اله و جانشین کل انبیاء و اولیاء است.^{۲۵۴}

(۱). محی الدین عربی، عارف معروف گوید: خدا را خلیفه‌ای است در زمین که در آخر زمان از پس پرده غیب به‌درآید، و زمین را پر از عدل و داد کند پس از آن که پر از ستم و بیداد شده باشد، اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز آن روز به درازا کشد تا این کار به وقوع پیوندد.

این خلیفه که از اولاد پیامبر اکرم و فرزندان فاطمه و نامش نام پیامبر صلی الله علیه و اله و از اولاد امام حسین علیه السلام است ظاهر می‌شود و در بین رکن و مقام قرار می‌گیرد، از نظر قیافه و صورت به پیامبر صلی الله علیه و اله مانند است و از نظر سیرت کمتر از او، چه کسی را در خلق با پیامبر صلی الله علیه و اله مانند نتوان ساخت، پیشانی گشاده و بینی باریک دارد، خوشبخت‌ترین مردم روی زمین در آن روزگار اهالی کوفه و حوالی آن باشند، عارفان که اهل حقیقت و کشف و شهودند با او بیعت کنند، مردان خدا با او هماهنگ شوند، و در مقام یاری و فداکاری برآیند و در شداید و مشکلات کشورداری همکاری نمایند، عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و در شرق دمشق به همراهی دو فرشته نزول فرماید و مردمان در نماز عصر باشند، و او را چون بامداد روشن بشناسند «الا ان ختم اولیاء شهید».

ابن ابی الجهمور پس از نقل آن اشعار معروف گوید: این تصریح جای شبهه باقی نمی‌گذارد که قطب وقت و امام زمان در روی زمین اوست، و بازگشت سعادت مسلمین به اوست، قیام ساعت به ظهور او باز بسته است، چه به فقدان او دنیا پایان پذیرد و رستاخیز آغاز گردد و جز خداوند کسی باقی نمی‌ماند «لمن الملك الیوم...» (پاورقی سید محمد باقر سبزواری). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۵۶

خلاصه این که اشارت یادشده بدین علت است که «دین» در یک معنا همان عرش می‌باشد (چنان که در اخبار آمده است) به این دسته که همه از پیامبران بزرگ به‌شمار می‌روند برپاست، آن سان که کعبه که از هر جهت در

^{۲۵۴} (۱). محی الدین عربی، عارف معروف گوید: خدا را خلیفه‌ای است در زمین که در آخر زمان از پس پرده غیب به‌درآید، و زمین را پر از عدل و داد کند پس از آن که پر از ستم و بیداد شده باشد، اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز آن روز به درازا کشد تا این کار به وقوع پیوندد. این خلیفه که از اولاد پیامبر اکرم و فرزندان فاطمه و نامش نام پیامبر صلی الله علیه و اله و از اولاد امام حسین علیه السلام است ظاهر می‌شود و در بین رکن و مقام قرار می‌گیرد، از نظر قیافه و صورت به پیامبر صلی الله علیه و اله مانند است و از نظر سیرت کمتر از او، چه کسی را در خلق با پیامبر صلی الله علیه و اله مانند نتوان ساخت، پیشانی گشاده و بینی باریک دارد، خوشبخت‌ترین مردم روی زمین در آن روزگار اهالی کوفه و حوالی آن باشند، عارفان که اهل حقیقت و کشف و شهودند با او بیعت کنند، مردان خدا با او هماهنگ شوند، و در مقام یاری و فداکاری برآیند و در شداید و مشکلات کشورداری همکاری نمایند، عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و در شرق دمشق به همراهی دو فرشته نزول فرماید و مردمان در نماز عصر باشند، و او را چون بامداد روشن بشناسند «الا ان ختم اولیاء شهید».

ابن ابی الجهمور پس از نقل آن اشعار معروف گوید: این تصریح جای شبهه باقی نمی‌گذارد که قطب وقت و امام زمان در روی زمین اوست، و بازگشت سعادت مسلمین به اوست، قیام ساعت به ظهور او باز بسته است، چه به فقدان او دنیا پایان پذیرد و رستاخیز آغاز گردد و جز خداوند کسی باقی نمی‌ماند «لمن الملك الیوم...» (پاورقی سید محمد باقر سبزواری). (م)

برابر عرش قرار دارد به این سنگ‌ها برپاست و از این رو است که سرور و سالار ما حضرت رضا علیه السلام فرمود:

«لا يزال الدين مادامت الكعبة»^{۳۵۵} تا وقتی که کعبه برپاست دین از میان نمی‌رود»، قرآن نیز بر این حقیقت نیز دلالت دارد: **جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ** در توضیح این آیه مبارکه:

نیز گوئیم: خداوند کعبه را که خانه محترم اوست [محترم یعنی صاحب احترام، یا حرام است در آن آنچه در غیر آن حلال است] به گونه‌ای قرار داده که به عنوان **(قِيَامًا لِلنَّاسِ)** مایه قوام و وجود مردم بلکه سبب برپایی عالم است، و دین توسط کعبه برپاست، و به پایداری کعبه پایدار می‌ماند، پس هرگاه کعبه از بین برود و در حقیقت مردم که پایه‌های کعبه را بالا برده‌اند نباشند و هیچ‌کس دیگر نباشد زمین اهلش را فرو می‌برد، و چنان که در اخبار آمده آنان را فرو می‌برد.

بنابر تحقیق مزبور رکن شامی شاید از سنگ‌های کوه صفاست، چون آدم علیه السلام صفی الله در کوه صفا بر حوا پدیدار گشت و ابراهیم علیه السلام که از سرزمین مقدس بود نیز در این مکان فرود آمد، زیرا خداوند از زبان او فرمود: **إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ**^{۳۵۶}؛ «پروردگارا من یکی از فرزندانم را در دره‌ای بی‌کشت نزد خانه محترم تو سکونت دادم».

رکن غربی از سنگ‌های طور سیناست زیرا خداوند جهت غرب را به موسی علیه السلام نسبت داده می‌فرماید: **وَ مَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ**^{۳۵۷}؛ «و چون

(۱). *علل الشرایع*، ج ۲، باب ۱۳۲؛ *محجة البيضاء*، ج ۲، ص ۱۵۳؛ *شرح توحید صدوق*، ج ۱، ص ۶۹۸.

(۲). *ابراهیم*: ۳۷.

(۳). *قصص*: ۴۴.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۵۷

امر پیامبری را به موسی علیه السلام واگذاشتیم تو در جانب غربی کوه طور نبودی».

رکن عراقی از جانب بهشت است که همان حجر الاسود باشد، و این همان سمتی است که هرچیزی رو به جانب عالم بالا دارد.

^{۳۵۵} (۱). *علل الشرایع*، ج ۲، باب ۱۳۲؛ *محجة البيضاء*، ج ۲، ص ۱۵۳؛ *شرح توحید صدوق*، ج ۱، ص ۶۹۸.

^{۳۵۶} (۲). *ابراهیم*: ۳۷.

^{۳۵۷} (۳). *قصص*: ۴۴.

رکن یمانی، از کوه سلام است، چون جانب شرق از آن عیسی علیه السلام است، چنان که خداوند فرمود: و اتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ مَكَانًا شَرْقِيًّا^{۳۵۸}؛ «مریم از کسان خود در مکانی شرقی به کناری شتافت». و در خبر آمده است که مکان شرقی سرزمین کربلا از نواحی کوفه است، ما نیز اشاره داشتیم که مولای ما حضرت علی علیه السلام سرور مؤمنان و قائم مقام حضرت عیسی علیه السلام است، در خبر نیز آمده است که: «الایمان یمان و الحکمة یمانیه»^{۳۵۹} ایمان با یمن، برکت و فرخندگی نسبت دارد و از سرزمین مکه برخاست و حکمت نیز این گونه است»^{۳۶۰}.

اما ساخت و ساز بقیه کعبه فراهم آمده از سنگ‌های کوه ابو قبیس است، چراکه تمام نعمت و کمال دین و ختم رسالت به وجود مقدس پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله و سرور جهانیان و نیز به برکت وجود حضرت وصی او و سرور اوصیاء امیر المؤمنین علیه السلام به پایان رسید.

باری ما در این بخش از حدّ تجاوز کردیم، و گویا نمی‌بایست این رازها در جهان انتشار می‌یافت، و گویا در نوشته‌های پیشینیان به گوش شما نرسیده، به‌رحال باید این‌ها را دریافت نمود و شکر خداوند، پروردگار جهانیان نمایم.

(۱). مریم: ۱۶.

(۲). وافی، ج ۳، ابواب قصص، ص ۱۰۴؛ کافی، ج ۸، روضه، ص ۷۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۲۶، حدیث ۳۹۳۵؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۹۸.

(۳). زیرا قرآن که متن ایمان و دستور ایمان است نیز حکیم است و پیامبر صلی الله علیه و اله نیز «خلقه القرآن؛ خلق و خوی او قرآن عظیم است».

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۵۸

فصل

چرا مقام ابراهیم علیه السلام در برابر کعبه در جانب چپ خانه خدا قرار گرفت؟ چون در حدیث آمده است که مقام ابراهیم علیه السلام در جانب چپ عرش است، و کعبه نیز به محاذات عرش مجید است،^{۳۶۱} و دانستی که پیامبران به منزله صورت و وجه خداوند به‌شمار می‌روند، و مردم توسط آنان به خداوند رو می‌کنند.

^{۳۵۸} (۱). مریم: ۱۶.

^{۳۵۹} (۲). وافی، ج ۳، ابواب قصص، ص ۱۰۴؛ کافی، ج ۸، روضه، ص ۷۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۷۲۶، حدیث ۳۹۳۵؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۶۹۸.

^{۳۶۰} (۳). زیرا قرآن که متن ایمان و دستور ایمان است نیز حکیم است و پیامبر صلی الله علیه و اله نیز «خلقه القرآن؛ خلق و خوی او قرآن عظیم است».

^{۳۶۱} (۱). لعل الشرایع، ج ۲، باب ۱۶۳، ص ۴۲۸.

اما چرا مقام جبرئیل نزد باب کعبه از جانب چپ قرار گرفت؟ (چپ برای کسی که رو به جانب بیت می‌نماید) بدین سبب که مسافران خانه و کوچنده‌های جوار بیت و خانه عقلی خدا از این جانب رو می‌کنند، و نیز بهشتی که طرف راست قرار گرفته باید از سمت چپ به آن برسند، چنان که در دعا می‌خوانیم. «و الخلد فی الجنان بیساری؛ جاودانه زیستن در بهشت در طرف چپ من است». و پناه‌جویان به آستانش را در سایه‌ای خوب و جایگاهی مطمئن داخل ساخته و برای آنان درهای علوم الهی را باز و به تأییدات ربّانی مؤید می‌نماید.

خلاصه: او از مبدأ فیاض باران علم و دانش را بر کسانی که قابلیت دارند می‌بارد و تشنگان معارف حقیقی را به آبشخورهای گوارا و حوض‌های کوثر وارد و سیراب می‌نماید.

اما این که حجر اسماعیل علیه السلام نیز به جانب چپ بیت الله قرار گرفته شاید بدین خاطر باشد که مقام ابراهیم علیه السلام نیز در چپ بیت قرار دارد. «و الولد سرّ ایه؛ فرزند، راز پدر است». بنابراین راز سمت چپ بودن حجر روشن‌تر است.

اما راز این که مقام ابراهیم علیه السلام به جانب چپ عرش قرار دارد؟ شاید بتوان گفت که عرش با جنبه ملکی (بضم میم) منحصر در جسم، روح و غذا است، و مرتبه آدم

(۱). علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۶۳، ص ۴۲۸.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۵۹

و اسرافیل علیه السلام در ارتباط با نفخ صور و صورت‌ها است، و مقام محمد صلی الله علیه و اله و جبرئیل علیه السلام پیوندی با ارواح دارد، و مرتبه ابراهیم و میکائیل با غذاها ربط دارد، و مالک دوزخ و بهشت، با عذاب‌های سهمناک و نویده‌های خوش همخوان‌اند.^{۳۶۲}

تفصیل کلام

عرش - چنان که خواهد آمد - دارای چندین معنا و استعمال است از جمله عرش وحدانیت، عرش علم، عرش دین، عرش ملک (به ضم میم که در ارتباط با عالم جسمانی است و شامل قوا، ارواح و اجسام می‌شود) عرش سریر که یکی از کره‌های محیط به آسمان‌ها و زمین است. ما قبلاً برخی از معانی عرش را توضیح دادیم.

^{۳۶۲} (۱). تأویلی است از ابن عربی در فتوحات، ج ۱، باب ۱۳، ص ۱۴۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۰۰.

عرش سریر: این عرش را چهار ملک حمل می‌کنند، یکی از آنان به صورت انسان است و پیوسته برای مردم روزی طلب می‌کند، یکی دیگر به شکل شیر است و برای درندگان رزق می‌طلبد، سومی به شکل کرکس است و برای پرندگان خواهان روزی است. و چهارمی به شکل گاو است و برای چهارپایان طلب روزی دارد.^{۳۶۳}

عرش ملک: از جمله مخلوقات و منحصر است در جسم، روح و غذا، و هرکس مقام و مرتبه‌ای از این عرش را داراست، از این رو آدم علیه السلام از پیامبران و اسرافیل علیهم السلام از فرشتگان مخصوص شکل و صورت‌اند، یعنی هرگونه روح دمیده شد صورت می‌بخشند. حضرت محمد صلی الله علیه و اله و جبرئیل علیه السلام در ارتباط با ارواح و تکامل آن‌هایند.

حضرت ابراهیم علیه السلام و میکائیل علیه السلام در رابطه با ارزاق و روزی‌ها می‌باشند، زیرا هرکه روح گرفت روزی هم می‌خواهد، حضرت علی علیه السلام و رضوان و مالک صاحب اختیار

(۱). تأویلی است از ابن عربی در فتوحات، ج ۱، باب ۱۳، ص ۱۴۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۰۰.

(۲). ر. ک: خصال، صدوق، ص ۴۰۷؛ فی باب الثمانیه، (در این باب حاملان عرش هشت عدد معرفی شده‌اند)؛ اعتقادات، صدوق، باب اعتقادنا فی العرش؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۰۰.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۶۰

و تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ‌اند و مقام و مرتبه بهشتیان و دوزخیان به دست آنان است.

عرش وحدانیت: حاملان آن چهارند: عقل، نفس، طبیعت و ماده، چنان‌که دانستی.

عرش علم و دین: حاملان آن هشت نفرند، چهار نفر از پیشینیان یعنی نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام، و چهار نفر از پسینیان یعنی محمد، علی، حسن و حسین علیهم السلام.^{۳۶۴}

^{۳۶۳} (۲). ر. ک: خصال، صدوق، ص ۴۰۷؛ فی باب الثمانیه، (در این باب حاملان عرش هشت عدد معرفی شده‌اند)؛ اعتقادات، صدوق، باب اعتقادنا فی العرش؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۰۰.

^{۳۶۴} (۱). محمد بن یعقوب کلینی به سند خود از امام رضا علیه السلام و امام رضا از پیامبر صلی الله علیه و اله حاملان عرش را هشت نفر ذکر کرده‌اند چنان‌که در متن آمده است. خواجه نصیر الدین طوسی پس از نقل این روایت گوید:

بهترین خلایق پیامبرانند، و بهترین پیامبران مرسلین می‌باشند که خداوند آنان را ستوده و در قرآن نام برده است. ما می‌بینیم هرچه درباره آنان فرموده است مانند آن را درباره امیر المؤمنین علیه السلام نیز فرموده است. نوح را کَفَّيْ\ اِنَّهُ كَانَ مَعَدًّا شُكُورًا\ E\ علی علیه السلام را کَفَّيْ\ i وَ كَانَ سَخِيحًا مَشُورًا\ ابراهیم را به وفا ستود\ i وَ اِبْرَاهِيْمَ الَّذِي وَفَى\ E\ علی علیه السلام را کَفَّيْ\ i يُوْفُونَ بِالْبَيْتِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِرًّا\ E\ درباره عیسی علیه السلام را کَفَّيْ\ i وَ اَوْصَانِي بِالْحَقِّ وَ الرِّقَابَةِ مَا كَفَّيْ حَيًّا\ E\ علی علیه السلام را کَفَّيْ\ i اِنَّمَا وُلِّيْتُمُ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا الَّذِيْنَ يُقِيْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْحَقِّ عَلَمُونَ\ E\

آنچه درباره امیر المؤمنین علیه السلام گفته می‌شود و افضلیت وی را بر همه خلق خدا پس از رسول اکرم - علیهما السلام - مسلم می‌کند، درباره فرزندان او حسن و حسین علیهم السلام نیز گفته می‌آید، زیرا خلافت و ولایت آنان نیز برگرفته از ولایت پیامبر خاتم است، و به نص صریح در موارد مختلف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به اتفاق شیعه و سنی نقل شده و چه بسا به تواتر رسیده است از جمله فرمایش معروفه او (الحسن و الحسين سید اشباح اهل الجنة)

(۱). محمد بن یعقوب کلینی به سند خود از امام رضا علیه السلام و امام رضا از پیامبر صلی الله علیه و اله حاملان عرش را هشت نفر ذکر کرده‌اند چنان که در متن آمده است. خواجه نصیر الدین طوسی پس از نقل این روایت گوید:

بهترین خلائق پیمبرانند، و بهترین پیامبران مرسلین می‌باشند که خداوند آنان را ستوده و در قرآن نام برده است. ما می‌بینیم هرچه درباره آنان فرموده است مانند آن را درباره امیر المؤمنین علیه السلام نیز فرموده است. نوح را گفت **إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا** علی علیه السلام را گفت **وَ كَانَ سَعِيكُم مَشْكُورًا** ابراهیم را به وفا ستود **وَ إِبرَاهِيمَ الَّذِي وَفَى** علی علیه السلام را گفت: **يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا**. درباره عیسی علیه السلام را گفت: **وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا**. علی علیه السلام را گفت: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ**.

آنچه درباره امیر المؤمنین علیه السلام گفته می‌شود و افضلیت وی را بر همه خلق خدا پس از رسول اکرم - علیهما السلام - مسلم می‌کند، درباره فرزندان او حسن و حسین علیهم السلام نیز گفته می‌آید، زیرا خلافت و ولایت آنان نیز برگرفته از ولایت پیامبر خاتم است، و به نص صریح در موارد مختلف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله به اتفاق شیعه و سنی نقل شده و چه بسا به تواتر رسیده است از جمله فرمایش معروف او (الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة) و بدون شک اهل بهشت افضل خلق‌اند و این دو بزرگوار افضل بهشتیان بلکه سرور و سالار آن‌ها هستند، و نه تن پیشوایان دین و فرزندان معصوم و راستین بعد از آن دو اشرف بشرند، از همان راه ثبوت ولایت و امامتی که بر پیامبر صلی الله علیه و اله ثابت است، آنان نیز از آن بهره‌مندند، و شعاع نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۶۱

بنابراین عرش سریر به محاذات عرش وحدانیت است، لذا حاملان آن چهار نفرند، و عرش ملک به محاذات عرش علم و دین است و از این جاست که حاملان آن هشت عددند، گرچه همه عرش‌ها از هر جهت در محاذات یکدیگر می‌باشند.

در نتیجه کعبه‌ای که از هر جهت در محاذات همه عرش‌ها قرار دارد شایسته است در مقام جبرئیل - نزدیک باب کعبه - قرار داشته باشد تا به همراهی ارواح کامل به عالم انوار عروج نماید و آن‌ها را به صاحب‌خانه برساند. نیز

و بدون شک اهل بهشت افضل خلق‌اند و این دو بزرگوار افضل بهشتیان بلکه سرور و سالار آن‌ها هستند، و نه تن پیشوایان دین و فرزندان معصوم و راستین بعد از آن دو اشرف بشرند، از همان راه ثبوت ولایت و امامتی که بر پیامبر صلی الله علیه و اله ثابت است، آنان نیز از آن بهره‌مندند، و شعاع نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله بر نفوس پاک و مقدس آنان نیز می‌تابد، از این رو همه متعلق به اخلاق او و متحصص به صفات او گشته‌اند، و در عالم نورانیست و یگانگی روح و نفسی دارای یک حقیقت‌اند.

سید محمد جان‌های شیران خداست Z جان گران و تکان از هم جداست Z\E\ (پاورقی سید محمد باقر سبزواری، به اختصار، تلخیص و تغییر اندک). (م)

شایسته است که مقام ابراهیم علیه السّلام به جانب چپ بیت و محاذی رکن شامی باشد، زیرا رکن شامی از سنگی ساخته شده که منسوب به دیار ابراهیم علیه السّلام است، چون مقام ابراهیم علیه السّلام در عرش ملک از جانب چپ است، چراکه در حدیث آمده است ابراهیم علیه السّلام موکل ارزاق مؤمنین است، ولی میکائیل سرپرست ارزاق همه مردم است، نیز غذا از جانب چپ موجود غذاخور دور می‌شود، نیز حضرت ابراهیم علیه السّلام خلیل نامیده شد، چون محبت خدا در خلال وجود او قرار گرفت، او نیز در خلال محبت خدا قرار گرفت آن سان که غذا در خلال و لابه‌لای بدن غذاخور می‌رود بنابراین ابراهیم علیه السّلام از این جهت صاحب چپ بیت الله و عرش اوست؛ به این دلیل که وقتی او در لابه‌لای محبت خدا فرورود در حقیقت در افق روشن خدا غروب نموده و از خود و تمام جهانیان فانی گشته است از این رو خداوند با گوش او می‌شنود و با چشم او می‌بیند، کار انجام می‌دهد، راه می‌رود، و ... چنان که در خبر در شأن انبیاء می‌خوانیم: «بههم ینظر الله إلی عبادته؛ به واسطه پیامبران خداوند به بندگانش

بر نفوس پاک و مقدس آنان نیز می‌تابد، از این رو همه متخلّق به اخلاق او و متّصف به صفات او گشته‌اند، و در عالم نورانیت و یگانگی روح و نفس دارای یک حقیقت‌اند.

جان گرگان و تکان از هم جداست

متّحد جان‌های شیران خداست

(پاورقی سید محمد باقر سبزواری، به اختصار، تلخیص و تغییر اندک). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۶۲

می‌نگردد»، در واقع نتیجه «قرب فرایض» همین است، اما اگر چنین باشد که محبت خدا او را فراگیرد (نه این که او در محبت خدا فانی شود) و در زوایای وجود او جای گزیند (یعنی محبت خدا خلیل شود) او مانند مغرب و جایگاه غروب نور خداوند می‌شود، در این صورت خداوند، گوش، چشم، دست و پای او می‌شود. چنان که در حدیث آمده است: «كنت سمعه و بصره و یده و رجله، و أنا سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و ...» و این است نتیجه «قرب فرایض».^{۳۶۵}

فصل در بیان علت کوچیدن به حج

^{۳۶۵} (۱) در متن کتاب «بی‌یسمع و بی‌بصر و بی‌بیطش و بی‌یمشی» آمده است. ولی متن حدیث را «كنت سمعه و بصره و یده و رجله» در جای دیگر نقل کرده که با متون اصلی روایات قریب نوافل بهتر همخوانی دارد، لذا آن را در متن آوردیم (م). ر. لند: اصول کافی، کتاب الایمان و الحفر، باب من أذى المسلمین و احتقرهم، حدیث ۷ و ۸، ص ۳۵۲، بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۲؛ التوحید، ص ۴۰۰؛ صحیح بخاری، ج ۷، کتاب الشروط، باب التواضع، ص ۱۹۰؛ غلّ الشرایع، ج ۱، باب ۹، حدیث ۷، ص ۱۲؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۲۹.

از مولا و سرور ما امام باقر علیه السلام (شکافنده دانش‌های اولین و آخرین) محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام درباره علت وجوب حج روایت شده است که ایشان فرمود:

چون خداوند خواست در زمین خلیفه و جانشین تعیین فرماید، فرشتگان به شیون آمده گفتند خلیفه را از بین ما قرار بده، خداوند تقاضای آنان را ردّ کرد و فرمود: **إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ** (بقره: ۳۰)؛ «من در این باره چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید»، فرشتگان از این پاسخ چنین برداشت کردند که خداوند بر آنان خشم گرفته است، چون نور ظاهری او از آنان گرفته شد، از این رو به عرش خدا پناه آورده طواف نمودند، از این جا بود که خدا دستور خانه‌ای از مرمر بر آنان صادر فرمود که سقف آن از یاقوت سرخ و پایه‌های آن از زبرجد بود، فرشتگان هر روز هفتاد هزار نفرشان

(۱). در متن کتاب «بی یسمع و بی یبصر و بی یبطش و بی یمشی» آمده است. ولی متن حدیث را «کنت سمعه و بصره و یده و رمله» در جای دیگر نقل کرده که با متون اصلی روایات قرب نوافل بهتر هم‌خوانی دارد، لذا آن را در متن آوردیم (م)، ر. ک: اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب من أذی المسلمین و احتقرهم، حدیث ۷ و ۸، ص ۳۵۲، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۲؛ التوحید، ص ۴۰۰؛ صحیح بخاری، ج ۷، کتاب الشروط، باب التواضع، ص ۱۹۰؛ علل الشرایع، ج ۱، باب ۹، حدیث ۷، ص ۱۲؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۲۹.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۶۳

برای زیارت داخل این خانه می‌شدند، خداوند کار آنان را دوست داشت لذا خانه‌ای در زمین مقرر فرمود و دستور داد بندگان اطراف آن طواف نمایند.^{۳۶۶}

در حدیث دیگر فرشتگان هفت هزار سال اطراف آن طواف کردند، از این رو طواف هفت دور گردید، یعنی در برابر هر هزار سال طواف فرشتگان یک دور طواف بندگان.^{۳۶۷}

از خداوند متعال توفیق خواسته گوئیم: آنچه در روایات فوق بیان گردیده است بیان علت فاعلی است، و آنچه در فصل قبل ذکر نمودیم بیان علت مادی و صوری است نیز اشاره‌ای به علت فاعلی دارد، اما علت غایی به زودی در فرمایش حضرت صادق علیه السلام خواهد آمد.

اما بیان علت فاعلی به همراه شرحی از روایت پیش‌گفته - بنابر آنچه خداوند مرا به فهم آن توفیق داد با سپاس و ستایش او - این گونه است:

^{۳۶۶} (۱) علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۴۲، حدیث ۲، ص ۴۰۲.

^{۳۶۷} (۲) همان، باب ۱۴۳؛ مرحوم قاضی سعید روایات را به طور تلخیص ذکر کرده است.

بدان: جلوتر گفتیم که هرچه در عالم بالا است چونان مرکز است و عالم پایین به آن محیط است (گرچه عالم پائین به گونه‌ای دیگر محاط عالم بالاست) و این به عکس دوایر جسمانی است [که اعلای آن‌ها محیط به مرکز است] و شکی نیست که هر مرکز اقتضا دارد محیط به اطراف او گردش داشته باشد خواه آن دوایر عقلی باشند یا جسمی، خداوند از این معنا تعبیر به گنج مخفی، و «محبیت» نموده است.^{۳۶۸}

باز این نکته را بدان - چنان که قبلاً نیز اشاره بدان رفت - که مرکز زمین در محاذات مرکز اصلی عالم وجود قرار دارد و همان‌گونه که اطراف مرکز اصلی مردمانی عقلی و انسان‌هایی نوری قرار دارند و عاشقانه اطراف این مرکز طواف

(۱). علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۴۲، حدیث ۲، ص ۴۰۲.

(۲). همان، باب ۱۴۳؛ مرحوم قاضی سعید روایات را به‌طور تلخیص ذکر کرده است.

(۳). اشاره است به حدیث مشهور (كنت کنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق لكي أعرف).

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۶۴

می‌کنند و گرداگرد حریم عظمت و جلال - آن‌گونه که شایسته اوست - گردش دارند آن‌گونه نیز سنت خداوند و عنایت سابق ربّانی او - بنابر همانندی بین عالی و سافل - بر این قرار گرفته که همین برنامه هنگام هیبوط به سرزمین فراق، دوری و ساکن گردیدن در سرزمین غیرقابل کشت و زرع پیاده شود.

توضیح این‌که، باید این انسان‌ها، حال و احوال آن بشرهای برجسته و عالی‌مقام - خلیفه الله - را به‌خاطر آورند و به مقامات آنان متخلق شوند.

از سویی اراده و خواسته خداوند در زوایای آن رازها و درون پرده‌های موانع قرار داشت تا این‌که اراده مزبور در مقام صفات تجلی کرد و به‌حسب درجات فرود آمد تا به جایگاه اصلی خود یعنی جهان طبیعت که نظام عالم ماده را نگهدار است رسید، از سوی دیگر فرشتگان اطلاع یافتند که آدم علیه السلام ظهور خواهد کرد و آن اراده آشکار خواهد گردید، و آن راز پنهان به منصه ظهور و بروز خواهد رسید، از این‌رو خواهان آن مقام بزرگ و خلافت عظمی گردیدند، زیرا در صفاء، پاکی طینت و خلوص سرشت خود نگر بسته و کسی را اشرف خود ندیدند، و لایق‌تر از خویش به آن مقام بزرگ نیافتند.

اما خواست و التماس آنان ردّ شد، زیرا دانش آنان نسبت به امر مزبور ناقص بود و آن‌گونه که در حق خود می‌پندارند و اهلیت خود را می‌ستایند نمی‌باشند و حمل این امانت در توان آنان نیست، فرشتگان با شنیدن این

^{۳۶۸} (۳). اشاره است به حدیث مشهور (كنت کنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف، فخلقت الخلق لكي أعرف).

پاسخ به عرش خدا پناه آوردند- عرشی که نسبت به مرتبه آنان چونان مرکز بود گرچه عرش از طرف دیگر به آنان محیط است- زیرا آنها فرشتگان عالم طبیعت بودند و بدین خاطر هم فرمان یافتند اطراف بیت «نفس کلی» که به گونه‌ای عرش است، و به گونه‌ای مرمز جسمیت پاک از کدورات کیفیات جسمانی است، طواف نمایند.

اما «سقف» بیت مزبور نفس ملکوتی است که نام آن «یاقوت سرخ» می‌باشد (چنان که قبلا دانستی) و این بدان خاطر است که نفس در تشبیه به جسم مانند

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۶۵

سقف خانه است، و در خبری از امیر المؤمنین علیه السلام این گونه نیز همانند گردیده است.

«استوانه‌های نفس» همان آثاری است که از او به عالم جسم فرود می‌آید، مانند پرتوهایی که از خورشید جذب آفاق می‌شود، اما رنگ این آثار زبرجدگونه است که پدید آمده از آمیزه‌ای از نور نفس و رنگ مرمزین جسم. دقت کن.

فصل

در کتاب شریف کافی^{۳۶۹} است که امام صادق علیه السلام به بکیر بن اعین بعد از سخنانی فرمود: آیا می‌دانی حجر الاسود چه بوده است؟ گوید گفتم: نه. فرمود: فرشته‌ای از بزرگ فرشتگان مقرب درگاه خداوند بود، هنگامی که خدا از فرشتگان عهد و میثاق گرفت نخستین کسی بود که به خدا ایمان آورد و به ربوبیت او اقرار نمود، از این رو خدا او را امین بر جمیع خلایق نمود و عهد و میثاق را به کام او به ودیعت سپرد، و خلق را از راه بندگی فرمان داد. هر سال نزد او آیند و به عهد و میثاق اقرار نمایند، این همان عهد و میثاقی است که خدا در روز الست از آنها گرفته بود، سپس خداوند حجر را با آدم علیه السلام در بهشت قرار داد تا آدم علیه السلام را به یاد آن عهد انداخته هر سال نزد او تجدید عهد نماید، اما وقتی آدم علیه السلام ترک اولی نمود و از بهشت اخراج گردید عهد و میثاق را فراموش کرد، عهد و میثاقی که خدا بر خود و بر فرزندان آدم علیه السلام یعنی محمد و وصی او- علیهما السلام- گرفته بود، اما هنگامی که آدم علیه السلام اطراف آن فرشته که به صورت مروارید سفید و نورانی بود توبه کرد، خداوند آن را به همراه آدم علیه السلام به سرزمین هند فرستاد، وقتی آدم علیه السلام آن مروارید نورانی را مشاهده کرد با او مأنوس شد و بیش از این از احوال آن مروارید خبر نداشت، خدا در این وقت آن گوهر را به نطق آورد، مروارید گفت: ای آدم آیا مرا می‌شناسی؟ آدم گفت:

نمی‌شناسم، گفت: آری شیطان بر تو چیره شد و ذکر پروردگارت را فراموش نمود،

^{۳۶۹} (۱). کافی، ج ۴، کتاب حج، باب بدء الحجر، حدیث ۳۰، ص ۱۸۵؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۰۴.

(۱). کافی، ج ۴، کتاب حج، باب بدء الحجر، حدیث ۳۰، ص ۱۸۵؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۰۴.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۶۶

سپس به صورت اصلی خود که با آدم در بهشت بود برگردید و به او گفت عهد و میثاقی که به خدا سپردی چه شد؟ در این وقت آدم علیه السلام به یاد میثاق افتاد و شروع به گریه و زاری نمود، او را بوسه زد و عهد خود را یاد آورد، سپس خداوند صورت آن مروارید تابنده را به شکل حجر برگرداند.

اما مروارید حجر بسیار تابنده، شفاف و پرتوافکن بود. لذا آدم علیه السلام آن را از باب احترام و بزرگداشت بر دوش خود حمل می نمود و آن گاه که خسته می شد، جبرئیل علیه السلام از طرف او و به کمک او حمل می نمود تا به مکه رسیدند و پیوسته با او مأنوس بود و هر روز و شب تجدید عهد می نمود.

سپس هنگامی که خداوند متعال فرمان به ساخت خانه داد، حجر را در جایگاه کنونی خود قرار داد، زیرا وقتی خدا از فرزندان آدم علیه السلام أخذ میثاق می نمود حجر در آن جا قرار داشت، و در همان جا بود که آن فرشته أخذ میثاق کرد از این رو در همان رکن قرار گرفت، و هرگاه آدم علیه السلام از سمت بیت به صفا و مروه می رفت و از صفا به حجر نگاه می کرد تکبر و لا اله الا الله می گفت و خدا را به بزرگی می ستود، از این جا سنت بر این قرار گرفت که هنگام رسیدن به صفا تکبیر گویند و روی به رکنی نمایند که حجر الاسود در آن قرار دارد، زیرا خداوند عهد و میثاق را نزد حجر قرار داده و به کام او سپرده است نه نزد فرشتگان و دیگران، به همان دلیلی که یادآور شدیم، یعنی وقتی خداوند متعال بر ربوبیت خود و بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و اله و بر وصایت حضرت علی علیه السلام عهد و میثاق گرفت لرزه بر اندام فرشتگان افتاد، اما تنها کسی که به سرعت بر این امر اقرار نمود، همان فرشته (حجر) بود که شدیدترین عشق را به محمد صلی الله علیه و اله و آل محمد علیهم السلام می ورزید، از این رو خداوند او را برگزید و میثاق را به کام او سپرد. لذا در روز قیامت با زبان گویا و چشم تیزبین به آن عرصه خواهد آمد و بر هر کس که او را لمس و ملاقات کرده و میثاق خویش را پاس داشته شهادت خواهد داد.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۶۷

گویم: بهترین گفتاری که در بیان راز سخن به نظر رسید این است که اخذ میثاق بنا بر آن چه از اخبار به دست می آید در چند جایگاه و موطن گرفته شده است، یعنی به حسب تنزل امر بین آسمان های بالا و پایین، و از آن جا به عالم اجسام است که در برخی روایات از آن به یاقوت سرخ و مروارید سفید تعبیر شده و مرکز و محیط را در جسم کل تعیین می نماید و اندازه های کلی و جزئی اشیاء در این مرتبه رقم می خورد.

و چون غرض اصلی از نظام هستی انسان کامل است، تقدیر الهی چنین قرار گرفته که اشخاص نوع شریف انسان را در این مرتبه پدید آورد، یعنی مرتبه جسمانی را جایگاه و زندگی خانه او قرار دهد، عمر و اجل و سایر

مقدرات و اوضاع او را در این سرا مقدر فرماید، همان‌گونه که اراده خدا به وجود انسان در مرتبه‌های سابق بر مرتبه جسمانیت قرار گرفته و قبل از آن در مرتبه مشیت، و اراده بوده است.

بنابراین در هر مرتبه حکم و فرمان خدا بر عهد و پیمان گرفتن از فرزندان نوع انسان بر خداوندی خدا، رسالت کلی، ولایت کلی ساری و جاری بوده است، پیمان‌گیری بدین‌گونه بوده است که خداوند در عالم علم و دانش بی‌کران خود نظر به حقایق فرزندان آدم علیه السّلام نمود، فرزندان آدم نیز خردمند و دانا به نظر خدا شدند و به زبان مناسب به عالمشان اقرار کردند و شهادت دادند، از این‌رو وقتی مرکز و محیط در جسم کلی - که یکی از جایگاه‌های پیمان‌گیری است - معین شد خداوند متعال فرزندان آدم را از اجزایی که به مرکز نزدیک‌تر است خلق فرمود، زیرا این ساختار در آغاز پیدایش از خاک بود و این هیكل از گل برآمد، از این‌رو پیمان از ذرات خاکی و گلی - نزدیک به مرکز - گرفته شد، اجزاء یاد شده اجمالاً در طینت وجود داشتند و به محض اخذ میثاق فوراً اقرار کردند، زیرا ذات و صفات اصلی‌شان صاف و نورانی بودند لذا نزدیک به مرکز دایره وجود جاگرفتند، و از جایی که نسبت‌شان به جمیع اطراف این دایره مساوی بود - به‌خاطر این که باید

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۶۸

شاهد و گواه عادل به جمیع اطراف باشند و همه را به‌طور یکسان بنگرند و به طرفی از اطراف مایل نباشند - بدین معنا که چون جزء نزدیک به مرکز قبل از سایر اجزاء معین گردید، و از جنس طینت و سرشت آدم علیه السّلام بود، و این طینت بود که پذیرای حمل امانت و قبول تکلیف نمود و الوهیت، رسالت و ولایت را معتقد گردید، از این‌رو شاهد و گواه بر دیگر اجزا گردید و عهد و میثاق در او گذاشته شد و نامش فرشته گردید، زیرا این مرتبه باطن عالم ملک (بضم میم) یعنی عالم ماست.

و از سویی هر باطن، سلطنت، تدبیر و تربیت بر ظاهر دارد همان‌طور که این قول بدان اشاره دارد: «فَأَنسَاكَ ذَكَرَ رَبِّكَ؛ شیطان ذکر پروردگار و یاد او را فراموش ساخت»، بنابراین به کسی فرشته گفته می‌شود که چنین سلطنت و تقدیمی داشته باشد، چون قبل از سایر اجزاء توسط احکام ویژه خویش به مرکزیت شناخته شده است.

مقصودم از مرکز، اصطلاح رایج مردمی نیست، بلکه منظورم از مرکزیت همان معنایی است که به مرکز کره زمین اطلاق می‌شود.

خلاصه این که حجر، همان جزء نزدیک به مرکز است، از جنس اجزاء نورانی، زلال و صاف که همراه سرشت آدم علیه السّلام بود، چون این نور در افقی قرار گرفت که حکم به خلافت و جانشینی آدم علیه السّلام و نسل او شد، و هیچ آمیزه و ترکیبی به او ممزوج نگردید، بلکه صرف جسمانیت نوری بود. از این‌رو است که در حدیث

می‌خوانیم از جنس یاقوت سرخ یا از مروارید سفید نوری است، آن سان که در تعریف عرش نیز از این تعبیر و اوصاف استفاده شد.^{۳۷۰}

شرح حدیث

اما این که حجر از بهشت بیرون آمد، منظور همان لباس عنصری پوشیدن آن

(۱). علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۹، ص ۴۲۰ و ۴۲۲.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۶۹

می‌باشد. اما هبوط او از عالم شریف عرشی، و از جسم نوری به عالم عناصر تاریک و سپس وقوع او در هند، همان ظهور و بروز اوست در مرتبه جسم و عنصر که مغرب ارواح است.

اما این که آدم علیه السلام حجر را نشناخت به خاطر آن بود که لباس عنصر به تن کرد و تاریکی گناهان فرزندان آدم علیه السلام او را احاطه کرد لذا تیره و تار گردید، زیرا زندگی مردم و توشه‌اندوزی آنان در مرتبه جسمیت این تقاضاهای هنجارشکن و تیره و تار را دارا است.

سپس برگرداندن خدای متعال حجر را به صورت اصلی و شناسایی آدم آن را، به معنایی است که آدم می‌تواند از لباس محسوس درآید تا معقولات را مشاهده نماید [و بلکه به مقام کشف و شهود نایل آید].

اما این که آدم و جبرئیل - علیهما السلام - حجر را بر دوش خود حمل نمودند بدین معناست که با آفرینش آدم علیه السلام حجر به کمک جبرئیل به این عالم آمد و در چهارچوب این نظام اتمّ قرار گرفت، زیرا اگر پیدایش نوع انسان و کمک جبرئیل نبود هیچ حرکت‌کننده‌ای از جایش حرکت نمی‌کرد.

اما قرار دادن حجر الاسود در این رکن - رکنی که به منزله وسط عالم است - به این سبب است که هنگام پیمان‌گیری در این جایگاه قرار داشته است - چنان که قبلا اشاره کردیم - و قرار گرفتن حجر در وسط بر این مطلب اشعار می‌دارد که هرچیزی به جایگاه اصلی خود برمی‌گردد.

فصل، در احرام و لبیک

^{۳۷۰} (۱). علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۹، ص ۴۲۰ و ۴۲۲.

اما احرام: دانستی که نشانه‌های حرم همان است که نور یا قوت تا آن جا رسیده بود. بنابراین حرم، باب خانه خداست، و نشانه‌های حرم به منزله دیوار خانه و میقات به منزله آستانه آن است، بنابراین کسی که به جانب خدا می‌کوچد شایسته

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۷۰

است در نخستین بار وقتی خواست وارد باب شود نزد آستانه و عتبه باب بایستد و از صاحب‌خانه و از دربان درب اذن دخول بگیرد، آمادگی کامل داشته باشد، و از آلودگی‌هایی که در دار بعد و دوری از خدا و دار غرور دامن او را چرکین نمود طاهر گردد، و از چرک و کثافتی که سبب طرد و محرومیت از دار سرور و خوشی است پاکیزه شود، و خود را مانند کسی سازد که مجاور آن مقام والا گردیده، و نفس خود را بر خدمت - به وسیله مردن از همه چیز - آماده و سرپا دارد و از هر پرتو و سایه‌ای که جز پرتو محبوب است دور دارد و از این جاست که غسل نمودن مستحب شده تا پاک و مطهر گردد و به شعور باطنی دست یازد و لباس احرام که چونان کفن است بر تن نماید تا میّت‌گون از هر آهنگ و خواسته‌ای فانی شود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که جامه احرام پوشیدن به سبب احترام حرم است، و احترام حرم خدا به خاطر مسجد الحرام است، و احترام مسجد الحرام به علت کعبه می‌باشد.^{۳۷۱}

شاید مراد از تحریم در روایت امام صادق علیه السلام همان احترام باشد و شاید اراده دخول.

اما لبیک: لبیک گفتن پاسخگویی به پروردگار عالمیان است، زیرا اوست که بندگان را به احرام فراخواند و اجازه دخول به بیت الحرام داد.

در حدیث آمده است که وقتی مردم محرم شوند خداوند فرماید: بندگانم، قطعاً شما را بر آتش حرام می‌سازم.^{۳۷۲} از این جاست که بندگان پاسخ دهند که «لبیک» یعنی وقتی مردم اذن دخول یافتند وارد میقات شوند، غسل کنند، جامه‌های احرام بپوشند و آماده مسافر به بیت الله گردند، خداوند اذن دخول دهد و شایسته است که بندگان نیز پاسخ مثبت دهند و لبیک گویند و شکر بر این نعمت نمایند.

(۱). علل الشرایع، صدوق، ج ۲، باب ۱۵۶، ص ۴۱۵.

(۲). همان، ج ۲، ص ۱۵۷، حدیث ۷، و ص ۴۱۹.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۷۱

^{۳۷۱} (۱). علل الشرایع، صدوق، ج ۲، باب ۱۵۶، ص ۴۱۵.

^{۳۷۲} (۲). همان، ج ۲، ص ۱۵۷، حدیث ۷، و ص ۴۱۹.

از امام صادق علیه السلام حدیث نقل شده که حضرت موسی علیه السلام به دامنه‌های «روحاء» (جایی است بین مدینه و مکه و سی یا چهل میل تا مدینه فاصله دارد) می‌گذشت، پاسخ خداوند را این‌گونه داد: (لَبَّيْكَ، كَشَافُ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ لَبَّيْكَ) و حضرت عیسی علیه السلام وقتی به موضع یادشده رسید گفت: (لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَ ابْنِ أُمَّتِكَ) و پیامبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَسَلَّمَ وقتی به آن‌جا رسید این‌چنین گفت: (لَبَّيْكَ ذَا الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ).^{۳۷۳}

(۱). همان، امروزه در مناسک‌ها و ادعیه حج می‌خوانیم: لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ. و مستحب است بر آن بیفزایند: اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمَلِكَةَ لا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، ذِي الْمَعَارِجِ لَبَّيْكَ ...

در حاشیه سبزواری به اختصار می‌خوانیم: حج سه قسم است: تمتع، قرآن و افراد. و قوف در منی، مشعر و عرفات اشاره است به احتیاج طبیعی و نیاز عمومی بشری در این مملکت یا در این نواحی زمین تا از احوال اجتماعی هم‌نوعان خود باخبر شوند و ...

متعته الحج یا بجا آوردن عمره در ماه‌های حج (شوال، ذو القعدة و ذو الحجة) فرض حسانی است که ۴۸ میل از مکه دور باشند و برخی ۱۲ میل گویند باید از میقات مربوط به خود احرام بزنند به مکه آیند طواف نمایند، سعی صفا و مروه کرده سپس تقصیر کرده از احرام خارج می‌شوند. و این آزادی اختیالی به عمل عبادی آنان وارد نمی‌آورد تا آن‌که موقع حج برسد و در همان سال احرام دیگری بزنند و به سعی دوست به عرفات روند و به مشعر کوچ نمایند و باعداد روز دهم به منی آیند و بقیه مناسک را به جا آورند این را متمتع به عمره گویند.

حضرت ختمی مرتب به حکم خدا متمتع باعمره الی الحج بوده و نص قرآن حکیم در این باره فرموده: ﴿فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَاءً ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةَ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ (بقره: ۱۹۶)

«هرکس از اعمال عمره به حج پرداخته باید آن‌چه از قربانی میسر است قربانی کند. و آن‌کس که قربانی نیافته باید در هنگام حج سه روز روزه بخارد و چون برگشتید هفت روز دیگر روزه بخارید. این ده روز تمام است. این حج برای کسی است که اهل مسجد الحرام (مکه) نباشد.»

به اتفاق همه مسلمانان مراد از آیه به‌جا آوردن عمره است در ماه‌های حج. و این حج را تمتع یا تمتع الحج از این روی نامیده‌اند که در مکه فاصله بین دو احرام رفع می‌شود و لذت‌ها مباح می‌گردد. و این همان متعه است که خلیفه دوم را ناراحت کرد و وقتی ابو موسی اشعری فتوا به حلیت داده بود خلیفه گفت می‌دانم که پیغمبر حلال کرده و صحابه نیز بدان عمل می‌کردند ولی من نپسندیده و دوست ندارم که سرزمین منی و چادرهای اراک حله‌گاه عروسان باشد.

وی بر منبر پیغمبر برآمد و با صراحت گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا انصی عنهما و اُحافق علیها. متعه الحج و متعه النساء» گذشته از این که فقهای شیعه به پیروی از پیشوایان معصوم علیهم السلام حلال پیامبر را تا قیامت حلال می‌دانند. بسیاری از صحابه و بزرگان اهل سنت نیز با خلیفه دوم مخالفت کرده‌اند.

چندین روایت در صحیح مسلم موجود است از جمله مطرف نقل کرده که عمران بن حصین در بیماری خطرناک خود پی من فرستاد و گفت چند حدیث است که باید به تو بگویم. اگر زنده ماندم می‌باید عثمان کنی. و اگر مردم بگویند. بدان که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله حج و عمره به‌جای آورد. و موضوع تمتع به حج مورد عمل پیامبر صلی الله علیه و اله بود. و آیه در این باب برخلاف نازل نشده و پیامبر صلی الله علیه و اله هرگز نمی‌فرموده. آن مرد عقیده خود را گفته است. نیز در آن کتاب آمده که علی و عثمان باهم بودند عثمان از متعه و عمره نمی‌گردد. علی به او گفت تو را چه حق است که در امر خدا اظهار نظر و از عمل پیامبر صلی الله علیه و اله نمی‌نمایی. تو خود می‌دانی که ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله این کار را کرده‌ایم. عثمان گفت سخن به صوابی گفتمی. ولی امروز روز دیگری است و از نوحای نماز بیوم دارم و همچنان اضافه کرد که صرف نظر کن. علی علیه السلام فرمود: من نمی‌توانم برخلاف مصلحت موافقت کنم.

امام احمد در مسند آورده که ابن عباس به جواز تمتع می‌گفت و از پیامبر صلی الله علیه و اله حدیث می‌گردد. عروة بن زبیر گفت: ابو بکر و عمر نمی‌گرددند. ابن عباس فرمود: من می‌گویم پیغمبر گفت. تو می‌گویی ابو بکر و عمر گفتند!!!

سخن شیرین‌تر از همه گفتار عبد الله فرزند عمر است که ترمذی در صحیح خود گوید: از عبد الله بن عمر پرسیدند در متعه حج چه می‌گویی؟ گفت: حلال و رواست. گفتند: پدر شما نمی‌گردد است. گفت: من می‌گویم پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله حلال و بدان عمل کرده است تو گفتار پدر مرا به رخ من می‌کشی. ما پیروان پیغمبر هستیم یا تابعان عمر؟! (سید محمد باقر سبزواری. با تلخیص و تغییر اندک). (م)

در حاشیه سبزواری به اختصار می‌خوانیم: حج سه قسم است: تمتع، قران و افراد. وقوف در منی، مشعر و عرفات اشاره است به احتیاج طبیعی و نیاز عمومی بشری در یک مملکت یا در یک کره زمین تا از احوال اجتماعی هم‌نوعان خود باخبر شوند و

متعۀ الحج یا بجا آوردن عمره در ماه‌های حج (شوال، ذو القعدة و ذو الحجه) فرض کسانی است که ۴۸ میل از مکه دور باشند و برخی ۱۲ میل گویند باید از میقات مربوط به خود احرام بپوشند به مکه آیند طواف نمایند، سعی صفا و مروه کرده سپس تقصیر کرده از احرام خارج می‌شوند، و این آزادی اخلاقی به عمل عبادی آنان وارد نمی‌آورد تا آن‌که موقع حج برسد و در همان سال احرام دیگری بپوشند و به کوی دوست به عرفات روند و به مشعر کوچ نمایند و بامداد روز دهم به منی آیند و بقیه مناسک را به‌جا آورند این را تمتع به عمره گویند.

حضرت ختمی مرتبت به حکم خدا متمتع بالعمرة الی الحج بوده و نصّ قرآن حکیم در این باره فرموده: **فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** (بقره):

۱۹۶؛ «هر کس از اعمال عمره به حج پرداخت باید آن‌چه از قربانی میسر است قربانی کند، و آن کس که قربانی نیافت باید در هنگام حج سه روز روزه بدارد و چون برگشتید هفت روز دیگر روزه بدارید، این ده روز تمام است، این حج برای کسی است که اهل مسجد الحرام (مکه) نباشد».

به اتفاق همه مسلمانان مراد از آیه به‌جا آوردن عمره است در ماه‌های حج، و این حج را تمتع یا تمتع الحج از این روی نامیده‌اند که در مدت فاصله بین دو احرام رفع مانع می‌شود و لذت‌ها مباح می‌گردد، و این همان متعه است که خلیفه دوم را ناراحت کرد و وقتی ابو موسی اشعری فتوا به حلیت داده بود خلیفه گفت می‌دانم که پیغمبر حلال کرده و صحابه نیز بدان عمل می‌کردند ولی

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۷۲

گویم: راز سخن در این است که هریک از پیامبران مرسل و انبیاء اولو العزم و بزرگوار با لیبیک گفتن پاسخ مثبت به آن بزرگ نعمتی دادند که خداوند به آنان عطا فرموده بود:

اما حضرت موسی علیه السلام چون حقتعالی دل مشغولی و غصه او را برداشت و او را

من نپسندیده و دوست ندارم که سرزمین منی و چادرهای اراک حجله‌گاه عروسان باشد.

وی بر منبر پیغمبر برآمد و با صراحت گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا انهي عنهما و اعاقب عليهما، متعة الحج و متعة النساء» گذشته از این که فقهای شیعه به پیروی از پیشوایان معصوم علیهم السلام حلال پیامبر را تا قیامت حلال می‌دانند. بسیاری از صحابه و بزرگان اهل سنت نیز با خلیفه دوم مخالفت کرده‌اند.

چندین روایت در صحیح مسلم موجود است از جمله مطرف نقل کرده که عمران بن حصین در بیماری خطرناک خود پی من فرستاد و گفت چند حدیث است که باید به تو بگویم، اگر زنده ماندم می‌باید کتمان کنی، و اگر مردم بگوی، بدان که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله حج و عمره به‌جای آورد، و موضوع تمتع به حج مورد عمل پیامبر صلی الله علیه و اله بود، و آیه در این باب برخلاف نازل نشده و پیامبر صلی الله علیه و اله هرگز نهی نفرموده، آن مرد عقیده خود را گفته است، نیز در آن کتاب آمده که علی و عثمان باهم بودند عثمان از متعه و عمره نهی می‌کرد، علی به او گفت تو را چه حق است که در امر خدا اظهار نظر و از عمل پیامبر صلی الله علیه و اله نهی می‌نمایی، تو خود می‌دانی که ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و اله این کار را کرده‌ایم. عثمان گفت سخن به صواب گفתי، ولی امروز روز دیگری است و از غوغای عام بیم دارم و هم‌چنان اضافه کرد که صرف نظر کن، علی علیه السلام فرمود: من نمی‌توانم برخلاف مصلحت موافقت کنم.

امام احمد در مسند آورده که ابن عباس به جواز تمتع می‌گفت و از پیامبر صلی الله علیه و اله حدیث می‌کرد، عروه بن زبیر گفت: ابو بکر و عمر نهی کردند، ابن عباس فرمود: من می‌گویم پیغمبر گفت، تو می‌گویی ابو بکر و عمر گفتند؟!!!!

سخن شیرین‌تر از همه گفتار عبد الله فرزند عمر است که ترمذی در صحیح خود گوید: از عبد الله بن عمر پرسیدند در متعه حج چه می‌گویی؟ گفت: حلال و رواست. گفتند: پدر شما نهی کرده است، گفت: من می‌گویم پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله حلال و بدان عمل کرده است تو گفتار پدر مرا به رخ من می‌کشی، ما پیروان پیغمبر هستیم یا تابعان عمر؟! (سید محمد باقر سبزواری، با تلخیص و تغییری اندک). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۷۳

به آغوش مادر و سپس به وطنش برگرداند، سپس فرعون و لشکرش را به هلاکت رساند و بنی اسرائیل را از شر آنان نجات بخشید، و بعد از آن گروه‌های ستمکار، کافر، دشمن، و یاران شیطان را هلاک کرد و دین خالص خدا را اقامه نمود.

اما حضرت روح الله علیه السلام نعمت بزرگ او این بود که خدا او را از مادری راستگو و پاکیزه‌دامن انتخاب کرد تا روح خود را در رحم آن بانوی بزرگ بدمد، و چون گروهی پنداشتند او فرزند خداست و سخنان دیگر ... آن حضرت بندگی محض خود را اثبات کرد و گفت من بنده خداوندم (قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ...) گرچه بندگی محض گوهری است که ژرفای آن ربوبیت می‌باشد، و این نوع بندگی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوند متعال است.

اما پیامبر صلی الله علیه و اله از بزرگ‌ترین نعمت‌ها در حق او این است که به جمیع درجات پیامبران بزرگ و اولو العزم عروج یافت و بالا رفت تا به **قَابَ قَوْسَيْنِ** **أَوْ أَدْنَى** رسید، خلاصه نعمتی بزرگ‌تر از این تصور ندارد که او به سوی خدای صمد عروج نمود و به بلندایی صعود کرد که میان او و خدا کسی نبود.

بیان دیگر

بیان دیگر برای وجه لبیک‌گویی این است که آن، پاسخ به دعوت پدرشان ابراهیم علیه السلام است وی کسانی که در اصلاب پدران‌شان بودند به حج فراخواند، لذا آنان پاسخ گفتند و اجابت نمودند، و این لبیک یادآور همان لبیک سابق در پشت پدران و تجدید عهد و میثاق پیشین است، خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام فرمود:

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ^{۳۷۴}؛ در میان مردم اعلام حج کن تا با پای پیاده و سوار بر شتر به سوی تو آیند.

(۱). حج: ۲۷.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۷۴

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که چون ساختمان بیت الله پایان پذیرفت ابراهیم علیه السلام در میان مردم ندا درداد و به گوش کسانی که در صلب پدران‌شان بودند رسانید که حج بیاور (به حج بشتاب).^{۳۷۵}

اگر ابراهیم علیه السلام گفته بود: «بشتابید» کسی جز آنان که در آن زمان خلق شده بودند به حج نمی‌شتافت، [بلکه گفت به حج بشتاب] از این رو مردمی که در صلب پدران‌شان بودند لبیک گفتند، لبیک ای کسی که به جانب خدا دعوت می‌کنی، پس هر که یک‌بار لبیک گفت یک مرتبه حج می‌کند، و کسی که زیادتر گفت به تعداد آن‌ها حج به‌جا می‌آورد.

در حدیث دیگر آمده است که ابراهیم علیه السلام روی مقام یا روی کوه ابو قبیس ایستاد، دو انگشت در گوش نهاد و گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ أَجِيبُوا رَبِّكُمْ؛ ای مردم پروردگارتان را پاسخ مثبت دهید و او را اجابت نمایید»، در این وقت مردمی که در صلب پدر یا زهدان مادران بودند با لبیک اجابت کردند.^{۳۷۶}

در حدیث سوم می‌خوانیم: سنگی که حضرت ابراهیم علیه السلام بر آن می‌ایستاد و جای پای ابراهیم علیه السلام بر آن نقش بسته بدین سبب است که وقتی با صدای بلند به مردم اعلام حج کرد بر آن سنگ ایستاده بود، از این رو سنگ تاب نیاورد لذا پاهای ابراهیم علیه السلام در آن فرورفت.^{۳۷۷}

چند فایده

فایده اول: فرق بین (هَلُمَّ و هَلِّمُوا)

^{۳۷۴} (۱). حج: ۲۷.

^{۳۷۵} (۱). کافی، ج ۴، کتاب حج، حدیث ۶، ص ۲۰۶؛ لعل الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۸، ص ۴۱۹؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۱۰.

^{۳۷۶} (۲). لعل الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۸، ص ۴۲۰.

^{۳۷۷} (۳). همان، ج ۲، باب ۱۶۰، ص ۴۲۳؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۱۰.

یعنی فرق میان حجّ بیاور و حجّ بیاورید؟ در این است که بیاورید به عنوان صیغه جمع (هَلْمُوا) مخصوص جمع مردان است و نسبت

(۱). کافی، ج ۴، کتاب حج، حدیث ۶ ص ۲۰۶؛ علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۸، ص ۴۱۹؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۱۰.

(۲). علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۸، ص ۴۲۰.^{۳۷۸}

اسرار عبادات و حقیقت نماز ؛ ص ۲۷۴

(۳). همان، ج ۲، باب ۱۶۰، ص ۴۲۳؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۱۰.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۷۵

به غیر مردان عمومیت ندارد برخلاف مفرد (هَلْم - بیاور بشتاب) که مخصوص فرد خاصی نیست (گرچه گاهی در غیر مفرد نیز استعمال می‌شود) از این رو برای عمومیت داشتن و شامل بودن مناسب‌تر است و شامل همه افراد انسان از زن و مرد، موجودین و آنان که در آینده خواهند آمد خواهد بود. این اولاً (.)

ثانیاً: گفته‌اند چون ندای ابراهیم علیه السّلام و آمدن خطاب به شخص معینی نیست شایسته نیست به صیغه جمع آورده شود، زیرا در این صورت خطاب به فردی مشخص و معلوم خواهد بود.^{۳۷۹}

لیکن در این گفته نظر است، زیرا گوینده چنین پنداشته که پاسخ مثبت‌دهندگان ارواح هستند، و ارواح قبل از ابدان آفریده شده‌اند، و بدون شک اگر مخاطب، ارواح باشند، ارواح موجوداتی معین‌اند و مناسب آن است که با صیغه جمع مورد خطاب قرار گیرند، افزون بر این با آن چه در خبر دوم آمده است که ابراهیم علیه السّلام به مردم خطاب کرد [نه به ارواح] و گفت ایها الناس و صیغه جمع را مخصوص مردم به کار برد.

ولی نزد من توجیه خبر اول این است که استعمال «هَلْم - بیاور، بشتاب و ...» مخصوص است به امر، و خواهان حضور در حج است مثلاً و خصوصیتی نیست به فرد یا جمع، مذکر، مؤنث ندارد، بنابراین حدیث مزبور بدین معناست که آمدن به قصد حج باشد، از افراد بشر کسی که به حج می‌آید باید به قصد زیارت بیت الله بیاید، و

^{۳۷۸} قاضی سعید قمی/علی زمانی قمشه ای، اسرار عبادات و حقیقت نماز، اجلد، انتشارات آیه اشراق - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۷.

^{۳۷۹} (۱). این نظر مرحوم فیض کاشانی است در وافی، کتاب حج، باب حج ابراهیم و اسماعیل علیه السّلام؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۱۰.

چنین معنایی در صیغه مفرد صحیح می‌آید، زیرا هیچ علامت و نشانه‌ای از تأنیث، تثنیه، جمع در آن وجود ندارد برخلاف صیغه جمع که زیادتی علامت جمع، مانع از شمول، عموم و اطلاق می‌شود.

اما توجیه خبر دوم: این است که ندا و طلب ابراهیم علیه السلام که با واژگان «أَيُّهَا النَّاسُ»

(۱). این نظر مرحوم فیض کاشانی است در وافی، کتاب حج، باب حج ابراهیم و اسماعیل علیه السلام؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۱۰.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۷۶

ادا شد بدین معناست: ای کسانی که بر هریک از آن‌ها هر وقت پدید آمدند واژه انسان صادق است، لذا باید بعد از این گفته صیغه جمع بیاید، بنابراین عموم از خبر اول استفاده می‌شود نه از خبر دوم، لذا این دو خبر باهم همخوانی دارند، و شاهد بر صحت معنایی که ما اختیار کردیم این آیه است **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا**^{۳۸۰} ای مردم همانا من به حقیقت پیامبر خدایم به سوی همه شما».

فایده دوم: [پاسخ (لبیک) از ارواح]

گفته شده که این پاسخ (لبیک) از ارواحی صادر شد که صلاحیت دارند در صلب پدر و رحم مادران قرار گیرند، چون در احادیث می‌خوانیم: خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از بدن‌ها آفرید.^{۳۸۱}

گویم: سخن فوق بر یکی از دو معنای خبر درست می‌آید، و آن این که بگوییم همه ارواح بر همه اجساد به دو هزار سال مقدم بوده‌اند، اما اگر چنین در نظر بگیریم که هر روح تنها بر بدن خود مقدم است چنان که از ظاهر اخبار به دست می‌آید سخن فوق درست نمی‌آید.

به نظر من تقدّم ارواح بر بدن‌ها تقدّم در زمان نیست، بدین گونه که بگوییم ارواح به دو هزار سال زمانی بر آفرینش بدن حضرت آدم علیه السلام تقدم دارند، و یا این که بگوییم روح هر کس بر بدن او تقدم دارد، دلیل نظر ما این است که ارواح در قالب و چهارچوب زمان نمی‌گنجد و اساساً زمانی نیستند تا با زمان سنجیده شوند، و اما این که ارواح با بدن‌ها هستند بدین معناست که با حدوث بدن‌ها پدید می‌آیند.^{۳۸۲} بنابراین تقدم ارواح و قبلیّت آن‌ها زمانی نیست، بلکه وجودشان دهری است، و دهریات زمانی نیستند ولی به گونه‌ای می‌باشند که اگر آن‌ها با زمان و زمانیات

^{۳۸۰} (۱). المعرفه: ۱۵۸.

^{۳۸۱} (۲). معانی الاخبار، صدوق، ص ۲۰۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۱۱.

^{۳۸۲} (۳). این نظر از ابتکار فلسفه صدر المتألمین «ره» است، زیرا او گفته: نفس، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است و مرحوم قاضی سعید اشاره

به این معنای ظریفه دارد. (۴)

(۲). معانی الاخبار، صدوق، ص ۱۰۸؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۱۱.

(۳). این نظر از ابتکارات فلسفه صدر المتألهین «ره» است، زیرا او گفت: نفس، جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء است و مرحوم قاضی سعید اشاره به این مبنای ظریف دارد. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۷۷

سنجیده شوند به دو هزار سال مقدم‌اند- نه تقدّم دو هزار ساله مخصوص ذات آن‌ها- چون مراتب و جایگاه‌ها همه باهم در محاذات‌اند، بالایی‌ها و پائینی‌ها در یک راستا قرار دارند. بنابراین حکم دو معنا باهم مخالفت ندارد، زیرا تفاوتی نیست میان این که تقدم دو هزار ساله نسبت به مبدأ نوع- (حضرت آدم علیه السلام)- باشد و میان این که بگوییم روح هر کس بر بدن او مقدم است، بدین جهت که این تقدم از قبیل تقدم زمانی نیست، از این رو همه زمانی‌های [یعنی هر آن چه در چنبره زمان قرار می‌گیرد] متقدّم و متأخّر به حسب مراتب وجود و حقیقت ذات‌شان برابر و مساوی‌اند، و کسی بر کسی و چیزی بر چیزی تقدم ندارد، البته این سخن فوق العاده دقیق است و جز بر کسی که گامی صادق و استوار در معارف نداشته باشد صحیح و استوار نمی‌آید.

نیز بدان: که پاسخ مثبت و اذن و لَبّیک گفتن از ارواح تنها نیست، بلکه هر روحی با طینت و سرشت اصلی خود همراه است، و طینت اصلی چونان ذره‌ای در صلب آدم علیه السلام هنگام سرشت گل او بوده است، بنابراین روح آدم علیه السلام به منزله ارواح فرزندان او و ابدان آنان به منزله جسد آدم علیه السلام می‌باشند.

و حقیقت امر این است که نفس از جهت نفس بودن خالی از ماده بدنی نیست، یعنی نفس، بدون بدن، معنای درستی ندارد.

خلاصه این که هر کس طینتی دارد مانند ذره،^{۳۸۳} و هنگام سرشت گل آدم علیه السلام

(۱). اشاره است به عالم ذرّ که از این آیه استفاده گردیده است: **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ**

^{۳۸۳} (۱). اشاره است به عالم ذرّ که از این آیه استفاده گردیده است: **وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسِبْكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ** (اعراف: ۱۷۲)؛ «هنگامی که پروردگاره از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگزید، و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این امر غافل بودیم». یکی از آیات مشطّل، تفسیر و تأویل این آیه است. لذا مفسران، محققان حتی مورخان و ژرف‌اندیشان در تفسیر آن سخن فراوان گفته‌اند. نگارنده حتی بیش از صدها ورق در این زمینه از نظر گذرانده و شاید یکی از بهترین تفسیرها را در کتاب کُران سنکّه المیزان یافته است که هم مبنای قرآنی را پاس داشته و هم از مبنای حکمی و عرفان بهره‌مند گردیده است. لذا بهتر آن است که خواننده محترم با توجه به سنگینی مقدمات آن- چنان که مرحوم قاضی سعید- رحمة اللّٰه- به برخی از آن‌ها اشاره کرد- به تفسیر المیزان مراجعه شود، چراکه در این صفحاه اندک راه به جایی و کار بجایی فرجام نمی‌یابد. (م)

وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ (اعراف: ۱۷۲)؛ «هنگامی که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت، و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این امر غافل بودیم.» یکی از آیات مشکل، تفسیر و

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۷۸

نفس به آن ذره تعلق گرفته است، بنابراین نفوس بشری در این هنگام گونه‌ای از تشخیص و تعین به خود گرفتند، و این ذرات در پشت‌های پدران و رحم‌های مادران پراکنده شدند، نیز در زمین، میوه‌ها، چهارپایان و ... متفرق گشتند، چون برخی از حامل‌های ذرات، قبل از آن که به عنوان بذر در زهدان مادران قرار گیرند مردند و از بین رفتند و در اطراف زمین پراکنده گشتند، آن‌گاه دوباره به تقدیر خداوند در شکل دانه، میوه و حیوانات به حرکت خود ادامه دادند تا به بدن انسان رسیدند، آن‌سان که برخی اخبار بر این سیر و تکاپو گواهی دارد، وانگهی این حرکت ادامه خواهد داشت تا زمانی که حق تعالی وارث زمین و زمینیان گردد.

فایده سوم: [نقش مادر در حمل طینت]

این جمله که امام علیه السلام در حدیث دوم فرمود: هرکس در صلب پدر و رحم مادر بود لبیک گفت، بدین معناست که منی مادر در حمل طینت مدخلیت دارد برخلاف عقیده برخی از دانشمندان که این معنا را برنمی‌تابد. بنابراین چه بسا نطفه مادر حامل طینت باشد، زیرا- چنان که اشاره شد- ذرات یادشده در جاهای مختلف پراکنده می‌شوند تا هنگامی که پیدایش و تولد نوزاد فرارسد و مادر به خاطر اسباب و شرایطی آن‌ها را حامل باشد، مانند این که غذایی بخورد که حامل آن ذرات است، یا از صلب پدر مادر (جد مادری) به مادر برسد، در جایی که فرزند ذکور در تقدیر نباشد، و

تأویل این آیه است، لذا مفسران، محققان حتی مورخان و ژرفاندیشان در تفسیر آن سخن فراوان گفته‌اند، نگارنده حتی بیش از صدها ورق در این زمینه از نظر گذرانده و شاید یکی از بهترین تفسیرها را در کتاب گران سنگ المیزان یافته است که هم مبانی قرآنی را پاس داشته و هم از مبانی حکمت و عرفان بهره‌مند گردیده است. لذا بهتر آن است که خواننده محترم باتوجه به سنگینی مقدمات آن- چنان که مرحوم قاضی سعید- رحمه الله- به برخی از آن‌ها اشاره کرد- به تفسیر المیزان مراجعه شود، چراکه در این صفحات اندک راه به جایی و کار بجایی فرجام نمی‌یابد. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۷۹

سایر جهات که در این صورت گاهی تنها نیاز به منی پدر است و گاهی نیاز به آن هم نیست مانند حضرت مریم علیها السلام که بدون پدر دارای فرزند شد، یعنی نفخ روح در او تنها به خاطر آثار نفس او بود، آن سان که گاهی به خاطر پدر منعقد می شود.

فایده چهارم: [در فرورفتن پای ابراهیم در سنگ]

آن چه امام علیه السلام در خبر سوم فرمود: پاهای حضرت ابراهیم علیه السلام در سنگ فرورفت، شاید اشاره باشد به پذیرفتن فرزندان آدم علیه السلام فرمان آمدن به حج را و پاسخ مثبت دادن به این دعوت، زیرا فرورفتن در سنگ می تواند اشاره باشد به این که فرزندان آدم اصل شان از خاک است.

اما متأثر شدن از بخشی از حجر می تواند اشاره باشد به این که گروهی که قبلا عنایت خداوند نصیب شان گردیده این دعوت را می پذیرند، این چنین کلمات سودمند در نفوس شریف سودمند خواهد افتاد، و مانند این گونه پندهای رسا در دل های نرم کارگر می افتد، گرچه در رتبه و مقام سنگ باشند **وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ^{۳۸۴}**؛ «از برخی سنگها جوی هایی بیرون می زند، و پاره ای از آنها می شکافد، و برخی از آنها از بیم خدا فرو می ریزد».

فایده پنجم: [در نحوه پاسخ و لبیک ارواح]

کسی که گوید: پاسخ دهنده و لبیک گوینده ارواح می باشند:

اولا: شرطیت هوایی که کیفیت صوت را حمل می کند نپذیرفته و گوید: فرشتگان آسمانی با وجود این که اجسام هستند تکلم دارند و می شنوند بدون این که هوای حامل صوت وجود داشته باشد.

ثانیا: شرطیت وجود هوا بر شنیدن فرشتگان ممنوع است.

گویم: سخن این کس قابل خدشه است و حق در این مقام آن است که کلام در هر جایگاهی و در هر مقامی به وقوع پیوست راه مناسب آن مقام را می پیماید، نیز به گوش شنونده به گونه ای می رسد که شأن آن مقام است و اینک:

(۱). بقره: ۷۴.

سخن وقتی از این زبان محسوس صادر شود از گوشی که از جنس همین زبان است تجاوز نمی‌کند، و اگر با این زبان و این گوش گفت‌وشنود شود باید توسط هوایی محسوس واقع شود، و هرگاه گفت‌وشنود از مبدأ خیال سرچشمه گیرد و لباس لفظ پوشد، در این صورت بعد از آن که به گوش خورد نخست باید توسط هوای محسوس باشد و سپس توسط هوایی صورت گیرد که از جنس ارواح بخاری در فضای دماغ و عرصه ادراک خیالی باشد، و هرگاه سخن از قلب برآید: اولاً: گاهی توسط لفظ می‌باشد، سپس در فضای خیال و سرانجام در هوایی حرکت می‌کند که قلوب در آن سرگردانند، زیرا از اصل و بن زمین دماغ آغاز می‌گردد تا به فضای بی‌کران عقل برسد، چنان که نفس نیز از راه برهنه کردن معانی محسوس با این راه شروع به حرکت دارد.

ثانیاً: و گاهی سخن به وسیله لفظ صورت نمی‌گیرد و در شنیدن آن گاهی یک هوا واسطه می‌شود. مانند فرمایش پیامبر صلی الله علیه و اله «ان روح القدس نفث فی روعی؛ روح القدس در عقل و قلب من دمید»، نام این نوع کلام را «قذف فی القلب» چیزی به قلب افکندن گذاشته‌اند، و گاهی دو هوا واسطه می‌شود و نام آن «نقر فی الاسماع؛ یعنی به گوش رساندن است».

اما کلام پنهانی عقلی: چند راه دارد، اگر با لفظ صورت گیرد سه هوا واسطه می‌شود به اضافه هوای عقلی، و در این وقت حسّ و محسوسی وجود ندارد، و اگر با لفظ نباشد سه هوا وجود دارد بدون هوای حسّی، و گاهی دو هوا واسطه می‌گردد و گاهی یک هوا واسطه می‌شود و این در صورتی است که میان دو نفر هیچ‌کس نباشد، و گاهی بیش از یک هوا واسطه می‌شود و این در صورتی است که گوینده و شنونده یکی باشد (حدیث نفس) و چنانچه شما در اخبار نبوت‌ها به چشم بصیرت بنگری آن چه گفتیم را خواهی یافت، گرچه در این جا نیز اشاره‌ای به آن داشتیم.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۸۱

تنبيه

بدان ندای ابراهیم علیه السلام به فرمان خدای سبحان و به زبان عقلی بوده که یا به لفظ و یا بدون لفظ بوده است، اگر با لفظ بوده باشد از قبیل رساندن فرشتگان فریادشان را به اهل زمین می‌باشد، آن گونه که برای قوم صالح و دیگران اتفاق افتاد، بنابراین مخاطبان ابراهیم علیه السلام با گوش پدران موجودشان صدای ابراهیم علیه السلام را شنیدند و رسیدن صوت به گوش آنان از قبیل ضربه پای علی علیه السلام در کوفه به سینه معاویه در شام است.

و اگر به همراهی لفظ نبوده، یا از «وقر در اسماع» (به گوش رساندن) است؛ چون شنندگان در صلب پدران‌شان بوده، و با قوای خود که در قوای پدران‌شان تمرکز داشته شنیده‌اند و یا مستقیماً با قوای خود شنیده‌اند؛ یعنی آن قوا در سرشت خودشان بوده، چونان ذره‌های‌شان که در صلب پدران بوده است. و یا از قبیل «قذف فی القلب» به دل افکندن) بوده است.

در این فصل به ذکر رازهای مناسک و توضیح آن‌ها بنابر روایت پیش گفته^{۳۸۷}

شاگرد با واسطه او ملای روم از آن دفاع کرد و سروده است:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| اصل دوزخ کینه است و کین تو | جزو آن کل است و خصم دین تو |
| چون تو جزو دوزخی هین گوش دار | جزو سوی کل خود گیرد قرار |
| ور تو جزو جنتی ای نامدار | عیش تو باشد چو جنت پایدار |
| تلخ با تلخان یقین ملحق شود | کی دم باطن قرین حق شود |
| ای برادر تو همین اندیشه‌ای | مابقی تو استخوان و ریشه‌ای |
| گر گل است اندیشه تو گلشنی | ور بود خاری تو هیمه گلخنی |

صدر الدین قونوی سخنانی در اتحاد عاقل به معقول دارد، نیز بابا افضل کاشانی. حکمای فراوانی رساله‌ها و مقالاتی در این باره به نگارش آورده‌اند، از جمله حضرت علامه شعرانی «قدس سره» حضرت آیت الله حاج میرزا ابو الحسن رفیعی قزوینی رساله دیگر علامه ذو الفنون شعرانی در اتحاد عاقل به معقول از کلام حضرت امیر المؤمنین، مقاله‌ای دیگر از معظم له در این باره، و نیز مقاله چهارم ایشان در این موضوع، مقاله حکیم متاله حاج میرزا مهدی الهی قمشه‌ای، و حضرت علامه طباطبایی رحمهم الله. و بهترین کتابی که در این زمینه به نگارش آمده به قلم ممتع استاد ما حضرت علامه حسن زاده «مد ظله» به نام اتحاد عاقل به معقول است که نزدیک به پانصد صفحه در این باره قلم زده است. (م)

(۱). هود: ۴۶.

(۲). علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۹، حدیث ۳، ص ۴۳۰؛ کافی، ج ۴، کتاب حج، باب علّة الحرم، حدیث ۲،

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۸۳

خواهیم پرداخت.

^{۳۸۷} (۳). علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۵۹، حدیث ۳، ص ۴۳۰؛ کافی، ج ۴، کتاب حج، باب علّة الحرم، حدیث ۲، ص ۱۵۹.

وقتی جبرئیل علیه السّلام^{۳۸۸} به فرمان خداوند برای توبه آدم نازل شد، یعنی برای جنایت توجه به غیر خدا و لزوم بازگشت به خدا و توبه به درگاه او و برای این که بدون اذن خدا از چیزی توقع خیر داشته و چیزی خواسته است که برآوردن آن در توان او نبوده است.

آری آدم علیه السّلام چیزی را خواست و اراده کرد که سبب سقوط و هبوط او به جایگاهی پائین و سرزمینی سافل تر از مقام اول او بود، تا در آن جایگاه سافل آثار خواسته خود را مشاهده نماید، خواسته آدم علیه السّلام در قالب شجره منهی، همان علم آل محمد صلی الله علیه و اله بوده است زیرا بدون شک گوهرهای علمی خواهان ظهور معلومات و شهود آثار مترتب بر آن‌ها به حسب مراتب در عالم شهادت می‌باشد، و وقتی لطیفه‌های علمی به دست آمد و جزء ذات عالم گردید- آن گونه که غذا واقعا جزیی از بدن خورنده آن می‌گردد- در این وقت دانشمندی که علم و دانش را بر سینه خود نشانده درواقع حامل آن دانش گردیده و با جان او متحد شده است، و چنین دانشی اقتضای ظهور دارد، ظهور این علم متوقف بر این است که صاحب آن نیز همراه آن باشد، و به حسب مراتب و ظهورات آن دانش فرود آید و به خاطر این غذا و آن ظهور حضرت آدم علیه السّلام مأمور گردید به سرزمین غرور و فریب [خاستگاه طبیعت] فرود آید تا آن گوهرهای علمی که خورده بود و در سینه داشت آشکار سازد، و آن حقایق نوری که در درون ذخیره داشت بیرون آورد، از این رو از بهشت قرب خدا به سرزمین بعد و دوری، و از مرتبه علم به جایگاه خارج [طبیعت] هبوط نمود و فرود آمد.

ص ۱۵۹.

(۱). در متن عربی چنین آمده است: «لَمَّا جَاءَ جِبْرِئِيلُ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلتَّوْبَةِ...» ظاهراً جواب «لَمَّا» در کلام قاضی نیامده است.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۸۴

آدم علیه السّلام وقتی چشم گشود و خود را در زمین دوری از خدا دید، به خاطر دوری از آن عالم نورانی و آن جایگاه اصلی گریان شد، در این وقت جبرئیل علیه السّلام که فریادرس نفوس و مربی آن‌ها و پیک رساننده دستورهایی خدا به صاحبان آن‌هاست، فرود آمد بلکه او را توبه دهد و به بهشت و نعمت و بالاتر برساند، مقام بالاتر یعنی جایگاه شادمانی، سرور (بهشت برین) برساند.

و چون این عالم پایین به طور کلی از آثار حقایق نوری و شکل و شبیح جهان عقل است، به این اصل کلی دست نمی‌توان یازید مگر عمل به احکام و فروع، حضرت جبرئیل آدم علیه السّلام را آورد تا به بیت الله رساند، زیرا تقرب و توجه به خدای سبحان و وجه گرمی او به «طواف» اطراف حریم و پناه آوردن به آستانه خانه اوست.

^{۳۸۸} (۱). در متن عربی چنین آمده است: «لَمَّا جَاءَ جِبْرِئِيلُ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلتَّوْبَةِ...» ظاهراً جواب «لَمَّا» در کلام قاضی نیامده است.

حرم خدا در هر عالمی از عوالم هستی باید از جنس آن عالم باشد، یعنی باید به گونه‌ای حکایت‌گر مرتبه سابق خود باشد، زیرا ظاهر، عنوان باطن است، بیت الله در جهان عناصر و خاک، همین کعبه سنگی است، اما سلوک و رهپویی در مقام معرفت شناختی، هدف و تصوّر نخستین است چون تا وقتی هدفی تصور نشود- گرچه به نحوی ضعیف- امکان توجه و حرکت به جانب آن امکان‌پذیر نیست، بنابراین سیر و سلوک به هدف معرفت مانند سیر از خدا به خداست.

در این وقت ابر سایه‌بان آل محمد صلی الله علیه و اله سایه افکند، این ابر سایه‌افکن به محاذات ضراح و بیت معمور و عرش قرار داشت، یعنی ابر رحمت شامل حال او شد [و خداوند را به برکت پنج تن آل عبا علیهم السلام سوگند داد، و توبه او پذیرفته شد] نشانه پذیرش توبه او به دین است که به زودی از آسمان بارانی فراگیر و فریادرس- جهت ایجاد خاستگاه آخرت و رویش حقیقت انسان از سرزمین قابلیت- فرو خواهد بارید، آن سان که فرمود: **وَ اللَّهُ أُنَبِّتُكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا**^{۳۸۹}؛ «خداوند شما را رستنی‌گونه از زمین رویانید».

(۱). نوح: ۱۷.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۸۵

جبرئیل علیه السلام سپس دستور داد آدم علیه السلام با پای خود تا آن جا که ابر سایه افکنده خطی رسم کند. در این جا بود که صورت عقلی بیت الله در عالم زمین نقش بست.

اما رسم خط توسط پا بدین خاطر بود که در جهان پائین واقع شد [چون پا عضو پایین بدن است]. بنابراین خط بیت الله به محاذات شبح و سایه زیبای عالم بالا ترسیم یافت، زیرا چیزی در عالم نورانی بالا نیست مگر این که خداوند آن را به بهترین چهره آرایش داده است.

و خط حرم جایی است که نور یاقوت سرخ پیش‌گفته تا آن جا رسیده است، پیام این جمله آن است که فیض انسان- آدم- به سایر جاها می‌رسد و آن جا را نورانی می‌کند و سایرین از آن بهره‌مند می‌گردند، این خط که به منزله علم تصویری است سبب پیدایش این گردید که نخست انسان، محرم گردد و به بیت الله درآید و طواف نماید، و سپس سایر مناسک به جای آورد، و در پایان نیز به بیت الله آید.

جبرئیل علیه السلام بعد از آن آدم علیه السلام را همراه خود به منی آورد، منی نقطه نخستین مناسک است زیرا هر حرکتی را یک شوق طبیعی یا ارادی پیش‌درآمد است، این شوق سبب وصول به مقصد می‌باشد، و بدون شک آثار پذیرفته شدن توبه در شکل سایه افکندن ابر، نیز خطکشی موضوع کعبه، امر به طواف اطراف حریم عظمت و ... سبب شد آدم علیه السلام تمنای قرب و نزدیک شدن بیشتر نماید، از این رو خدا جای مسجد منی را

[مسجد خیف] به او نشان داد. (البته فرمان به عمل کردن کرداری نداد تا آرزوی او برآید) زیرا نخستین چیزی که در قلب به عنوان «بیت الله اکبر»^{۳۹۰} در

(۱). هریک از اعمال حج و مناسک عمره و حج نمادی است از یک حقیقت بالا و برتر و گرنه معقول نیست انسان هفت دور گرد یک خانه سنگی گردش نماید، بلکه کعبه یک سنگ نشانی است از حقایق و معارف در راستای معرفت‌شناختی، و در ظاهر طواف واجب عینی است بر هر فرد که به مکه می‌رود و کیفیت آن این است که هفت شوط (دور) از نقطه حجر الاسود تا همان جا طواف نماید، البته کسی که ظاهر این عمل را ببیند حق دارد سؤال کند مقصود از این عمل

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۸۶

چیست؟ پاسخ این است که دور چیزی گشتن و دور زدن علامت و نشانه کمال علاقه و اهتمام به آن است، یعنی این موضوع (کعبه) نقطه اساسی و هسته مرکزی و هدف زندگی و همه همت من است، من اگر چیزی را برای خودم بخواهم، خودم را برای این نقطه مرکزی می‌خواهم، هر چه می‌کنم، و هر جا می‌روم، و هر چه می‌گویم، برای اوست، و همه هم من جلب رضای اوست.

^{۳۹۰} (۱). هریک از اعمال حج و مناسک عمره و حج نمادی است از یک حقیقت بالا و برتر و گرنه معقول نیست انسان هفت دور گرد یک خانه سنگی گردش نماید، بلکه کعبه یک سنگ نشانی است از حقایق و معارف در راستای معرفت‌شناختی، و در ظاهر طواف واجب عینی است بر هر فرد که به مکه می‌رود و کیفیت آن این است که هفت شوط (دور) از نقطه حجر الاسود تا همان جا طواف نماید، البته کسی که ظاهر این عمل را ببیند حق دارد سؤال کند مقصود از این عمل چیست؟ پاسخ این است که دور چیزی گشتن و دور زدن علامت و نشانه کمال علاقه و اهتمام به آن است، یعنی این موضوع (کعبه) نقطه اساسی و هسته مرکزی و هدف زندگی و همه همت من است، من اگر چیزی را برای خودم بخواهم، خودم را برای این نقطه مرکزی می‌خواهم، هر چه می‌کنم، و هر جا می‌روم، و هر چه می‌گویم، برای اوست، و همه هم من جلب رضای اوست.

این کعبه، قبله هر مسلمان است، و در نماز باید روی بدین سوی کند، و چون به نزد او آید دور او بگردد، رمز یکتاپرستی و اشاره حق‌شناسی در طواف کعبه آشکار است، عار و خویش و جنبش و جوشش زندگی و حیات عملی مسلمان باید برای خدا باشد $\text{إِنَّ كَلِمَاتِي وَ تَشْهُبِي وَ مَخَابِي وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ}$ ؛ همانا نماز، مناسک، زندگانی و مرگ من برای رسیدن به خدا پروردگار عالمیان است.

وانگهی یکی از امتیازات حج، ایجاد و عوامل و تسهیل وسایل ارتباط علمی و اقتصادی و سیاسی، و تصمیم‌گیری‌های کلان است، اسلام با دستور حج از مردم اعم از شخصیت‌های برجسته و سایرین دعوت به عمل آورده تا مسلمانان در مرکز وحی گرد هم آیند تبادل افکار نمایند و کنگره بزرگ حج و اهداف آن را برپا دارند. عوامل اتحاد را تقویت نمایند. تفرقه‌افکنی‌ها و شیطنه‌های دشمنان اسلام را ریشه‌کن نمایند و در سایه وحدت و همدلی بهره‌های مادی و معنوی، سروری و آقایی و موقعیت شایسته و بایسته اسلامی خود را ببرند.

حج از نقطه نظر فردی، انسان‌ساز و تهذیب‌کننده است، و انسان را به حقیقت والای خود رهنمون می‌گرداند.

$\text{S}\backslash\text{i}$ در جستن جام جم همان پیمودم Z روزی ننشستم و شبی نغنودم Z ز استاد که وصف جام جم بشنودم Z خود جام جهان‌نمای جم من بودم $\text{Z}\backslash\text{E}\backslash\text{E}$ به گفته عرفا، سفر روحانی و نورانی را مانند سفر بدنی جسمانی منزل‌های متعدد معارج مختلفی است که یکی پس از دیگری پیموده می‌شود تا به آخرین منزل مناسبت خود می‌رسند. هر چند که برخی گویند: سالک ابتداء دارد ولی انتهاء ندارد، آغاز بشر معلوم ولی انجام او ناپیدا است، زیرا به هر مقامی از مقامات که می‌رسد، مقام مهم‌تری در نظر او جلوه‌گری کند، و هر چه روح قوی‌تر و نفس شریف‌تر گردد مطلوب او عالی‌تر بود، چه فناء در امور مادی و مادی ممدوح است ولی در معنویات مذموم و ناپسند $\text{S}\backslash\text{i}$ هر چه در این راه نشانند دهند Z گز نستانی به از آنند دهند $\text{Z}\backslash\text{E}\backslash\text{E}$ ولی باید دانست که نخستین منزل و اولین وادی خود را بیگانه دیدن است و تا آدمی به مقام فنا نرسد و ترک خویش نکند به هیچ مقامی نایل نمی‌آید. اقتباس از حاشیه سید محمد باقر سبزواری. (م)

این کعبه، قبله هر مسلمان است، و در نماز باید روی بدین سوی کند، و چون به نزد او آید دور او بگردد، رمز یکتاپرستی و اشاره حق‌شناسی در طواف کعبه آشکار است، کار و کوشش و جنبش و جوشش زندگی و حیات عملی مسلمان باید برای خدا باشد **إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**؛ همانا نماز، مناسک، زندگانی و مرگ من برای رسیدن به خدا پروردگار عالمیان است.

وانگهی یکی از امتیازات حج، ایجاد و عوامل و تسهیل وسایل ارتباط علمی و اقتصادی و سیاسی، و تصمیم‌گیری‌های کلان است، اسلام با دستور حج از مردم اعم از شخصیت‌های برجسته و سایرین دعوت به عمل آورده تا مسلمانان در مرکز وحی گرد هم آیند تبادل افکار نمایند و کنگره بزرگ حج و اهداف آن را برپا دارند. عوامل اتحاد را تقویت نمایند. تفرقه‌افکنی‌ها و شیطنت‌های دشمنان اسلام را ریشه‌کن نمایند و در سایه وحدت و همدلی بهره‌های مادی و معنوی، سروری و آقایی و موقعیت شایسته و بایسته اسلامی خود را ببرند. حج از نقطه‌نظر فردی، انسان‌ساز و تهذیب‌کننده است، و انسان را به حقیقت والای خود رهنمون می‌گرداند.

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| در جستن جام‌جم جهان پیمودم | روزی ننشستم و شبی نغنودم |
| ز استاد که وصف جام‌جم بشنودم | خود جام جهان‌نمای جم من بودم |

به گفته عرفا، سفر روحانی و نورانی را مانند سفر بدنی جسمانی منزل‌های متعدد معارج مختلفی است که یکی پس از دیگری پیموده می‌شود تا به آخرین منزل مناسب خود می‌رسند، هرچند که برخی گویند: سالک ابتداء دارد ولی انتهاء ندارد، آغاز بشر معلوم ولی انجام او ناپیداست، زیرا به هر مقامی از مقامات که می‌رسد، مقام مهم‌تری در نظر او جلوه‌گری کند، و هر چه روح قوی‌تر و نفس شریف‌تر گردد مطلوب او عالی‌تر بود، چه قناعت در امور مالی و مادی ممدوح است ولی در معنویات مذموم و ناپسند.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۸۷

راه سلوک به سالک آشکار می‌شود همان تمنی و آرزومندی است. سپس اسباب عمل و کردار ظاهر می‌شود تا انسان به آرزوی خود برسد.

جبرئیل و آدم علیه السلام سپس به عرفات آمدند، عرفات جایگاه اول اعمال و نخستین گام از گام‌های سلوک است، زیرا توجه به راه صحیح درست نمی‌آید مگر این‌که انسان نخست از جایگاهی که در آن است و از راهی که می‌رود، به راه صحیح برگردد، وگرنه سلوک و حرکت الی الله تحقق نمی‌یابد، بنابراین اعتراف به گناه که

لازمه بندگی بلکه خود بندگی است جزء اول مقاماتی است که سبب می‌شود آدم به خدا توجه نماید.^{۳۹۱} و از آن‌چه از او صادر گشته، یعنی از فراموشی پیمان و از

هرچه در این راه نشانت دهند

گر نستانی به از آنت دهند

ولی باید دانست که نخستین منزل و اولین وادی خود را بیگانه دیدن است و تا آدمی به مقام فنا نرسد و ترک خویش نکند به هیچ مقامی نایل نمی‌آید. (اقتباس از حاشیه سید محمد باقر سبزواری). (م)

(۱). در حدیث می‌خوانیم برخی از گناهان‌اند که جز با وقوف به عرفات آمرزیده نمی‌شوند (عوالی اللالی، ج ۴، ص ۳۳، ح ۱۱۴). نیز در حدیث است بزرگ‌ترین گناه مردم آن است که وقوف به عرفات را درک کند با این‌همه پندارند که خداوند متعال گناه او را نبخشیده است (عوالی اللالی، ج ۴، ص ۳۳، ح ۱۱۵). حال آن‌که عرفه بزرگ‌ترین و بافضیلت‌ترین روز دنیاست.

ما فرش بزرگی به جهان باز کشیدیم

صد گونه شراب از کف اقبال چشیدیم

^{۳۹۱} (۱). در حدیث می‌خوانیم برخی از گناهان‌اند که جز با وقوف به عرفات آمرزیده نمی‌شوند (عوالی اللالی، ج ۴، ص ۳۳، ح ۱۱۴). نیز در حدیث است بزرگ‌ترین گناه مردم آن است که وقوف به عرفات را درک کند با این‌همه پندارند که خداوند متعال گناه او را نبخشیده است (عوالی اللالی، ج ۴، ص ۳۳، ح ۱۱۵). حال آن‌که عرفه بزرگ‌ترین و بافضیلت‌ترین روز دنیاست.

سُؤِّا\ ما فرش بزرگی به جهان باز کشیدیم\ صد گونه شراب از کف اقبال چشیدیم\ آن‌جا که ابرار نشستند نشستیم\ و آن راه که ابرار گزیدند گزیدیم\ گوش خود و گوش همه آراسته گردیم\ از بس سخن خوب که گفتیم و شنیدیم\ از روی سخا حاصل ده ملک بدادیم\ با اسب شرف منزل نه چرخ پریدیم\ دیدیم که در عهد صد گونه وبالیم\ خود را به یکی جان ز همه باز خریدیم\ ما را همه مقصود به بخشایش حق بود\ المنة لله که به مقصود رسیدیم\ عارفی را پرسیدند که سبب چیست که آدم ابو البشر علیه السلام مقبول درگاه خداوند و شیطان مردود درگاه گردید؟ با این‌همه هر دو نافرمانی کرده و عصیان ورزیدند به آدم گفتند گندم نخورد و نزدیک آن درخت نرود و رفیق و خورده. شیطان را نیز گفتند سجده آدم کند مخالفت کرده امتناع ورزید، این یک برای همه مرجوم و از درگاه رانده شد، و آن دیگری مرجوم و مورد عنایت قرار گرفته و توبه او را پذیرفته این اختلاف چراسد؟ فرمود: شیطان در بازخواست و مواخذه گفت: «رَبِّ بِمَا أَتَوَيْتَنِي» E\ گستاخانه و بی‌ادبانه گفت: خدایا چون تو مرا همراه کردی چنین خواهم کرد، به آدم فرمود نافرمانی کرده و گندم خورده‌ای، گفت: پروردگارا بد کردم، نسبت بدی به خود داد و معذرت خواست و افزود: اِنَّا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ\ E\ (اعراف: ۲۳): «پروردگارا به خود ستم کردیم و چنان‌چه ما را مورد بخشش و رحمت قرار ندهی حتما از ستمکاران خواهیم گردید». (حاشیه سید محمد باقر سبزواری). (م) نکته دیگر شاید خبر از نکته مزبور این باشد که وجود آدم به عنوان خلیفه الله بیانگر اوصاف حق تعالی است و همه اسماء و صفات او را نشان می‌دهد و کسی چونان ابلیس که چنین مقامی را درک نکند و چنین آینه‌ای خدایا را نبیند استحقاق دوری و بعد از درگاه را داراست و بنا به سروده عارف بزرگ حکیم المصی قمشاهی\ س\ ارمش آن بود که در آینه روی تو ندیدم\ ورنه بر بو البشری ترک سجود این‌همه نیست\ کوردل شد که خودبین شد و عهد تو شکست\ که گنه گنه ز کبر است و جود این‌همه نیست\ E\ وانگهی ابلیس با قیاسی غیرعالمانه که تشکیل یافته از مقدماتی نادرست بود تکبر خود را منطقی جلوه داد و شاید به اشتباه منطقی خود نیز آگاه بود. لذا بحث جلوتر برد و گفت من اعلان این برنامه (مراسم سجده به آدم) را از اول قبول نداشتم\ اِنَّمَا اَكُنُّ لَأَسْبَدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ\ E\ (حجر: ۲۳): «من از اصل کسی نبودم که به بشری که او را از گل و لجن گونه بدبو آفریدی کبرش و سجده نمایم». (م)

| | |
|------------------------------------|----------------------------------|
| و آن راه که احرار گزیدند گزیدیم | آن جای که ابرار نشستند نشستیم |
| از بس سخن خوب که گفتیم و شنیدیم | گوش خود و گوش همه آراسته کردیم |
| با اسب شرف منزل نه چرخ پریدیم | از روی سخا حاصل ده ملک بدادیم |
| خود را به یکی جان ز همه باز خریدیم | دیدیم که در عهده صد گونه وبالیم |
| المنه لله که به مقصود رسیدیم | ما را همه مقصود به بخشایش حق بود |

عارفی را پرسیدند که سبب چیست که آدم ابو البشر علیه السلام مقبول درگاه خداوند و شیطان مردود بارگاه گردید؟ با این که هر دو نافرمانی کرده و عصیان ورزیدند به آدم گفتند گندم نخورد و

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۸۸

ارتکاب کرداری که از آن نهی گردیده و سبب دوری از خدا شده و ... به خدا فرار کند، زیرا فراموشی پیمان خدا لازمه اش فراموشی خود خداوند است. و این است معنای دوری، هبوط و سقوط به سرزمین غربت، لذا راه توبه و فرار به خدا سبب رفع نکبت‌ها و مایه تحصیل طهارت از آلودگی‌های زمین فریب و غرور است، لذا جبرئیل علیه السلام آدم علیه السلام را به سرزمین عرفات آشنا کرد و آن مکان را به او معرفی نمود و

نزدیک آن درخت نرود و رفت و خورد، شیطان را نیز گفتند سجده آدم کند مخالفت کرده امتناع ورزید، این یک برای همه مرجوم و از درگاه رانده شد، و آن دیگری مرحوم و مورد عنایت قرار گرفته و توبه او را پذیرفته این اختلاف چراست؟ فرمود: شیطان در بازخواست و مؤاخذه گفت «رَبِّ بِمَا أَعْوَيْتَنِي» گستاخانه و بی‌ادبانه گفت: خدایا چون تو مرا گمراه کردی چنین خواهم کرد، به آدم فرمود نافرمانی کرده و گندم خورده‌ای، گفت: پروردگارا بد کردم، نسبت بدی به خود داد و معذرت خواست و افزود: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ. (اعراف: ۲۳)؛ «پروردگارا به خود ستم کردیم و چنان چه ما را مورد بخشش و رحمت قرار ندهی حتما از ستمکاران خواهیم گردید». (حاشیه سید محمد باقر سبزواری). (م) نکته دیگر شاید غیر از نکته مزبور این باشد که وجود آدم به عنوان خلیفه الله بیانگر اوصاف حق تعالی است و همه اسماء و صفات او را نشان می‌دهد و کسی چونان ابلیس که چنین مقامی را درک نکند و چنین آینه‌ای خدانما را نبیند استحقاق دوری و بعد از درگاه را داراست و بنا به سروده عارف بزرگ حکیم الهی قمشه‌ای

ورنه بر بو البشری ترک سجود این همه

نیست

جرمش آن بود که در آینه روی تو ندید

کوردل شد که خودبین شد و عهد تو

که گنه گرنه ز کبر است و جحد این همه

شکست

نیست

وانگهی ابلیس با قیاسی غیرعالمانه که تشکیل یافته از مقدماتی نادرست بود تکبر خود را منطقی جلوه داد و شاید به اشتباه منطقی خود نیز آگاه بود. لذا بحث جلوتر برد و گفت من اصلا این برنامه (مراسم سجده به آدم) را از اول قبول نداشتم لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدْ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ / (حجر: ۳۳)؛ «من از اصل کسی نبودم که به بشری که او را از گل و لجن گونه بدبو آفریدی کرنش و سجده نمایم. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۸۹

گفت وقتی آفتاب غروب کرد به گناهت اعتراف کن، چون نور خورشید حقیقت از تو هنگامی غروب نمود که مرتکب معصیت گشتی و در تاریکی گناه هلاکت بخش فرورفتی بنابراین موقعیت نجات بخش تو هنگام مغرب است- زیرا تاریکی گناهان اطراف تو را احاطه کرده و پرتوهای خورشید وجودت به افول گراییده است- لذا لازم است در این وقت به گناهت اعتراف کنی، و بر این امر اقرار کنی که از مولایت دور نمی شوی جز به این خودت را خود بینداری.

آدم علیه السلام سپس از عرفات کوچ کرد، یعنی از خودبینی فرود آمد و خود را در شأنی و مقامی ندید که نتوان به او نسبت گناه داد، از این رو گویا از هفت کوه گذشت این کوهها عبارتند از هفت پرده و مانع نوری که گویای هفت مقام معنوی موجود بین ربّ و عبد است. پس از آن که آدم از مقام و قلب و مرتبه نفس و طبع رهایی یافته بود، جبرئیل در این وقت فرمان داد آدم بر هر کوهی چهار تکبیر گوید، یعنی فرمان داد از حدود چهارگانه خود (شمال، جنوب، یمین، یسار) فانی شود در این وقت پرده از چشمش کنار رفت و «وجه» پروردگار آشکار گردید، و از پشت پردههای غیب تجلی نمود.

سپس به مقام جمع رسید. پس از آن که در سرزمین فرق و جدایی بود، از این رو در سرزمین جمع بین دو نماز مغرب و عشاء جمع کرد،^{۳۹۲} این واقعه در مشعر الحرام

^{۳۹۲} (۱). اتفاق و اجماع مسلمین بر آن است که جمع بین دو نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشاء در عرفه و مزدلفه جایز بلکه مستحب است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و اله چنین عمل کرد، اما اختلاف در این است که آیا این امر اختصاص به این دو مکان دارد و یا در همه زمانها و مکانها جایز و رواست؟ پیشوایان شیعه که به جواز فرموده و پیروان خود را دستور داده که می توانند بین ظهر و عصر و نیز بین مغرب و عشاء جمع کنند، چنان که پیامبر صلی الله علیه و اله به کربلا در غیر عرفه و مزدلفه چنین کرده است، با توجه به این که وقت فضیله هر نماز قابل انظار نیست. اما سنن اختلاف کرده اند، گروهی گویند جمع بین آنها از محتاص عرفه و مزدلفه است، و برخی گفته اند در سفرها نیز رواست شده، و گروهی در محضرهای دیگر نیز تجویز کرده اند، دلیل شیعیان اخبار و روایاتی است از پیامبر و ائمه دین علیهم السلام.

شکفته آن که در کتب صحاح اهل سنت نیز اخباری به طرق مختلفه موجود است که عمل پیامبر صلی الله علیه و اله بر این بوده است، در صحیح مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و اله مضر در تحریر سفر و بدون هیچ عذری گاهی ظهر را دیر خوانده و گاهی عصر را بلافاصله بعد از نماز ظهر خوانده

(۱). اتفاق و اجماع مسلمین بر آن است که جمع بین دو نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشاء در عرفه و مزدلفه جایز بلکه مستحب است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و اله چنین عمل کرد، اما اختلاف در این است که آیا این امر اختصاص به این دو مکان دارد و یا در همه زمانها و مکانها جایز و رواست؟

پیشوایان شیعه حکم به جواز فرموده و پیروان خود را دستور داده که می‌توانند بین ظهر و عصر و نیز بین مغرب و عشاء جمع کنند، چنان که پیامبر صلی الله علیه و اله به کرات در غیر عرفه و مزدلفه چنین کرده است، با توجه به این که وقت فضیلت هر نماز قابل انکار نیست. اما ستیان اختلاف کرده‌اند، گروهی گویند جمع بین آنها از مختصات عرفه و مزدلفه است، و برخی گفته‌اند در

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۹۰

و مزدلفه رخ داد، از این رو موقف مزدلفه و مشعر الحرام به نام جمع نامیده شد، زیرا قرب به خدا و تحقق به مقام جمع توقع می‌رفت، البته در وجه جمع در کتاب رازهای نماز این کلام را فهمیدی که جمع دو نماز به خاطر انتظار طلوع خورشید

سفرها نیز روایت شده، و گروهی در عذرهای دیگر نیز تجویز کرده‌اند، دلیل شیعیان اخبار و روایاتی است از پیامبر و ائمه دین علیهم السلام.

شگفت آن که در کتب صحاح اهل سنت نیز اخباری به طرق مختلف موجود است که عمل پیامبر صلی الله علیه و اله بر این بوده است، در صحیح مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و اله مکرر در غیر سفر و بدون هیچ عذری گاهی ظهر را دیر خوانده و گاهی عصر را بلافاصله بعد از نماز ظهر خوانده و گاهی مغرب را دیر بجا آورده و گاهی عشاء را به تعجیل پس از مغرب خوانده است. نیز چند روایت از ابن عباس در صحاح موجود است و گفته‌اند مخصوصاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله چنین کرده تا امت او به رنج نیفتد و به زحمت نباشند چه

و گاهی مغرب را دیر بجا آورده و گاهی عشاء را به تعجیل پس از مغرب خوانده است. نیز چند روایت از ابن عباس در صحاح موجود است و گفته‌اند مخصوصاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله چنین کرده تا امت او به رنج نیفتد و به زحمت نباشند چه یاد شده جمع شوند، وقتی با دانشمندان اهل سنن بدیع و مذاکره می‌شود اقرار می‌کنند که حق این است و رأی ما نیز موافق با شماسه ولی با نوعی عوام چه می‌توان کرد، لیکن حق را باید گفت و نوشت، زیرا امروز دنیا دنیای کار و روزگار کارگری است، در پنج وقت نماز خواندن برای برخی در شهرهای دنیا میسر نیست و اسلام برای همه جهان و همه زمان پیش‌بینی کرده و فرموده است: نماز را از ورود خورشید به دایره نیمروز یا نیمه‌شب و صبحگاهان بجا دارید، بنابراین پس از زوال خورشید به اندازه چهار رکعت مخصوص ظهر و سپس وقت نماز عصر است، و تا چهار رکعت پیش از غروب وقت مشترک است جز این که ظهر قبل از عصر باید خوانده شود تا نزدیک به غروب آفتاب که باز مخصوص نماز عصر خواهد بود، البته چنان که اشاره شد وقت فضیلت هر نماز آن است که در اول وقت خود ادا شود.

بلکه تنها سخن ما این است که احکام اسلام در همه روی زمین و در هر زمان به سهولت باید قابل اجرا باشد و مسلمانان را به هیچ وجه در فشار نگذارد، کارگران و کارمندان اگر بین ظهر و عصر جمع کنند و مغرب و عشاء را با هم بخوانند بدعتی نیاورده‌اند، بلکه بیشتر برای آن است که از وقت بهتر استفاده کنند و نماز آنان نیز ترک نشود، و چنان که اشاره شد در برخی از کشورها امکان پذیر و قابل اجرا نیست که در پنج وقت دست از کار بکشند و نماز بخوانند، شارع اسلام در سفر و حضر بدون هیچ عذری گاهی جمع می‌خوانده تا جهانیان بدانند نمازهای پنج گانه هیچ مزاحمتی با شغل و کسب مردم ندارد. (حاشیه سید محمد باقر سبزواری). (۸)

پیش آمدها و حوادث گاهی ایجاب می کند که نمازهای یاد شده جمع شوند، وقتی با دانشمندان اهل سنت بحث و مذاکره می شود اقرار می کنند که حق این است و رأی ما نیز موافق با شماست ولی با غوغای عوام چه می توان کرد، لیکن حق را باید گفت و نوشت، زیرا امروز دنیا دنیای کار و روزگار کارگری است، در پنج وقت نماز خواندن برای برخی در شهرهای دنیا میسر نیست و اسلام برای همه جهان و همه زمان پیش بینی کرده و فرموده است: نماز را از ورود خورشید به دایره نیمروز یا نیمه شب و صبحگاهان بپا دارید، بنابراین پس از زوال خورشید به اندازه چهار رکعت مخصوص ظهر و سپس وقت نماز عصر است، و تا چهار رکعت پیش از غروب وقت مشترک است جز این که ظهر قبل از عصر باید خوانده شود تا نزدیک به غروب آفتاب که باز مخصوص نماز عصر خواهد بود، البته چنان که اشاره شد وقت فضیلت هر نماز آن است که در اول وقت خود ادا شود.

بلکه تنها سخن ما این است که احکام اسلام در همه روی زمین و در هر زمان به سهولت باید قابل اجرا باشد و مسلمانان را به هیچ وجه در فشار نگذارد، کارگران و کارمندان اگر بین ظهر و عصر جمع کنند و مغرب و عشاء را باهم بخوانند بدعتی نیآورده اند، بلکه بیشتر برای آن است که از وقت بهتر استفاده کنند و نماز آنان نیز ترک نشود، و چنان که اشاره شد در برخی از کشورها امکان پذیر و قابل اجرا نیست که در پنج وقت دست از کار بکشند و نماز بخوانند، شارع اسلام در سفر و حضر بدون هیچ عذری گاهی جمع می خوانده تا جهانیان بدانند نمازهای پنج گانه هیچ مزاحمتی با شغل و کسب مردم ندارد، (حاشیه سید محمد باقر سبزواری). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۹۱

حقیقت است از مشرق قرب و رسیدن به خداست.

جبرئیل علیه السلام سپس دستور داد حضرت آدم سر به زمین بطحا (فضایی است در مشعر) بساید این گونه سر بر زمین نهادن از باب درک نور و انتظار حضور است، از این رو آدم علیه السلام تا طلوع فجر و سپیده حقیقت بر عالم ظلمانی طبیعت آرمید.

سپس جبرئیل علیه السلام فرمان داد آدم به کوه جمع صعود نماید تا به مقام جمع، کمال، و تمام نایل آید و بر حقایق این مقام سیطره یابد و بدان دست یازد و تا طلوع خورشید هفت بار به گناه اعتراف نماید، هفت بار به خاطر هفت عدد پرده های حجاب است، زیرا طلوع خورشید حقیقت هیچ رسم و اثری از گناهان هلاکت بار نمی گذارد و همه را می زداید، و لازم است هفت بار از گناهان توبه نماید، یعنی از خدا بخواهد به وسیله پذیرش توبه اش به او توجه نماید، هفت بار نیز به خاطر هفت حجاب است نیز از خدا بخواهد در هر مرتبه یک بار بر او تجلی ویژه نماید، تجلی ویژه آن است که متجلی و متجلی له و متجلی فیه [چونان اتحاد عقل و عاقل و معقول] یکی باشند، بر این پایه در هر مرتبه یک درجه نزدیک تر می شود، که در درجه سابق مانند نداشته است.

اما چرا آدم علیه السلام در دو موقف عرفات و مشعر به گناه خود اعتراف کرد و طلب بازگشت و توبه نمود؟ به خاطر این که اگر کسی عرفات را درک نکرد و مشعر را درک نمود حج او صحیح باشد، زیرا حج عبارت است از قصد کوی و روی خدا به شرط این که از ماسوی الله رخ برتابد و از همه خواسته های خود بیرون رود، پس اگر

چنین قصدی را حتی یکبار انجام دهد مقصود حاصل شده و اخلاقی به حج او وارد نمی‌آید. در واقع این گسترش از باب آسان‌گیری خدا و فضل اوست بر بندگان و ناتوانان.

آدم علیه السلام آن‌گاه از مشعر و جمع به منی کوچ کرد^{۳۹۳} به آرزویش رسید و نماز گزارد.

(۱). ابن عباس گفته است منی را از این جهت منی گفته‌اند که آدم علیه السلام به آرزوی خود بهشت

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۹۲

نماز آدم علیه السلام به فرمان خداوند صورت پذیرفت چرا که به آرزویش رسید و به جوار مولایش نایل آمد، نماز مایه تقرب هر پرهیزگار است «الصلاة قربان کل تقی»^{۳۹۴} نیز این جمله گفته آمد که نماز همان سه توحید است [یعنی توحید ذاتی، اسمایی و افعالی].

آدم علیه السلام نیز فرمان یافت در منی یک قربانی به خدا هدیه کند و به او نزدیک شود، یعنی ذبح شتر عقل یا گاو نفس یا گوسفند قلب بر هر کس به اندازه قدرت مالی‌اش واجب است، البته به اندازه حضور و جایگاه و مقام او، و خداوند جز به اندازه توانایی هر کس تکلیف نمی‌کند لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا^{۳۹۵} و برای انسان جز تلاش او چیزی نیست وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى^{۳۹۶}.

دیگر این که لازم است سر خود را از چرک، تکبر من گفتن - انانیت بتراشد و در برابر خداوند تواضع نماید و خود را فانی بداند، زیرا وقتی قربانی او پذیرفته شود و سر خود را بتراشد و در هر مرتبه و مقام فانی شود خداوند لباس جاودانگی بر اندام او ببوشاند، چنان که پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: نخستین قطره خونی که از قربانی ریخته می‌شود خداوند گناه صاحب قربانی را می‌بخشاید.^{۳۹۷} و فرمود: قربانی‌ها را شادمان و بانشاط [کنایه از فربهی است] سازید؛ زیرا مرکب‌های شما بر صراط‌اند.^{۳۹۸}

^{۳۹۳} (۱). ابن عباس گفته است منی را از این جهت منی گفته‌اند که آدم علیه السلام به آرزوی خود بهشت رسید، و مسجدی که در منی است خیفه نام دارد، پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود چون به مکه رویم به خیفه فرود آییم. مجاهد نیز روایت کرده هفتاد و پنج پیامبر در آن نماز خوانده‌اند و برخی زیادتر برشمرده‌اند (حاشیه سید محمد باقر سبزواری با مقداری تغییر).

^{۳۹۴} (۱). فروع کافی، ج ۲، کتاب الصلاة، باب فضل الصلاة، حدیث ۹، ص ۲۶۵؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۱۹.

^{۳۹۵} (۳). بقره: ۲۸۶.

^{۳۹۶} (۳). نجم: ۳۹.

^{۳۹۷} (۴). من لا یحضره الفقیه، ج ۲، فضایل الحج، حدیث ۴۰، ص ۱۳۸.

^{۳۹۸} (۵). همان، حدیث ۴۱، ص ۱۳۸.

شایان گفتن است که حکمت تراشیدن سر در همه اقوام و ملل زبونی و ذلت است، از این رو غالباً در مجازات‌های کیفری به‌کار می‌رفته و در ملکه عربیه قبول ذلت به آسانی میسر نبود و تن زیر بار سر تراشیدن نمی‌دادند، این حکمت اسلام و تأثیر دین بود که دستور فرمود در روز نحر سر خود را بتراشند و این خاکساری در راه خدا و امتثال فرمان را بپذیرند.

یکی از مردان طبیعی مسلک که اسلام را قبول نداشت و به آن اشکال و ایراد می‌گرفت از هم‌روزگاران حضرت صادق علیه السلام به نام ابن ابی العوجاء، در معرفی امام صادق به دوستان خود گفته: هذا ابن من خلق رؤس هؤلاء...؛ این فرزند کسی (پیامبری) است که سر همه حاجیان را تراشید (من لا

رسید، و مسجدی که در منی است خیف نام دارد، پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود چون به مکه رویم به خیف فرود آئیم. مجاهد نیز روایت کرده هفتاد و پنج پیامبر در آن نماز خوانده‌اند و برخی زیادتر برشمرده‌اند (حاشیه سید محمد باقر سبزواری با مقداری تغییر).

(۱). فروع کافی، ج ۳، کتاب الصلاة، باب فضل الصلاة، حدیث ۹، ص ۲۶۵؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۱۹.

(۲). بقره: ۲۸۶.

(۳). نجم: ۳۹.

(۴). من لا یحضره الفقیه، ج ۲، فضایل الحج، حدیث ۴۰، ص ۱۳۸.

(۵). همان، حدیث ۴۱، ص ۱۳۸.

شایان گفتن است که حکمت تراشیدن سر در همه اقوام و ملل زبونی و ذلت است، از این رو غالباً

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۹۳

سپس جبرئیل علیه السلام آدم را به جانب بیت الله آورد، و این در وقتی بود که گناهانش بخشیده شده بود، یعنی پس از پذیرش توبه و بازگشت به خدا استحقاق دخول به بیت الله و باقی به بقاء الله را یافت.

ابلیس نزد جمره سوم سر راه آدم گرفت، زیرا مرتبه قرب و به ملاقات خدا نایل آمدن و به حرم کبریایی او رسیدن آخرین مراحل است که امکان دارد ابلیس بر سالک رهپو تسلط یابد و رسیدن به مقام فنا و شادمان بودن به بقاء الله را بر او جلوه دهد، و چنین جلوه‌سازی‌های دروغین سبب از دست دادن قرب کبریا و عدم خلوص او به ساحت خداوند است، وقتی چنین چیزی از قلب آدم گذشت [که به مقام فنا دست یازیده است] جبرئیل علیه السلام به فریاد او رسید و گفت چنین اندیشه‌ای خالی از شوب و خلط اناثیت نیست و خالی از توهم منافرت و عدم تقرب نمی‌باشد. بلکه شایسته است سالک الی الله رسیدن به مقام فنا را نبیند و حتی به قلب خود خطور ندهد از این رو جبرئیل دستور داد آدم توسط هفت سنگریزه

در مجازات‌های کیفری به کار می‌رفته و در ملت عرب قبول ذلت به آسانی میسر نبود و تن زیر بار سر تراشیدن

یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۵۱، ذیل حدیث ۲۲۲۵. و همو بود که به مناسک و اعمال حج اعتراض کرد و گفته تا نمی‌به این سنگ‌ها، آجرها و گلوخ‌ها پناه می‌آورید، و مانند شتر هروله می‌کنید و ...

امام علیه السلام فرمود: اگر در این کار حقیقتی نباشد ما ضرر و زیانی نضرده‌ایم و اگر ماورای این اعمال و کردار حقیقتی باشد، و خدایی وجود داشته باشد شما ضرر و زیان دیده‌اید بلکه این سنگ و آجر براساسی حکیمانانه طراحی شده است و ... محل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۳، باب علمة، وجوب الحج، ج ۴.

حاشیه سید محمد باقر سبزواری با اندک‌ی تغییر). (۴)

نمی‌دادند، این عظمت اسلام و تأثیر دین بود که دستور فرمود در روز نحر سر خود را بتراشند و این خاکساری در راه خدا و امتثال فرمان را بپذیرند.

یکی از مردان طبیعی مسلک که اسلام را قبول نداشت و به آن اشکال و ایراد می‌گرفت از هم‌روزگاران حضرت صادق علیه السلام به نام ابن ابی العوجاء، در معرفی امام صادق به دوستان خود گفت: هذا ابن من خلق رؤس هؤلاء...؛ این فرزند کسی (پیامبری) است که سر همه حاجیان را تراشید (من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۵۱، ذیل حدیث ۲۳۲۵. و همو بود که به مناسک و اعمال حج اعتراض کرد و گفت تا کی به این سنگ‌ها، آجرها و کلوخ‌ها پناه می‌آورید، و مانند شتر هروله می‌کنید و ...

امام علیه السلام فرمود: اگر در این کار حقیقتی نباشد ما ضرر و زبانی نکرده‌ایم و اگر ماورای این اعمال و کردار حقیقتی باشد، و خدایی وجود داشته باشد شما ضرر و زیان دیده‌اید بلکه این سنگ و آجر براساسی حکیمانه طراحی شده است و ... علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۰۳، باب علمه، وجوب الحج، ح ۴. (حاشیه سید محمد باقر سبزواری با اندکی تغییر). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۹۴

ابلیس را هدف گیرد و هربار تکبیر گوید حکمت این کار خط فنا و بطلان کشیدن بر همه ماسوی الله است، فنایی که تصور آن هم از خاطر نگذرد، اما هفت سنگریزه زدن به خاطر هفت عدد حجاب مراتب خلق است. ابلیس در این وقت دور شد، سپس آدم علیه السلام در روز سوم و چهارم نیز عمل رمی جمرات را تکرار کرد، یعنی در سه روز ایام تشریق^{۳۹۹}، تکرار در این ایام برای غروب و تاریکی و انانیت در این سه شب و برای تابش خورشید حقیقت بر تمام اعضای وجود آدم در این ایام است، و راز هفت عدد سنگریزه نیز تأکید بر رسیدن به این مقام و متخلّق شدن به آن است.

جبرئیل سپس آدم علیه السلام را به بیت الله آورد و فرمان داد هفت بار گرداگرد بیت طواف نماید، این همان مرتبه سیر به جانب خلق با کمک خداست، و این مقام، همان تلبّس و تحقق و تخلّق به مقامات حجاب‌های هفت‌گانه است، و در این جاست که نکاح‌های پنج‌گانه صحیح می‌گردد، زیرا ازدواج‌های میان هفت مرتبه یادشده، پنج عدد است [پنج عددی که در خلال هفت مرتبه است] این جا بود که خداوند توبه او را کاملاً پذیرفت و آدم به نقطه قرب الی الله بار یافت، ولی گردش اطراف نقطه قطب لازمه‌اش احاطه به همه دایره‌های

^{۳۹۹} (۱). ایام تشریق در قرآن به ایام معدود اشاره نامیده شده، و خصوصاً تذکر داده‌اند که در تعقیب نمازهای پنج‌گانه تعبیر گفته شود، یعنی از ظهر روز نحر قربان شروع نمود تا روز سوم [از دهم تا دوازدهم] این دستور ویژه حسانی است که در منی هستند، اما حسانی که در سایر شهرستان‌هایند تا ده نماز که دو روز خواهد بود.

از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدند چرا روزه گرفتن حاجیان در ایام تشریق ممنوع است؟ فرمود: حاجیان مهمان خدا هستند و در مجلس مهمانی حضور یافته‌اند از این رو شایسته نیست روزه‌دار بر سر سفره خدا بنشیند، روزه را باید در خانه خود بگیرند، البته این حدیث در متن کتاب از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است (حاشیه سبزواری).

عقلی و حسی است که گویا در این هنگام در همه عوامل بالا و پائین حق تصرف دارد و زوجه اش حلال می‌گردد، و نکاح‌هایی که میان حقایق و اصول واقع می‌شود نیز مباح می‌گردد،

(۱). ایام تشریق در قرآن به ایام معدودات نامیده شده، و خصوصاً تذکر داده‌اند که در تعقیب نمازهای پنج‌گانه تکبیر گفته شود، یعنی از ظهر روز عید قربان شروع نمود تا روز سوم [از دهم تا دوازدهم] این دستور ویژه کسانی است که در منی هستند، اما کسانی که در سایر شهرستان‌ها هستند تا ده نماز که دو روز خواهد بود.

از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدند چرا روزه گرفتن حاجیان در ایام تشریق ممنوع است؟

فرمود: حاجیان مهمان خدا هستند و در مجلس مهمانی حضور یافته‌اند از این رو شایسته نیست روزه‌دار بر سر سفره خدا بنشیند، روزه را باید در خانه خود بگیرند، البته این حدیث در متن کتاب از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است (حاشیه سبزواری).

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۹۵

اصول یادشده از ناحیه خداوند قیوم آغاز می‌گردد و به افق عالم طبیعت می‌رسد تا فروع منظور در نظام کلی به دست آید، خداوند حکیم و داناست.

فصل

از مولای ما و سرور جن و انس حضرت امیر مؤمنان و امام پرهیزکاران علیه السلام پرسشی درباره وقوف به کوه عرفات به عمل آمد که چرا این کوه در حرم واقع نشده است؟ فرمود: چون کعبه خانه خدا و حرم درب این خانه است، بنابراین وقتی زائران بخواهند به جانب او آیند، آنان را نزد باب متوقف می‌سازند تا تضرع و زاری نمایند و اذن دخول گیرد [بنابراین کوه عرفات به منزله درب حرم است].

گفته شد پس چرا مشعر الحرام در حرم واقع شد؟ فرمود: چون خداوند اذن دخول داد آنان را در حجاب دوم متوقف نمود و چون تضرع و زاری‌شان طولانی شد اذن فرمود قربانی را نزدیک آورند (قربانی نمایند) و چون چرک و آلودگی‌ها را از خود توسط سر تراشیدن دور ریختند و تقصیر نمودند و از گناه‌هایی که حجاب آنان به‌شمار می‌رفت پاک شدند خداوند اذن زیارت با طهارت را صادر فرمود.

گفته شد: چرا خداوند روزه ایام تشریق را حرام فرمود؟ فرمود: چون مردم زوار خداوند و در مهمانی اویند، و برای مهماندار زیبا نیست مهمانانش را وادار به روزه نماید.

گفته شد: آویختن به پرده‌های کعبه چه معنی دارد؟ فرمود: مثل آویختن به پرده مثل مردی است که کسی به او جنایت کرده آن گاه به لباس این مرد می‌آویزد، زاری می‌کند، فروتنی می‌نماید تا آن مرد از او بگذرد.^{۴۰۰}

(۱). کافی، ج ۴، کتاب حج، باب نادر، ص ۲۲۴. امام سجاد علیه السلام فرمود: حج و عمره به جای آورید تا بدن‌های شما سالم، روزی‌های شما گسترده، فراخ و کفایت‌بخش خانواده‌تان باشد، حج‌گذار مورد بخشش و مغفرت قرار خواهد گرفت، (کافی، ج ۴، ص ۲۵۲، باب فضل الحج، ح ۱). امام

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۹۶

گویم مراد از جبل، کوه عرفات است، این کوه خارج از حرم قرار گرفته است ولی مشعر الحرام و مزدلفه که مقام قرب الی الله است باید در حرم باشد، چنان که شرح آن قبلاً گذشت.

در حدیث دیگر آمده است که کعبه بیت الله است، و مشعر درب این خانه می‌باشد و چون زائران بخواهند وارد خانه شوند خداوند آنان را نزد باب خانه متوقف می‌نماید تا اذن دخول دهد. سپس آنان را در حجاب و در بند دوم متوقف می‌نماید و آن مزدلفه است، و چون تضرع، لابه و زاری آنان را ببیند فرمان می‌دهد قربانی کنند.^{۴۰۱} وقتی نخستین قطره خون قربانی بر زمین ریزد، گناهان آنان آمرزیده می‌شود. حکمت قربانی این است که آنان را از خودشان و از هر چیز دیگر بی‌نیاز گرداند و در جوار رحمت خودش قرار دهد، البته جوار رحمت او به قدری والاست که هیچ نور و پرتوی به بلندای آن نخواهد رسید، ستایش ویژه خداوند است بر چنین فضل و رحمتی.

صادق علیه السلام فرمود کسی که قصد زیارت بیت الله نماید، در حج باشد یا عمره، از تکبر دور است و گناهانش چنان بخشیده می‌شود که گویی از مادر تازه به این جهان چشم گشوده، بسیار طواف کنید، پیش از آن که بین شما و بیت مانعی پیش آید ... (ر. ک: کافی، ج ۴، ص ۲۵۲، باب فضل الحج، ح ۲. پیامبر صلی الله علیه و اله نیز فرمود کسی که در مسجد الحرام دو رکعت نماز گزارد گویا در مسجد من هزار رکعت نماز بجای

^{۴۰۰} (۱). کافی، ج ۴، کتاب حج، باب نادر، ص ۲۲۴. امام سجاد علیه السلام فرمود: حج و عمره به جای آورید تا بدن‌های شما سالم، روزی‌های شما گسترده، فراخ و کفایت‌بخش خانواده‌تان باشد، حج‌گذار مورد بخشش و مغفرت قرار خواهد گرفت. (کافی، ج ۴، ص ۲۵۲، باب فضل الحج، ح ۱). امام صادق علیه السلام فرمود کسی که قصد زیارت بیت الله نماید، در حج باشد یا عمره، از تکبر دور است و گناهانش چنان بخشیده می‌شود که گویی از مادر تازه به این جهان چشم گشوده، بسیار طواف کنید، پیش از آن که بین شما و بیت مانعی پیش آید ... (ر. ک: کافی، ج ۴، ص ۲۵۲، باب فضل الحج، ح ۲. پیامبر صلی الله علیه و اله نیز فرمود کسی که در مسجد الحرام دو رکعت نماز گزارد گویا در مسجد من هزار رکعت نماز بجای آورده و کسی که در مسجد من نماز بخواند افضل است از هزار رکعت در مساجد دیگر؛ و فرمود حج خوبه و پذیرفته شده پاداشی جز بهشت ندارد، و فرمود: کسی که حج را با شرایط به‌جای آورد، و دروغ و جدال در آن نباشد برمی‌گردد مانند کسی که مادرش الآن او را به دنیا آورده است، و فرمود خداوند متعال برای این خانه هر روز یکصد و بیست رحمت آفرید، شصت رحمت از آن طواف کنندگان، چهل رحمت از نمازگزاران و بیست رحمت برای ناظران به خانه. و فرمود: چیزی در زمین از بهشت جز حجر باقی نیست، و اگر مشرکان آن لمس نکرده بودند، هیچ بیمار و دردمندی نبود که از آن شفا نگیرد) حاشیه سید محمد باقر سبزواری.

^{۴۰۱} (۱). غلل الشرایع، ج ۲، باب ۱۹۰، ص ۴۴۳.

آورده و کسی که در مسجد من نماز بخواند افضل است از هزار رکعت در مساجد دیگر؛ و فرمود حج خوب و پذیرفته شده پاداشی جز بهشت ندارد، و فرمود:

کسی که حج را با شرایط به جای آورد، و دروغ و جدال در آن نباشد برمی گردد مانند کسی که مادرش الآن او را به دنیا آورده است، و فرمود خداوند متعال برای این خانه هر روز یکصد و بیست رحمت آفرید، شصت رحمت از آن طواف کنندگان، چهل رحمت از نمازگزاران و بیست رحمت برای ناظران به خانه. و فرمود: چیزی در زمین از بهشت جز حجر باقی نیست، و اگر مشرکان آن لمس نکرده بودند، هیچ بیمار و دردمندی نبود که از آن شفا نگیرد (حاشیه سید محمد باقر سیزواری).

(۱). علل الشرایع، ج ۲، باب ۱۹۰، ص ۴۴۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۹۷

راه سوم [در چگونگی رسیدن انسان به مقامات]

این راه در این باره است که چگونه انسان به این مقامات برسد و به آن‌ها متخلّق گردد. امام صادق علیه السلام در کتاب مصباح الشریعۀ و مصباح الحقیقۀ^{۴۰۲} فرموده است هنگامی که بار سفر حج بیت الله را بستی و بر مرکب سوار شدی، بایستی قبل از هر کاری، تمام موانع و مشاغل را از خود دور کنی، و دل به خدا ببندی، و ذره‌ای از غیر او در دلت باقی نگذاری:

ما بقی غیر از خدا را واگذار

دل به سوی حق ببند ای مرد کار

مظهر سرّ طریقت آمدی

چون که با حق و حقیقت آمدی

و همه کارها را به جانب کبریایی او تفویض نمایی و در کلیه حرکات و سکون خود بر او توکل کنی، و تسلیم دست قضا و قدر او بوده و از دنیا و مردم و آسایش آن روگردان باش.

کار، درگاه خداوند دارد و بس

درگه خلق، همه زرق و فریب است و هوس

ای برادر کس او باش و میندیش ز کس

هر که او نام کسی یافت، از آن درگه یافت

ور چه در معصیتی، از در او لا تیأس

گرچه در طاعتی، از حضرت او لا تآمن

^{۴۰۲} (۱). مصباح الشریعۀ، باب ۲۱، ص ۵۴، کُفْتَنی است مترجم مختصر کتاب مصباح الشریعۀ، آقای محمد باقر ساعدی در لابه لای ترجمه حدیث اشعاری افزوده که ما نیز در اینجا آوردیم.

حقوق مردم که به گردنت تعلق گرفته‌اند به صاحبانش برسان و به توشه‌ای که آماده کرده و زاد و راحله و یاران و نیرومندی و جوانی و ثروتی که در تحت اختیار داری، اعتماد مکن، زیرا ممکن است همان‌هایی که مورد علاقه و اطمینان تو بوده‌اند دشمنان سرسخت تو بوده و به زیان تو تمام شوند، و به همین مناسبت باید اعتراف کرد که زورمندی و مکاری هیچ‌کسی فایده به حال او ندارد، مگر در صورتی که از طرف خدا تأیید و توفیقی حاصل کند.^{۴۰۳} در این سفر طوری آمادگی از خود

(۱). مصباح الشریعه، باب ۲۱، کیفیت حج، ص ۵۴، گفتنی است مترجم محترم کتاب مصباح الشریعه، آقای محمد باقر ساعدی در لابه‌لای ترجمه حدیث اشعاری افزوده که ما نیز در اینجا آوردیم.

(۲). و می‌توان بخشی از این حدیث شریف را این‌گونه به نظم آورد، پیش‌نیاز حج:

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۹۸

نشان بده که آرزومند بازگشت نمی‌باشی، و با همسفران خود کمال مصاحبت را داشته و اوقات واجبات دینی و سنن اسلامی را رعایت کن و انسانیت و تحمل‌نامالایمات و شکیبایی بر ناروایی‌ها و شکرگزاری از نعمت‌های خدا و مهربانی نسبت به برادران دینی و سخاوت و کمک به همراهان که همه از واجبات اخلاقی‌اند در تمام احوال مواظبت نما.

پس از آن که مقدمات مزبور را - درخور استطاعت خود - کسب کردی با آب توبه که تو را از آلودگی گناهان پاک می‌کند شست‌وشو کن، و جامه‌های صدق و صفا بر اندام خود بیوشان و با نهایت خضوع و خشوع قدم در راه بگذار و از همه چیزهایی که تو را از یاد خدا غافل می‌سازد و نمی‌گذارد از او فرمانبرداری کنی احرام ببند.

و لبیک بگو، یعنی با اخلاص کامل که از هرگونه خطاکاری پاک و پاکیزه است دعوت خدا را اجابت کن و به ریسمان محکم خدا دست نیاز بیفکن.

^{۴۰۳} (۲). و می‌توان بخشی از این حدیث شریف را این‌گونه به نظم آورد، پیش‌نیاز حج: $\text{اِنَّكَ} \text{كُرْتَقْدَحَجَّ} \text{حَضْرَه} \text{حَدَّارِ} \text{دَل} \text{دَر} \text{هَوَاي} \text{كَعْبِه}$ ، کوی یار داری $\text{اِنَّكَ} \text{فَرْمَايَش} \text{صَادِق} \text{عَلَيْهِ} \text{السَّلَام}$ امام ممتحن را $\text{اِنَّكَ} \text{بِر} \text{جَان}$ و دل بسیار این زیبا سخن را $\text{اِنَّكَ} \text{تَحْسَبِي} \text{نَحْسَبُه}$ از عالم و از ماسوا کن $\text{اِنَّكَ} \text{بَا} \text{أَبِه}$ توبه دل منزه از ریا کن $\text{اِنَّكَ} \text{خَالِي}$ شود از هر مانع و هر شغل $\text{اِنَّكَ} \text{شَاغِل}$ پاک و مصفا باید تن از $\text{اِنَّكَ} \text{رِخَائِل}$ یعنی مجاب و پرده‌ها از دل رها کن $\text{اِنَّكَ} \text{قَلْبِي}$ مصفاً آینه‌وش از صفا کن $\text{اِنَّكَ} \text{خَالِي}$ نما دل از هواها و وساوس $\text{اِنَّكَ} \text{دَل}$ را مطهر کن ز انواع دنائس $\text{اِنَّكَ} \text{عَرْم}$ توکل در امور بر خدا کن $\text{اِنَّكَ} \text{خود}$ را رضا بر حکم و فرمان $\text{اِنَّكَ} \text{تَضَا}$ کن $\text{اِنَّكَ} \text{حُكْم}$ قدر را واگذارش بر مقدر $\text{اِنَّكَ} \text{أَرِي}$ مقدر باشد $\text{اِنَّكَ} \text{نِيَكُو}$ مدبر $\text{اِنَّكَ} \text{حَق}$ و حقوق واجب مالی ادا کن $\text{اِنَّكَ} \text{دَل}$ را ز قید کفر امریمن رها کن $\text{اِنَّكَ} \text{دَل}$ بر رفیق و همسفر انواع ثروته $\text{اِنَّكَ} \text{بِمَتْن}$ نباید نیز برنایی و قدرته $\text{اِنَّكَ} \text{كَاهِي}$ شوند این‌ها همه دشمن به جانته $\text{اِنَّكَ} \text{كُرْدَنَد}$ آتش یا شوند ورز و باله $\text{اِنَّكَ} \text{تَنهَا}$ پناه حق تعالی چاره‌ساز است اِنَّكَ با نام و یاد و ذکر او راز و نیاز است $\text{اِنَّكَ} \text{خود}$ را چنان در این سفر آماده گردان $\text{اِنَّكَ} \text{كُوِي}$ که دیگر باز ناگردی به دوران $\text{اِنَّكَ} \text{م}$

| | |
|---------------------------------------|--------------------------------------|
| گر قصد حجّ حضرت دلدار داری | دل در هوای کعبه، کوی یار داری |
| فرمایش صادق علیه السلام امام ممتحن را | بر جان و دل بسپار این زیبا سخن را |
| غسلی نخست از عالم و از ماسوا کن | با آب توبه دل منزّه از ریا کن |
| خالی شود از هر مانع و هر شغل شاغل | پاک و مصفا بایدت تن از ردائل |
| یعنی حجاب و پرده‌ها از دل رها کن | قلبی مصفاً آینه‌وش از صفا کن |
| خالص نما دل از هواها و وساوس | دل را مطهر کن ز انواع دنائس |
| عزم توکل در امورت بر خدا کن | خود را رضا بر حکم و فرمان قضا کن |
| حکم قدر را واگذارش بر مقدر | آری مقدر باشدت نیکو مدبر |
| حق و حقوق واجب مالی ادا کن | دل را ز قید کفر اهریمن رها کن |
| دل بر رفیق و همسفر انواع ثروت | بستن نباید نیز برنایی و قدرت |
| گاهی شوند این‌ها همه دشمن به جانت | گردند آتش یا شوند وزر و بالت |
| تنها پناه حق تعالی چاره‌ساز است | با نام و یاد و ذکر او راز و نیاز است |
| خود را چنان در این سفر آماده گردان | گویی که دیگر باز ناگردی به دوران |

(م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۲۹۹

و به طواف پرداز، یعنی با همکاری فرشتگان رحمت خدا اطراف عرش الوهیت او طواف کن، چنانچه به اتفاق و همراه مسلمانان به طواف خانه خدا اشتغال می‌ورزی.

و هروله کن، یعنی دست از هوای نفس بردار و به تمام معنی به حول و قوت او تکیه کن

و در هنگام ورود به منی به‌طور کلی دست از غفلت و لغزش خود بردار، و چیزهایی را که آرزومند نیستی و مستحق نمی‌باشی تمناً مکن.

و در عرفات به خطاکاری خود اعتراف کن و پیمان قلبی خود را تجدید نما، و به یکتایی او توجه کرده موجبات تقرب به جناب او را فراهم ساز.

و در مزدلفه روح خود را به عالم بالا صعود ده، و بر کوه فنا قرار گیر، و گردن گوسفند هوا و هوس و طمع را جدا کن.

و در رمی جمرات، شهوات نفسانی و پست فطرتی و کارهای نامناسب را دور ساز.

و در وقت حلق و سرتراشی، عیوب ظاهری و باطنی را پاک کن.

و هنگام ورود به حرم، در امان و حمایت خدا وارد شو و از پیروی آرزوهای خود دست بردار.

و خانه خدا را زیارت کن و از صاحب آن تعظیم و احترام و به بزرگواری او اعتراف نما.

و در استلام حجر به بخش خدایی که برای تو قرار داده راضی باش و در برابر آن سر تعظیم فرود آور.

و در طواف وداع با هر که غیر اوست وداع کن.

و بر فراز صفا و مروه، روح و باطن خود را تصفیه نما، و آماده ملاقات با خدا باش و جوانمردانه فانی در اوصاف او شو.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۰۰

و با کمال استقامت به شرایط حج و وفا به عهد و پیمان که با پروردگارت تعهد نموده‌ای آن را تا روز قیامت پابرجا داشته پایداری کن.

در پایان این باب باید توجه داشته علت این که خدای متعال حج خانه‌اش را از میان همه عبادات به حضرت خود نسبت داده و فرموده: **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا**^{۴۰۴} حج خانه خدا نسبت به مردم مستطیع و مالدار برای خدا منحصر است، و هم‌چنین تشریح احکام نبوی برای این بوده که مردم خود را آماده کنند، و برای مرگ و قبر و روز قیامت مهیا شوند و از کلیه مناسک و آداب حج به یاد بهشت و دوزخ بیفتند.

(۱). آل عمران: ۹۷.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۰۱

^{۴۰۴} (۱). آل عمران: ۹۷.

بدان جهاد بر دو گونه است؛ یکی جهاد به حسب ظاهر یعنی پیکار با دشمنان دین، و دیگری جهاد در باطن برای اصلاح اخلاق ناپسند و رفتار ناشایست چنان که در قرآن کریم در این خصوص نصّ صریح وارد شده است، برخی از این نصوص اشاره است به جهاد اعمّ از ظاهر و باطن - چنان که بر اهل بصیرت پوشیده نیست - و برخی دیگر اشاره دارد به جهاد ظاهر و پیکار با دشمن دین از جمله **وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً**^{۴۰۵}؛ «همگی با مشرکین بجنگید»، خداوند در اشاره به جهاد درون فرمود: **وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**^{۴۰۶}؛ «آنان که در راه ما جهاد نمایند قطعاً راه‌هایمان را به آنان راهنمایی می‌کنیم».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله هنگام بازگشت از برخی جنگ‌ها فرمود: از جهاد اصغر برگزیدیم و جهاد بزرگ بر ما مانده است، گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و اله جهاد بزرگ کدام است؟ فرمود:

پیکار با نفس^{۴۰۷} پیامبر صلی الله علیه و اله نیز فرمود: «أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك»^{۴۰۸} دشمن‌ترین دشمنان تو نفس تو است که درون تو پهلویت قرار گرفته است».

(۱). توبه: ۳۶.

(۲). عنکبوت: ۶۹.

(۳). کافی، ج ۵، کتاب الجهاد، ص ۱۲، حدیث ۳؛ محجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۳؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۲۵.

(۴). عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۱۸، حدیث ۱۸۷.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۰۲

وانگهی خدای سبحان جهاد را واجب کرد تا دین او شکوهمند، و کلمه او والا مرتبه، و رحمت فراگیر او هر که را از بندگان بخواهد شامل شود، و حقیقت حق تشبیت و نور او کامل گردد، گرچه کافران را ناخوشایند باشد.

او جهاد اکبر را واجب نمود تا ارواحی که در سرزمین غربت و دوری از ذات مقدسش زندانی گشته‌اند از آلودگی‌های آمیخته به آن تصفیه شوند، و نفوس شریفی که در مسکن‌های هیولانی آرامش گرفته و در احکام طبیعت فرورفته و رنگ آن‌ها را پذیرفته، و به دنیای اندک خشنود شده‌اند را نجات بخشد، و خردهای بلندپایه از

^{۴۰۵} (۱). توبه: ۳۶.

^{۴۰۶} (۲). عنکبوت: ۶۹.

^{۴۰۷} (۳). کافی، ج ۵، کتاب الجهاد، ص ۱۲، حدیث ۳؛ محجة البيضاء، ج ۵، ص ۱۳؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۲۵.

^{۴۰۸} (۴). عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۱۸، حدیث ۱۸۷.

این تنگناها را به گستره عالم بزرگ و وسیع، و به دورترین افق رهایی بخشد، و همه این‌ها میسر نخواهد شد مگر به این‌که از دنیای فریب‌کار- یعنی از لذت‌ها و شهوات آن‌ها از قبیل زنان، فرزندان و آن‌چه در کتب شیعی و سنی آورده‌اند و ...- پهلوی تهی کند، چنان‌که خداوند فرمود: **زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ**^{۴۹}؛ «دوستی و خواستنی‌های گوناگون از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسب‌های نشاندار و دام‌ها و کشتزارها برای مردم آراسته شده، لیکن این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست، و حال آن‌که فرجام نیکوتر نزد خداست».

باری آن‌چه گفته شد فراهم نمی‌آید جز به بازگشت و توبه و آماده شدن به سرای جاودان و سرور، و آمادگی بر ورود به عالم صفا و نور که خداوند به فضل و کرمش مرزوق ما و شما گرداند و بر ما منت نهد، چراکه او بر هرچیز توانمند و بر پاسخ مثبت‌گویی و به اجابت‌رسانی شایسته است.

اما احکام جهاد ظاهر و پیکار با دشمن دین در کتاب‌های فقه به نگارش آمده لذا ذکر آن‌ها در این‌جا سود چندانی ندارد.

(۱). آل عمران: ۱۴.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۰۳

جهاد باطن

اما جهاد باطن، از امام صادق علیه السلام در کتاب **مصباح الشریعه** چنین آمده است:

خوشا به حال کسی که در راه خدای متعال با نفس اماره خود به مبارزه بپردازد و هوای نفس را مغلوب و منکوب نماید، و کسی که بر هوای نفس چیره شود به آستان رضای خدا و خشنودی او پیروزمندانه وارد گردد، و کسی که بتواند عقل و خردش را بر نفس اماره که همواره او را به ارتکاب معاصی دعوت می‌کند غالب ساخته از پیروی آن باز دارد و در این راه از هرگونه فداکاری دست بردارد و بر بساط خدمت خدا با کمال خضوع و خشوع قدم گذارد، به فوز عظیم و رستگاری بسیار با ارجی نایل گردیده است.

هیچ حجاب و فاصله‌ای میان خلق و خالق، تاریک‌تر و سهم‌ناک‌تر از نفس اماره و خواهش‌های خطرناک آن نیست و هیچ اسلحه‌ای به اندازه نیازمندی به خدا نمی‌تواند آن را از پای درآورد.

آری نیازمندی به خدا و خشوع در برابر ذات اقدس او و گرسنگی و تشنگی در روز و بیداری در شب است که پایه این اساس بدفرجام را از بیخ و بن برمی‌اندازد.

کسی که به مبارزه نفس می‌پردازد اگر در همان حال بمیرد شهید مرده، و اگر زیست کند و استقامت به خرج دهد سرانجام به نعمت رضوان الهی نایل می‌گردد.

خداوند متعال می‌فرماید: **وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ**^{۴۱۰}؛ «آنان که در راه ما جهاد نمایند قطعاً راه‌هایمان را به آنان راهنمایی می‌کنیم، و خداوند با نیکوکاران است.

به کوش تا به سلامت به مأمنی برسی
که راه سخت مخوف است و منزلت بس دور
ز آستان عدم تا به پیشگاه نشور
تو را مسافت دور و دراز در پیش است

(۱). عنکبوت: ۶۹.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۰۴

تو در میان گروهی غریب، مهمانی
چنان مکن که به یکبارگی کنند نفور

و هرگاه با کسی ملاقات کنی که از تو بیشتر در راه مبارزه با نفس جدیت می‌کند خود را سرزنش کرده و ملامت نما و او را بیش از پیش وادار کن تا در جهاد با هواهای نفسانی بکوشد، و بالأخره افسار امر و نهی او را محکم به دست بگیر و مانند سواره‌کار نیرومندی که برای تعلیم اسب، و رام کردن او قدم از قدم خطا نمی‌کند و رفتار آن را دقیقاً تحت نظر قرار می‌دهد اسب سرکش نفس را در همه‌جا مورد توجه قرار ده و از حرکات ناپسند او جلوگیری کن.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به اندازه‌ای نماز خواند که قدم‌های مبارکش ورم کرد، و می‌فرمود: چرا چنین نکنم با آن که می‌خواهم بنده سپاسگزار باشم.

^{۴۱۰} (۱). عنکبوت: ۶۹.

حضرت نبوی صلی الله علیه و اله با این عمل می‌خواهد امثال خود را بیازماید و آنان را به اهمیت عبادت سوق دهد تا از مبارزه با نفس و کوشش برای وصول به فیوضات الهی هیچ‌گاه غفلت نورزند، اینک شما هم غفلت نوزید و هیچ‌گاه دست از بندگی خدا و رنج در راه او برمدارید.

بدانید هرگاه مزه عبادت را بچشید و از برکات و نورانیت آن کامیاب شوید، ساعتی از عبادت برکنار نخواهید شد، و هرگاه شما را پاره‌پاره نمایند بازهم به بندگی او اشتغال خواهید ورزید.

در نتیجه آن کسی که از عبادت خدا اعراض نماید از فواید مربوط به آن که محافظت از خطاکاری و توفیق یافتن برای انجام خیرات باشد محروم خواهد شد.

از ربیع بن خثیم «ره» پرسیدند چرا شب را نمی‌خوابی و چون دیگران سر بر بستر استراحت نمی‌گذاری؟ گفت: می‌ترسم لشگر مرگ بر من شبیخون زند و هم‌چنان که از همه‌جا بی‌خبر، و دستم خالی است رخت بر بندم.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۰۵

سعدی

| | |
|-----------------------------|---|
| الا ای که عمرت به هفتاد رفت | مگر خفته بودی که بر باد رفت |
| همه برگ بودن همی‌ساختی | به تدبیر رفتن نپرداختی |
| چو پنجاه سالت برون شد ز دست | غنیمت شمر چند روزی که هست |
| غنیمت شمر این گرمی نفس | که بی‌مرغ، قیمت ندارد قفس |
| پی نیک‌مردان ببايد شتافت | که هر که این سعادت طلب کرد یافت ^{۴۱} |

بیان [در حجاب‌های راه سلوک]

بدان: ای کسی که با گام عرفان و پیکار با نفس راه خدا می‌پویی، اخبار و احادیث از پیامبر و ائمه اطهار علیهم السلام فراوان رسیده و دلالت دارند که حجاب‌هایی که در راه سلوک عبد به خداوند ذو المعارج قرار دارد هفت عدد می‌باشند، و بر کسی که در این راه به جهاد پرداخته لازم است همه آن‌ها را قطع و پاره نماید، این هفت حجاب در حقیقت اصول و مادر حجاب‌ها به‌شمار می‌روند و گرنه در احادیث وارد شده که حجاب‌ها هفتاد، هفتصد، و تا هفتاد هزار عدد نیز خاطر نشان رفته‌اند، برخی از اهل معرفت به اصول هفت‌گانه حجاب‌ها اشاره

^{۴۱} (۱). مصباح الشریعه، ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۱۹۴، باب هشتاد و هفتم.

کرده و گفته است: سالک کوی خدا در حال ریاضت و مجاهداتش به شش حجاب می‌گذرد، و بیشترین رهپویان هنگام رسیدن به یکی از آن‌ها خیال می‌کند که این آخرین و منتها درجات سلوک اوست.

لذا در این مرتبه متوقف می‌گردد و از آن تجاوز نمی‌کند- مگر این که خدا بخواهد- اما کسی که عنایت سابق خداوند شامل حال او شده باشد توفیق یاورش گشته و او را به مرتبه بالاتر می‌رساند، هم‌چنین در مرتبه بالاتر برخی متوقف و برخی نیز عنایت شامل حال او شده به بالاتر صعود می‌کند و هم‌چنین ... تا سالکی که به بالاترین درجات کمال برسد.

و شاید آنچه عارف رومی «قدس سره» درباره شیخ دقوقی حکایت کرده که

(۱). مصباح الشریعه، ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۱۹۴، باب هشتماد.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۰۶

هشت درخت دید و سپس یکی شدند، آن‌گاه به صورت هشت مرد برآمدند و سپس یکی گردیدند و به عنوان امام در نماز به او اقتدا کرده چنان که در منظومه مثنوی شرح داده^{۴۱۲} اشاره دارد به آنچه ما ذکر کردیم و گفتیم هفت عدد آن‌ها اشاره است به هفت پرده و حجاب، و یکی از آن‌ها اشاره است به نفس انسان، نفسی که حجاب‌های یادشده مراتب تنزلات، فرودگاه‌ها و درکات معصیت‌های آن است از این‌رو نفس استحقاق هبوط و سقوط به سرزمین غربت یافت تا استعداد توبه و انابه پیدا نماید.

برخی از سادات و بزرگان اهل عرفان^{۴۱۳} گفته است: فرمایش خدای سبحان

(۱).

^{۴۱۲} (۱). S\i\ آن دقوقی داشه خوش دیباچه‌ای، عاشق و صاحب کرامت خواجه‌ای، آن دقوقی رحمة الله علیه، کتبه سافریه مدافیه خافیه، سال‌ها رفته سفر از محقق ماه، بی‌خبر از راه و حیران در اله، هفت شمع از دور دیدم ناگهان، اندر آن ساحل شتابیدم بدان، نور و شعله می‌یکی شمعی از آن، بر شده خوش تا عیان آسمان، باز می‌دیدم که می‌شد هفت یکه، نور او بشکافتی جیب فلک، باز آن یکه‌بار دیگر هفت شد، مستی و حیرانی من زهت شد، پیش رفته دوران کمان شمع‌ها، تا چه چیز اسم از نشان کبریا، هفت شمع اندر نظر شد هفت مرد، نورشان می‌شد به سفته لاجورد، باز حیران گشتم اندر صنع رب، کاین چنین چون شد چگونه اسم ای مجیب، باز هر یک مرد شد شکل درخت، چشم از سبزی ایشان نیک‌بخش، ز انبوهی برگه پیدا نیست شاخ، برگه هم گم گشته از میوه فراخ، کتبه راندم بیشتر من نیک‌بخش، باز شد آن هفت جمله یکه درخت، بعد دیری گشته آن‌ها هفت مرد، جمله در قعده پی یزدان فرد، E\E\ مثنوی، دفتر سوم، قعده دقوقی و کراماتش، ص ۲۴۳ تا ۲۴۷).

(۴)

^{۴۱۳} (۲). مقصود مؤلف، سید محمد باقر حکیم و دانشمند و مآرفه معروفه که به لقب داماد مشهور است، صاحب‌دل و دین، و دارای تألیفات عدیده، استاد فلسفه و معلم فلاسفه است، از مرحوم- استاد میرزا طاهر تنگابنی شنیده‌ام که می‌فرمود: صدر المتألمین شیرازی در اوایل مقدمات فلسفه را نزد شیخ بهاء الدین محامی تحصیل کرده و چون چند سال گذشت نامه به سید داماد نوشه و به صدر المتألمین داد و او را معرفی کرد که اکنون وقت آن رسیده است که از محضر مبارک استفاده کند و صلاحیت و قابلیت آن دارد که مورد عنایت واقع شود... (سید محمد باقر سبزواری). (۴)

| | |
|-----------------------------------|------------------------------|
| عاشق و صاحب کرامت خواجه‌ای | آن دقوقی داشت خوش دیباچه‌ای |
| گفت سافرت مدا فی خافیه | آن دقوقی رحمه الله علیه |
| بی‌خبر از راه و حیران در اله | سال‌ها رفتیم سفر از عشق ماه |
| اندر آن ساحل شتاپیدم بدان | هفت شمع از دور دیدم ناگهان |
| برشده خوش تا عنان آسمان | نور و شعله هی یکی شمعی از آن |
| نور او بشکافتی جیب فلک | باز می‌دیدم که می‌شد هفت یک |
| مستی و حیرانی من زفت شد | باز آن یک‌بار دیگر هفت شد |
| تا چه چیز است از نشان کبریا | پیش رفتیم دوان کان شمع‌ها |
| نورشان می‌شد به سقف لاجورد | هفت شمع اندر نظر شد هفت مرد |
| کاین چنین چون شد چگونه است ای عجب | باز حیران گشتم اندر صنع ربّ |
| چشم از سبزی ایشان نیک‌بخت | باز هریک مرد شد شکل درخت |
| برگ هم گم گشته از میوه فراخ | ز انبوهی برگ پیدا نیست شاخ |
| باز شد آن هفت جمله یک درخت | گفت راندم پیشتر من نیک‌بخت |
| جمله در قعه پی یزدان فرد | بعد دیری گشت آن‌ها هفت مرد |

مثنوی، دفتر سوم، قصه دقوقی و کراماتش، ص ۲۴۳ تا ۲۴۷. (م)

(۲). مقصود مؤلف، سید محمد باقر حکیم و دانشمند و عارف معروف که به لقب داماد مشهور است، صاحب‌دل و دین، و دارای تألیفات عدیده، استاد فلسفه و معلم فلاسفه است، از مرحوم-

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۰۷

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ^{۴۱۴}؛ «و به راستی ما برای شما هفت راه آفریدیم و از کار خلق غافل نبوده‌ایم»، اشاره دارد به مراتب یادشده.

گویم دور نیست که هفت راه نفس به هفت آسمان تعبیر شود، چون نفس از آسمان اطلاع و عرش مرتبه‌اش یک‌بار به مدارات بروج نزول مرتبه می‌کند تا در افق طبیعت نقش گیرد و در سرزمین ماده غروب نماید و پرده و پوشش‌های هیولانی را بپوشد، نیز می‌توان این‌گونه گفت که نفس چون هریک از مراتب هفت‌گانه انفسی را به خود گیرد و در کسوت آن درآید، خاستگاه جرمی آسمانی برای هریک از هفت آفاق می‌شود، و تعدد مراتب آسمانی نیز بستگی به مناسبت‌ها و مراتب نفس دارد، و از این‌جاست که حجاب‌های نفسانی در محاذات اجرام هفت‌گانه آسمان‌ها قرار گرفته است، و یا بدان خاطر است که میان این حجاب‌ها و آن جواهر آسمانی مناسبتی است که جز خداوند و راسخان در علم راز آن را نمی‌دانند، از این‌رو سالک الی‌الله هرگاه در مجاهداتش یکی از این حجاب‌های نفسانی را پاره کرد به آسمانی مناسبت‌تر صعود می‌کند تا به خدای متعال منتهی گردد.^{۴۱۵}

شرح

مناسبت است درباره پرده‌ها و حجاب‌ها سخن را به تفصیل و مشروح آغاز کنیم تا راه‌گشای سالک این راه باشد، از این‌رو گویم: در جای خود روشن گردیده که نفس عقلی نوری آن‌گاه که از آفریننده کامل خود صادر شد برای نخستین‌بار خودش را

استاد میرزا طاهر تنکابنی شنیده‌ام که می‌فرمود: صدر المتألهین شیرازی در اوایل مقدمات فلسفه را نزد شیخ بهاء‌الدین عاملی تحصیل کرده و چون چند سال گذشت نامه به سید داماد نوشت و به صدر المتألهین داد و او را معرفی کرد که اکنون وقت آن رسیده است که از محضر مبارک استفاده کند و صلاحیت و قابلیت آن دارد که مورد عنایت واقع شود ... (سید محمد باقر سبزواری). (م)

(۱). مؤمنون: ۱۷.

(۲).

پله‌پله تا ملاقات خدا (م).

از تبئل تا مقامات فنا

(۱) مؤمنون: ۱۷.

(۲) از تبئل تا مقامات فنا پله‌پله تا ملاقات خدا (م).

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۰۸

مشاهده کرد، چون او پس از آفریدگار از همه به خودش نزدیک‌تر بود لذا خود را چیزی پنداشت، زیرا در خود نگریت و نعمت‌های بزرگی دید که آفریدگار در او به ودیعه سپرده بود از قبیل احکام و انوار اسماء و صفات الهی و از قبیل آن چه حضرت باری تعالی به او عطا کرده بود مانند یاوران، نیروها و قوایی که در بدن انسان نهاده شده تا با جهل و نیروهای جهلانی به ستیز آیند، چنان که در حدیثی در اصول کافی نیروهای عقل و جهل را به تفصیل برشمرده است^{۴۱۶} و این نخستین مرتبه حجاب‌هاست.

سپس وقتی نفس در خود نگریت و دید که اجمالا گوهری شریف است و در او حقایق عالم به تفصیل نهاده شده است - چون خود نفس سبب شد که تفصیل حقایق اشیاء پدید آید، و این سببیت از نوع علت و معلول است، چنان که در محل خود ثابت گردیده است - از این رو به اذن الله مبدل به روح مدبر کل گردید.

و وقتی متوجه ماده شد و در آن انطباق یافت و شکل و صورت ماده و احکام ماده را به خود گرفت، قلب شد (یعنی نفس به مرحله قلب تجلی نمود) این دو مرتبه با مرتبه اول سه حجاب شدند.

سپس نفس به اذن خدا متوجه تدبیر جهان و سیاست‌هایی که سبب نظم، مصالح، تشریح شرایع، ادیان، تأسیس سنت‌ها و احکام مناسب هر زمان گردید، و این مرتبه چهارم از حجاب‌هاست.

در مرحله بعد نفس خود را عامل دید و مشاهده کرد عمل خودش - بنا به اقتضای مصلحت - به آداب نیک ادب پذیرفته است، و این مرتبه پنجم از حجاب‌هاست، از این رو کاملاً به این جهان - جهان ماده - تکیه نمود، جهانی که خیال می‌کرد عمل اوست و مطمئن گردید که او مالک آن است، حق تصرف در آن دارد و ساکن آن است، و این مرحله ششم از حجاب‌هاست از این رو به دوری خود

(۱). اصول کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۴، ص ۲۰.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۰۹

از خدا افزود، چون در احکام طبیعت و عادات فرورفته بود، چراکه خود را چیزی پنداشت، بلکه بالاتر، خود را سلطان مدبر عالم، بلکه بالاتر، خود را تنها مدبر این جهان پنداشت، از این جاست که برخی از مردمان، بدون حق، ادعای خدایی یا پیامبری کردند، و کمتر و بدتر از این آن که کسی را در نظر نیاوری و بخواهی تسلط و تجبر حتی بر یک نفر داشته باشی، و این مرتبه هفتم از حجاب‌هاست، از این رو نفس، به واسطه حجاب‌های

^{۴۱۶} (۱). اصول کافی، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، حدیث ۱۴، ص ۲۰.

هفت‌گانه یادشده خود را از رسیدن به دار سرور و همسایگی آفریدگار، محروم کرد، و بر دوری خود افزود و از جایگاه نور و بهشت جاودانی - بهشتی که خاستگاه او بود - فاصله گرفت و دور گردید.

تبصره

بنده‌ای که با گام مجاهدات عرفانی رهپوی راه خداست، و پیکارگری که در راه او، قطع مسافت‌های معنوی می‌نماید لازم است که از این کوه‌ها و تپه‌های پی‌درپی بر فراز آید و حجاب‌های یادشده‌ای که در راه دارد را یکی پس از دیگری پاره نماید و پشت‌سر گذارد، و آغاز کار مجاهدت را از پائین‌ترین درکات نفس قرار دهد و به سوی خدا آید تا به‌جایی برسد که آغاز درجات این خورشید فروزان است.

[حجاب اول:- طبیعت]

بنابراین در راهپیمایی به سوی خدا اول کار باید لباس خلافت پادشاهان و احکام فرماندهان طبیعت‌گرا را از تن خود بیرون آورد، و از تقلید رسم و رسوم عرف و عادت احتراز نماید و از تقلید آثار پیشینیان دنیاگرا پهلو تهی کند و از پیروی نیروهای شهوانی و خشمانی به‌طور کلی اجتناب نماید، چنان‌که از امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: درهای قوا و جوارحت را از چیزهایی که به قلبت زیان وارد می‌آورد و آبرویت را نزد خدا می‌ریزد و پی‌آمد آن حسرت و پشیمانی روز قیامت است ببند.^{۴۱۷}

(۱). مصباح الشریعه، باب ۳۳، در ورع.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۱۰

[حجاب دوم:- حبّ دنیا]

بر این اساس، حجاب اول طبیعت است. و دوم کار این است که حبّ این دنیا که با فریب آراسته و آزرین بسته شده و پرده‌های دروغ و فریبی روی اهلش می‌اندازد را از دل بزدایی، چنان‌که پیامبر اسلام صلی الله علیه و اله فرمود: «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^{۴۱۸}؛ دنیا دوستی رأس هر گناه است»، و هوای نفس با خشنودی خدا جمع نمی‌شود، نیز از مولایمان حضرت صادق علیه السلام این حدیث نقل گردیده که فرمود: دنیا به مانند شکل و صورتی است که سر آن تکبر، چشم آن حرص، گوش آن طمع، زبان آن ریا، دست آن شهوت، پای آن عجب و خودبینی، دل آن غفلت، وجود آن فنا و دست‌آورد آن نابودی است، کسی که او را دوست دارد همین دوستی موجب کبر او می‌شود، کسی که او را نیکو بشمرد مایه حرص او می‌گردد، کسی که خواهان دنیا باشد سبب طمع او می‌شود کسی که او را مدح کند لباس ریا به اندام او می‌پوشاند، کسی که اراده و خواسته‌اش دنیا است

^{۴۱۷} (۱). مصباح الشریعه، باب ۳۳، در ورع.

^{۴۱۸} (۱). مصباح الشریعه، باب ۳۱، در زهد.

او را به عجب و خودبینی وامی‌دارد، کسی که به آن اطمینان نماید سبب غفلت او می‌شود، کسی که از آن خوشش آید موجب آزمایش و امتحان او قرار می‌گیرد و بر او نمی‌ماند، کسی که آن را گرد آورد و بخل ورزد او را به جایگاهش دوزخ رساند.^{۴۱۹} بنابراین حجاب دوم دنیاست. و باید دانست که این دو حجاب [طبیعت و گرایش به دنیا و دنیاطلبی] برخاسته از نفس اماره است، سپس بعد از گذشتن از این دو حجاب مقامات قلب بر او آشکار می‌شود.

کار سوم: آن که لازم است عبد سالک کردار خودش را چیزی شایسته ننگرد چرا که بندگی شایسته به درگاه خداوند بزرگ بیش از تصور ما اقتضای کردارهای نیک دارد این بدان خاطر است که مخلص‌ها در خطرند چه رسد به دیگر افراد بشر.

از امام صادق علیه السلام حدیث وارد شده که اخلاص دست‌آوردهای کردار را گردآوری می‌کند. بنابراین اخلاص مطلوبی است که کلید آن قبول و پذیرش خداوند است، و مهر و امضای آن خشنودی خداست، پس اگر خداوند از کسی قبول نماید و از او

(۱). مصباح الشریعه، باب ۳۱، در زهد.

(۲). همان، باب ۳۲، در صفت دنیا.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۱۱

خشنود گردد او مخلص است گرچه اعمال و کردارش اندک باشد، و اگر از کسی نپذیرد او مخلص نیست گرچه کردار او زیاد باشد، این حقیقت را می‌توان از آدم و ابلیس عبرت گرفت.^{۴۲۰}

علامت و نشانه پذیرش استقامت و پایداری به بخشایندهایی است که مورد محبت و دوستی اوست در این صورت هر حرکت و سکون او به صحیح و درست به‌واقع رسیده است.

انسان مخلص روح خود را در راه خدا آب کرده و خونس را در برپاداری علم و دانش فدا می‌کند، او کردارش به‌گونه‌ای است که عمل او عین کاری است که انجام می‌دهد، یعنی عامل و عمل و معمول یکی و متحد

^{۴۱۹} (۲). همان، باب ۳۲، در صفت دنیا.

^{۴۲۰} (۱). مصباح الشریعه، باب ۳۲ در صفت دنیا. لازم به اشاره است که آدم و ابلیس این‌گونه رخ داد که آدم در همان لحظه ترک اولی متوجه لغزش خود شد و توبه کرد و ابلیس با آن عبادت طولانی که به فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه فاصحه شش هزار سال به طول انجامید که معلوم نیست از سال‌های دنیاست یا از سال‌های آخرت (که هر روز آن پنجاه هزار سال دنیاست) همه بر باد رفته و آن در اثر لجابت و دهن‌کجی بود که به خداوند متعال داشت. و اگر عبادتش از سر اخلاص می‌بود در مقابل عدم سجده بر آدم توبه می‌نمود. (م)

می‌باشند ... زیرا وقتی آن را درک کرد همه را درک کرده، و اگر عملی از دست او برود همه از دستش رفته است، او معانی تنزیهی را در توحید تصفیه می‌کند.^{۴۲۱} همان‌گونه که امام اول^{۴۲۲} فرمود:

عاملان به هلاکت می‌رسند مگر عابدان، و عابدان به هلاکت می‌رسند مگر عالمان، و عالمان هلاکت می‌شوند جز راستگویان و راست‌کرداران هلاکت می‌شود به جز مخلصان، و اخلاص‌پیشه‌گان به هلاکت می‌رسند جز پارسایان، و پارسایان هلاکت

(۱). مصباح الشریعه، باب ۳۲ در صفت دنیا. لازم به اشاره است کار آدم و ابلیس این‌گونه رخ داد که آدم در همان لحظه ترک اولی متوجه لغزش خود شد و توبه کرد و ابلیس با آن عبادت طولانی که به فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه شش هزار سال به طول انجامید که معلوم نیست از سال‌های دنیاست یا از سال‌های آخرت (که هر روز آن پنجاه هزار سال دنیاست) همه بر باد رفت و آن در اثر لجابت و دهن‌کجی بود که به خداوند متعال داشت، و اگر عبادتش از سر اخلاص می‌بود در مقابل عدم سجده بر آدم توبه می‌نمود.
(م)

(۲). یعنی نام‌های تنزیهی خداوند همچون سبح، قدوس، سبحان و ... انسان مخلص آن‌ها را به نام‌های توحیدی همچون، علم، قدرت، حیات، اراده مطلق برمی‌گرداند، و خداوند را از نام‌های تنزیهی پیراسته می‌گرداند.
(م)

(۳). مصباح الشریعه، باب چهارم، در اخلاص؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۳۲.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۱۲

می‌شوند مگر آنان که به مرحله یقین رسیده‌اند، و اینان نیز در خطر بزرگ قرار دارند.

خداوند متعال به پیامبر اکرمش صلی الله علیه و اله فرمود: **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ**^{۴۲۳}؛ «چنان پروردگارت را بندگی کن تا به یقین برسی».

پایین‌ترین مرتبه اخلاص آن است که عبد همه توان و تلاش خود را در راه خدا به کار بندد و برای عمل خود نزد خدا قدر و منزلتی قایل نباشد تا در برابر آن از پروردگار پاداشی بخواهد، زیرا اگر خواهان پاداش و حق

^{۴۲۱} (۲). یعنی نام‌های تنزیهی خداوند همچون سبح، قدوس، سبحان و ... انسان مخلص آن‌ها را به نام‌های توحیدی همچون، علم، قدرت، حیات، اراده

مطلق برمی‌گرداند، و خداوند را از نام‌های تنزیهی پیراسته می‌گرداند. (م)

^{۴۲۲} (۳). مصباح الشریعه، باب چهارم، در اخلاص؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۳۲.

^{۴۲۳} (۱). حجر: ۹۹.

بندگی باشد در واقع عاجز، ناتوان و درمانده است. و پائین‌ترین درجه مخلص در دنیا سالم ماندن از گناهان، و در آخرت رهایی از آتش دوزخ و رسیدن به بهشت است.

حجاب سوم عمل است

یعنی:

کار چهارم: شایسته است که نزد عبد مدح و ذم از دشمنان و دوستان تفاوت نکند، چنان که گفته‌اند بر چهره مداحان دروغگو خاک بپاشید.^{۴۲۴} و بر آن چه از دست داده افسوس نخورد، و به آن چه در دست دارد خرسند و خشنود نباشد.^{۴۲۵}

سرور اولیاء و اشرف اوصیاء، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام در این باره فرمود: «ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک، بل وجدتک أهلا للعبادة فعبدتک»^{۴۲۶} بار پروردگارا من به خاطر ترس از آتش دوزخ و به خاطر آز و طمع در بهشت تو را عبادت نکردم، بلکه چنین یافتم که اهلیت عبادت و بندگی داری از این رو تو را بندگی کردم». و زهد حقیقی همین است، لذا باید به آن حضرت اقتدا کرد و از او الگو پذیرفت.

(۱). حجر: ۹۹.

(۲). برگرفته از فرمایش پیامبر صلی الله علیه و اله، «اِحْتُوا التَّرابَ فی وجوه المذَّاحین» صحیح مسلم، ج ۵، کتاب الزهد، ص ۴۹۸؛ سنن ابی داوود، ج ۴، ص ۲۵۴، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۳۲.

(۳). برگرفته از آیه ۲۳ سوره حدید.

(۴). شرح غرر و درر، خوانساری، ج ۲، ص ۵۸۰؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۳۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۱۳

از امام صادق علیه السلام روایت شده که زهد، کلید در آخرت و سبب دوری از آتش دوزخ است، زهد یعنی این که هر چه تو را از یاد خدا بازدارد و مشغول نماید ترک کنی، درحالی که نه از فوت آن اندوهناک شوی و نه از

^{۴۲۴} (۲). برگرفته از فرمایش پیامبر صلی الله علیه و اله، «اِحْتُوا التَّرابَ فی وجوه المذَّاحین» صحیح مسلم، ج ۵، کتاب الزهد، ص ۴۹۸؛ سنن ابی داوود، ج

۴، ص ۲۵۴، شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۳۲.

^{۴۲۵} (۳). برگرفته از آیه ۲۳ سوره حدید.

^{۴۲۶} (۴). شرح غرر و درر، خوانساری، ج ۲، ص ۵۸۰؛ شرح توحید صدوق، ج ۱، ص ۷۳۳.

ترک آن خشنود گردی، و نه از آن انتظار فرج داشته باشی و نه بر آن خواهان ستایش باشی و نه عوض آن را بخواهی.^{۴۲۷} بنابراین:

حجاب چهارم: [میل به بهشت و ترس از دوزخ]

عبارت است از میل، گرایش و رغبت به بهشت و ترس از آتش دوزخ، و بدان این دو مرتبه که از مراتب قلب به شمار می‌روند از مراتب نفس لوآمه [ملاط‌گر] نیز می‌باشند، بنابراین بعد از گذر از این گردنه‌ها، سالک گام بر مقامات قلب خواهد گذاشت و به مقام روح صعود می‌کند.

کار پنجم عبد این است که شایسته است او تمام سعی و تلاش و کوشش خود را در راه آب نمودن قلب، بخشیدن خون و دور افکندن تدبیر خویش به کار گیرد و به قضا و قدر پادشاه ملک و ملکوت خشنود باشد، بلکه تلاش خود را در از بین بردن نفس شیطانی و هلاکت آن به کار بندد، باید نفس سرکش را با گرسنگی و تشنگی روزانه و بیداری شبانه در میدان عشق به محبوب حقیقی رام و تربیت کرد، چراکه به افق عالم روح نزدیک می‌شود.

از امام صادق علیه السلام روایت شده: کسی که مشتاق و بی‌تاب خداوند است نه غذا می‌خواهد نه شراب و نه در خانه و کاخ و ... جای می‌گزیند.^{۴۲۸}

نیز از او علیه السلام درباره این که سلامت در گوشه‌گیری، و کم‌گویی است روایت آمده که فرمود:^{۴۲۹} اگر راهی بر آن [عزلت و صمت] نیافت باید از آن شهر به شهر دیگر کوچ کند و نفس خود را در بیابان تلف بیندازد، باید این کار با ضمیری صاف و دلی خاشع و بدنی شکیبا صورت پذیرد ...

(۱). مصباح الشریعه، باب ۳۱، در زهد.

(۲). همان، باب ۲۳ در سلامت.

(۳). همان، باب ۲۳ در سلامت.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۱۴

بلکه باید در نابود کردن نفس و بیچاره ساختن آن کوشا باشد و آن را هدف بلاها قرار دهد، آن سان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله برای ما حدیث نقل شده که ایشان قبل از هجرت بیشترین اوقات را بر کوه حرا

^{۴۲۷} (۱). مصباح الشریعه، باب ۳۱، در زهد.

^{۴۲۸} (۲). همان، باب ۲۳ در سلامت.

^{۴۲۹} (۳). همان، باب ۲۳ در سلامت.

تشریف می‌برد و مراتب ریاضت و مراقبت نفس را در آن جا بود، و پیوسته به ذکر و عبادت اشتغال داشت، از این رو عشق، شوق و حیرت ممدوح بر او چیره می‌آمد و چه بسا خود را از کوه سقوط می‌داد، و گاهی خود را از بلندی به زیر می‌افکند و جبرئیل علیه السلام او را می‌گرفت، حتی درباره او گفته شده پیامبر صلی الله علیه و اله عاشق پروردگارش گردید.^{۴۳۰}

(۱). عشق عبارت است از نشاط و سرور و ابتهاج کامل به موجودی که از هر جهت کامل است و آن موجود تنها ذات باری تعالی است. او معشوق حقیقی است که حاضر است نزد خیال عاشق ولی از حسّ او غایب می‌باشد. چنان که بنابر حدیث اصول کافی پیامبر صلی الله علیه و اله می‌فرماید: «أفضل الناس من عشق العبادَةَ فعانقها و أحبّها بقلبه و باشرها بجسده و تفرّغ لها فهو لا يبالي على ما أصبح من الدنيا على عسر أم على يسر». و قال «صلى الله عليه و اله: «إنّ الجنة لأعشق لسلمان من سلمان إلى الجنة»، و روى عن أبي جعفر عن أبيه - عليهما السلام - قال: «مرّ علىّ عليه السلام بكربلا فقال لَمَّا مرَّ به أصحابه و قد أقرء و رقت عيناه يبكي و يقول مناخ ركاب و مصارع عشاق شهداء لا يسبقهم من كان قبلهم و لا يلحقهم من بعدهم» یعنی بافضیلت‌ترین

^{۴۳۰} (۱). عشق عبارت است از نشاط و سرور و ابتهاج کامل به موجودی که از هر جهت کامل است و آن موجود تنها ذات باری تعالی است. او معشوق حقیقی است که حاضر است نزد خیال عاشق ولی از حسّ او غایب می‌باشد. چنان که بنابر حدیث اصول کافی پیامبر صلی الله علیه و اله می‌فرماید: «أفضل الناس من عشق العبادَةَ فعانقها و أحبّها بقلبه و باشرها بجسده و تفرّغ لها فهو لا يبالي على ما أصبح من الدنيا على عسر أم على يسر». و قال «صلى الله عليه و اله: «إنّ الجنة لأعشق لسلمان من سلمان إلى الجنة»، و روى عن أبي جعفر عن أبيه - عليهما السلام - قال: «مرّ علىّ عليه السلام بكربلا فقال لَمَّا مرَّ به أصحابه و قد أقرء و رقت عيناه يبكي و يقول مناخ ركاب و مصارع عشاق شهداء لا يسبقهم من كان قبلهم و لا يلحقهم من بعدهم» یعنی بافضیلت‌ترین مردم کسی است که عاشق عبادت و بندگی خداوند باشد، آن را در بغل گیرد و با دل دوستش دارد، با بدن بر آن مباشرت ورزد و بر آن وقت صرفه نماید، چنین کسی بانه ندارد که دنیا بر او چگونه می‌گذرد در تنگدستی است یا گشاده‌دستی، اصول کافی، ج ۲، ص ۸۳، کتابه الايمان و الصبر، باب العبادَة، حدیث ۳. نیز پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «بمشقة عاشق تر است به سلمان از سلمان به بمشقة». (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱. چنان که امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل فرمود زمانی که علی علیه السلام از سرزمین کربلا [جبهه جنگ صفین] می‌گذشت در وقتی که دو چشمش اشکبار بود یارانش او را ملاقات کردند، وی در حال گریه و با اشاره به دست فرمود: «این جا جایگاه خیمه و خرگاه آنان و این جا میدانی است که عاشقان شهید در خون خود بر زمین می‌خلطند، در این مقام کسی از پیشینیان بر آنان پیشی نگرفته و نه از پسینیان به آنان خواهد رسید». (بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵).

مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رحمه الله - انظار استاد خود مرحوم حاجی نوری را نقل کرده و در مقام ردّ آن حدیث نبوی را در عشق آورده و در مقام اثبات عقیده خود به گفتار مولای متقیان استناد کرده که در آن موقع که گذارش به سوی شهیدان افتاد قطرات اشکی نثار کرد و فدائاران کربلا را عاشقان حق نامید.

وی سپس عشق را بر دو قسم ممدوح و مذموم بخش کرده گوید عشق مذموم همان عشق شهوانی حیوانی است و عشق ممدوح همان عشق روحانی نفسانی انسانی است. عشق شهوانی به مجرد وصال و اتصال پایان می‌پذیرد و از بین می‌رود اما عشق روحانی نفسانی پیوسته تا ابد پاینده خواهد بود و حکیم نظامی چه زیبا سروده است:

عشقی که نه عشق جاودانی است \Z\ بازپیه شهوت جوانی است \Z\ عشق آینه بلند نور است \Z\ شهوت ز حساب عشق دور است \Z\ در خاطر هر که عشق ورزد \Z\ عالم همه حبه‌ای نیرزد \Z\ چون عاشق را کسی بگوید \Z\ معشوق از او بیرون تراود \Z\ چون عشق به صدق ره نماید \Z\ یکن خوبی دوست ده نماید \Z\ این سینا گوید عشق مختص نوع انسان نیست بلکه در همه موجودات ساری و جاری است از قبیل فلکایه عنصریایه، معدنیایه، نباتات و حیوانات.

مولوی بیش از همه عشق ممدوح را مدح گفته و آن را معدن اسرار خداوند دانسته گوید:

عشق عارفانه جداست \Z\ عشق اسطراب اسرار خداست \Z\ هر چه گویم عشق را شرح و بیان \Z\ چون به عشق آیم خجل باشم ز آن \Z\ چون قلم اندر نوشتن می‌شافت \Z\ چون به عشق آمد، قلم بر خود شگافت \Z\ ر. ل: سفینه البحار، محدث قمی، ماده عشق؛ پاورقی سید محمد باقر سبزواری؛ مولوی، مثنوی، ج ۱، بردن پادشاه طیبیه ... ص ۴). (۵)

مردم کسی است که عاشق عبادت و بندگی خداوند باشد، آن را در بغل گیرد و با دل دوستش دارد، با بدن بر آن مباشرت ورزد و بر آن وقت صرف نماید، چنین کسی باک ندارد که دنیا بر او چگونه می‌گذرد در تنگدستی است یا گشاده‌دستی» اصول کافی، ج ۲، ص ۸۳، کتاب الایمان و الکفر، باب العبادة، حدیث ۳. نیز پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «بهشت عاشق‌تر است به سلمان از سلمان به بهشت». (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۱). چنان که امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش علیه السلام نقل فرمود زمانی که علی علیه السلام از سرزمین کربلا [جهت جنگ صفین] می‌گذشت در وقتی که دو چشمش اشکبار بود یارانش او را ملاقات کردند، وی در حال گریه و با اشاره به دست فرمود: «این‌جا جایگاه خیمه و خرگاه آنان و این‌جا میدانی است که عاشقان شهید در خون خود بر زمین می‌غلطند، در این مقام کسی از پیشینیان بر آنان پیشی نگرفته و نه از پسینیان به آنان خواهد رسید». (بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵).

مرحوم حاج شیخ عباس قمی - رحمه الله - انکار استاد خود مرحوم حاجی نوری را نقل کرده و در

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۱۵

بنابراین

حجاب پنجم قلب است

، و سالک پس از آن به حریم نفس مطمئنه داخل می‌شود.

کار ششم: عبد سالک و رهپوی راه خدا بعد از آن به وسیله بال و پر ارواح بلندپایه پرواز می‌کند و در خانواده انوار توانمند قرار می‌گیرد، و چون این مقام به جوار و همسایگی خداوند نزدیک است - چون سالک از اکثر صفات بشر رهایی یافته است - چنین مشاهده می‌کند که همه انوار نزد خدای سبحان هیچ، نابود و

مقام رد آن حدیث نبوی را در عشق آورده و در مقام اثبات عقیده خود به گفتار مولای متقیان استناد کرده که در آن موقع که گذارش به کوی شهیدان افتاد قطرات اشکی نثار کرد و فداکاران کربلا را عاشقان حق نامید.

وی سپس عشق را بر دو قسم ممدوح و مذموم بخش کرده گوید عشق مذموم همان عشق شهوانی حیوانی است و عشق ممدوح همان عشق روحانی نفسانی انسانی است. عشق شهوانی به مجرد وصال و اتصال پایان می‌پذیرد و از بین می‌رود اما عشق روحانی نفسانی پیوسته تا ابد پاینده خواهد بود و حکیم نظامی چه زیبا سروده است:

بازیچه شهوت جوانی است

عشقی که نه عشق جاودانی است

شهوت ز حساب عشق دور است

عشق آینه بلند نور است

| | |
|------------------------|-------------------------|
| عالم همه حبه‌ای نیرزد | در خاطر هرکه عشق ورزد |
| معشوق از او برون تراود | چون عاشق را کسی بکاود |
| یک خوبی دوست ده نماید | چون عشق به صدق ره نماید |

ابن سینا گوید عشق مختص نوع انسان نیست بلکه در همه موجودات ساری و جاری است از قبیل فلکیات عنصریات، معدنیات، نباتات و حیوانات.

مولوی بیش از همه عشق ممدوح را مدح گفته و آن را معدن اسرار خداوند دانسته گوید:

| | |
|----------------------------------|-----------------------------|
| عشق اسطرلاب اسرار خداست | علت عاشق ز علت‌ها جداست |
| چون به عشق آیم خجل باشم ز آن | هرچه گویم عشق را شرح و بیان |
| چون به عشق آمد، قلم بر خود شکافت | چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت |

(ر. ک: سفینه البحار، محدث قمی، ماده عشق؛ پاورقی سید محمد باقر سبزواری؛ مولوی، مثنوی، ج ۱، بردن پادشاه طبیب ...، ص ۴). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۱۶

متلاشی‌اند، و همه‌چیز را پدید آمده از او می‌بیند و به او بازمی‌گردند، از این رو به طور کلی از خود بیرون می‌آید، هستی‌اش را فانی می‌سازد، و من عاریتی خود را رها می‌کند، در این وقت باقی به بقاء الله می‌شود و همه‌چیز را فانی می‌نماید، بنابراین حجاب ششم روح است.

سپس بعد از فنای یادشده از سر ضمیر و راز درون خویش این ندا را می‌شنود که **يا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً^{۴۳۱}**؛ «ای نفس آرام‌خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد». آن‌گاه عبد از این فنا هم فانی می‌شود و باقی به بقاء الله می‌گردد و نزد خدا جا می‌گیرد و خداوند از راز درون او این ندا در می‌دهد که: **لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ** و چون در آن هنگام هیچ پاسخ‌دهنده‌ای نیست، جواب می‌دهد **لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ^{۴۳۲}** ملک از آن خدای یکتای قهار است.

^{۴۳۱} (۱). فجر: ۲۷ و ۲۸.

^{۴۳۲} (۲). مآثر: ۱۳.

حجاب هفتم گمان چیزی بودن عبد است.

خداوند در حدیث آسمانی از مرتبه ششم و هفتم تعبیر و اشاره به عشق و قتل نموده فرماید: «من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و من قتلته فأنا دیته؛ کسی که عاشق من گردید عاشق او می‌شوم و هر که را عاشق شدم به قتل و شهادت می‌رسانم، و هر که را به شهادت رساندم خودم خون‌بهای اویم». به زودی بررسی این سخن خواهد آمد.

یادآوری

به حدیث مصباح الشریعه بازگشته و آنچه در شرح آن به‌خاطر می‌رسد بیان می‌کنیم.

گروه‌هایی که خداوند پیکار و جهاد با آنان را ظاهراً واجب شمرده- با توجه به اختلاف آراء و عقایدشان- قدر مشترک همه آنها بین کفر و شرک، روی برتافتن آنان و عدولشان از دین خدا و راه مستقیمی است که خدا از آن خشنود است. از این رو

(۱). فجر: ۲۷ و ۲۸.

(۲). غافر: ۱۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۱۷

امام علیه السلام در جهاد اکبر به محاذات دو طایفه در جهاد اصغر، نفس و هواهای نفسانی را تذکر داد، زیرا نفس امّاره به خداوند متعال کافر است و هوای نفس که بسیار پست و فریبنده است به خدا کافر و مشرک است.

اما دوم [- شرک هوای نفس] خداوند متعال درباره آن فرمود: **أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ**^{۴۳۳} کسی که هوای خودش را خدای خویش قرار داده است.

اما اول [کفر نفس امّاره] نفس، و مراد از آن همان روحی است که از عالم امر به جهان پائین هبوط نمود و در جهان عناصر و ماده جای گرفت و به‌گونه‌ای در ماده انطباق یافت که گویی طبیعت شد، به‌خاطر این هبوط و انطباق در ماده عالم خود را به فراموشی سپرد، و آنچه در آن عالم بالا بود از قبیل زیبایی، روشنایی، خضوع و فروتنی در برابر خداوند را فراموش کرد و از عهد و پیمان و میثاقی که به خدا سپرده بود غافل گردید و به

نعمت‌های او کافر شد، آن‌ها را پنهان کرد و منکر شد، چون واژه کفر به معنی پنهان کردن است، چنان‌که بارها دانستی.

سپس امام علیه السلام وقتی واجب القتال‌ها را برشمرد تا درهای ملکوت باز شود حال شخص مجاهد و پیکارجو را تذکر داد و آن عبارت است از نیروی عقلانی که از نور خدا بهره‌مند است، و از مشکات نبوت و ولایت اقتباس نور کرده است.

امام در مرحله سوم کیفیت اسلحه، ابزار و آلاتی که برای این پیکار و جهاد لازم است را این‌گونه برشمرد: تلاش، کوشش، تضرع و زاری و ...

آن‌گاه اشاره فرمود که امور مزبور همان‌گونه که سلاح به‌شمار می‌روند آن‌گونه نیز نیروی پیکارگر و رزمنده می‌باشند ولی به دو اعتبار، از این‌رو دوبار ذکر فرمود و پنج عدد بودن تأیید فرمایش امام علیه السلام است، لشکر نیز پنج است از این جهت نام آن را خمیس گذاشته‌اند، بنابراین احساس فقر و نیاز به درگاه خدا مقدم و پیش‌نیاز است، بیداری در شب اصل ساقه است، خشوع از آن دل است و جز در دل وجود

(۱). جائیه: ۲۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۱۸

نمی‌گیرد، گرسنگی و تشنگی در روز دو بال به حساب می‌آیند، رزمگاه و میدان نبرد عبارت است از میدان خدمت و بندگی به خداوند متعال.

امام علیه السلام سپس فرمود: این‌ها جهاد در رسیدن به خود خداوند است برخلاف جهاد اصغر که برای رسیدن به راه خداست، چنان‌که فرمود: **وَ الَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**^{۴۳۴} «و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم».

معنای جهاد در رسیدن به خدا این است که عبد با نفس خود پیکار کند و تمام سعی و تلاش خود را در رسیدن به جوار خدا به کار بندد، لباس حس، خیال و عقل را دور اندازد، دو کفش دنیا و آخرت را از پای درآورد، و از همه ماسوی الله قطع علاقه نماید، و به‌طور کلی به حضرت مولی روی آورد، نفس امّاره را بکشد، هواهای نفسانی را قلع و قمع نماید، و همه همّت و تلاش خود را یکی سازد به گونه‌ای که جز خداوند یکتا را نبیند و نداند.

امام علیه السلام سپس فرمود: پیکارگر در ظاهر یا می‌کشد و چیره می‌گردد و یا کشته می‌شود و مغلوب می‌گردد، گرچه در این حالت نیز چیره شده است، و در باطن یا در راه تلاش و اجتهادش می‌میرد و یا بعد از آن

زنده می‌ماند، در صورت اول با شهیدان است؛ زیرا وَ مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ؛^{۴۳۵} «هرکس به قصد مهاجرت در راه خدا و پیامبر او از خانه‌اش به‌درآید، سپس مرگش دررسد، پاداش او قطعا بر خداست»، و خون‌بهای او خداست چنان‌که در حدیث قدسی یادشده فرمود: «من طلبنی وجدنی و من وجدنی عشقنی، و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته، و من قتلته فعلی دیته و من علی دیته فأنا دیته»^{۴۳۶} یعنی کسی که خواهان و جویای من باشد مرا خواهد یافت، و کسی که مرا

(۱). عنکبوت: ۶۹.

(۲). نساء: ۱۰۰.

(۳). اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، باب من اذی المسلمین، حدیث ۷ و ۸، ص ۳۵۲، حدیث قرب نوافل.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۱۹

یافت عاشقم می‌شود کسی که مرا به‌وسیله قرب نوافل دوست دارد من او را دوست دارم، و کسی را که من دوست دارم او را خواهم کشت، یعنی هوای نفس او را خواهم کشت و از همه ماسوا قطع می‌کنم، و کسی را که این‌گونه کشتم - به مقتضای سنت خداوند در قتل - دیه‌اش با من است، و کسی که خون‌بهایش با من باشد من دیه او هستم به این‌گونه که گوش، چشم، دست و پای او می‌شوم، بلکه همه‌چیز از آن اوست، زیرا که همه اجزای او از خداست نه از خود و هوای خویشتن.

گویم: براساس معنایی که ما از حدیث یادشده به بیان آوردیم نیازی به ردّ این خبر نیست، و نیازی نیست گفته شود این حدیث از طریق اهل سنت است با توجه به این‌که ابن ابی جمهور احسایی از دانشمندان شیعی است و این حدیث را از مشایخ روایی خود - قدس الله اسرارهم - روایت کرده است.

اما دوم [شرک هوای نفس] اگر کسی از شرّ شرک هواهای نفسانی و دسیسه‌های شیطانی نجات یابد و به زندگی روحانی دست یازد، زندگی او به «رضوان الله اکبر» می‌انجامد، یعنی در بهشت خرسندی خدا زندگی دنیوی و اخروی خواهد داشت، بر این پایه هرچه پدید آید و نابود گردد، رو کند یا روی برتابد همه را به رضای خدا ببندد، و هیچ حرکتی جز به فرمان و حکمی که او امضا فرموده نداند، زیرا در این دیدگاه عبد سالک از خود و همه‌چیز فانی شده و باقی به بقاء الله گردیده، در احادیث قدسی دیرین می‌خوانیم خداوند فرماید: «یا بن آدم خلقتک لأجلی، أظننی حتی أجعلک مثلی، إذا قلت للشیء کن فیکون؛ ای فرزند آدم تو را برای خودم آفریدم از

^{۴۳۵} (۳). نساء: ۱۰۰.

^{۴۳۶} (۳). اصول کافی، کتاب ایمان و کفر، باب من اذی المسلمین، حدیث ۷ و ۸، ص ۳۵۲، حدیث قرب نوافل.

فرمان من پیروی کن تو را مانند خودم قرار می‌دهم، به‌گونه‌ای که وقتی به چیزی گفتی باش، پدید می‌آید، و در این باره گفته شده «بسم الله» از زبان عبد، مانند «کن - باش» از خداست.

سپس امام علیه السلام بر این تلاش و اجتهاد انگیزه داد و فرمود: هرگاه مجتهد و تلاش‌گری را در اجتهادش کوشاتر از خود دیدی نفس خود را سخت سرزنش نما و

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۲۰

آن را کاملاً ملامت کن و نسبت ننگ و عار تمام به او بده و بگو: او هم مانند تو است، و چه بسا تو در عمل و اجتهاد و پافشاری از او قوی‌تری، تو بهتر می‌توانی بر سختی‌ها شکبیا باشی، تو بهتر می‌توانی بیشتر از او تولید کنی، البته این توبیخ و سرزنش تنها باید برای برانگیختن نفس در بالا بردن تلاش و دور ساختن آن از کردار ناشایست باشد.

امام علیه السلام آن‌گاه راه ریاضت نفس را بیان فرمود، یعنی وقتی که نفس، اسیر تو شد، و از خواسته‌هایش از جمله انس به وطن که عالم عنصر خاکی است ممنوع گردید و خواسته‌های شهوانی آن که برآمده از طبع حیوانی است را در اختیار گرفت و او را مهار کرد. چنان که فرمود: برای نفس زمام (- افسار، مهار، دهان‌بند) قرار بده، زمام، استعاره است، چون زمام و مهار را برای بردن حیوان به کار می‌برند، و ذکر «عنان - دهنه» نیز برای منع و بازداشت حیوان است. آن‌گاه فرمود: نفس را آن‌گونه ریاضت بده و تربیت کن که اسب‌سوار آگاه به راه آموزش و تربیت می‌خواهد اسب را تربیت کند زیرا عالم به راه آموزش حتی یک گام از گام‌های اسب از نظر او پوشیده و فراموش شده نیست، وی نخستین گام‌های اسب را چنان زیر نظر دارد که به چموشی نینجامد، به راست و چپ، جلو و عقب نرود، طفره نرود^{۴۳۷} بلکه تربیت و آموزش آن اسب به‌گونه استوار و راهی راست صورت پذیرد.

سپس امام علیه السلام بر تلاش و کوشش در پیمودن راه رستگاری به سه‌گونه انگیزش داد و تحریک نمود.

اول: از راه الگوگیری از پیامبر صلی الله علیه و اله زیرا ایشان به قدری نماز خواند که پاهای مبارکش ورم کرد، به او در این باره گفته شد: تو پیامبر و سرور پیامبرانی [چرا این

(۱). طفره عبارت است از این که اگر اسب با گام‌های یک متری مثلاً آموزش داده می‌شود یک مرتبه به جهش به جهش آید و گامی سه‌متری مثلاً بردارد. مانند این که به قائمه برسد منفرجه شود و ... (م).

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۲۱

^{۴۳۷} (۱). طفره عبارت است از این که اگر اسب با گام‌های یک متری مثلاً آموزش داده می‌شود یک مرتبه به جهش آید و گامی سه‌متری مثلاً بردارد. مانند این که از پله اول پا بر پله سوم نهد و یا برعکس و یا زاویه حاده بدون این که به قائمه برسد منفرجه شود و ... (م).

اندازه در عبادت می‌کوشی که پاهایت ورم کند و جانت به خطر افتد؟] فرمود: آیا بنده شاکر نباشم، شایسته است شکر این نعمت گذارم که خداوند مرا سیّد اولین و آخرین قرار داد.

باتوجه به این که پیامبر صلی الله علیه و اله می‌خواست با این تلاش و کوشش در عبادت، امتش پند و عبرت بگیرند، به این گونه که ببیند یا بشنوند که ختم پیامبران - آن کسی که نزدیک‌ترین خلق به خداوند است - کوشش او تا این مرتبه جان‌گناه می‌رسید، پس امت او نیز نباید از اجتهاد، کوشش، تعبد، بندگی و ریاضت در هیچ حالی از احوال غافل بمانند و از آن دست بکشند، و این نکته را خاطر نشان سازند که بنده در دار تکلیف تا وقتی جان در تن دارد هیچ‌گاه به مقامی نمی‌رسد که تکلیف از او ساقط شود، آن گونه که گروهی از بدعت‌گذاران گمان کرده و از زیر بار تکلیف الهی شانه خالی کرده‌اند.^{۴۳۸}

۴۳۸ (۱). گروهی از بدعت‌گذاران صوفی برآنند که چون آدمی به کمال مطلوب رسید و به اصطلاح خودشان «واصل» شد دیگر عبادات شرعی ساقط و زایل می‌گردد و شکرهای آن که برخی استدلال کرده‌اند به آیه شریفه *أَوَلَمْ نُزَلِّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ* (حجر: ۹۹): «بندگی پروردگارت را تا وقتی یقین برایت حاصل شد داشته باش.»

این ابی‌جمهور احسایی که خود یک تن از دانشمندان بزرگ، مآثره کامل، و سالک واصلی است در کتاب مجلی نقل می‌کند: اوقات می‌گذشت که در یمن بسر می‌بردم و سیر و سیاحت داشتم شنیدم یکی از دانشمندان نامی و از مشهورترین تصوف و عرفان در بالای کوهی تنها بسر می‌برد و سال‌ها است ترک عبادت کرده، و از نماز و روزه اعراض نموده است، من چند فرسخ پیاده راه پیمودم و برای ملاقات او رفتم، در هر علمی که سخن گفتم و از هر چه پرسش کردم به‌گونه‌ای حاضر بود و پاسخ می‌داد که گویی تخصص او در همین فن است. سرانجام گفتم من تعجب می‌کنم شما با این همه معلومات چگونه تارک عبادات شده و زحمت چندین ساله خود را به‌مدر دادهای؟

گفت: مرا دیگر احتیاجی به عبادت نیست، زیرا عبادت وسایط برای رساندن انسان به خداوند می‌باشند، و چون وصول حصول یابد و قریب دست دهد دیگر مجلی برای عبادت نمی‌ماند، زیرا وقتی عبادات انسان را به خداوند رساندند مغنی می‌گردند، اکنون مرا تکلیف نیست زیرا واصل شده‌ام.

گفتم: وصول شما کامل‌تر است یا وصول حضرت محمد صلی الله علیه و اله؟ گفت: چه مقایسه‌ای کردی! «این الترابی ربه الاربابی، خالک و خالک‌نشین کجا و پروردگار کجا!»، او شخص اول عالم وجود و فیض منبسط حق تعالی و نفس الرحمان بود، من رعبه کجا و مقام نبوت ختمی کجا؟

گفتم: پس چرا حضرت محمد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت؟

گفت: «هو وصل ورت، انا وصلی و ما رددی» او را پس از وصل بازگرداندند و مرا بازداشتند که بازنگشتم.

من از ظاهر او عدول از حرف اول فهمیدم گفتم: تو که نسبت اقرار کردی که وصول شما هم‌پایه با وصول محمد صلی الله علیه و اله نیست، چگونه به این زودی گفتار خود را پس گرفتاری و دعوی افضلیت کردی که محمد صلی الله علیه و اله را بازگرداندند و تو را پذیرفته نگه داشتند؟

با نهایت حقارت گفت: تو اصطلاحات علمی را می‌دانی چرا این قدر کزفهم و نادانی، من گفتم او را بازگرداندند به‌منظور هدایت و راهنمایی مردم، او صلی الله علیه و اله پس از وصول الی الله و سفر حقانی قوس نزولی پیموده و سفر الی الخلق کرده تا دیگران را رهبری کند. اما مرا چنین قابلیت نیست فقط توانسته‌ام خودم را نجات دهم و به حق واصل کنم، تو ببین اگر کسی به مکّه خواهد برود لازم است شتری تهیه و روز و شب از او پذیرایی کند و علوفه دهد تا او را به مقصد برساند، و اگر بعد از رسیدن به مکّه بخواهد مجاورت کند دیگر شتر را رها باید کرد و زحمات علوفه آن را تحمل نکند، مگر آن که از حجاز دیگر بار سفر آغاز کند که لازم است هم‌چنان به مرکز خود بپردازد و حفظ نماید، بر این پایه من در پیش‌گاه خداوند مجاورم ولی حضرت محمد صلی الله علیه و اله بازگشته باید مراقبت در عبادت نماید تا دیگران از او بیاموزند، از این رو می‌فرمود: «صلوا کما رأیتمونی اصبی؛ نماز بخوانید آن‌گونه که من نماز می‌گزارم.»

باری به قدری زیبا سخن گفت و مرا مفتون گفتار شیرین و منطق قوی و دل‌نشین خود ساخت که نزدیک بود زیبایی کلام او مرا برآید که لطف خداوندی شامل حال من شد و به این سخن الهام یافته که رسیدن ممکن به واجب محال است.

برافکن پرده تا معلوم گردد $Z \setminus E \setminus E$ که پاران دیگری را می‌پرستند $Z \setminus E \setminus E$ - به صادر نخستین و محفل اول، حضرت ختمی مرتبت خطاب فرمود که: $i \setminus \text{قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا}$ ؛ «بگو پروردگارا دانش مرا بیفزای»، و این که گفته‌اند حاصل معرفت و نتیجه بندگی ترک عمل است مقصود ترک ملاحظه و ترک دیدن عمل است، نه ترک خود عمل.

\setminus رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند $Z \setminus E \setminus E$ بنگر که تا چه حد است مکان آدمی $Z \setminus E \setminus E$ و این که تو می‌گویی اشتباه است و همراهی دام‌های شیطان مختلف است تو را نیز از این راه همراه ساخته است.

(۱). گروهی از بدعت‌گذاران صوفی برآنند که چون آدمی به کمال مطلوب رسید و به اصطلاح خودشان «واصل» شد دیگر عبادات شرعی ساقط و زایل می‌گردد و شگفت‌انگیز آن که برخی استدلال کرده‌اند به آیه شریفه **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ** (حجر: ۹۹)؛ «بندگی پروردگارت را تا وقتی یقین برایت حاصل شد داشته باش».

ابن ابی جمهور احساسی که خود یک تن از دانشمندان بزرگ، عارف کامل، و سالک اصلی است در کتاب مجلی نقل می‌کند: اوقاتی که در یمن بسر می‌بردم و سیر و سیاحت داشتم شنیدم یکی از دانشمندان نامی و از مشهورترین تصوف و عرفان در بالای کوهی تنها بسر می‌برد و سال‌ها است ترک عبادت کرده، و از نماز و روزه اعراض نموده است، من چند فرسخ پیاده راه پیمودم و برای ملاقات او رفتم، در هر علمی که سخن گفتم و از هرچه پرسش کردم به‌گونه‌ای حاضر بود و پاسخ می‌داد که گویی تخصص او در همین فن است. سرانجام گفتم من تعجب می‌کنم شما با این همه معلومات چگونه تارک عبادات شده و زحمات چندین‌ساله خود را به‌هدر داده‌ای؟

گفت: مرا دیگر احتیاجی به عبادت نیست، زیرا عبادت وسایط برای رساندن انسان به خداوند می‌باشند، و چون وصول حصول یابد و قرب دست دهد دیگر محلی برای عبادت نمی‌ماند، زیرا

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۲۲

وقتی عبادات انسان را به خداوند رساندند ملغی می‌گردند، اکنون مرا تکلیف نیست زیرا واصل شده‌ام.

گفتم: وصول شما کامل‌تر است یا وصول حضرت محمد صلی الله علیه و اله؟ گفت: چه مقایسه‌ای کردی! «این التراب ربّ الأرباب؛ خاک و خاک‌نشین کجا و پروردگار کجا!»، او شخص اول عالم وجود و فیض منبسط حق تعالی و نفس الرحمان بود، من رعیت کجا و مقام نبوت ختمی کجا؟

گفتم: پس چرا حضرت محمد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت؟

گفت: «هو وصل وردّ، انا وصلت و ما رددت» او را پس از وصل بازگرداندند و مرا بازداشتند که بازنگشتم.

وقتی سخن به این جا رسید سخنه ناراحت شد و عذر مرا خواست و گفت من از اجتماع فرار کرده به کوه‌ها پناه برده‌ام که از دست تو و امثال تو در امان باشم، این جا هم ول نمی‌کنید، و برای آزار من خود را به‌زحمت می‌افکنی، برخیز و برو و مرا به حال خود بگذار (حاشیه سید محمد باقر سبزواری با اندک تلخیص و تغییر). (۴)

من از ظاهر او عدول از حرف اول فهمیدم گفتم: تو که نخست اقرار کردی که وصول شما هم‌پایه با وصول محمد صلی الله علیه و اله نیست، چگونه به این زودی گفتار خود را پس گرفتی و دعوی افضلیت کردی که محمد صلی الله علیه و اله را بازگرداندند و تو را پذیرفته نگه داشتند؟

با نهایت حقارت گفت: تو اصطلاحات علمی را می‌دانی چرا این قدر کژفهم و نادانی، من گفتم او را بازگرداندند به منظور هدایت و راهنمایی مردم، او صلی الله علیه و اله پس از وصول إلى الله و سفر حقانی قوس نزولی پیموده و سفر الی الخلق کرده تا دیگران را رهبری کند. اما مرا چنین قابلیت نیست فقط توانسته‌ام خودم را نجات دهم و به حق واصل کنم، تو ببین اگر کسی به مکه خواهد برود لازم است شتری تهیه و روز و شب از او پذیرائی کند و علوفه دهد تا او را به مقصد برساند، و اگر بعد از رسیدن به مکه بخواید مجاورت اختیار کند دیگر شتر را رها باید کرد و زحمت علوفه آن را تحمل نکند، مگر آن که از حجاز دیگر بار سفر آغاز کند که لازم است هم‌چنان به مرکب خود پردازد و حفظ نماید، بر این پایه من در پیش‌گاه خداوند مجاورم ولی حضرت محمد صلی الله علیه و اله بازگشته باید مراقبت در عبادت نماید تا دیگران از او بیاموزند، از این رو می‌فرمود: «صلوا کما رأیتمونی اصلی؛ نماز بخوانید آن‌گونه که من نماز می‌گزارم».

باری به قدری زیبا سخن گفت و مرا مفتون گفتار شیرین و منطوق قوی و دل‌نشین خود ساخت که نزدیک بود زیبایی کلام او مرا برباید که لطف خداوندی شامل حال من شد و به این سخن الهام یافتم که رسیدن ممکن به واجب محال است.

که یاران دیگری را می‌پرستند

برافکن پرده تا معلوم گردد

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۲۳

دوم: معصوم علیه السلام لذتی که از اجتهاد و ریاضت به دست می‌آید و شیرینی که از این تلاش به مذاق انسان می‌رسد را یادآور شده می‌فرماید: اگر شیرینی عبادت خداوند را بیابی و آن را بچشی دیگر هیچ چیزی را از دنیا نمی‌چشی، و اگر برکات حقیقی و خوبی‌های یقینی عبادت را بنگری دیگر نگاهی به این دنیا نمی‌افکنی، و هرگز خوبی‌های پنداری دنیا که آمیزه‌ای از خوبی و هزار بلا است به چشم نمی‌آوری، و اگر از پرتوهای عبادت نور بگیری دیگر نوری در غیر عبادت نخواهی دید، و هرگز از درک آن درنگ نخواهی کرد گرچه پاره‌پاره شوی و همه اعضایت تکه‌تکه شوند، بنابراین آنان که از عبادت و ریاضت روی برمی‌تابند، روی بر نمی‌تابند جز این که از لذت آن محروم مانده‌اند، و گرنه سلف صالح این لذت‌ها را چشیده‌اند و از آن نور بهره‌مند گردیده و خواسته دیرین آنان بوده است، بلکه آرزوی آنان این بوده که از شر این دنیا و لذت‌های تاریک آن محفوظ باشند، سلف

صالح نیز آرزومند توفیق عبادت و لذت‌های شیرین و دل‌پسند آن بوده است، زیرا انسان تا وقتی چشایی نداشته و چیزی را نچشد تفاوتی میان خنظل بسیار تلخ و حلوا نمی‌گذارد.

به صادر نخستین و عقل اول، حضرت ختمی مرتبت خطاب فرمود که: **قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا**؛ «بگو پروردگارا دانش مرا بیفزای»، و این که گفته‌اند حاصل معرفت و نتیجه بندگی ترک عمل است مقصود ترک ملاحظه و ترک دیدن عمل است، نه ترک خود عمل

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

و این که تو می‌گویی اشتباه است و گمراهی دام‌های شیطان مختلف است تو را نیز از این راه گمراه ساخته است.

وقتی سخن به این جا رسید سخت ناراحت شد و عذر مرا خواست و گفت من از اجتماع فرار کرده به کوه‌ها پناه برده‌ام که از دست تو و امثال تو در امان باشم، این جا هم ول نمی‌کنید، و برای آزار من خود را به زحمت می‌افکنی، برخیز و برو و مرا به حال خود بگذار (حاشیه سید محمد باقر سبزواری با اندکی تلخیص و تغییر). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۲۴

سوم: غفلت از عبادت و ریاضت- حتی برای یک ساعت- سبب سقوط انسان از مرتبه‌اش می‌گردد بلکه موجب می‌شود انسان به درجات عالی و رتبه‌های بالا نرسد، چنان که در نظم فارسی گفته شده است:

رفتم که خار از پا کشم محمل ز چشمم دور یک لحظه من غافل شدم صد ساله راهم
شد دور شد^{۴۳۹}

^{۴۳۹} (۱). مرحوم شرف الدین گوید: جهاد در اسلام اقسام پنج‌گانه دارد، در چهار قسم آن وجود امام یا پیغمبر شرط نیست. اول: جهاد به منظور حفظ درون مایه دین اسلام، و آن در وقتی است که دین اسلام دچار خطر گردد، یعنی دشمنان اسلام درصدد برآیند که بر مسلمانان حکومت کنند.

دوم: موقعی است که کفار مجرم شوند خون مسلمانان را ریخته و به ناموس آنان اهانت کنند. سوم: جهاد به منظور دفاع از طایفه‌ای از مسلمانان که با گروه یا طایفه‌ای از کفار درافتاده باشند و خطر تلبه کافران مسلمین را تهدید کند. چهارم: جهاد برای دفاع از کشور اسلامی، چه پیش از آن که بر شهر، نقطه و یا سرزمین مسلمین حمله‌ور شوند و چه پس از ورودشان به کشور اسلامی به عنوان مدیون و جبر و جور، در این هنگام اخراج کفار بر همه مسلمانان واجب است بنابراین باید لباس رزم بپوشند تا تن‌پوش ذلّت و ننگ در اندام نکنند.

به اتفاق شیعه این چهار قسم جهاد واجب کفایی است، یعنی هرگاه نیرو و جنگه‌افزار به قدر کافی پیدا شد جهاد از دیگران ساقط است به شرطی که به پیروزی نهایی نایل آیند و هرکس در این معرکه کشته شود شهید به‌شمار می‌رود، غسل و جنوط و کفن ندارد و با لباس رزم و خون خود دفن می‌شود.

(۱). مرحوم شرف الدین گوید: جهاد در اسلام اقسام پنج‌گانه دارد، در چهار قسم آن وجود امام یا پیغمبر شرط نیست.

اول: جهاد به منظور حفظ درون‌مایه دین اسلام، و آن در وقتی است که دین اسلام دچار خطر گردد، یعنی دشمنان اسلام درصدد برآیند که بر مسلمانان حکومت کنند.

دوم: موقعی است که کفار مجهز شوند خون مسلمانان را ریخته و به ناموس آنان اهانت کنند.

سوم: جهاد به منظور دفاع از طایفه‌ای از مسلمانان که با گروه یا طایفه‌ای از کفار درافتاده باشند و خطر غلبه کافران مسلمین را تهدید کند.

چهارم: جهاد برای دفاع از کشور اسلامی، چه پیش از آن که بر شهر، نقطه و یا سرزمین مسلمین حمله‌ور شوند و چه پس از ورودشان به کشور اسلامی به عنوان عدوان و جبر و جور، در این هنگام اخراج کفار بر همه مسلمانان واجب است بنابراین باید لباس رزم بپوشند تا تن پوش ذلت و ننگ در اندام نکنند.

به اتفاق شیعه این چهار قسم جهاد واجب کفایی است، یعنی هرگاه نیرو و جنگ‌افزار به قدر کافی پیدا شد جهاد از دیگران ساقط است به شرطی که به پیروزی نهایی نایل آیند و هرکس در این معرکه کشته شود شهید به‌شمار می‌رود، غسل و حنوط و کفن ندارد و با لباس رزم و خون خود دفن می‌شود، و بر ثروت‌مندان و صاحبان مقام واجب است که از کمک‌های مالی و فکری مضایقه نکنند و مسامحه روا ندارند، و چنانچه از روی اختیار از دادن اسلحه و ابزار و وسایل جنگ و کمک‌های مالی خودداری کنند رئیس و حاکم می‌تواند از اموال مسلمانان در این راه مهم هزینه کند.

پنجم: آغاز به جنگ کردن است و کفار را به اسلام خواندن، در این نوع جهاد شیعه معتقد است اذن پیغمبر و یا امام علیه السلام شرط است، و مجتهدان زمان غیبت چنین جهادی را تصویب نمی‌کنند (حاشیه سید محمد باقر سبزواری به اختصار). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۲۵

نیز: غفلت از عبادت، شیطان را به تسلط بر عبد می‌خواند، زیرا دوری از رحمان، همان نزدیکی به شیطان است [و شخص سوم و راه سومی وجود ندارد]، از این رو وقتی به «ربیع بن خثیم» که یکی از هشت زاهد معروف

و بر ثروت‌مندان و صاحبان مقام واجب است که از کمک‌های مالی و فکری مضایقه نکنند و مسامحه روا ندارند، و چنانچه از روی اختیار از دادن اسلحه و ابزار و وسایل جنگ و کمک‌های مالی خودداری کنند رئیس و حاکم می‌تواند از اموال مسلمانان در این راه مهم هزینه کند.
پنجم: آغاز به جنگ کردن است و کفار را به اسلام خواندن، در این نوع جهاد شیعه معتقد است اذن پیغمبر و یا امام علیه السلام شرط است، و مجتهدان زمان غیبت چنین جهادی را تصویب نمی‌کنند (حاشیه سید محمد باقر سبزواری به اختصار). (م)

زمان مولایمان امیر المؤمنین علیه السلام است گفته شد چرا شب را نمی‌خوابی؟ گفت: به این سبب که از شب‌بیداری لشکر شیطان و ترس ربودنم وحشت دارم،^{۴۴۰} یعنی می‌ترسم مرا از آسمان قرب به خدای سبحان به سرزمین حرمان و نامیدان برابند و بیچاره سازند.

(۱). مصباح الشریعه، ص ۱۷۰، باب هشتاد، در جهاد و ریاضت.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۲۶

کتاب رازهای امر به معروف و نهی از منکر

شایسته است در این باب آن چه در کتاب **مصباح الشریعه** وارد شده یادآور شویم، زیرا سخن در این راه به آخرین درجه رسیده است.

امام صادق علیه السلام فرموده: کسی که مانند گوسفندی از خاطرات شیطانی و خیالات شهوانی از پوست بیرون نیاید و از آسیب‌های نفسانی و لذائذ آنی آن، آسوده نگردد، و شیطان را از خود دور نسازد، و در کنف حمایت خدای سبحان در نیاید، و از هر جهت به یگانگی او اعتراف نکند، و خود را در پناه الهی در نیابد، صلاحیت و شایستگی ندارد مردم را به کارهای نیک وادارد و از رفتار ناپسند جلوگیری کند.

برای این که شخصی که متصف به اوصاف یادشده نباشد، و بر سریر و تخت امر به معروف تکیه زند و بدون داشتن اسباب لازم بدین کار اقدام نماید [با آن که گفته‌اند:

تکیه بر جای بزرگان نتواند زد به گزاف مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی]

سخنان و اوامرش در دل‌ها تأثیر نکرده و مردم از آن‌ها سود نمی‌برند، بلکه به زیان خود او تمام خواهد شد. خداوند متعال می‌فرماید: **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؟**^{۴۴۱} «دیگران را به کارهای پسندیده وامی‌دارید و خود را فراموش می‌کنید؟!».

(۱). حدید: ۴۵.

^{۴۴۰} (۱). مصباح الشریعه، ص ۱۷۰، باب هشتاد، در جهاد و ریاضت.

^{۴۴۱} (۱). حدید: ۴۵.

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| کو فراموشش نه از خود یکسر است | آمر بر نیکی کسی را درخور است |
| جز که او را کشته باشی در غذا | نیست از نفست فراموشی سزا |
| گر کنی ارشاد کس زبینه نیست | تا نگردد کشته نفست، بنده نیست |
| در قران احمد و هم حیدر است] | آن که نفس مرده دارد رهبر است |

روز قیامت به آدمی که مردم را به حق دلالت می کرده و از خود غافل مانده خطاب می شود: **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؟**^{۴۴۲} «آیا مردم را به کارهای نیک دستور می دهید و خود را فراموش می کنید؟!»، و به او گفته می شود ای خیانت گر آیا آفریدگان مرا به راهی دعوت می کرده که خود از انجام دستورهای آن دست برداشته و خیانت نموده و عنان نفس سرکش را از کف داده ای؟!]

گویند: ثعلبه اسدی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله معنی این آیه شریفه را پرسید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ**^{۴۴۳} ای بندگان مؤمن خود را فراموش نکنید و تا می توانید در نگهداری خویشتن از خطرات و آسیب های نفسانی درحذر باشید و بدانید هرگاه دست هدایت مردم را از آستین درآوردید و آنان به گمراهی بازماندند، نظر به این که توانسته اید تعادل خویش را محفوظ بدارید و از چراغ هدایت بهره مند گردیدید، گمراهی آنان زبانی به شما نخواهد داشت.

حضرت پاسخ داد خدا می فرماید: امر به معروف و نهی از منکر کن، و در برابر بلیات و ناراحتی ها شکیبا باش، چنان که هرگاه با شخص آزمند و هوی پرست و متکبر خودرأی روبه رو شدی در حفظ نفس بکوش و تعادل را از دست مده و کارهایی که افراد عوام دیگر مرتکب می شوند به جا نیاور.

کسی که امر به معروف می کند: باید از حلال و حرام باخبر باشد، و آنچه را به دیگران دستور می دهد به کار برد، و از هرچه نهی می کند دست بردارد، مردم را نصیحت کرده به آنان مهربانی کند، و با مراقت و مدارا از آنان استقبال نماید، و با

۴۴۲ (۱) بقره: ۴۶.

۴۴۳ (۲) مائده: ۱۰۵.

(۱). بقره: ۴۶.

(۲). مائده: ۱۰۵.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۲۸

لطف و گرمی آنان را به جاده حقیقت دعوت کند، و با بیانی شایسته مقاصد خود را به آنان اطلاع دهد، اخلاق متفاوت آنان را رعایت کرده تا به هرکسی در مرتبه خودش احترام گذارد، از خدعه‌گری نفس و حيله‌گری شیطان درحذر باشد، و در برابر ناراحتی‌های مردم شکیبیا باشد و درصدد مجازاتشان برنیاید. و اصولاً شکایتی از آنان نداشته باشد، و اظهار غیرتمندی و درشتی نکند، و بالاخره در تمام حالات که به انجام وظیفه امر به معروف مشغول است قصدش را برای خدا خالص کرده و از جانب او کمک بخواهد و حضرت او را در نظر داشته باشد. بنابراین اگر به سخن او اعتنا نکردند و پرچم مخالفت برافراشتند صبر کند، و اگر از وی پیروی کردند و سخنش را پذیرفتند شکر خدا به جای آورد، و امر خود را به حضرت او تفویض نماید.^{۴۴۴}

بیان

بدان - تا خداوند شما را به معارف بلندپایه دینش و به جایگاه احکامش موفق بدارد - که امر به معروف و نهی از منکر در واجب و حرام، واجب، و در مستحب و مکروه، مستحب می‌باشد. امر به معروف و نهی از منکر چهار شرط دارد:

۱- علم به حکم.

۲- اصرار فاعل.

۳- احتمال تأثیر.

۴- امن از زیان و ضرر.^{۴۴۵}

^{۴۴۴} (۱). مصباح الشریعه، باب شصت و چهارم، ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۱۵۰.

^{۴۴۵} (۲). این نکته نگفته و نهفته نماید که «قدرت» از شرایط عموم تکالیف است، و هیچ تکلیفی با نبودن قدرت مؤاخذه ندارد؛ لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا^{۴۴۵} ولی عدم قدرت بر امر به معروف و نهی از منکر نباید دست‌آویز رفع مسئولیت گردد، زیرا قدرت مقدمه واجب است و تحصیل این مقدمه به حکم عقل واجب می‌باشد، زیرا ایجاد محیط اجتماعی مناسب شرط مسلمانی است و مسلمان نمی‌تواند در فضای اجتماع ناسالم زندگی کند. لذا قرآن حکیم امر به معروف و نهی از منکر را شرط ایمان و وصف مؤمن دانسته می‌فرماید: ^{۴۴۵} «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ^{۴۴۵} (توبه: ۷۰)» مردان و زنان باایمان، دوستان یکدیگرند، که به کارهای پسندیده واهی دارند، و از کارهای ناپسند بازمی‌دارند. بنابراین دو شاهد و دلیل محکم بر ایمان به‌شمار می‌روند و مؤمن کسی است که از همه انجام این فریضه برآید تا بهترین امر گردد. ^{۴۴۵} «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ^{۴۴۵} (آل عمران: ۱۱۰)» شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید، به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند بازمی‌دارید، و به خدا ایمان دارید خدا می‌فرماید:

(۱). مصباح الشریعه، باب شصت و چهارم، ترجمه محمد باقر ساعدی، ص ۱۵۰.

(۲). این نکته نگفته و نهفته نماید که «قدرت» از شرایط عموم تکالیف است، و هیچ تکلیفی با نبودن قدرت مؤاخذه ندارد **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا** ولی عدم قدرت بر امر به معروف و نهی از منکر نباید دست‌آویز رفع مسئولیت گردد، زیرا قدرت مقدمه واجب است و تحصیل این مقدمه به

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۲۹

بنابراین اگر کسی تنها باشد وظیفه مزبور به گردن او می‌افتد و بر او نهی از منکر مثلاً واجب می‌شود و چنانچه فرد دیگری شروع به امر و نهی نمود و احتمال تأثیر در مشارکت داد نیز بر او واجب می‌شود، و اگر احتمال تأثیر نداد واجب نیست.

بازداشتن از امر ناپسند چند مرتبه دارد:

اول: نهی به قلب، و شرط آن علم به حکم و اصرار فاعل است.

دوم: نهی به زبان.

سوم: اظهار کراهت قلبی نماید، و چنانچه تأثیر نکرد روی برگرداند، اعراض نماید.

حکم عقل واجب می‌باشد، زیرا ایجاد محیط اجتماعی مناسب شرط مسلمانی است و مسلمان نمی‌تواند در فضای اجتماع ناسالم زندگی کند. لذا قرآن حکیم امر به معروف و نهی از منکر را شرط ایمان و وصف مؤمن دانسته می‌فرماید: **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ** (توبه: ۷۰)؛ «مردان و زنان باایمان، دوستان یک‌دیگرند، که به کارهای پسندیده وامی‌دارند»، و از کارهای ناپسند بازمی‌دارند. بنابراین دو شاهد و دلیل محکم بر ایمان به‌شمار می‌روند و مؤمن کسی است که از عهده انجام این فریضه برآید تا بهترین امت گردد. **كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ**

1\ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (آل عمران: ۱۱۴)؛ «به خدا و روز قیامت ایمان دارند، و به کار پسندیده فرمان می‌دهند و از کار ناپسند بازمی‌دارند».

بنابراین احیاء حق و امانت باطل بدین دو واجب پیوند خورده و حفظ حیات دینی و استقلال جامعه ملی و دینی جز بدین وسیله امکان‌پذیر نیست از این رو باید مقدمتاً کار را فراهم آورد و چنانچه تنبلی و تن‌پروری و ضعف را به خود تلقین نماید و روزی‌به‌روز عقبه‌نشینی کند میدان برای دشمن دین خالی می‌ماند، به‌ویژه که شصت‌هزار نفرسانی و امیال بشری محدود نیست و به نهایت نمی‌رسد، از این رو چنانچه افراد مصدب درصدد اصلاح جامعه برآیند می‌توانند جلو فساد اجتماعی و حرکات ناپسند را بگیرند و مفسدان را به شاه‌راه هدایت سوق دهند و به راه خیر و سعادت رهنمون گردانند... (حاشیه سید محمد باقر سبزواری به تلخیص). (۴)

بِاللَّهِ (آل عمران: ۱۱۰)؛ «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید، به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند باز می‌دارید»، و به خدا ایمان دارید خدا می‌فرماید:

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمِنُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (آل عمران: ۱۱۴)؛ «به خدا و روز قیامت ایمان دارند، و به کار پسندیده فرمان می‌دهند و از کار ناپسند باز می‌دارند».

بنابراین احیاء حق و اماتة باطل بدین دو واجب پیوند خورده و حفظ حیات دینی و استقلال جامعه ملی و دینی جز بدین وسیله امکان پذیر نیست از این رو باید مقدمات کار را فراهم آورد و چنانچه تنبلی و تن‌پروری و ضعف را به خود تلقین نماید و روزبه‌روز عقب‌نشینی کند میدان برای دشمن دین خالی می‌ماند، به‌ویژه که شهوات نفسانی و امیال بشری محدود نیست و به نهایت نمی‌رسد، از این رو چنانچه افراد مهذب درصدد اصلاح جامعه برآیند می‌توانند جلو فساد اجتماع و حرکات ناپسند را بگیرند و مفسدان را به شاهراه هدایت سوق دهند و به راه خیر و سعادت رهنمون گردانند ... (حاشیه سید محمد باقر سبزواری به تلخیص). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۳۰

چهارم: با دست انجام دهد: مانند شکستن اسباب و آلات لهو و لعب و قمار، و ریختن خمر، و درهم شکستن آلات و ابزار خم‌سازی و ...

پنجم: اگر قدرت و توان جسمی باشد با کتک و ضرب و ... اگر راه منحصر همین راه باشد.

ششم: جدال، پیکار، شکستن، بستن، زخمی کردن و ... البته این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر لازم است زیر نظر حاکم اسلام صورت پذیرد.

باری: احکام الهی آن سان که صورتی در ظاهر دارد چهره‌ای نیز در باطن و حقیقتی در درون دارد، چنان‌که دانشمندان خداشناس بر این نکته آگاهند، و تا وقتی انسان به حقیقت باطنی متخلّق نشود صورت ظاهری اعمال عبادی سود چندانی ندارد، مانند کسی که دشمن به او حمله‌ور گردد و در نزدیکی او دژ و بارویی محکم وجود داشته باشد ولی پیوسته بگوید: از این دشمن پناه به این دژ می‌برم. بدیهی است این گفته او را نجات نمی‌دهد و سودی به حال او ندارد بلکه باید داخل دژ محکم شود و پیکار نماید، هم‌چنین، کسی که تنها به زبان می‌گوید «اعوذ باللّٰه من الشیطان» به حال او سود نخواهد بخشید و از مکر شیطان نجات نخواهد یافت مگر این‌که در کف، امان و حمایت خداوند داخل شود آن‌گاه بگوید: «اعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم».

وقتی شرایط امر به معروف و نهی از منکر را دانستی، لازم است انسان در مرحله اول خودش را مورد امر به معروف قرار دهد، دستورهای خداوند را اجرا و نواهی او را ترک گوید، و خود را از آن‌چه موجب دوری از جوار رحمت الهی است دور سازد بنابراین همان‌طور که امر به معروف و نهی از منکر ظاهری چهار شرط دارد، آن‌گونه نیز در باطن چهار شرط به محاذات و برابر ظاهر وجود دارد.

بر این اساس آن چه امام علیه السلام فرمود: «کسی که از افکار شیطانی خارج و منسلخ نشود» به محاذات شرط اول است، و آن چه فرمود: «تا وقتی از آفات نفس و

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۳۱

شهوات خود آزاد نگردد و خلاصی نیابد» در برابر شرط دوم است، و آن چه فرمود:

«و شیطان را فراری ندهد» در برابر شرط سوم می‌باشد، و آن چه فرمود: «در کنف، امان و حمایت خدا و وحدانیت او، حفظ و نگهداری او داخل نشود» در برابر شرط چهارم [ایمن از زیان] است.

وجه در مقابله دو شرط اول و دوم این است که علم و خاطره‌های نفسانی از صفات نفسانی و از امور قلبی است، و وجه دو شرط آن این است که اوصاف انسان به صفات ناپسند و پیروی از شهوات نفسانی از اوصاف ثابت و فرورفته در جان انسان است که در مقابله با اصرار غیر، بر معصیت می‌باشد و وجه در مقابله با دو شرط سوم این است که فرار و دور شدن شیطان از اموری است که چنانچه به عمل آید انسان می‌تواند دستورات را به جا آورد و معصیت‌ها را ترک گوید، و این در مقابله با صورت احتمال تأثیر در غیر است.

و وجه در دو شرط چهارم این است که دخول در چتر حمایت، کنف و امن خدا و حفظ و نگهداری او سبب ایمن شدن از تمام زیان‌ها است، و این در مقابله با ایمن شدن از ضرر غیر است.

سپس امام علیه السلام ده وصف را یادآور شد که صاحب امر به معروف و نهی از منکر لازم است این صفات را دارا باشد:

اول: باید به حلال و حرام آشنا باشد و گرنه به کدام چیز امر و از کدام نهی نماید؟

دوم: خود انسان نخست اوامر الهی را انجام داده و نواهی را ترک کرده باشد.

سوم: در اندرز به خلق به گونه‌ای نباشد که بخواهد سودجویی کند و یا هدف دیگری را دنبال کرده و به خود برگرداند.

چهارم: در امر به معروف با زبان خوب، از سر مهربانی، لطف و مدارا سخن بگوید نه با سخنان زشت، درشت، بانگ و فریاد و ...

پنجم: به تفاوت اخلاق و منش مردم آگاه باشد، و هرکس را طبق حال و

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۳۲

جایگاهش امر و نهی نماید.

ششم: آگاه به کید و فریب نفس و حيله‌های شیطانی باشد و امر و نهی او موجب غرور و خودبینی او نشود، و گمان نبرد که او از همه این‌ها فارغ گردیده و بر همه مردم برتری دارد، و به مرتبه‌ای رسیده که فقط باید امر به معروف نماید.

هفتم: بر آزار و اذیت‌هایی که در این باره به او می‌رسد برای خدا شکیبایی به خرج دهد، و امر به معروف و نهی از منکر پاداش آزار مردم نباشد، و از آن شکایت نکند، در امر به معروف و نهی از منکر، عصبیت، حمیت‌های خویشاوندی و طرفداری از آنان، همشهری‌گری، خشم، کینه و ... را به کار نبندد، گرچه آنان به خاطر امر به معروف نسبت بی‌خردی به او دهند.

هشتم: در امر به معروف و نهی از منکر نیت او فقط خدا باشد و تقرب و نزدیکی به او، وقتی کار او برای خدا باشد بر مخالفت‌ها صبر و شکیبایی می‌کند، و بر موفقیتهای به‌دست آمده شاکر خداوند است.

نهم: در این کار باید همه امور را به خدا بسپارد و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نهراسد.

دهم: این که عیوب خود را در هر لحظه در نظر آورد و از آن چه دیگران در دام آن گرفتار آمده و مورد نهی قرار گرفته‌اند خود را پیراسته ننگرد، بلکه هرگاه دیگری را امر می‌کند واجب است نخست خود را ببیند و شامل حال خود بداند گرچه خود او این عمل را انجام داده باشد، و هروقت دیگری را نهی می‌کند واجب است نخست خود را نهی کند، گرچه گرد آن عمل نگردیده است، بنابراین باید اوامر و نواهی خداوند را نخست شامل حال خود بداند و به آن عمل کرده باشد، و هنگام امر به معروف نیز خود را جدا نبیند.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۳۳

دنباله سخن

صفات یادشده در کسی که امر به معروف می‌کند کمتر یافت می‌شوند مگر این که از پیشوایان - علیهم السلام - و یا از مؤمنان سنجیده و آزمون داده باشد، مخفی نماید این فرمایش امام علیه السلام «**لَمْ يَدْخُلْ فِي كَنْفِ اللَّهِ وَ تَوْحِيدِهِ ...**؛ داخل در چتر حمایت خداوند و توحید او ... نمی‌شود»، به سخن ما اشاره کامل دارد.

اما در حدیث نبوی صلی الله علیه و اله در پاسخ ثعلبه اسدی سه عدد از صفات ناپسند قلب ذکر شده و آن‌ها عبارتند از: ۱- پیروی از بخل و نظرتنگی. ۲- هوای نفس و پیروی از آن. ۳- خودبینی و غرور، اما یک اصل اساسی که سر آن‌ها به‌شمار می‌آید ترک شده و آن حبّ دنیا است که همه باهم چهار عدد می‌شوند، اما این که چرا حبّ دنیا ترک شده به خاطر این است که - گرچه خود یک اصل ناپسند است - او اصل همه آن‌هاست، چون دنیاگرایی رأس همه خطاهاست و سه اصل یادشده بدون این اصل پیدا نخواهند شد، بنابراین دنیاپرستی پدیدآورنده آن‌هاست.

اما فروع اصول چهارگانه: آن چه از حبّ دنیا انشعاب می‌یابد عبارت است از خشم، کینه‌توزی، حسد، کبر، غرور، ریا و نفاق. آن چه از آز منشعب می‌شود عبارت است از بخل، حرص، لابه، مکر و ... آن چه از خودبینی پدید می‌آید عبارت است از انکار حقیقت، دل‌سنگی، نادانی، احمقی، پرده‌داری، دستپاچه‌گری، و ... گاهی برخی از فروع یادشده از یک صفت اصلی یا از دو صفت یا از سه و یا چهار صفت اصلی انشعاب می‌یابد.

اما علاج و چاره آن‌ها تحصیل و به‌دست‌آوری اوصاف خوب، نیک و پسندیده‌ای است که به عنوان ضدّ آن‌ها می‌باشند، چونان زهد، کرم، بصیرت و اموری که اصول یادشده را می‌زدایند، و مانند عفت، شجاعت، حکمت، رضا، عفو، تسلیم، تواضع، بیداری، اخلاص، سخاوت، توکل، شکر، توبه، خوف از خدا، امیدواری به رحمت پروردگار، تصدیق اوامر الهی، مهربانی، علم، فهم، مدارا،

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۳۴

دوستی و محبت، صبر، سلامت نفس، انصاف، حیا و ... نیز چاره و درمان آن‌ها با یادآوری احادیث و روایاتی است که در سرزنش، آفات و دست‌آوردهای زشت و فرآورده‌های ناپسند آن‌هاست، نیز به مدح اضداد خوب آن‌ها و وادار کردن نفس به طرف مقابل و به کردارهای شایسته تا به سرحد اعتدال برسند، مرز اعتدال اوصاف یادشده عبارت است از صراط مستقیم، و راه راستی که رهپویان را به بهشت می‌رساند، و کسی که از این راه حتی به مقدار بسیار اندک انحراف گزیند به دوزخ سقوط می‌کند ...

اوصاف یادشده به مرز اعتدال نمی‌رسند مگر به مطالعه کتاب‌های اخلاق، که از جمله شریف‌ترین آن‌ها کتاب کفر و ایمان کافی (تألیف مرحوم کلینی) و کتاب **مصباح الشریعه** مولای ما امام صادق (درود خدا بر او و بر پدران و فرزندان او، شریف‌ترین و گرامی‌ترین درودها و صلوات و سلام بر آنان باد) است و به جانم سوگند با همه اختصار و موجز بودن بزرگ‌ترین کتاب در این باب است.

از شیخ و عالم بزرگوار، زینت و زیور ملت و دین، شهید ثانی - رحمه الله - نقل شده به سفارش و اندرز ایشان بر مطالعه این کتاب شریف، به‌گونه‌ای که این کتاب (**مصباح الشریعه**) در سفر و حضر با ایشان بوده است، و چه زیبا اندرز و نیکو سفارشی توصیه فرموده است، خداوند او را پاداشی نیک و فرجامی نیکو عنایت فرماید و ما و شما را از اوصاف نفسانی ناپسند نگهدارد و اوصاف پسندیده را بدون هیچ کم و کاستی روزی فرماید. این بود پایان‌بخش، سخن ما در این باره، درود بر خداوند بر پیروان هدایت باد.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۳۵

رساله‌ی رازهای نماز مرحوم قاضی سعید

به نام خداوند بخشایشگر مهربان بعد از ستایش خدا و درود بر پیامبر خدا و اهل بیت او آل الله - صلوات الله علیهم أجمعین - عبد نیازمند به خداوند ولیّ، و چنگ‌انداز به پیامبر و وصی، محمد - که او را سعید شریف قمی

می‌خوانند، خداوند او را از سعادت‌مندان قرار دهد و از پوشش آل عبا علیهم السّلام او را بپوشاند- می‌گوید: ای برادران عقلانی و دوستان روحانی، خداوند گوش‌های تان را شنوا و درجات تان را اعلا قرار دهد، ما در این مقاله می‌خواهیم آن‌چه خداوند از فضل و کرمش به ما بخشیده بیان کنیم، و آن درهایی که از فضل و بخشش به ما گشوده یادآور شویم، و آن عبارت است از حقیقت نماز و معنای آن، و روح این عبادت و مراد و مقصود آن.

به جانم سوگند: نماز در حقیقت و معنا به منزله انسان است، و به زودی در آخرت به صورت انسانی شریف و زیبا ظهور خواهد یافت، آن‌سان که قرآن به همان شکوهمندی تجلی خواهد نمود، بلکه وقتی پرده‌ها بالا روند هرکسی به صورت اصلی خواهد آمد.

خلاصه هرآن‌چه از امور بلندپایه‌ای باشد که از ماده مجرد است، و از حقایقی باشد که از قوه و استعداد برهنه است، همه به صورت انسان‌اند، حتی مجموعه عالم این شأن و رتبه را دارا می‌باشند، و این امر به خاطر نور فراوان ساختار انسان

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۳۶

است و فوق او از نظر شرافت در قوه و امکان [عالم امکان] صورتی وجود ندارد، و زیر این سخن رازی نهفته است، این راز را کسی می‌داند که از سفره‌های احسان چیزی چشیده باشد.^{۴۴۶}

پیش‌گفتار

بدان: غیر از روزه، هدف بقیه اعمال و عبادات رسیدن به مرتبه حقیقی انسانیت می‌باشد که عبارت است از «رضوان الله» (خشنودی خدا)، «سدره المنتهی» (سایبان قرب حق)، «جنّۃ المأوی» (جایگاه بهشت برین)^{۴۴۷} که جمع میان دنیا و آخرت است، و این بدان خاطر است که اعمال و عبادات همه مثال و نمونه حالات ذاتی انسان الهی و نمونه حرکات معنوی بشر نوری است، از این‌رو از مولای ما حضرت علی علیه السّلام بنابر آن‌چه در خطبه البیان و غیر آن وارد شده می‌خوانیم: «من نماز و روزه مؤمنانم». نیز افعال حج تو را به آن‌چه گفتیم رهنمون است، زیرا مناسک حج یادآور عهد و پیمان‌های عالم بالا و ملأ اعلا و تجدید عهد و پیمان‌هایی است که در عالم انوار از جمیع خلق به الوهیت بزرگ و رسالت عظیم گرفته شده، و اشاره است به طواف نفوس گرد عرش خداوند رحمان، و اعتراف به گناهیانی است که در منزل‌های پیموده شده به سوی دار عصیان، بدان‌ها اعتراف گردید، و صعود روحانی است به جایگاه رفیع دیگر تا برسد به افق روشن که اصل آرزوهاست، نیز مایه ارتقاء اوصاف روح و ضمیر است تا با شکوفایی استعدادش بتواند همه جهانیان را ملاقات کند، که این خود آخرین آرزوهاست.

^{۴۴۶} (۱). سفره‌های احسان اشاره است به آن‌چه در خبر وارد شده که احسان آن است که بندگی خداوند را به‌گونه‌ای به‌جا آوری که خوبا او را می‌بینی.

و آخر تو کسی نیستی که بتوانی او را دید قطعا او تو را خواهد دید، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۶، (از مؤلف رحمة الله). (۲)

^{۴۴۷} (۲). برگرفته از آیات سوره النجم.

(۱). سفره‌های احسان اشاره است به آن چه در خبر وارد شده که احسان آن است که بندگی خداوند را به گونه‌ای به جا آوری که گویا او را می‌بینی، و اگر تو کسی نیستی که بتوانی او را دید قطعا او تو را خواهد دید، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۱۹۶، (از مؤلف رحمه الله). (م)

(۲). برگرفته از آیات سوره النجم.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۳۷

برخلاف روزه، زیرا روزه امساک و بازایستادن از لذت‌های دنیا و آخرت و ترک همه مقام و مرتبه‌ها- حتی مرتبه انسانیت- و دور ریختن هر کوچک و بزرگ و رسیدن به خدا، مبدأ و خاستگاه همه موجودات است. لذا در روایت آمده که خداوند فرمود: روزه از من است و من پاداش آنم، و این بدان خاطر است که روزه‌دار از همه چیز فانی می‌شود و حتی از فنایش هم فانی است، البته این مقام و مرتبه لازم‌هاش ماندگاری به ماندگاری خداوند متعال است و خلاصه این که سخن را:

در بیان رازهای اوضاع نماز

و حقایق صورت‌های آن اجمالا پی‌گیری می‌کنیم، بلکه از باب ذوق صاحبان حال در عروج ملکوتی‌شان در خدمت حضرت ذوالجلال به آن متخلّق می‌شوند، زیرا نماز معراج مؤمن و نردبان ترقی انسان سالک راه خدا- سرپرست بااقتدار عالم هستی- است. سالک با این دست‌افزار و پاچپله به آسمان‌ها ترقی کرده و هفت حجاب و پرده آسمان‌ها را می‌شکافد.

۱- شکاف آسمان اول: به برون‌رفت از آرزوها و ترک سرانجام، عاقبت است نخستین جایگاه آن در تکبیرهای اذان و دومین جایگاه آن در یکی از تکبیرهای آغازین [موسوم به تکبیرات افتتاحیه] نماز است.

۲- شکافتن آسمان دوم: به جمع شدن حواس هنگام عمل و عزل آن‌ها در اعمال حسّی است. جایگاه نخست آن گواهی به رسالت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله و جایگاه دیگر در سومین تکبیرهای افتتاحیه نماز است.

[۳- شکافتن آسمان سوم ...] ۴۴۸.

۴- پاره کردن آسمان چهارم: به نگهداری دل از تفکر و اندیشه در غیر خداوند است و جایگاه اول آن در سه ذکر **حیّ علی الصلاه، حیّ علی الفلاح و حیّ علی خیر العمل**

۴۴۸ (۱). شکافتن آسمان سوم در متن کتاب موجود نیست و شاید از قلم ناسخان افتاده باشد. (۴)

(۱). شکافتن آسمان سوم در متن کتاب موجود نیست و شاید از قلم ناسخان افتاده باشد. (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۳۸

است. و جایگاه دوم آن در تکبیر چهارم از تکبیرهای مستحبی آغازین نماز است.

۵- شکافتن آسمان پنجم: به نگهداری عقل و خرد و نگهداشت آن از خردورزی است. یکی از جایگاه‌های آن در **حی علی الفلاح** و دیگر جای آن در پنجمین تکبیرات افتتاحیه است.

۶- شکاف آسمان ششم: به ترک همه ماسوی الله و بی‌نیازی کامل از آنانیت، منیت، بالیدن و ... است، جایگاه اول آن در **حی علی خیر العمل** و جای دیگر آن در تکبیر ششم است.

۷- شکافتن آسمان هفتم: به رسیدن به خدای سبحان و ماندگار شدن به ماندگاری و جاودانگی او می‌باشد. بنابراین وقتی سالک الی الله به این درجه رسید درواقع به آخرین اهداف (غایه الغایات) رسیده و **قد قامت الصلاة** محقق شده و باب خیرات بازگردیده و در حقیقت مفاد آخرین تکبیرات افتتاحیه به منصف ظهور و بروز رسیده است و این همان سخنی است که اشاره کرده گفتیم: کسی آن را نخواهد دانست مگر این که در ملکوت آسمان‌ها نفوذ کرده و از بندگان برگزیده خداوند باشد، و کسی به ملکوت آسمان‌ها راه نمی‌یابد مگر آن که دوبار زاییده شده باشد،^{۴۴۹} چنان که خداوند متعال - به عنوان راستگوترین راستگویان - می‌فرماید، **وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَ مَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ**؛^{۴۵۰} «و به راستی ما بالای سر شما هفت راه آسمانی آفریدیم و از کار خلق غافل نبوده‌ایم».

اما صعود به درجات و پله‌های نردبان ترقی به راستی در اصل نماز است، البته نماز، حق نماز، و روح نماز در متخلّق و متصف شدن به سه توحید است:

۱- توحید افعال؛

۲- توحید اسماء و صفات؛

(۱). در متن کتاب آمده است: «و لا یلج ملکوت السّماوات من لم یولد مرتین» حال آن که ظاهراً در عبادت افتادگی وجود دارد.

(۲). مؤمنون: ۱۷.

^{۴۴۹} (۱). در متن کتاب آمده است: «و لا یلج ملکوت السّماوات من لم یولد مرتین» حال آن که ظاهراً در عبادت افتادگی وجود دارد.

^{۴۵۰} (۲). مؤمنون: ۱۷.

۳- توحید ذات؛

توحیدهای یادشده درصدد بیان حرکت و سیر سالک است در این مقام، و ترقی اوست به این درجات.

۱- درجه اول توحید افعال و مظهر آن قیام نماز است، توحید افعال نخستین مرتبه از مراتب «اسفار» سفرهای سه‌گانه، یعنی سفر به سوی خدا، سفر در اوصاف خدا، و سفر از خدا به خلق که مقام دیدن افعال است از ناحیه خدای واحد- چنان که مشهور بر این ترتیب می‌باشند- اما اگر تمام افعال را یک‌پارچه از خدا بنگرد مبنای اهل حق است و من سروده حکیم غزنوی را بر این نگرش حمل می‌کنم.

یک نسیم است و موج در تکرار^{۴۵۱}

یک دهن بینی و سخن بسیار

خلاصه این که توحید افعال آن است که در سرای وجود یک فعل بسیط بدون جزء و بدون تعدد وجود دارد، یعنی ذاتا در آن دومی وجود ندارد، ولی تعدد و کثرت برخاسته از موضوع فعل [جایی و چیزی که مورد فعل قرار گرفته] است نه از ذات فعل، خوب دقت کن.

سپس وجه اشاره به این توحید در آینه قیام نماز است که در حال قیام، فاتحه‌الکتاب (سوره حمد) قرائت می‌شود و چنانچه فاتحه‌الکتاب خوانده نشود نماز ناقص است. چنان که در حدیث آمده است: «لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب»^{۴۵۲} نماز جز به فاتحه‌الکتاب درست نمی‌شود»، زیرا اولاً:

اولاً: حمد و ستایش خدا نمودن که در اول فاتحه وارد شده است همین مطلب را می‌رساند و این مقصود را ادا می‌کند، چراکه معنای حمد- نزد ارباب حال- آن است که همه نیکی‌ها، و تمام مدح و ثنا و ستایش‌ها مخصوص خداوند است، نیکی آن است که زیبایی را آشکار نماید- خواه بر خود یا دیگران- و هیچ زیبایی

(۱). برخی این سروده را در دیوان نظامی نیافته‌اند. (م)

(۲). مستدرک الوسائل، ج ۴، تتمه‌الکتاب الصلاة أبواب القراءة، باب الأول، ص ۱۵۸، حدیث ۵.

^{۴۵۱} (۱). برخی این سروده را در دیوان نظامی نیافته‌اند. (م)

^{۴۵۲} (۲). مستدرک الوسائل، ج ۴، تتمه‌الکتاب الصلاة أبواب القراءة، باب الأول، ص ۱۵۸، حدیث ۵.

راستینی چونان زیبایی خداوند سبحان وجود ندارد.

و ثانیاً: ستایش و حمد خدا نمودن - آن سان که در اول سوره حمد آمده - دنبال ذکر چهار نکته است:

۱- همه از خداوند به عنوان مبدأ هستی سرچشمه گرفته‌اند.

۲- به سوی او برمی‌گردند.

۳- برای او می‌باشند.

۴- به کمک او نیازمندند.

این چهار نکته را نام‌های الله، ربّ العالمین، الرّحمان، و الرّحیم بدان اشاره دارند.

این چهار نام نیکو از خداوند نشأت گرفته و برخاسته‌اند، اما در وجود عقلی از الله، و در وجود نفسی از ربّ العالمین، و به وجود طبیعی از الرحمان، و به وجود انسانی از الرحیم، از این رو هر اسمی بنابه ترتیب یادشده دارای یک مرتبه ویژه است، گرچه فهم این مطلب و استخراج آن از این نام‌های یادشده سخت دشوار است، جز بر کسی که خداوند متعال او را نیروی بصیرت بخشیده باشد.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» اشاره به نکته دوم است، یعنی همه کس و همه چیز (ماسوی الله) به او برمی‌گردند، البته به واسطه انسان کامل، چنان که هریک از نام‌های یاد شده مترتب بر نام سابق و در پی آن تنظیم یافته است.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ» اشاره است به نکته سوم یعنی همه کس و همه چیز برای اوست، چنان که در اخبار پیشوایان پاک - «صلوات الله علیهم أجمعین» - این گونه تفسیر شده که یعنی «إِيَّاكَ نَطْلُبُ؛ همه چیز را از تو می‌خواهیم».

«إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» اشاره به نکته چهارم دارد یعنی همه چیز به کمک و یآوری او نیازمند است.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۴۱

خلاصه سخن

قیام نماز، همان ایستادن بنده مملوک است (یعنی کسی که هیچ توانی ندارد، و مالک سود و زیان خودش نمی‌باشد) نزد مولای مقتدر و توانمند و نزد سلطانی که عبد خود را در افعال و کرداری که از او می‌خواهد و آن‌ها را تدبیر می‌کند و قضای او به اصلاح آن‌ها تعلق گرفته است، هیچ‌گاه مجبور نمی‌سازد.^{۴۵۳}

^{۴۵۳} (۱). شاپان خاطر است که توحید افعالی خدا یعنی «لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العلیم». خاضع نیرو و توان از ناحیه خداوند برمی‌خیزد و او سرچشمه نیرو و توان ماست نه این که او مجبورکننده خلق است به افعال و کردار ارادی خویش، و به دیگر سخن باید فرق گذاشت بین «جبار» بودن که نام نیکوی خداوند متعال در چهارچوب توحید افعالی است و بین جبر که در چنبره و چهارچوب فعل مبد و اختیار اوست. ابن عربی می‌گوید: «فمن شاهد

(۱). شایان ذکر است که توحید افعالی خدا یعنی «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العلیم»، ذات نیرو و توان از ناحیه خداوند برمی‌خیزد و او سرچشمه نیرو و توان‌هاست نه این که او مجبورکننده خلق است به افعال و کردار ارادی خویش، و به دیگر سخن باید فرق گذاشت بین «جبار» بودن که نام نیکوی خداوند متعال در چهارچوب توحید افعالی است و بین جبر که در چنبره و چهارچوب فعل عبد و اختیار اوست. ابن عربی می‌گوید: «فمن شاهد الجبر فی الاختیار علم أن المختار مجبور فی اختیاره؛ کسی که جبر را در اختیار دید می‌فهمد که انسان صاحب اختیار مجبور است اختیار داشته باشد»، وی می‌خواهد جباریت خداوند را از اجبار جدا کند، زیرا جبار از اوصاف فعل خداست و به تدبیر امور مرتبط است، یعنی توحید افعالی خداوند است که جهان را تدبیر و اصلاح می‌کند، و هرگاه عبد به مقام تقرب و اراده مطلق خداوند راه یابد از خود اراده، فعل و عملی جز اراده و خواسته خدا نمی‌بیند، و این غیر از نظر اشاعره و جبریون است.

صاحب مثنوی مبنای توحید افعالی و جدایی جباریت از جبر را به زیبایی ترسیم کرده و سروده است:

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| گفت ایزد «ما رمیت إذ رمیت» | تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت |
| ما کمان و تیراندازش خداست | گر به پرنایم تیر، آن نی زماست |
| ذکر جباری برای زاری است | این نه جبر این معنی جباری است |
| خجلت ما شد دلیل اختیار | زاری ما شد دلیل اضطرار |
| و این دریغ و خجلت و آزرم چیست؟ | گر نبودی اختیار این شرم چیست؟ |

الجبر فی الاختیار علم أن المختار مجبور فی اختیاره؛ کسی که جبر را در اختیار دید می‌فهمد که انسان صاحب اختیار مجبور است اختیار داشته باشد». وی می‌خواهد جباریت خداوند را از اجبار جدا کند، زیرا جبار از اوصاف فعل خداست و به تدبیر امور مرتبط است، یعنی توحید افعالی خداوند است که جهان را تدبیر و اصلاح می‌کند، و هرگاه عبد به مقام تقرب و اراده مطلق خداوند راه یابد از خود اراده، فعل و عملی جز اراده و خواسته خدا نمی‌بیند، و این غیر از نظر اشاعره و جبریون است.

صاحب مثنوی مبنای توحید افعالی و جدایی جباریت از جبر را به زیبایی ترسیم کرده و سروده است:

تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت $Z \setminus i$ گفت ایزد «ما رمیت إذ رمیت» $Z \setminus i$ گر به پرنایم تیر، آن نی زماست $Z \setminus i$ ما کمان و تیراندازش خداست $Z \setminus i$ این نه جبر این معنی جباری است $Z \setminus i$ ذکر جباری برای زاری است $Z \setminus i$ زاری ما شد دلیل اضطرار $Z \setminus i$ خجلت ما شد دلیل اختیار $Z \setminus i$ گر نبودی اختیار این شرم چیست؟ $Z \setminus i$ و این دریغ و خجلت و آزرم چیست؟ $Z \setminus i$ وی نبرد علی علیه السلام با آن پهلوان (شاید عمرو بن عبدود) را در چهارچوب توحید افعالی آورده و سروده است:

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم $Z \setminus i$ بنده حقم نه مأمور تنم $Z \setminus i$ شیر حقم نیستم شیر هوا $Z \setminus i$ فعل من بر دین من باشد کوا $Z \setminus i$ من چو تیغم و آن زنده آفتاب $Z \setminus i$ ما رمیت إذ رمیت $E \setminus i$ در حرابه $Z \setminus i$ رخنه «خود» را من زره برداشتم $Z \setminus i$ تیر حق را من عدم انگاشتم $Z \setminus i$ من چو تیغم بر گهرهای وصال $Z \setminus i$ زنده گردانم نه کشته در قتال $Z \setminus i$ باد خشم و باد شموه باد آرز $Z \setminus i$ برد او را که نبود اهل نیاز $Z \setminus i$ تیغ حلمم گردن خشم زده است $Z \setminus i$ خشم حق بر من چو رحمت آمده است $Z \setminus i$ (ر. ل. ک. کشف المعنی عن سر أسماء الله الحسنى، از مصی الدین عربی، ترجمه و شرح از ابن قلم، ص ۴۲ و ۹۵، نشر مطبوعات دینی، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.) (۴)

وی نبرد علی علیه السلام با آن پهلوان (شاید عمرو بن عبدود) را در چهارچوب توحید افعالی آورده و سروده است:

بنده حَقْم نه مأمور تنم

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۴۲

شایسته خاطر سازی است که حکم توحید افعالی در همه اشیاء، از بزرگ، کوچک، آسمانی‌ها، زمینی‌ها، مجردات، و مادیات ساری و جاری است، این است معنای توحید افعالی و مستند ساختن چیزی را به خدای بزرگ. چون نماز گزار در حال قیام به گونه‌ای می‌ایستد که (بنا به مذهب امامیه) دست‌های خود را از دو طرف کاملاً کشیده، انگشتان از هم فاصله نداشته و دست‌ها به زانو چسبیده باشد، تا معنی مذهب امامیه «أمر بین الأمرین» (نه جبر و نه تفویض) به خوبی آشکار می‌گردد. بنابراین تکفیر، یعنی دست‌ها روی هم به سینه چسباندن بر پایه مذهب جبر ناپسند است و اهل تکفیر به کفر مذموم نسبت دارند.

درجه و پله دوم در رکوع، مقام توحید اسماء و صفات، تجلی می‌یابد، زیرا در رکوع نام مبارک «العظیم» ذکر شده و بسی روشن است که عظیم به اعتبار اخذ ذات در اسماء و صفات است، از این رو در روایات می‌خوانیم نخستین نامی که خداوند از میان نام‌های نیکو برگزید «العلی العظیم» است. بنابراین علو و برتری (– علی) به حسب مراتب ذات است و عظمت، بزرگی و عظیم به حسب صفات و اسما است.

نیز در رکوع تسبیح و تحمید به عنوان ذکر [سبحان ربی العظیم و بحمده] آمده که اشاره است به جمع میان تنزیه (پیراسته نمودن) و تشبیه، و جمع میان این دو راه

فعل من بر دین من باشد گوا

شیر حَقْم نیستم شیر هوا

«ما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ» در حراب

من چو تیغم و آن زنده آفتاب

غیر حق را من عدم انگاشتم

رخت «خود» را من زره برداشتم

زنده گردانم نه کشته در قتال

من چو تیغم پر گهرهای وصال

باد خشم و باد شهوت باد آز

برد او را که نبود اهل نیاز

تیغ حلمم گردن خشمم زده است

خشم حق بر من چو رحمت آمده است

(ر. ک: کشف المعنی عن سرّ أسماء الله الحسنى، از محی الدین عربی، ترجمه و شرح از این قلم، ص ۴۲ و ۹۵، نشر مطبوعات دینی، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.) (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۴۳

راست، صاف و بدون اعوجاج، کژی و انحراف است، این تفسیر بیشتر با این فرض ادبی راست می‌آید که «واو» در «و بحمد» حالیه باشد، بنابراین تنزیه در این مقام که مفاد تسبیح (سبحان) باشد ظاهرتر است. یعنی تنزیه به معنای تسبیح، ظهور صفتی از صفات غیر است در مظاهر، و شریک بودن غیر است با خداوند قادر در صفتی از صفات نیکو و نام‌های بلندش، اما تشبیه که مفاد حمد و تحمید است این‌گونه تصور می‌شود که عالم به‌طور کلی همه مظاهر، مجالی و آینه صفات خداوند است و همه جلوه‌گاه اوست، و او تنها کسی است که در آسمان خداوند و در زمین خداوند است، هیچ نوری جز نور او دیده نمی‌شود، و هیچ صدایی جز صدای او شنیده نمی‌شود. چنان که مفاد این سخن در دعای ایام هفته وارد شده است، نیز وقتی سالک کوی دوست عظمت و بزرگی خداوند بزرگ را در تجلی‌گاه‌ها می‌بیند و سیطره و هیمنه قدرت او را در کلی و جزیی مشاهده می‌کند احساس کوچکی بلکه هیچ و پوچی می‌نماید، این دیدگاه به اعتبار ظهور صفات بزرگ اوست، از این‌رو نماز گزار اگر به چشمش سرمه نور آیات خدا کشیده باشد همه اشیاء عالم را، مظهر و تجلی‌گاه کمالات بلندپایه او مشاهده می‌نماید، بلکه به‌طور کلی همه عالم اسماء و صفات خداوند به‌شمار می‌روند.^{۴۵۴}

(۱). از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «لقد تجلّی اللّٰه لعباده فی کلامه و لکن لا یبصرون (مفتاح الفلاح، ص ۳۷۲؛ خداوند در کلام خودش (قرآن) تجلی کرد ولی مردم نمی‌بینند»، نیز روایت شده که حضرت صادق در برخی ایام با تکرار آیه‌ای در نماز به حال محسوس و مدهوشی او پرسیدند فرمود: «ما زلت أردد هذه الآية حتى سمعتها من قائلها (مفتاح الفلاح، ص ۳۷۲؛ پیوسته در این آیه پرسیدند فرمود: «ما زلت أردد هذه الآية حتى سمعتها من قائلها (مفتاح الفلاح، ص ۳۷۲؛ پیوسته در این آیه

^{۴۵۴} (۱). از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «لقد تجلّی اللّٰه لعباده فی کلامه و لکن لا یبصرون (مفتاح الفلاح، ص ۳۷۲؛ خداوند در کلام خودش (قرآن) تجلی کرد ولی مردم نمی‌بینند»، نیز روایت شده که حضرت صادق در برخی ایام با تکرار آیه‌ای در نماز به حال محسوس و مدهوشی او پرسیدند فرمود: «ما زلت أردد هذه الآية حتى سمعتها من قائلها (مفتاح الفلاح، ص ۳۷۲؛ پیوسته در این آیه تکرار کرده تا این که از قائل آن، حضرت باری تعالی شنیدم»، برخی از عارفان گفته‌اند که زبان امام صادق علیه السلام در این وقت مانند شجره طور بوده است که خداوند درباره آن می‌فرماید: «إني أنا الله به راستی و درستی من خداوند هستم»، گوینده این سخن عارف مشهور شیخ شهاب الدین سهروردی است، و چه نیکو سروده است شیخ شبستری:

\s\i\ ُروا باشد أنا الحق از درختی \Z\ چرا نبود روا از نیله بختی \Z\E\ حکیم محقق حاجی سبزواری نیز سروده است:

\s\i\ ُموسی بی نیست که دعوی أنا الحق شود \Z\ ورزه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست \Z\E\ (ر. ل: حاشیه سید محمد باقر سبزواری.) (۶)

تکرار کردم تا این که از قائل آن، حضرت باری تعالی شنیدم»، برخی از عارفان گفته است زبان امام صادق علیه السلام در این وقت مانند شجره طور بوده است که خداوند درباره آن می‌فرماید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ بِهِ رَاسْتِي وَ دَرَسْتِي مِنْ خَدَاوَنْد هَسْتَم».

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۴۴

درجه سوم در سجود

سجود قائم مقام توحید ذات و فنای موجودات است، زیرا در آن نام برتر و اعلائی پروردگار «رَبِّي الْأَعْلَى» که دلالت بر قهر، سلطه و چیرگی او بر ظاهر و باطن موجودات و فنای آن‌ها دارد به کار رفته است، و دانستی که علو و برتری از ویژگی‌های مرتبه ذات است مانند عظمت که به حسب صفات از مرتبه ذات به شمار می‌رود. و شکی نیست وقتی نام برتر ذات تجلی نماید دیگر چیزی از اشیاء به عنوان ذات و اثر باقی نخواهد ماند، سجده نیز به معنای به زمین چسبیدن است و کسی که روی زمین می‌افتد و به آن می‌چسبد نزد مخاطب چیزی به حساب نمی‌آید، نیز در سجده ذکر تسبیح و تحمید وجود دارد [سبحان رَبِّي الْأَعْلَى وَ بَحْمَدِهِ] آن‌سان که در این باره پژوهشی به عمل آمد، بنابراین تنزیه و پیراسته نمودن خداوند در مقام سجده این نکته را خاطر نشان می‌سازد که غیر خدا ذاتی نیست، چیزی نیست و وجودی ندارد، و تحمید این نکته را بیان می‌کند که تنها خداوند است که دارای صفات ظاهر، باطن، اول و آخر است، چنان که در دعاها می‌خوانیم:

«یا هو، یا من لا هو إلا هو» این فقره اشاره به مقام تنزیه دارد، نیز در دعا وارد شده است که «لا شیء معه» چیزی با خدا نیست، یعنی از لا و ابد چیزی نمی‌تواند با خدا باشد، این فقره اشاره به مقام تحمید دارد.

گوینده این سخن عارف مشهور شیخ شهاب الدین سهروردی است، و چه نیکو سروده است شیخ شبستری:

چرا نبود روا از نیک‌بختی

روا باشد أنا الحق از درختی

حکیم محقق حاجی سبزواری نیز سروده است:

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

موسی‌یی نیست که دعوی أنا الحق شنود

(ر. ک: حاشیه سید محمد باقر سبزواری). (م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۴۵

روح نماز و حقیقت عقلی آن به حسب سه رکن یادشده (قیام، رکوع و سجود) این است که هرگاه عبد از دنیا و هرآنچه مایه آرزوهای اوست روی برگرداند و چونان بنده ذلیل در برابر مولای جلیل بایستد، باید خود را از این که فعل یا امر دیگری را به خود نسبت دهد پاک و پیراسته سازد، و بر مولای جلیل چنین وانماید که در هیچ سود و زیانی مالک خود نمی‌باشد، بلکه هیچ توان و نیرویی جز به قوه و قدرت خداوند متعال وجود ندارد، و همه کمال، خوبی، نیکی و توان‌ها را به خداوند نسبت دهد، زیرا قیام او در برابر خدا برخاسته از قایم به ذات بودن خداست، و خداوند هرکسی را در آن چه به دست می‌آورد (از جمله قیام) کمک می‌کند و سرپا می‌دارد، و انسان جز تلاش و کوشش خود، چیزی ندارد.^{۴۵۵}

وانگهی قیام به معنی آشکارا جدا شدن از جایگاه و تاریکخانه عالم ماده و بیرون آمدن از مخزن ظلمت، محرومیت و دوری، و درآمدن به میدان، عرصه و ساحت قرب و نشستن سر سفره وصال و نگرستن توکل خداوند ذو الجلال است، چنان که فرمود: **يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**؛^{۴۵۶} «آن روز که آنان ظاهر گردند، چیزی از آنان بر خدا پوشیده نمی‌ماند، امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از آن خداوند یکتای قهار است».

بنابراین امکان ندارد نماز گزار حال خویش را پنهان دارد، یا در گفتاری دروغ گوید، زیرا در حال قیام در برابر خدایی آشکار شده که همه به او نسبت دارند **قُلْ**!

(۱). ما «سَبَّوح» (سبحان) را بر توحید ذات و (قَدَّوس) را بر توحید اسماء و صفات حمل کردیم، زیرا سبوح تنها در خداوند استعمال می‌شود، برخلاف قَدَّوس که بر موجودات عالم امر نیز استعمال می‌گردد مانند این که گفته می‌شود عالم قدس، فرشتگان قَدَّیسین، و دانستی که عالم امر مظهر صفات خداوند است، و گاهی به عالم امر عالم حمد نیز اطلاق می‌شود، عالم امر در برابر عالم خلق نیز قرار می‌گیرد مانند «له الملك و له الحمد» (حاشیه قاضی سعید، مؤلف).

(۲). غافر: ۱۶.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۴۶

^{۴۵۵} (۱). ما «سَبَّوح» (سبحان) را بر توحید ذات و (قَدَّوس) را بر توحید اسماء و صفات حمل کردیم، زیرا سبوح تنها در خداوند استعمال می‌شود، برخلاف قَدَّوس که بر موجودات عالم امر نیز استعمال می‌گردد مانند این که گفته می‌شود عالم قدس، فرشتگان قَدَّیسین، و دانستی که عالم امر مظهر صفات خداوند است، و گاهی به عالم امر عالم حمد نیز اطلاق می‌شود، عالم امر در برابر عالم خلق نیز قرار می‌گیرد مانند «له الملك و له الحمد» (حاشیه قاضی سعید، مؤلف).

^{۴۵۶} (۲). غافر: ۱۶.

كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ؛ «بگو همه از نزد خداوندند»، و وحدت حَقَّه حقیقیّه در فرمانروایی هیچ کس جز او نمی‌گنجد، و کسی با او شریک نیست.

سپس وقتی عبد به این مقام نایل آمد می‌فهمد که توحید فعلی راست نمی‌آید مگر این که تمام عالم وجود آینه‌وش مظاهر صفات و جلوه‌گاه انوار نام‌های نیکوی او باشند، زیرا تجلّی‌گاه و آینه‌ها (همه به عنوان مصنوع خدا) آن‌چه در درون صانع و سازنده آن‌هاست را نشان می‌دهند، و هر فعلی مظهر وصف یا اوصافی است که در نهاد فاعل یا فاعل‌های آن بوده است، از این‌جاست که نور عظمت خداوند در آن‌ها تجلّی کرده و برای عبد آشکار شده است، از این‌رو می‌فهمد که مالک خویشتن خویش نیست جز به این که به حالت رکوع کرنش کرده شروع به کوچک‌نمایی و هیچ و پوچی نماید، تا آن‌جا که سیطره، بزرگی و استیلای خداوند بر او روشن شود، و تجلّی اسماء و صفات را بفهمد، و سلطان صفات کاملاً بر او ظاهر شود، و انوار کمالات به‌گونه‌ای به او نموده شود که هیچ نوری جز نور خدا دیده نشود، و هیچ ظهوری جز ظهور خدا نباشد، و هرآن‌چه دید جز مظهر صفات خدا نبیند، و مصداق این آیه گردد **وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ**،^{۴۵۷} «هم‌وزن ذره‌ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست».

سپس وقتی عبد دو مقام یادشده (قیام و رکوع) را درک کرد و به آن‌ها متخلّق گردید، یعنی پس از رکوع در جرگه رکوع‌کنندگان راستین درآمد، نور دیگری بر او آشکار می‌شود که بالاتر از نور مقام‌های گذشته است. لذا آغاز سلوک به بلندای این کوه طور می‌نماید و همه اسماء و صفات را در ظهور احدیت مستهلک می‌بیند از این‌رو شروع به سقوط و فرود به سمت سجود می‌کند، - سجود یعنی اظهار فنا و نابود دیدن خود و جمیع اشیاء- از این دیدگاه وقتی سر به سجود نهاد به مقام فنا باریافته، خلعت و لباس زیبایی بقاء را بر تن می‌کند. و هنگامی که این مقام را درک کرد و به سعادت ماندگاری به

(۱). یونس: ۶۱.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۴۷

ماندگاری خدای متعال نایل آمد سر از سجده برمی‌دارد، چراکه به یک نحوه نشاط و شادمانی دست یافته که برآمد آن شرافت و امتیاز بزرگ عبودیت و بندگی است.

ولی این مقام گرچه توحیدی ذاتی است جز اینکه در او شائبه و خلطی از غیر خدا وجود دارد؛ چون حکم به هلاک و نابودی اسماء و صفات (ماسوی الله) لازم‌ه‌اش نظر به غیر است، گرچه غیر محکوم به فناست، سپس وقتی سر از سجده برمی‌دارد از این شرک خلاص می‌شود چون نور واحد و مقدّس از نیاز به ظاهر صفات را می‌بیند که منزّه از نیاز به جلوه‌گاه‌های کمالیّه است تا لازم آید حکم نماید به این که آن مظاهر نزد او مستملک

و باطل‌اند، بلکه او تعالی اول و آخر، ظاهر و باطن است از این رو دگر بار به سجده می‌رود تا به انتهای سعادت برسد یعنی به باقی داشتن خداوند نه باقی شدن به بقاء الله، خوب دقت کن.

روشن‌گری

تأیید پژوهش به عمل آمده روایتی است از کتاب علل الشرایع صدوق - رحمه الله - که پیامبر صلی الله علیه و اله در شب معراج وقتی سر خود را برای رکوع خم کرد عرش بزرگ خداوند را دید و او را حمد و ستایش کرد و چون سر از رکوع بلند نمود نوری دید که او را به حیرت و دهشت انداخت از این رو به دمر آمده سجده نمود، و چون سر از سجده اول برداشت دگر بار آن نور را مشاهده کرد لذا سر به سجده دوم نهاد و چون سر از سجده دوم برداشت دیگر آن نور را ندید. شما حدس قوی بر این تأیید داشته باش.

دنباله سخن

خداوند متعال می‌فرماید: **يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ**؛^{۴۵۸} «روزی که کارزار و رهایی دشوار شود و به سجده فراخوانده شوند

(۱). قلم: ۴۲.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۴۸

در خود توانایی نیابند». بنابراین شکی نیست که در رکوع، ساق ظاهر و حق روشن می‌شود، و در خبر آمده است که حالت رکوع حجاب نورانی است و خواهان است که در پی آن سجود واقع گردد، چنان که صریح آیه است، و امکان دارد که کشف ساق اشاره باشد به کوتاه کردن جامه، به‌ویژه در نماز تا ساق پا در رکوع دیده شود و متذکر عالم نور و جایگاه رجوع و بازگشت گردد.

آشکارسازی

بدیهی است آن چه ما پژوهیدیم تنها در مقام علم و بررسی است، بنابراین آن چه باقیات الصالحات است تسبیحات اربع یعنی «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر» است، این ذکر فرجامش به کنکاش و تحقیق ماست، بنابراین «الحمد لله» برای معرفت مقام اول یعنی توحید افعال است، چنان که دانستی، «و لا اله الا الله» بیان‌گر مقام دوم یعنی توحید اسماء و صفات کمال است، چون توحید در این کلمه شریف اسم جامع (الله) اسماء و صفات است، و تکبیر «الله اكبر» برای مقام سوم (توحید و مقام ذات) است، زیرا در تفسیر آن روایتی فرموده: «انه اكبر من ان يوصف»؛ خداوند بزرگ‌تر از آن است که به وصف و توصیف آید» نه بدین معنا

۴۵۸ (۱). قلم: ۴۲.

که از هر چیز بزرگ‌تر است، زیرا در مقام توحید چیزی به عنوان شیء وجود ندارد که خدا با آن به سنجش آید و از آن بزرگ‌تر باشد، اما تسبیح (سبحان الله) برای تنزیه و پیراستن او از این سه توحید است، زیرا حق تعالی بی‌نیاز از اثبات این کمالات است، چراکه کبریایی او نظر به ذاتش به‌گونه‌ای است که جز او کسی نمی‌تواند یکتایی و یگانگی او را معرفی نماید.

و چه زیبا سروده شده است:

إِذْ كُلٌّ مِنْ وَحْدِهِ جَاحِدٌ

ما وَحْدَ الْوَاحِدِ مِنْ وَاحِدٍ

و نعت من یعتنه لاحد

توحیده ایّاه توحیده

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۴۹

خداوند به توحید هیچ توحیدگویی نیامده، زیرا هرکس توحید او را گفته در واقع او را انکار کرده است، توحید او را در واقع خود او گفته، و کسی که او را وصف و نعت کرده در حقیقت او را دفن کرده است.

از این بیان وجه این که چرا سبحان الله در اول ذکر واقع شده است روشن می‌شود، زیرا شایسته ذاکر نخست یادآور تنزیه و پیراستگی خداوند از نوع صفات، احوال و کمالات موجودات باشد، سپس شروع به مراتب سه‌گانه توحید نماید، و در این توحید رهپوی عارف گاهی از باب ایمان به اقرار، و گاهی از باب شهود و دیدن است.

دانش ربّانی

از آنچه به گوش شما رسید معنای حدیثی که از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده روشن می‌شود، در داستان معراج، خداوند معراج و ربّ کعبه و درب بزرگ نماز خواند، وقتی پیامبر صلی الله علیه و اله به آن باب بزرگ رسید جبرئیل عرض کرد توقف فرما، پیامبر صلی الله علیه و اله وقتی علت آن را پرسید جبرئیل گفت: پروردگارت نماز می‌خواند، پیامبر فرمود: چگونه نماز می‌خواند؟ عرض کرد خداوند می‌فرماید: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ»^{۴۵۹}.

گویم: محتوای حدیث یادشده اشاره است به مقامات سه‌گانه یادشده که مورد پژوهش قرار گرفت. بنابراین «رب» یعنی نام مبارک پروردگارت، کسی که تو را تربیت و امورت را تدبیر و سامان‌دهی می‌کند، و همان کس

^{۴۵۹} (۱) ر. ل: حَافِی، ج ۱، ص ۴۴۳، حدیث ۱۱۳.

که پیوسته در درون تو است، این «رب» همان «الله» است چنان که خداوند فرمود: «محمّد رسول الله» و آن سان که ما در نوشته‌هایمان وجوه دیگری بر آن بیان کردیم.^{۴۶۰}

(۱). ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۴۴۳، حدیث ۱۳.

(۲). بنابراین پیامبر اسلام که امت را تربیت می‌کند، و آداب دین به آنان می‌آموزد و امور دنیا و

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۵۰

اما سایر پیامبران مظاهر و جلوه‌گاه‌های بقیه آیات می‌باشند که تحت اسم جامع الله قرار دارند، بنابراین آنان نیز رسولان پروردگار عالمیان‌اند، چنان که خداوند از زبان بعضی از آنان می‌فرماید: **إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ**؛^{۴۶۱} [هود گفت: قطعاً من پیامبری از جانب پروردگار عالمیان می‌باشم]؛ و اگر در برخی از آیات و اخبار وارد شده که آنان با خداوند نسبتی دارند، این نسبت تنها به اعتبار فرجام کار به خدا است، زیرا احکام همه اسماء سرانجام به نام مبارک الله می‌انجامد **أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ**؛^{۴۶۲} «هشدار که همه کارها به خدا بازمی‌گردد»، و از ناحیه دیگر عالم امر، عالم اسماء و صفات خداست، و تمام اشیاء از ملک و ملکوت تحت سیطره و امر خداوند است، و همه عالم امر تنها از آن خداوند است.

خلاصه این که جمیع پیامبران - علیهم السلام - از نزد این مظهر جامع [حضرت محمد صلی الله علیه و اله] آمده و از نور پرفروغ او نور گرفته‌اند، از مشارق عالم ارواح گرفته تا مغارب اشباح [عالم مثال] و همه تحت دایره اویند و حضرت ختمی بر آنان محیط است، بلکه آنان تنها پله‌های نزول و صعود او صلی الله علیه و اله می‌باشند، لذا خداوند فرمود:

آنان نزد خدا درجه‌ها و پله‌هایند. چنان که در شب معراج پیامبر صلی الله علیه و اله از آسمان و درجات آنان - علیهم السلام - بالاتر رفت، البته این معراج نبوی صلی الله علیه و اله از صلب آدم آغاز گردید تا زمانی که بدن شریفش به منصفه ظهور رسید از این رو در آن شب مبارک با همه پیامبران گاه صعود در مکانی رفیع و شریف ملاقات نمود، و همه آنان در نماز به او اقتدا کردند و از برکات او بهره‌مند گردیدند، از این رو قانون همانندی دو قوس صعود و نزول این اقتضا را داراست و ره‌آورد آن **ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ**

^{۴۶۰} (۲). بنابراین پیامبر اسلام که امت را تربیت می‌کند، و آداب دین به آنان می‌آموزد و امور دنیا و آخرت آنان را سامان دهی می‌کند مظهر تام کلمه ربّ و الله می‌باشد و چون الله اسم جامع است، پیامبر صلی الله علیه و اله نیز مظهر جامع همه اسماء و صفات و کمالات الله است. (م)

^{۴۶۱} (۱). المعرفه: ۶۷.

^{۴۶۲} (۲). شوری: ۵۳.

آخرت آنان را سامان‌دهی می‌کند مظهر تام کلمه ربّ و الله می‌باشد و چون الله اسم جامع است، پیامبر صلی الله علیه و اله نیز مظهر جامع همه اسماء و صفات و کمالات الله است. (م)

(۱). اعراف: ۶۷.

(۲). شوری: ۵۳.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۵۱

أذنی^{۴۶۳} است. یعنی سپس نزدیک و نزدیک‌تر شد تا فاصله‌اش به قدر طول دو انتهای کمان یا نزدیک‌تر شد.

به شرح حدیث برمی‌گردیم. این که فرمود خداوند نماز می‌خواند، یعنی ذات بسیط احدی خود را به جمیع توحیدهای یادشده می‌ستاید و توصیف می‌کند، و خود را از هرگونه شریک، نقص و ... می‌پیراید، زیرا - چنان که دانستی - نماز همان توحیدهای سه‌گانه است، اما «سبوح» در رابطه با توحید ذات است، گویا می‌فرماید: ذاتم را از این که در عالم هستی غیر من وجود داشته باشد پیراستم، و از این که غیر من دارای حقیقت، خارجیت و هویتی باشد منزّه دانستم اما «قدوس» برای بیان توحید صفات است، گویا می‌فرماید: پاک و منزّه دانستم نام‌های نیکوی خویش را از این که در عالم وجود نامی لفظاً و معنا شریک و انباز آن‌ها باشد، بلکه صفاتم برتر از آن است که در مقابل و برابر آن‌ها و یا معارض آن‌ها - از ظهور در مظاهر و در احکام و آثار - صفتی از صفات غیر بتواند به‌گونه‌ای عرض اندام کند.

اما «ربّ الملائکة و الروح» برای بیان مقام توحید افعال است، یعنی پروردگار فرشتگان و ارواح تنها مدبر و سامان‌بخش امور ساکنان عالم بالا و پائین می‌باشم، و من ارباب انواع حقایق ملک و ملکوت هستم، یعنی آن‌ها هیچ‌کاری نمی‌توانند انجام دهند جز به اذن و توان خدا، زیرا آن‌ها به فرمان خدا کار می‌کنند و هیچ‌کاری سرخود انجام نمی‌دهند، چنان که قرآن حکیم در شأن آنان فرموده است **و یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ**؛^{۴۶۴} «تنها آن‌چه فرمان رسیده است را انجام می‌دهند»، بنابراین خداوند پروردگار پروردگارهاست، بلکه جز او پروردگاری وجود ندارد، چنان که خردمندان ناب‌خرد بر این باورند.

خلاصه، چنان که ربّ نوع، هرگونه تدبیر و تصرف و تربیتی در نوع خود می‌نماید و بر آن سیطره و قهر و چیرگی دارد، آن‌گونه نیز پروردگار پروردگاره‌ها بر

(۱). نجم: ۸ و ۹.

^{۴۶۳} (۱). نجم: ۸ و ۹.

^{۴۶۴} (۲). تحریف: ۶.

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۵۲

همه آنان قاهر، حاکم و فرمان‌رواست و آنان هیچ‌کاری جز به توان، قوه و قدرت او نمی‌توانند انجام دهند، و هیچ فعل و کاری جز به اراده ربّ الارباب از آنان صورت نمی‌پذیرد.

پژوهشی عرفانی

البته نباید اشتباه شود آن‌چه در خبر مزبور آمده عکس آن در خبر نماز خداوند آمده است، زیرا در خبر نماز خداوند از توحید ذات آغاز می‌شود و به توحید افعال می‌انجامد، و در نماز عبد از توحید افعال آغاز می‌شود و به توحید ذات منتهی می‌گردد.

توضیح اینکه اولاً: نماز عبد- یعنی مقام سیر سالک الی الله با کام عرفان و مرتبه تحقّق و تخلّق به مقامات انسان- به این صورت است که از مقام پایین ترقی کرده تا به مقام اعلا برسد.

ثانیاً: تا وقتی عبد در افعال متعدد و گوناگون نفی شریک ننماید به صفات برتر خداوند یکتا نمی‌رسد.

ثالثاً: تا وقتی حکم به بطلان صفات و نابودی آنها ننماید هرگز نتواند نور ذات واحد یکتا که نور زمین و آسمان است را ببیند، از این‌رو نماز عبد آغازش با توحید افعال است تا برسد به توحید ذات، برخلاف نماز در خبر معراج که در آن‌جا مقام بیان واقع و حقیقت امر است تا این نکته آشکار شود که اصل وجود، نخست از خداوند نشأت می‌گیرد تا برسد به عالم کون و فساد، طبیعت و هیولا، بنابراین شایسته است توحیدات در نماز پروردگار به حسب ترتیب مراتب، و مراحل و عوالم باشد.

شایان گفتن است معنایی که ما از این خبر استنباط و استخراج کردیم از ویژگی‌های این نوشته است که به ذهن ما پیشی گرفت و گرنه برخی از استادان، تفسیر دیگری در این باب دارند که به پایه تفسیر ما نمی‌رسد، بنابراین خبر مزبور

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۵۳

مؤید سخن ما در این رساله است، بدین معنا که نماز جز اشاره به توحیدهای سه گانه مزبور نمی‌باشد.

پاک‌سازی

از جمله چیزهایی که در ابتدای تسییحات اربع گفتیم- از نقش شناخت، علم و عرفان- چیزی است که نماز در مقام تحقیق و پژوهش افاده می‌کند- نه در مقام کشف و مشاهده- از این‌رو می‌توانی حدس بزنی راز این که چرا تسییحات اربع جانشین حمد در دو رکعت آخر نماز گردیده است، راز آن این است که تسییحات اربع مشتمل بر

معرفت مقامات سه‌گانه توحیدات است، بنابراین در نماز، سوره حمد گرچه برای توحید افعالی وضع شده است لیکن اجمالا دو توحید دیگر را به بهترین وجه شامل است.

اما این که چرا تسبیحات جانشین سوره حمد گردید، با این که تسبیحات ظهورش بر توحیدات سه‌گانه آشکارتر و سوره حمد دلالتش بر توحیدات سه‌گانه مخفی‌تر می‌باشد، علت این است که تفاوتی است بین کلام خالق و بین سخن تألیفی مخلوق، و از این سخن فهمیده می‌شود که روایت نه در تسبیحات اربع ظاهرتر است.^{۴۶۵}

اما این که چرا توحیدات سه‌گانه به تسبیحات نام‌گذاری شده به‌خاطر این است که توحید عبارت است از تنزیه و پاک‌سازی خدا از شرک غیر در او.

(۱). مقصود از روایت نه در تسبیحات، روایتی است از زراره از امام باقر علیه السلام که فرمود: «إن كنت إماماً أو وحدك فقل سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله ثلاث مرآت تكملن تسع تسبيحات ثم تكبر و ترکع؛ اگر امام جماعت یا تنها باشی ذکر تسبیحات را این‌گونه بخوان، سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله وقتی سه مرتبه خواندی جمعا نه تسبیح می‌شود و در آخر ذکر، تکبیر بگو و رکوع کن».

(ر. ک: جامع احادیث الشیعه، ج ۵، ص ۴۲۰، باب ۲۷، ما یقال فی الرکعتین الأخیرتین، ط مهر، قم، ۱۳۷۴، ش / ۱۴۱۶ ه. ق. م)

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۵۴

پژوهشی ایمانی

بدان:- ای کسی که از خوبان و نیکان بوده و در راه شیعیان ائمه اطهار علیهم السلام گام بر می‌داری- این که در هریک از دو توحید افعالی و اسمایی، امر توحید خالی از ملاحظه تعدد و دوگانه‌بینی نمی‌باشد، و نظر، به واحد یکتا نیست.

اما در توحید افعال، به‌خاطر این که در این توحید، فعل، مستهلک و نابود است و اسم مدبر متجلی است، و مسمی به آن اسم باقی است، اما در توحید اسمایی اسم در این توحید ساری و جاری است و همه اسم‌ها در یک اسم گرد آمده‌اند و مسمی تنها دیده می‌شود، برخلاف توحید ذات که توحید خالص و تنهاست و تنها یک شخص دیده می‌شود، یعنی واحد حق و متجلی بالذات.

^{۴۶۵} (۱). مقصود از روایت نه در تسبیحات، روایتی است از زراره از امام باقر علیه السلام که فرمود: «إن كنت إماماً أو وحدك فقل سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله ثلاث مرآت تكملن تسع تسبيحات ثم تكبر و ترکع؛ اگر امام جماعت یا تنها باشی ذکر تسبیحات را این‌گونه بخوان، سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله وقتی سه مرتبه خواندی جمعا نه تسبیح می‌شود و در آخر ذکر، تکبیر بگو و رکوع کن».

(ر. ک: جامع احادیث الشیعه، ج ۵، ص ۴۲۰، باب ۲۷، ما یقال فی الرکعتین الأخیرتین، ط مهر، قم، ۱۳۷۴، ش / ۱۴۱۶ ه. ق. م)

به جانم سوگند در توحید ذات رتبه‌های دو توحید اول و دوم نیز وجود دارد یکی دیدن «واحد» از این جهت که همه نزد او هالک و فانی‌اند، و او سبحانه و تعالی قایم مقام عالم آغازین و آخرین است، و دیگر این که نظر، تنها به واحد است (با قطع نظر از غیر) از این جهت که او متجلی در جمیع مراتب است، گرچه تجلی او در جمیع مراتب از راه حکم به هلاک و نابودی غیر باشد.

بنابراین پنهان نماند که مرتبه نخستین از توحید افعال، خالص نیست، و کمال خلوص را دارا نمی‌باشد، و حکم ویژه ندارد، از این رو شارع مقدس فرمود: دو سجده واجب است تا دو مرتبه توحیدی دیگر را دارا گردد و انسان به آن متخلّق شود.

نوری عرشی

از پژوهشی که به عمل آوردیم این نکته نزد صاحبان چشم بصیرت روشن شد که آن چه در دو توحید اول دیده می‌شود، تنها حق تعالی به عنوان معبود حقیقی است، لیکن کسی که چشم و پرده‌های کبریائی‌اش نورانی و پرفروغ شده باشد، یعنی از نور مولای عالمیان و امام جنّ و انس امیر المؤمنین علیه السّلام بهره‌مند گردیده است به این گونه که در توحید عقلانی سوره حمد از تجلی حق تعالی در مرتبه الوهیت عقلی اخذ امر نموده و سپس از مرتبه ربوبیت نفسی و بعد از آن در طبیعت و عنایت رحمانی و

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۵۵

سپس در مرتبه ارواح بشری و سرانجام در مرتبه انسانیت کامل، و همین مطلب حاصل مالک یوم الدین است، این مرتبه شبیه مرتبه الوهیت است، و با رسیدن به مالک یوم الدین دوره قوس نزول و صعود پایان می‌پذیرد، از این رو پیامبر صلی الله علیه و اله در حدیثی فرمود: من و قیامت مانند این دو هستیم، و اشاره به دو انگشت سبّابه خویش کرد.^{۴۶۶}

وقتی متکلم به اسم الرحیم رسید حرکت قهقرایی کرده تا این که نظرش به حق تعالی منتهی گردد، در این وقت با ذکر «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و یا «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» مناجات می‌کنند^{۴۶۷} و از این جا راز سخن پیشوایان معصوم علیه‌م السلام روشن می‌شود که فرمودند: «بنا عبد الله»^{۴۶۸} به وسیله ماست که خداوند متعال عبادت و بندگی می‌شود.»

اما در توحید دوم (اسمایی) نیز روشن است زیرا علی علیه السّلام مظهر اسم جامع است بلکه او اسم اعظم است و بر همه اشیاء حق تصرف و سیطره دارد.

^{۴۶۶} (۱). امالی، شیخ مفید، مجلس ۲۳، ج ۱۴، ص ۱۸۸.

^{۴۶۷} (۲). مقصود قاضی - رحمة الله - این اسم که با نور ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام تنها می‌توان مراحل و مدارج توحیدانه سه‌گانه را پیمود. (م)

^{۴۶۸} (۳). کافی، ج ۱، ص ۱۴۵، حدیث ۱۰.

اسرار عبادات و حقيقت نماز ؛ ص ۳۵۵

نڪ حق آشڪار، راز پيچيده روشن، و اين نڪته ظاهر شد كه نماز از مراتب تجليات حضرت مولى الكونين امير المؤمنين عليه السلام است^{۴۷۰} و به سود نماز گزار است

(۱). امالى، شيخ مفيد، مجلس ۲۳، ح ۱۴، ص ۱۸۸.

(۲). مقصود قاضى - رحمه الله - اين است كه با نور ولايت امير المؤمنين عليه السلام تنها مى توان مراحل و مدارج توحيدات سه گانه را پيمود. (م)

^{۴۶۹} قاضى سعيد قمى/على زمانى قمشه اى، اسرار عبادات و حقيقت نماز، اجلد، انتشارات آيت اشراق - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۷.

^{۴۷۰} (۴). زياره از امام باقر عليه السلام كه فرمود: اسلام بر پنج پييز سامان يافته، بر نماز، زكاه، حج، روزه و ولايت، زياره كويد: كُفْتُمْ: كُدام يك از اينها برترند؟ فرمود: ولايت برتر است، زيرا كلید همه آن هاست، و صاحب ولايت رهبر بدان هاست، كُفْتُمْ: سپس كدامشان برترى دارد؟ فرمود: نماز، به راستى كه رسول خدا صلى الله عليه و اله فرمود: نماز عمود دين شما است، كُويد كُفْتُمْ: سپس كدام در برترى در دنبال آن است؟ فرمود: زكاه، زيرا خداوند آن را قرين نماز كرده و قبل از آن نماز را بيان فرموده است، رسول خدا صلى الله عليه و اله فرمود: زكاه كُناهان را مى برد، كُفْتُمْ: و آن كه در برترى دنبال آن است؟ فرمود: حج است خدای عز و جل فرموده است: و برای خدا است بر مردم حج خانه كعبه هر كه را بدان راهى باشد، و هر كه كفر ورزد تحقيقاً خدا از جهانيان بى نیاز است. (آل عمران: ۹۷) رسول خدا صلى الله عليه و اله هم فرمود: هر آينه يك حج مقبول بهتر است از بيست نماز نافله، و هر كه بر اين خانه كعبه طواف كند و هفت دورش را به پاين برساند و دو ركعت نماز آن را خوب بخواند خدایش بپامرزد، و در روز عرفه و مشعر فرموده است آن چه را فرموده است، كُفْتُمْ:

دنبال آن چيست؟ فرمود: روزه، كُفْتُمْ چرا روزه در فضيلت آخر همه است؟ فرمود: رسول خدا صلى الله عليه و اله فرمود: روزه سپر آتش است؟ كُويد سپس فرمود: به راستى بهترين چيزها آن است كه چون از دست تو رفته توبه و جبران ندارد كه بدان بازگردى و خود آن را انجام دهمى، به راستى نماز، زكاه، حج و ولايت چون از دست رفتند چيزى به جاى آنها واقع نشود جز اداى خود آنها، و چون روزه از تو فوّه شد يا درباره آن كوتاهى كردى يا در آن سفر كردى و افطار نمودى در جاى آن چند روز از خيّر ماه رمضان روزه مى دارى و يا به جاى روزه كفاره مى دهمى و قضا بر تو نيست، و از اين چهارتا هيچ كدام نيست كه به جاى آن چيز ديگرى جز خود آن پذيرفته شود. سپس فرمود: فراز امر دين و بلندترين نقطه آن و كلید آن و دربه همه اشياء و خشنودى خداوند رحمان عبارت است از اطاعت امام، پس از آن كه او شناخته شد، چنان كه خداوند متعال: فرمود: $i \setminus \text{مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَفِيظًا} \setminus E$ (نساء: ۸۰)؛ هر كه از رسول اطاعت كند محققاً خدا را اطاعت كرده و هر كه پشت نمايد ما تو را نسبت به او نگهبان نفرستاديم»، اما اگر مردى همه شب عبادت و هر روز روزه دارد و همه مالش را صدقه دهد و همه عمرش حج كند و ولايت خدا را نداند تا پيرو او باشد، و همه كارش به راهنمايى او باشد، او را بر خدای عز و جل حق ثوابى نيست، و از اهل ايمان نمى باشد، سپس فرمود: آنان هر كدام خوش كردار باشند، خدا به فضل و رحمتش او را در بهشت درآورد.

علامه مجلسى - رحمه الله - در تفسير خوش كرداران فرموده است: ظاهراً مراد از آنان مخالفان است، و مراد به آنان مستضعفان از آن هاست كه اميدوار به امر خداوندند، و از آن حصص فرمود به فضل و رحمت خود، در اثر اين كه حقى بر خدا ندارند، و حاصل اين كه مؤمنان، حق وعده به خدا دارند و مستضعفان را بر خدا حقى نيست، زيرا وعده ثوابى به آنان نداده است. (ر. ل: اصول كافي، كتاب الايمان و الزكوة، باب دعائم الاسلام، حديث ۵، ج ۳، ص ۲۶، ترجمه محمد باقر كمراهى، نشر مكتبه الاسلاميه، ط ۱، ۱۳۸۱، با اندكى تغيير از (۵)).

كُفْتُمْ است در حديث اول و سوم باب ياد شده بعد از كلمه ولايت اين جمله به چشم مى خورد «و لم يناد بشئ، كما نودى بالولاية...» و فرياد نشده به چيزى مانند فرياد بر ولايت» و در حديث سوم مى خوانيم: «فأخذ الناس بأربع و تركوا هذه - يعنى الولاية -؛ مردم چهارتا (نماز، زكاه، روزه و حج) را گرفتند و اين يكى را رها كردند، يعنى ولايت را» (همان جا) نيز حديث ۵، در اوایل اين كتاب به قلم مرحوم قاضى از كتاب محاسن برقى نقل كُرديد.

(۳). کافی، ج ۱، ص ۱۴۵، حدیث ۱۰.

(۴). زرارہ از امام باقر علیہ السلام کہ فرمود: اسلام بر پنج چیز سامان یافته، بر نماز، زکات، حج، روزہ و ولایت، زرارہ گوید: گفتم: کدام یک از این‌ها برترند؟ فرمود: ولایت برتر است، زیرا کلید همه آن‌هاست، و صاحب ولایت رهبر بدان‌هاست، گفتم: سپس کدامشان برتری دارد؟ فرمود: نماز، به راستی کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: نماز عمود دین شما است، گوید گفتم: سپس کدام در برتری در دنبال آن است؟ فرمود: زکات، زیرا خداوند آن را قرین نماز کرده و قبل از آن نماز را

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۵۶

بیان فرموده است، رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: زکات گناہان را می‌برد، گفتم: و آن کہ در برتری دنبال آن است؟ فرمود: حج است خدای عزّ و جلّ فرموده است: و برای خدا است بر مردم حج خانه کعبہ هر کہ را بدان راهی باشد، و هر کہ کفر ورزد تحقیقا خدا از جهانیان بی‌نیاز است. (آل عمران: ۹۷) رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ ہم فرمود: هر آینه یک حج مقبول بہتر است از بیست نماز نافلہ، و هر کہ بر این خانه کعبہ طواف کند و ہفت دورش را بہ پایان برساند و دو رکعت نماز آن را خوب بخواند خدایش بیامرزد، و در روز عرفہ و مشعر فرموده است آن چہ را فرموده است، گفتم:

دنبال آن چیست؟ فرمود: روزہ، گفتم چرا روزہ در فضیلت آخر همه است؟ فرمود: رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: روزہ سپر آتش است؟ گوید سپس فرمود: بہ راستی بہترین چیزها آن است کہ چون از دست تو رفت توبہ و جبران ندارد کہ بدان بازگردی و خود آن را انجام دهی، بہ راستی نماز، زکات، حج و ولایت چون از دست رفتند چیزی بہ جای آن‌ها واقع نشود جز ادای خود آن‌ها، و چون روزہ از تو فوت شد یا دوبارہ آن کوتاهی کردی یا در آن سفر کردی و افطار نمودی در جای آن چند روز از غیر ماہ رمضان روزہ می‌داری و یا بہ جای روزہ کفارہ می‌دهی و قضا بر تو نیست، و از این چہارتا هیچ کدام نیست کہ بہ جای آن چیز دیگری جز خود آن پذیرفته شود. سپس فرمود: فراز امر دین و بلندترین نقطہ آن و کلید آن و درب همه اشیاء و خشنودی خداوند رحمان عبارت است از اطاعت امام، پس از آن کہ او شناخته شد، چنان کہ خداوند متعال: فرمود: **مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا** (نساء: ۸۰)؛ هر کہ از رسول اطاعت کند محققا خدا را اطاعت کرده و هر کہ پشت نماید ما تو را نسبت بہ او نگهبان نفرستادیم»، اما اگر مردی ہمہ شب عبادت و ہر روز روزہ دارد و ہمہ مالش را صدقہ دہد و ہمہ عمرش حج کند و ولایت خدا را نداند تا پیرو او باشد، و ہمہ کارش بہ راهنمایی او باشد، او را بر خدای عزّ و جلّ حق ثوابی نیست، و از اہل ایمان نمی‌باشد، سپس فرمود: آنان ہر کدام خوش کردار باشند، خدا بہ فضل و رحمتش او را در بہشت درآورد.

علامہ مجلسی - رحمۃ اللہ - در تفسیر خوش کرداران فرموده است: ظاہرا مراد از آنان مخالفان است، و مراد بہ آنان مستضعف از آن‌هاست کہ امیدوار بہ امر خداوندند، و از آن جہت فرمود بہ فضل و رحمت خود، در اثر این کہ

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۵۸

چیز است.

و از این سخن راز کلام امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام در برخی از خطبه‌ها و کلمات شریفش روشن می‌شود که فرمود: من نماز و روزه مؤمنانم.

شایسته است در این جا از سخن بازایستیم چراکه از حدّ تجاوز کردیم.

پایان

دلیل این سخن روشن شد که چرا تسبیحات اربع نیابت و جانشینی از سوره حمد دارد، اما وجه نام‌گذاری تسبیحات به باقیات الصالحات یا به خاطر دلالت مزبور است^{۴۷۳} یعنی دلالت داشتن بر توحیدات سه‌گانه - چنان که شرح آن گذشت - زیرا از طرفی در جمیع مراتب دلالت بر بقاء الله دارد، و از سوی دیگر دلالت بر هلاک و نابودی همه ارواح و قوالب دارد، چون وقتی انسان مؤمن گوید: «سبحان الله...» از قبیل تنه و اصول درختانی می‌گردند که در چشمه حیات غرس و کشته می‌شوند، و بعد از مردن از ثمرات آن بهره‌مند می‌گردند، چنان که مفاد این سخن در خبر آمده است، بلکه راز نام‌گذاری نماز به «سبحه» به ضم سین، برپایه این دلالت است.

ستایش ویژه خداوند، سرپرست ارشاد و هدایت‌گر است.

ما سخن را در این باره در کتاب رازهای نماز در شرح توحید صدوق گسترده‌تر کاوش نمودیم^{۴۷۴} و این آخرین سخن است که در این فرصت اندک خواستیم ایراد نماییم، ستایش و حمد مخصوص خداست در آغاز و انجام.

(۱). شقّ دیگر سخن در کلام مرحوم قاضی سعید به چشم نمی‌خورد، شاید در نسخه‌های دیگر وجود داشته باشد. (م)

(۲). صاحب قلم نیز در ترجمه، این کتاب - شرح توحید صدوق - رحمه الله - را از نظر دور نداشت و از آن استفاده نمود، خداوند به مؤلف - رحمه الله - پاداش نیکو عطا فرماید، بحق محمد و آله الطاهرين و الحمد لله رب العالمين. قم مقدس، تابستان سال ۱۳۸۶ شمسی. علی زمانی

^{۴۷۳} (۱). شقّ دیگر سخن در کلام مرحوم قاضی سعید به چشم نمی‌خورد، شاید در نسخه‌های دیگر وجود داشته باشد. (م)

^{۴۷۴} (۲). صاحب قلم نیز در ترجمه، این کتاب - شرح توحید صدوق - رحمه الله - را از نظر دور نداشت و از آن استفاده نمود، خداوند به مؤلف - رحمه الله - پاداش نیکو عطا فرماید، بحق محمد و آله الطاهرين و الحمد لله رب العالمين. قم مقدس، تابستان سال ۱۳۸۶ شمسی. علی زمانی

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۵۹

نمایه‌ها

نمایه‌ی آیات

نمایه‌ی احادیث و روایات

نمایه‌ی کتاب‌ها

نمایه‌ی اماکن

نمایه‌ی اشخاص

نمایه‌ی اشعار

نمایه‌ی اصطلاحات

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۶۱

نمایه‌ی آیات

أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ... ۳۲۶، ۳۲۷

أ رَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ، ۳۱۷

أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ، ۱۷۸، ۳۵۰

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ، ۱۷

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ۱۷۹

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ... ۷۵

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ، ۱۵۴

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ، ۲۳۲

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ... ۲۴۰

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا ...، ١٢٦

إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ، ٢٨٢

إِنْ هُمْ إِلَّا كَالنَّعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا، ٧٩

إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرٍ ...، ٢٥٦

إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيِّئِينَ، ١١١

إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، ٣٥٠

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ، ٨٨

أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ*، ٧٩

فَإِنَّمَا تُوَلُّوا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ، ١٩٣

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ ...، ٣٥

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ، ١٨١

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ...، ٢١

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي ...، ٣١

أَيَّتَهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ٥٧

فَإِنَّمَا تُوَلُّوا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ، ٣٢

ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، ١١٤

بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ، ١٤٢

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، ١٠٢

بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ، ١٦٠

تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، ١٨٥

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ ... ٥٢

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ ... ٨٨

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ... ٣٥١

اسرار عبادات و حقيقت نماز، ص: ٣٦٢

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ ... ٢٤٠، ٢٥٦

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى، ٦٣

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ، ٢٤٣

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ ... ١٢١

زَيْنَ النَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنْ ... ٣٠٢

سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى، ١٧٣

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ ... ٢٢٨

صِيغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِيغَةً، ١٦

عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ، فَبَأَى الْأَعْمَى ... ٢١٣

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ ... ٩٥، ٩٩

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ ... ٨٧

فَإِنَّمَا يَسِرُنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ، ١٥٤

فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ ... ١٨٨

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ*، ١٦٥، ١٦٦

فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ ... ٢٥

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، ١٠٢

فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا...*، ٤٥
فِي مَقْعَدِ صِدْقِي عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ، ١٧٧
قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، ٢٧٣
قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا، ١٥٤
قُلْ كُلُّ مَن عِنْدَ اللَّهِ، ٣٤٦
قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا ...، ١٨٤
قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى، ١٣٥
كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ ...، ٢٢٢
كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا، ١٥٨
كُلُّ مَن عَلَيْهَا فَاِنَّ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ... ١٧٥
كُلُّ يَعْْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ، ١٨٧
كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ، ١٣٣
كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ، ١١٧
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، ٢١
لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا، ١٤٥
لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا، ٢٢٧، ٢٩٢
لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا ...، ٣٥
لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ، ٣١٦
لِمَن الْمُلْكُ الْيَوْمَ، ٣١٦
لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا ...، ١١٨

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ، ١٧٧

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، ٣٥٧

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ ...، ١٩٩

مُدْهَامَتَانِ فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ ...، ٢١٥

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ، ١٦٠

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ * بَيْنَهُمَا ...، ٦٤

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا، ١٩٩

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ، ٤٥

اسرار عبادات و حقيقت نماز، ص: ٣٦٣

مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ...، ٢٨، ٢٩

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ، ١٥٦

وَاتَّخَذتْ مِنْ دُونِهِمْ مَكَانًا شَرِيفًا، ٢٥٧

وَإِذَا ذُكِرَتَ رَبُّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ ...، ١٣٥

وَإِذْ أَنْذَرَ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ ...، ٢٧٣

وَاسْبِغْ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً، ١٤٨

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ، ٣١٢

وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا ...، ٣٠١، ٣١٨، ٣٠٣

وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا، ١٩٨، ٢٨٤

وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ ...*، ١٥٧

وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى، ٢٩٢

وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ ... لما ...، ٢٧٩

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا ...، ١٣٥

وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا، ١٥٤

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ...، ١٥٩

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، ٢١

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا لِنُحْيِيَ ...، ٤٥

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا ...، ١٢٠

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ، ٢٠، ٨٥

وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ، ٢٥

وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ فَبِأَىٰ ...، ٢١٤

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ...، ١٨٢

وَاعْلَمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ، ١٥٦

وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ، ٢١٤

وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً، ٣٠١

وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ ...، ١٥٣

وَ لِبَاسِ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ، ٧٠

وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ ...، ٣٠٧، ٣٣٨

وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ ...*، ١٧٠، ١٨٧

وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجٌّ ...، ٢٧، ٢٤٠، ٣٠٠

وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا*، ٢٠٤

وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ، ٢٤٠
وَمَا أَمُرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ ...، ١١٩، ١٢٥
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، ١٥
وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا ...، ٢٣٨
وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا ...، ٢٥٦
وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ ...، ٣٤٦
وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ، ٢٥٣
وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى ...، ٣١٨
وَهُمْ مِنْ فِرْعَ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ، ١٦
وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا، ٣٠
وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ*، ٣٥١
وَيُنزَلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءٌ ...، ٤٥
هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ ...، ٨٠

اسرار عبادات و حقيقت نماز، ص: ٣٦٤

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ...، ١١١
هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ، ٣٠
يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي ...، ٣١٦
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ ...، ٢٧٦
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ...، ٣٤
يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ، ٢٠٥

يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ ... ١٧١

يُفَرِّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ، ١٦١

يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ، ٦٩

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ ...، ٣٤، ١٨٧

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ، ٨٧

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ ...، ٣٤٥

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى ...، ٣٤٧

اسرار عبادات و حقيقت نماز، ص: ٣٦٥

نمايهى احاديث و روايات

«الإبقاء على العمل حتى يخلص أشد...»، ١٧

«إلهى بحق وليك على بن أبيطالب...»، ٦٣

«إلهى قد علمت من تقلبات الأطوار أن...»، ١٣١

«إنَّ الليلةُ هي فاطمةُ الزهراء و...»، ٦٣

«أنَّ روحَ القدس نفث في روعى»، ٢٨٠

«إنَّ عليًّا ممسوس في ذات الله»، ١١٥

«إنَّما الأعمال بالنيّات و لكل امرء ما نوى»، ٧٩

«إنَّما جعل الله الزكات في كلِّ ألف...»، ١٩٩

«أنَّه اكبر من أن يوصف»، ٣٤٨

«أنى وجّهت وجهى للذى...»، ٩٣

«الايمان يمان و الحكمة يمانية»، ٢٥٧

«أعدى عدوك نفسك التي بين جنبيك»، ٣٠١

«أفضل الناس من عشق العبادة...»، ١٥

«أفضل طبائع العقل العبادة»، ١٤

«أنا القرآن الناطق»، ٩٧

«أنا صلاة المؤمنين و صيامهم»، ٦٠

«أيها الناس أجيئوا ربكم»، ٢٧٤

«بذل عرضه و تمثّل غرضه، و بذل في...»، ٣٦

«بهم ينظر الله إلى عباده»، ٢٦١

«تعرفت لكل شيء فما جهلك شيء»، ١٣١

«جاء الرب من طور سينا و أشرق في...»، ٢٥٤

«الجلوس في المسجد لإنتظار الصلاة عبادة»، ١٩

«حبّ الدنيا رأس كل خطيئة»، ٣١٠

«الحجر الأسود و الركن اليماني...»، ٢٤٥

«الحمد لله الذي طهرني من...»، ٤٨

«حمى ليلة تعدل عبادة سنة»، ٢٠

«خلقهم ليأمرهم بالعبادة»، ١٥

«ذكر علىّ عليه السلام عبادة»، ١٩

«روحوا إلى رياض الجنة، فليل و...»، ٢١٦

«زكاة الأبدان الصيام»، ٢٢١

«سهر العلة التي تصيب المؤمن عبادة سنة»، ٢٠

«الصَّوْمُ يَسْوَدُ وَجْهَ الشَّيْطَانِ»، ٢٢٥

اسرار عبادات و حقيقت نماز، ص: ٣٦٦

«الْعِبَادِيَّةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهَهَا الرَّبُّوبِيَّةُ»، ١١٧

«عَلَى مَنْى كُنْفَسَى»، ١١٦

«فَأَنْسَاكَ ذَكَرَ رَبِّكَ»، ٢٦٨

«قَسَمْتُ الصَّلَاةَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عِبْدِي»، ٢٦

«قَوْمُوا إِلَى نِيرَانِكُمْ الَّتِي أَوْقَدْتُمُوهَا ...»، ٣١

«كَانَ خَلَقَهُ الْقُرْآنَ»، ٩٧

«كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيْتِكُمْ هَذَا»، ٢٥٤

«الْكَبْرِيَاءُ رَدَائِي وَ الْعِظْمَةُ إِزَارِي»، ٨٢

«كَنتَ سَمِعَهُ وَ بَصَرَهُ وَ يَدَهُ وَ رِجْلَهُ، وَ ...»، ٢٦٢

«كَنتَ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتَ أَنْ ...»، ١٣٠

«لَا تَتَمَّ إِلَّا لَدَى طَهْرٍ سَابِغٍ وَ تَمَامٍ بِالْغِ»، ٤١

«لَا صَلَاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»، ٣٣٩

«لَا يَزَالُ الدِّينُ مَادَامَتِ الْكَعْبَةُ»، ٢٥٦

«لَا يَعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِاللَّهِ»، ١٢٦

«لِلصَّلَاةِ أَرْبَعَةٌ أَلْفٌ حَدٌّ لَسْتُ تَوَاطِدُ بِهَا»، ٣٣

«لَمْ يَدْخُلْ فِي كَنْفِ اللَّهِ وَ تَوْحِيدِهِ ...»، ٣٣٣

«لَوْ كَانَ الدِّينُ بِالثَّرِيَا لَنَاوَلْتَهُ ...»، ٢٤٤

«مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ رَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ»، ٢١

- «الماشى بمكة فى عبادة الله»، ٢٠
- «ما من عبادة أفضل من عقد بطن و فرج»، ٢٠
- «من طلبنى وجدنى و من وجدنى ...»، ٣١٨
- «من عشقنى عشقته و من عشقته قتلته»، ٣١٦
- «النظر إلى آل محمد صلى الله عليه و اله عبادة»، ١٩
- «النظر إلى الكعبه عبادة»، ١٩
- «النظر إلى الامام عبادة»، ١٩
- «النظر إلى الوالدين برأفة عبادة»، ١٩
- «النظر إلى وجه العالم عبادة»، ١٩
- «النظر فى المصحف من غير قراءة عبادة»، ١٩
- «نومكم فيه عبادة»، ١٩
- «نية المؤمن خير من عمله»، ٧٩
- «و الخلد فى الجنان بيسارى»، ٢٥٨
- «و الولد سرّ أبيه»، ٢٥٨
- «و تنكّب إليه المحجّة»، ٣٦
- «و سعنى قلب عبدى المؤمن»، ٤١
- «و هو واقف بين اليأس و الطمع، كأنّ ...»، ٣٥
- «هو أكبر من أن يوصف»، ٨٩
- «هو شعارهم دون غيرهم»، ٢١٣
- «يابن آدم خلقتك لأجلى، أظعننى ...»، ٣١٩

«يوم الجمعة يوم عبادة فتعبّدوا لله»، ٢٠

«يوم الغدير يوم عبادة و صلاة»، ٢٠

اسرار عبادات و حقيقت نماز، ص: ٣٦٧

نمايهى كتابها

احياء العلوم، ٢٣٣

اسرار الحكم، ٩١

اسرار الصلاة، ٩١

اسرار الصنایع، ١٢

اسرار العبادات، ١٣، ٤٣، ٤٤، ٥١

اصول كافي، ٢١، ٢٣، ٢٥، ٧٩، ٢٠٢، ٢٠٧،

٢٦٢، ٣٠٨، ٣١٤، ٣١٨، ٣٥٥

اعتقادات، ٢٥٩

الأربعين، ١٢، ٢٠٧

الأربعينيات لكشف أنوار القدسيات، ١٢

البرهان القاطع، ١٢

البلد الأمين، ٣٥٧

الحديقة الوردية، ١٢

الرسالة القشيرية، ٩٣

الطلائع و البوارق، ١٣

الفوائد الرضوية، ١٢

المحجّة البيضاء، ٣١

المعجم لألفاظ الحديث، ٢٠

المقصد الاسنى، ١٢

النفحات الإلهية، ١٢

الوافى، ١٠٠

امالى، ٣٥٥

انجيل، ١٥٦، ١٥٩، ٢٣٠

بحار الانوار، ١٤، ٨٩، ١١٩، ١٧٨، ١٩١، ٢٠١، ٢١٣، ٢٢٥، ٣١٤، ٣٣٦

تعليقات على اثولوجيا، ١٣

تفسير الميزان، ٢٧٧

تفسير برهان، ١١٦

تفسير فرات، ٢٥، ٤٣، ١٥٣، ١٦٢، ٢٠١

تفسير كشاف، ٢٣٨

تفسير مجمع البيان، ٢٦، ٩٨

تفسير نمونه، ١٠٢

اسرار عبادات و حقيقت نماز، ص: ٣٦٨

توحيد صدوق، ٢٤

تورات، ١٥٦، ١٥٩، ٢٣٠، ٢٥٤

تهذيب الاحكام، ١٩٣

جامع احاديث الشيعة، ١٦، ٨٠، ٩٩، ١٨٠، ٣٥٣

خصال، ٢٠٧، ٢٥٩

دعائم الاسلام، ٢٣، ٢٥، ٣٥٥

روح الصلاة، ١٣

زبور، ١٥٦، ١٥٩، ٢٣٠

سفينة البحار، ٣١٤

سنن ابن ماجه، ٢٦، ٢٢٥

سنن ابى داود، ٩٨

سنن ترمذى، ٤١، ٩٣، ٩٨، ٢٠٧، ٢١٦، ٢٤٤، ٢٥٧

سنن نسائى، ٢٦

شرح اشارات، ١٣

شرح توحيد الصدوق، ١٢

شرح توحيد صدوق، ١٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٩، ٣١، ٣٨، ٤١، ٤٦، ٤٧، ٥٩، ٦١، ٦٣، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٧٠، ٧٢، ٨٩، ٩٠، ٩٣، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٤، ١١٥، ١١٦، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٧، ١٤٨، ١٥٠،

١٦٥، ١٧٢، ١٧٣، ١٨١، ١٩٠، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٢، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٦، ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٣٠، ٢٣٣، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٤٥، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٦٢، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٣١١، ٣١٢، ٣٥٨

شرح حديث الغمامة، ١٣

صحاح اللغة، ١٣٠

صحيح بخارى، ٢٦٢

صحيح مسلم، ٢٥، ٢٦، ٩٨، ٢٧١، ٢٨٩، ٣١٢

علل الشرائع، ١٢٨

عوالى اللالى، ٤١

عيون أخبار الرضا، ٢٢٣

فتوحات، ٤٦، ٤٧، ٤٩، ٥٢، ٥٩، ٦٧، ٦٨، ٧٠، ٧٢، ٨٩، ٩٠، ٩٣، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٤، ١٤٢، ١٤٣، ١٦٥، ١٧٣، ١٨١،
١٩٠، ١٩٨، ٢٥٩

فروع كافي، ٩٣، ١٩٩، ٢٢١

فلاح السائل، ٣٢

كشف المعنى عن سر أسماء الله الحسنی، ٣٤١

كليد بهشت، ١٢

مثنوی، ٢٠، ٤١، ٥١، ٨٠، ٨٥، ٨٨، ٩١

اسرار عبادات و حقيقت نماز، ص: ٣٦٩

٩٤، ١١٠، ١٤١، ١٤٩، ١٧١، ٢٣٢، ٣٠٦، ٣١٤، ٣٤١

محاسن، ٢٧، ٢٩، ٥٢، ٣٥٥

مرقاة الأسرار، ١٢

مستدرک الوسائل، ١٩٣، ٢١٢، ٣٣٩

مسند احمد، ٢٤٤

مصباح الشريعة، ٧٠، ٧٢، ٧٣، ٧٥، ٧٨، ٨٠، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٨، ٩٥، ٩٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٧٥، ١٧٧، ١٨٢،
١٨٣، ١٨٩، ٢١٠، ٢٢٢، ٢٣١، ٢٩٧، ٣٠٣، ٣٠٥، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٣، ٣١٦، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٨، ٣٣٤

مصباح الشريعة، ٤٨، ٤٩، ٧٠، ٨٥، ٩٨، ٢١٠، ٢٩٧

معاني الاخبار، ٢١٦، ٢٧٦

مفتاح الحقيقة، ١٧٥

مفتاح الحقيقة، ٢١٠، ٢٢٢

مفتاح الفلاح، ٣٤٣

مناقب ابن شهر آشوب، ۱۱۵

من لا يحضره الفقيه، ۳۱، ۵۲، ۱۷۹، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۳۹

نهج البلاغه، ۱۴۰، ۲۱۸، ۲۳۵

وسائل الشيعه، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۹۳، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۷

هيات و نجوم اسلامى، ۲۴۴

ينابيع الموده، ۹۷

اسرار عبادات و حقيقت نماز، ص: ۳۷۰

نمايه‌ی اماکن

بهشت برين، ۱۱۸، ۱۸۰

بهشت عدن، ۲۳۵

بيت الله، ۲۸، ۵۲، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۴

۲۷۵، ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷

بيت المعمور، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۱

بيروت، ۱۴، ۵۲، ۷۲

جمرات، ۲۹۴

جنوب، ۶۱، ۶۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵

چهار ركن، ۲۴۲، ۲۴۵

حطيم، ۲۳۹

دار المقام، ۲۳۵

شمال، ۶۱، ۶۷، ۲۰۳، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴

صفا، ۲۷۱، ۲۹۹

طور سینا، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۵۴

عالم جبروت، ۱۵۵، ۱۵۶

عالم ملک، ۲۵، ۵۶، ۱۵۶، ۲۶۸

عالم ملکوت، ۶۲، ۱۵۵، ۱۵۶

عالم ناسوت، ۱۵۶

عرش، ۲۰، ۲۲، ۴۱، ۵۲، ۵۸، ۶۵، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۶۰، ۱۷۲، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۸۴، ۲۹۹، ۳۰۷، ۳۳۶، ۳۴۷

عرفات، ۲۳۹، ۲۷۱، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹

قلعه الموت، ۹

قم، ۹، ۱۰، ۵۲، ۸۹، ۳۵۸

کرسی، ۲۲، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶

کعبه، ۱۹، ۶۷، ۶۸، ۷۵، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۷۱

۲۶۱، ۲۷۰، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۴۹، ۳۵۵

کوه ابو قبیس، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۷۴

کوه ساعیر، ۲۳۰، ۲۵۴

کوه فاران، ۲۳۰، ۲۵۴

مروه، ۲۷۱، ۲۹۹

مزدلفه، ۲۸، ۲۴۰، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۶، ۲۹۹

مسجد الحرام، ۵۲، ۲۷۰، ۲۷۱

مشعر الحرام، ۲۴۰، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۶

مکه، ۲۰، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۸۵، ۲۹۱، ۳۲۱

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۷۲

نمایه‌ی اشخاص

حضرت محمد صلی الله علیه و اله، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۴۰، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۶، ۷۹، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۳۵، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۸

امام علی علیه السلام، ۱۱، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۵۲، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۴۱۰، ۴۱۸، ۴۵۲، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۳۵، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۸۱، ۲۹۴، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۲۵، ۳۳۵، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۵۸

حضرت فاطمه علیها السلام، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۳، ۲۵۵

امام حسن علیه السلام، ۶۴

امام حسین علیه السلام، ۶۴، ۱۵۸، ۲۵۵

امام سجاد علیه السلام، ۱۵، ۱۸، ۱۲۴، ۲۹۵

امام محمد باقر علیه السلام، ۲۳، ۲۷، ۱۴۴، ۱۶۶، ۲۴۶

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۷۳

امام صادق عليه السلام، ١٤، ١٥، ١٦، ١٧، ٣٢، ٣٣، ٣٨، ٤٨، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٧٠، ٧٢، ٧٣، ٧٨، ٨٠، ٨٢، ٨٤، ٨٦
٩٥، ١٠٢، ١١٥، ١١٧، ١٢٦، ١٢٨، ١٤٥، ١٥٣، ١٥٨، ١٦٧، ١٧٥، ١٧٨، ١٨٢، ١٨٥، ١٨٧، ١٨٩، ١٩٣، ١٩٩، ٢٠٧،
٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٨، ٢٢٢، ٢٣٥، ٢٤٧، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٤، ٢٩٢، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٧، ٢٩٨،
٣٠٣، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١٣، ٣٢٦، ٣٤٣

امام رضا عليه السلام، ١٢، ١٥، ١٧، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٣٠، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٥٦، ٢٦٠

آدم عليه السلام، ٣٨، ٥٢، ٥٥، ٥٨، ٤٥، ٤٨، ٤٦، ٧٠، ٨٤، ١٤١، ١٤٢، ١٤٥، ١٨٥، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١١، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٦،
٢٢٧، ٢٢٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٥١، ٢٥٤، ٢٥٦، ٢٥٩، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٦، ٢٧٧،
٢٧٩، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٤

نوح عليه السلام، ١٢٣، ٢٣٩، ٢٨٢

ابراهيم عليه السلام، ١١١، ١٢٢، ١٢٣، ١٥٩، ٢٣٠، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٥٤، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥،
٢٧٩، ٢٨١

عيسى عليه السلام، ١٢٣، ١٤٠، ١٥٧، ٢٣٠، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٧، ٢٦٠، ٢٧١

موسى عليه السلام، ١٥، ٤٤، ١٢٢، ١٥٦، ١٥٧، ١٨٦، ٢٣٠، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٧١، ٢٧٢

صالح عليه السلام، ١٢٣

اسماعيل عليه السلام، ٢٣٩، ٢٥٨، ٢٧٥

آقا حسين خوانساري، ٢٥٠

ابن سينا، ١٠، ١٩٠، ٣١٤

ابن عباس، ٢٧١، ٢٨٩، ٢٩١

ابو الحسين، ١٣٨، ١٣٩

ابو الصلت، ٢٢٣

ابو العباس بن عطاء، ١٣٧

ابو بكر، ١٣٩، ٢٧١

ابو حفص، ۱۴۷

ابو ذر، ۷۲، ۱۱۹، ۱۲۵

ابو عثمان، ۱۴۷

ابو موسیٰ اشعری، ۲۷۱

اخوان الصفا، ۱۰

ارسطو، ۱۰

اسرافیل، ۷، ۲۵۹

اصمعی، ۱۳۰

افلاطون، ۱۰

بابا افضل کاشانی، ۲۸۱

بحرانی، ۱۱۶

جبرئیل، ۱۶، ۸۶، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۰،

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۷۴

۲۰۶، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱،

۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۴، ۳۴۹

حاج ملا هادی سبزواری، ۹۱، ۲۸۱، ۳۴۳

حذیفه، ۱۶

حوّا، ۶۵، ۲۴۷، ۲۵۶

خواجه نصیر، ۱۰، ۲۶۰

ذو القرنین، ۱۲۲، ۱۲۵

ذو النون، ۱۴۰

ربیع بن خثیم، ۱۶۷، ۳۰۴، ۳۲۵

رجبعلی تبریزی، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲

زراره، ۲۷، ۳۵۳، ۳۵۵

زید، ۲۰، ۳۷۴

سعدی، ۱۳۹، ۱۴۰

سلمان، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۳۱۴

سلیمان، ۱۷۱، ۱۸۶

سلیمان صفوی، ۹

سید بن طاوس، ۵، ۳۲

سید تاج الدینی، ۱۳

سید محمد باقر سبزواری، ۱۳، ۴۳، ۴۴، ۶۷، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲،

۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۶۰، ۲۷۱، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۶، ۳۲۱، ۳۲۴،

۳۲۸، ۳۴۳

شبلی، ۱۳۹، ۱۴۳

شهید ثانی، ۹۱، ۳۳۴

شیخ اشراق، ۱۰

شیخ دقوقی، ۳۰۵

شیخ شبستری، ۱۰، ۳۴۳

شیخ شهاب الدین سهروردی، ۳۴۳

شیطان، ۱۷، ۴۱، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۲، ۶۵، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۸، ۱۷۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۶۵، ۲۶۸،
۲۷۳، ۲۸۷، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱

صدر الدین شیرازی، ۱۰، ۱۰۶، ۲۸۱، ۳۰۶

صدر الدین قنوی، ۲۸۱

صدوق، ۱۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۳۸، ۴۱، ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۷۵

۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۴۷، ۳۵۸

عبد العظیم حسنی، ۲۴

عبد الله بن عمر، ۲۷۱

عثمان، ۲۷۱

عروۀ بن زبیر، ۲۷۱

علامه حسن زاده، ۲۸۱

علامه شعرانی، ۲۸۱

علامه طباطبایی، ۲۸۱

علی اکبر غفاری، ۵۲

علی زمانی، ۳۵۸

عمر، ۲۷۱

غزالی، ۱۰، ۲۳۳

فارابی، ۱۰

فخر رازی، ۱۰

فردوسی، ۲۰

فیثاغورث، ۱۰

فیض الاسلام، ۱۴۸، ۲۱۸

فیض کاشانی، ۱۰، ۱۸۸، ۲۳۳، ۲۷۵

کلینی، ۵۲، ۲۶۰، ۳۳۴

مجلسی، ۱۰، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۴، ۳۵۵

محمد باقر ساعدی، ۴۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۱۶۸، ۱۸۳، ۲۹۷، ۳۲۸

محمد باقر کمره‌ای، ۳۵۵

محمی الدین بن عربی، ۱۰، ۱۳، ۵۲، ۶۷، ۱۰۰، ۱۴۳، ۲۵۵، ۲۵۹، ۲۸۱، ۳۴۱

مفضل بن عمر، ۱۲۶

منصور دوانیقی، ۳۲

مهدی الهی قمشه‌ای، ۲۸۱

میرداماد، ۱۰

میرزا ابو الحسن رفیعی قزوینی، ۲۸۱

میرزا طاهر تنکابنی، ۳۰۶

میرفندرسکی، ۲۵۰

نجفقلی حبیبی، ۱۳

واسطی، ۹۳، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۳

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۷۶

نمایه‌ی اشعار (فارسی - عربی)

اشعار فارسی

آنچه پیش تو غیر از او ره نیست ۱۴۴

آن دقوقی داشت خوش دیباچه‌ای ۳۰۶

از تبتل تا مقامات فنا ۳۰۷

از هستی خویش تا تو غافل نشوی ۱۶۹

اصل دوزخ کینه است و کین تو ۲۸۱

الا ای که عمرت به هفتاد رفت ۳۰۵

امر بر نیکی کسی را درخور است ۳۲۷

ای برادر تو همین اندیشه‌ای ۸۰

این دهان بستی دهانی باز شد ۲۳۳

این همه عکس می و رنگ مخالف که نمود ۲۰۰

بایدت جانا به حق فانی شوی ۱۷۸

برافکن پرده تا معلوم گردد ۳۲۱

به کوش تا به سلامت به مأمنی برسی ۳۰۳

پرتو نور سرادقات جلالش ۱۴۰

تکیه بر جای بزرگان نتواند زد به گزاف ۳۲۶

تو ز قرآن بازخوان تفسیر بیت ۳۴۱

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۷۷

جرمش آن بود که در آینه روی تو ندید ۲۸۸

چند بت بشکست احمد در جهان ۱۴۹

چند خوردی چرب و شیرین از طعام ۲۳۳

چون بگریانم بجوشد رحمت ۱۴۱

چون گفت الصّوم لی ذات خدایی ۲۲۳

خاتم ملک سلیمان است علم ۱۷۱

خشم و شهوت مار و طاووس است در ترکیب تو ۲۱۰

خواهد آن رحمت بتابد بر همه ۱۴۱

خود نه زبان در دهان عارف مدهوش ۱۳۹

در جستن جام جم جهان پیمودم ۲۸۵

درگه خلق، همه زرق و فریب است و هوس ۲۹۷

دل به سوی حق ببند ای مرد کار ۲۹۷

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند ۳۲۱

رفتیم که خار از پا کشم محمل ز چشمم دور شد ۳۲۴

روا باشد أنا الحق از درختی ۳۴۳

زیرنشین علمت کائنات ۱۶۴

شکر نعمت، نعمت افزون کند ۱۴۹

شیشه نه چرخ را بر طاق نسیان چیده‌ام ۱۱

صورت زیرین اگر با نردبان معرفت ۲۵۰

عالم و قادر و حیّ است مرید و مدرک ۷۷

عشقی که نه عشق جاودانی است ۳۱۵

علت عاشق ز علت‌ها جداست ۳۱۵

گر به جانان زنده‌ای از رفتن جان غم مخور ۱۰

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۷۸

گر تو این انبان زنان خالی کنی ۲۳۲

گر جمله کائنات کافر گردند ۸۱

گر قصد حجّ حضرت دلدار داری ۲۹۷

گفت بوی بو العجب آمد به من ۵۱

گفت پیغمبر صباحی زید را ۲۰

گفت من تیغ از پی حق می‌زنم ۳۴۱

لیلۃ القدر جهان است یامام نبی ۱۶۱

ما چو نائیم و نوا در ما ز تو است ۹۱

ما فرش بزرگی به جهان بازکشیدیم ۲۸۷

ما نبودیم و تقاضامان نبود ۱۱۰

متحد جان‌های شیران خداست ۲۶۰

مخلصان هستند دایم در خطر ۸۵

مشو تابع نفس شهوت‌پرست ۴۷۵۶۷

اسرار عبادات و حقیقت نماز ؛ ص ۳۷۸

همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق ۹۱

موسی‌بی نیست که دعوی أنا الحق شنود ۳۴۳

نه مرکب بود و جهل نه مرئی نه محل ۶۷

نیستند الا چو انعام این گروه ۷۹

هرچه در این راه نشانت دهند ۲۸۵

هرکه اندر وجه ما باشد فنا ۹۴

هم‌چنین جویای درگاه خدا ۹۴

یا من هو اختفی لفرط نوره ۱۳۰

یک دهن بینی و سخن بسیار ۳۳۹

یک زمانی صحبتی با اولیاء ۸۸

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۷۹

یوم لا ینفع که ندهد سود هیچ ۷۹

اشعار عربی

انما الکون نقوش أو خیال ۲۱۷

أزمنة الأمور طراً بیده ۹۱

ألا کل شیء ما خلا الله باطل ۲۱۷

ما وَحَدَّ الوَاحِدَ مِنْ وَاحِدٍ ٣٤٨

اسرار عبادات و حقيقت نماز، ص: ٣٨٠

نمايهی اصطلاحات

احرام، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٩٨

اخلاص، ١٦، ١٧، ١٨، ١٧٣، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ١٢٥، ١٢٧، ١٦٧، ١٧٧، ٢٠٧، ٢١١، ٢١٣، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٣٢، ٢٩٨، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢

اربعين، ١٠٦، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢٢٧

استعاذه، ٩٩، ١٠٠، ١٠١

اسم اعظم، ١٠٩، ١١٣، ١١٦، ١٣٦، ٣٥٥

اسم جامع، ١٠١، ١٣١، ١٥٢، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥٥

انسان كامل، ٩٧، ١١١، ١١٤، ١٣٢، ١٣٣، ٢٦٧، ٣٤٠

اولو العزم، ١٨٦، ٢٧٢، ٢٧٣

أمر بين الأمرين، ٧٧، ٣٤٢

بسمله، ١٠٢

بيت العتيق، ٢٣٩

تجليات، ٤٣، ٤٩، ١٤٨، ١٥٤، ٣٥٥

تخلّى، ٤٦

تسيح، ٣١، ٥٢، ٤٥، ١٠٦، ١٢١، ١٦٤، ١٦٥، ١٧٥، ١٩٣، ٢١١، ٢٤٦، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٨، ٣٥٣

تسليم، ٢٧، ٣٤، ١٠٦، ١٢٠، ١٦٦، ١٨٥، ٢٣١، ٢٩٧، ٣٣٣

تشهّد، ۳۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۲

تکبیرات، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۳۳۷، ۳۳۸

تکبیره الاحرام، ۸۹، ۹۰، ۹۱

تنزلات، ۱۶۱، ۱۶۳، ۳۰۶

توحید اسماء و صفات، ۱۰۵، ۱۶۵، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۸

توحید افعال، ۹۱، ۱۰۵، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۸۱

توحید افعالی، ۱۴، ۱۷، ۱۰۵، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۴، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۳، ۳۵۴

توحید ذات، ۹۱، ۱۰۵، ۱۷۴، ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴

حبّ، ۱۱، ۱۶، ۵۸، ۱۰۶، ۱۹۲، ۲۰۳، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۳۳

حج، ۱۹، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۶۸، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۶۲، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۳۶، ۳۵۵

حجاب، ۲۲، ۷۵، ۷۶، ۸۹، ۱۳۰، ۱۵۷، ۱۷۸، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۳۴، ۲۹۱، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۷، ۳۴۸

حجر الاسود، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۹

حدیث قدسی، ۱۵، ۴۱، ۷۷، ۱۳۰، ۳۱۸

حرکت وضعی، ۶۱

ختم ولایت، ۲۵۵

دایره نصف النهار، ۶۱

دایره معدل النهار، ۶۱

رازهای روزه، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۳۵

رازهای عبادات، ۲۴

رکن شامی، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۶۱

رکن غربی، ۲۴۳، ۲۵۶

رکن یمانی، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۵۷

زکات، ۱۸، ۲۶، ۲۷، ۱۱۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷،
۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۵، ۳۵۵

زکات فطره، ۲۶، ۱۹۷

ستاره جدی، ۶۱

سجود، ۳۷، ۷۰، ۹۹، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۲،
۲۸۷، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸

سلام، ۷۳، ۱۶۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۴۷، ۲۵۷، ۳۳۴

صراط مستقیم، ۳۳۴

صلاة، ۲۰، ۲۶، ۴۳، ۶۰، ۱۰۰، ۱۲۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۳۳۹

ضراح، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۸۴

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۸۲

طهارت، ۳۳، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۵۸، ۷۱، ۱۹۵، ۲۱۸، ۲۳۴، ۲۸۸، ۲۹۵

طهور، ۴۵، ۵۲

عالم شهادت، ۱۰۹، ۱۵۵، ۲۸۳

عالم غیب، ۵۰، ۱۲۸، ۱۵۵، ۱۵۶

عالم ملکوت، ۵۶، ۱۵۵

عبادت، ١٠، ١٤، ١٥، ١٦، ١٧، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢٩، ٤١، ٤٢، ٤٤، ٤٦، ٤٧، ٧٣، ٧٤، ٨١، ٨٢، ٨٥، ٨٦، ٨٩، ٩٨،
١١١، ١١٢، ١١٤، ١١٨، ١٤٦، ١٨٢، ١٨٧، ٢٠٧، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٤١، ٣٠٤، ٣١١، ٣١٢، ٣١٤، ٣٢١، ٣٢٣،
٣٢٤، ٣٢٥، ٣٣٥، ٣٣٨، ٣٥٥، ٣٥٧

عشق، ١٥، ١٦، ١٠١، ١٦٩، ٢٦٦، ٣٠٦، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٦

غلات، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩

فاتحة الكتاب، ٧٧، ١٠٠، ١٣٥، ١٣٧، ٣٣٩

فلك اطلس، ٢٤٩، ٢٥٠

فلك ثوابت، ٢٤٩

فناى كلى، ٢٣٤

قبله، ٢٥، ٤٦، ٤٧، ٨٠، ٩٠، ٢٨٥، ٣٥٧

قراآت، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٩، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١١٢، ١٥٠، ١٥١، ١٥٨، ١٦٤، ١٧٨، ١٩٢، ١٩٣، ٣٣٩

قلب، ١٥، ١٦، ١٧، ٤١، ٤٣، ٤٤، ٤٧، ٤٩، ٧٢، ٧٥، ٧٨، ٧٩، ٨٣، ٨٤، ٨٦، ٩١، ٩٥، ٩٧، ١٠٠، ١٠٢، ١١٩، ١٢٣،
١٥٦، ١٥٧، ١٥٩، ١٧٨، ١٨٤، ١٩٢، ٢٠٤، ٢٠٧، ٢١٦، ٢١٧، ٢٢٨، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٨٠، ٢٨٥، ٢٨٩، ٢٩٢، ٢٩٣،
٣٠٨، ٣١٠، ٣١٣، ٣١٥، ٣٣٣

قلب سليم، ١٧

قيوم، ١٠٥، ١٦٤، ١٧٢، ٢٩٥

ليبيك، ٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٩٨

لوح محفوظ، ١٢٣

لوح محفوظ، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٦، ١٥٨، ٢٠٥، ٣٥٧

ليلة القدر، ٤٣، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٢٢٩

مبدأ فياض، ٢٥٨

معراج، ۲۴، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۹۹، ۱۱۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۱، ۲۱۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۳۷،
۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۷

اسرار عبادات و حقیقت نماز، ص: ۳۸۳

منی، ۲۳۹، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۲

منی، ۲۷۱، ۲۹۹

مهیمن، ۲۳۱

نبوت، ۲۶، ۸۹، ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۶۰، ۲۶۶، ۳۱۷، ۳۲۱

نصاب، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۳۵

نفس اماره، ۴۹، ۲۳۲، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۱۸

نفوس مقدس، ۱۵۸، ۲۵۱

نیت، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۷۳، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۹، ۲۳۲، ۳۳۲

وحی قدیم، ۲۳۰

وضو، ۳۳، ۴۴، ۴۷، ۵۲، ۵۵، ۹۱، ۱۹۰، ۱۹۳

ولایت، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۴۳، ۴۳، ۴۳، ۷۶، ۹۶، ۹۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۰،
۱۵۱، ۱۵۷، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۱۷، ۳۵۵

هروله، ۲۹۲، ۲۹۹

هوای نفس، ۷۱، ۷۹، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۳۳

هیولی، ۱۹۸، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۳

یاقوت سرخ، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۴۷۶

